

تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء نوزدهم (۱۹)، بیستم (۲۰) و بیست

ویکم (۲۱)

امین الدین «سعیدی - سعیدافغانی»

چاپ اول سال ۱۴۰۱ هجری شمسی ©



وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse17:45- Quran

Name: Tafsir Ahmad

(Interpretation of Part 19-20-21of the Holy Quranwith Original 'Arabic Text)

By: Aminuddin Saidi ©

Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan

Publisher:De Haq De laare Kultury Markaz

First Edition 2022, in 808 Pages, A5

Email:saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:

نام: تفسیر احمد جزء نوزدهم (۱۹)، بیستم (۲۰) و بیست و یکم (۲۱)

تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مهتمین:

• دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

• انجینیر عتیق الله «یاسر»

تیراژ چاپ اول: ۱۰۰۰

سال طبع: میزان سال ۱۴۰۱ هـ ش

مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست
مضامین سوره های جزء نوزدهم (۱۹)، بیستم (۲۰) و بیست و یکم (۲۱)
تفسیر احمد
شامل سوره های

سوره الشعرا، سوره النمل، سوره القصص، سوره العنکبوت، سوره الروم،
سوره لقمان، سوره السجده، سوره الأحزاب.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الشعرا	وجه تسمیه	۱
۱		مفهوم کلی سوره شعراء	۲
۲		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	۲
۳		ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سوره قبله	۳
۴		محتوا و موضوعات	۳
۵		معنی و مفهوم ایمان	۷
۶		خصلت های سه گانه کفار	۱۲
۷		استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است	۱۳
۸		فلسفه داستان انبیاء در قرآن	۱۷
۹		فواید داستان های قرآنی	۱۸
۱۰		اشاره به وحدت ادیان	۱۹
۱۱		بیان هدف از دعوت پیغمبران	۱۹
۱۲		دیدگاه امت در قبال انبیای کرام	۱۹
۱۳		ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان	۲۰
۱۴		پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین	۲۰
۱۵		بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده	۲۰

۱۶	عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد	۲۱
۱۷	علت تکرار داستان های قرآنی	۲۱
۱۸	تقویت تقوا	۲۲
۱۹	معجزات انبیاء روشن و روشنگراست، نه وهم و خیال	۴۰
۲۰	برخورد چند گانه فرعون با موسی	۴۲
۲۱	إفتراءات و نسبتهای ناروا به پیامبران	۴۳
۲۲	عمده ترین تهمت ها و إفتراءات که با پیامبران می‌بستند عبارت بودند	۴۴
۲۳	إتهام نسبت سحر و جادو	۴۴
۲۴	إتهام مسحور شدن	۴۵
۲۵	اتهام نسبت کفانت	۴۶
۲۶	اتهام شاعری و خیال پردازی	۴۶
۲۷	اتهام جنون و دیوانگی	۴۷
۲۸	فعالیت های حضرت موسی در مصر	۵۷
۲۹	یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است	۵۸
۳۰	سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم	۷۳
۳۱	مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم	۷۶
۳۲	دعوت ابراهیم از آزر	۷۷
	وجه تسمیه	۱۷۰
	النمل	
۱	مفهوم کلی سوره نمل	۱۷۰
۲	تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	۱۷۱
۳	نامگذاری سوره	۱۷۱
۴	پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبله	۱۷۲
۵	محتوای سوره	۱۷۳
۶	محتوا و موضوعات	۱۷۴
۷	سیمای و چهره زیانکاران	۱۷۹

۱۸۲	داستان ازادواج حضرت موسی در مداین	۸
۱۸۳	بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	۹
۱۸۶	اما آتش در قرآن	۱۰
۱۹۳	فوران دوازده چشمه از سنگ	۱۱
۱۹۶	علوم اعطا شده الهی به پیامبران	۱۲
۲۰۳	چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟	۱۳
۲۰۴	با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	۱۴
۲۰۵	تخصص هُدهُد در چه بود؟	۱۵
۲۱۳	چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کِتَابٌ کَرِیمٌ» خواند؟	۱۶
۲۱۷	عطاء و بخشش الهی مافوق همه ارزش های مادی است.	۱۷
۲۱۸	مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب سلیمان	۱۸
۲۲۰	تخت ملکه بلقیس	۱۹
۲۲۳	تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان	۲۰
۲۲۴	تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟	۲۱
۲۳۲	متهم ساختن انبیاء علیهم السلام به فال بد	۲۲
۲۳۴	برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است	۲۳
۲۳۶	مجازات الهی، با جُرم انسان متناسب است	۲۴
۲۳۸	قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟	۲۵
۲۳۹	پیروی از مفسدان، عقوبت و بازپرس دارد	۲۶
۲۳۹	سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست	۲۷
۲۴۵	دعاء در لغت و اصطلاح	۲۸

۲۴۵	فضیلت دعا		۲۹
۲۴۶	در اجابت دعا عجله بکار نیست		۳۰
۲۴۶	دعای مظلوم		۳۱
۲۴۶	دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر		۳۲
۲۴۶	دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار		۳۳
۲۴۷	دعای حاکم عادل		۳۴
۲۵۲	انکار از قیامت، کفر است		۳۵
۲۵۳	چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟		۳۶
۲۶۱	خروج دابه		۳۷
۲۶۲	دلایل از احادیث نبوی درمورد خروج دابه		۳۸
۲۶۳	مشخصات حیوان دابه الارض		۳۹
۲۶۶	محل خارج شدن دابه الارض		۴۰
۲۶۷	اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابه الارض با مردم		۴۱
۲۷۴	وجه تسمیه	القصص	
۲۷۵	ارتباط این سوره به سوره قبله		۱
۲۷۵	ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره قبل از خود		۲
۲۷۶	تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سوره قصص		۳
۲۷۶	اهداف و تعلیمات اساسی این سوره		۴
۲۷۶	فحوای سوره قصص		۵
۲۸۰	عظمت قرآن		۶
۲۸۱	پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها		۷
۲۸۳	چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟		۸
۲۹۸	قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین.		۹
۳۳۹	دنیا از فهم قرآن عظیم الشأن		۱۰

۳۵۱	ثروت و دارایی قارون		۱۱
۳۵۳	«فرعون»		۱۲
۳۵۴	روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام		۱۳
۳۵۵	«توبه ی فرعون»		۱۴
۳۵۶	هامان		۱۵
۳۶۸	وجه تسمیه	العنکبوت	
۳۶۹	عنکبوت		۱
۳۶۹	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن		۲
۳۷۰	ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی		۳
۳۷۰	خصوصیات خاصی سوره عنکبوت		۴
۳۷۲	محتوای کلی سوره عنکبوت		۵
۳۸۲	نیکي به والدین		۶
۳۸۶	ایمان از عمل جدا نیست		۷
۴۰۶	اسحاق علیه السلام		۸
۴۰۷	رسالت اسحاق علیه السلام		۹
۴۰۷	یعقوب علیه السلام		۱۰
۴۰۸	وفات یعقوب علیه السلام		۱۱
۴۰۹	لوط علیه السلام		۲۷
۴۱۰	سلسله نسب لوط علیه السلام		۱۲
۴۱۵	همسر لوط در هلاک شدگان است		۱۳
۴۱۹	حضرت شعیب علیه السلام		۱۴
۴۲۰	درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام		۱۵
۴۲۱	هلاکت قوم مدین		۱۶
۴۲۲	قوم عاد		۱۷
۴۲۳	عبادت قوم عاد		۱۸
۴۲۴	هلاکت قوم عاد		۱۹

۴۲۴	محل سکونت قوم ثمود		۲۰
۴۲۵	اصل قبیله ثمود		۲۱
۴۲۶	عبادت قوم ثمود		۲۲
۴۳۵	وجوه جدال در قرآن		۲۳
۴۳۵	تأکید قرآن بر طریقه احسن		۲۴
۴۳۸	ایمان داشتن به کتاب های آسمانی		۲۵
۴۳۸	قرآن همه ی کتاب های گذشته را نسخ کرده است		۲۶
۴۳۹	مقتضیات ایمان به کتب		۲۷
۴۴۰	یکی از دلایل حقا ئیت قرآن، امی بودن پیامبر اسلام است		۲۸
۴۵۸	وجه تسمیه	الروم	
۴۵۸	ارتباط سورة روم با سورة قبلی		۱
۴۵۹	تعداد آیات، کلمات و حروف سورة روم		۲
۴۵۹	محتوای و موضوعات سورة روم		۳
۴۶۸	دلیل نصرت الهی، عزّت و رحمت اوست		۴
۴۸۸	وجدان خود را باید قاضی بسازیم		۵
۵۱۷	وجه تسمیه	لقمان	
۵۱۷	فحوای سورة لقمان		۱
۵۱۸	لقمان		۲
۵۱۹	تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف		۳
۵۱۹	محتوا و موضوعات سورة لقمان		۴
۵۲۰	خصوصیات خاص سورة لقمان		۵
۵۲۳	عظمت قرآن عظیم الشان		۶
۵۲۶	نقش قرآن در یافتن راه سعادت		۷
۵۲۷	تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن		۸
۵۳۳	تحریم موسیقی در احادیث نبوی		۹

۵۳۵	دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی	۱۰
۵۳۵	امام ابو حنیفه (رح)	۱۱
۵۳۵	امام مالک (رح)	۱۲
۵۳۶	امام شافعی (رح)	۱۳
۵۳۶	دیوث کیست	۱۴
۵۳۷	امام احمد ابن حنبل (رح)	۱۵
۵۳۷	اجماع اهل علمبر تحریم موسیقی	۱۶
۵۳۸	سرور و شادمانی در مراسم نکاح	۱۷
۵۴۰	حکم آواز بدون موسیقی چیست؟	۱۸
۵۴۱	آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است	۱۹
۵۴۱	حکم سرود و ترانه های اسلامی	۲۰
۵۴۲	علاج شنیدن موسیقی	۲۱
۵۴۹	لقمان حکیم	۲۲
۵۵۰	شمایل حضرت لقمان	۲۳
۵۵۰	لقمان حکیم و جمهور سلف	۲۴
۵۵۲	بندگی و اولین تجربه ی انسانی لقمان	۲۶
۵۵۴	قاضی در میان بنی اسرائیل	۲۷
۵۵۵	اولین وصیت لقمان به فرزندش	۲۸
۵۵۷	وصای ای رسول الله ص وسلم بر نیکی با والدین	۲۹
۵۵۸	دساتیر اسلام در شفقت با والدین	۳۰
۵۵۸	سرپرستی و محافظت از والدین	۳۱
۵۵۹	نیکی با والدین	۳۲
۵۵۹	احترام با احساسات والدین	۳۳
۵۶۰	پیش از والدین باید نشنید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید	۳۴
۵۶۰	خانم و اولادهای خویش نسبت به آنان برتری ندهید	۳۵

۵۶۲	دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ	۳۶
۵۶۳	انواع اطاعت در اسلام	۳۷
۵۶۳	عدم اطاعت از والدین در شرع	۳۸
۵۷۰	آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام	۳۹
۵۷۲	چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش	۴۰
۵۹۰	وجه تسمیه	السَّجْدَة
۵۹۰	ارتباط سورة سَجْدَة با سورة قبلی	۱
۵۹۰	تفسیر فی ظلال القرآن و سورة سَجْدَة	۲
۵۹۳	سَجْدَة تلاوت و حکم آن	۳
۵۹۳	سَجْدَة	۴
۵۹۵	سجده تلاوت	۵
۵۹۵	طریق اداء و خواندن سجده تلاوت عبارت است از	۶
۵۹۶	سوره های که در آن ها سجده تلاوت وجود دارند	۷
۵۹۶	تعداد آیات، کلمات و حروف سورة سجده	۸
۵۹۶	فحوای سورة سُجْدَة	۹
۵۹۹	عظمت قرآن عظیم الشان	۱۰
۵۹۹	ماهیت قرآن کریم	۱۱
۶۰۰	تعریف اصطلاحی قرآن	۱۲
۶۰۰	أسماء قرآن عظیم الشان	۱۳
۶۰۱	قرآن عظیم الشان از تحریف مصون است	۱۴
۶۰۶	طول روز قیامت	۱۵
۶۱۵	قبض روح حیوانات	۱۶
۶۲۰	مقام و حقیقت سَجْدَة	۱۷
۶۲۰	فضیلت سجده در حدیث نبوی	۱۸
۶۲۳	تهجد یا قیام اللیل	۱۹

۶۲۳	نام های تهجد	۲۰
۶۲۴	تهجد در اصطلاح فقهی	۲۱
۶۲۴	فضیلت تهجد در قرآن	۲۲
۶۲۷	ایمان چیست؟	۲۳
۶۲۸	ایمان زبان	۲۴
۶۲۹	فاسق	۲۵
۶۴۱	وجه تسمیه	الأحزاب
۶۴۲	نامگذاری سوره	۱
۶۴۲	احزاب	۲
۶۴۲	ارتباط و پیوند این سوره با سوره ی قبلی	۳
۶۴۲	مفهوم کلی سوره	۴
۶۴۳	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره	۵
۶۴۴	اساسی ترین هدف سوره	۶
۶۴۴	محتوای اساسی سوره احزاب	۷
۶۵۲	ظُهار چیست	۸
۶۶۶	غزوة احزاب	۹
۶۶۷	انگیزه های غزوة احزاب	۱۰
۶۶۹	غزوة احزاب و نتایج آن در قرآن	۱۱
۶۷۲	جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ	۱۲
۶۷۲	اسباب جنگ خندق	۱۳
۶۷۳	تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم	۱۴
۶۸۸	انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است	۱۵
۷۰۰	ویژگی های همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم	۱۶
۷۰۲	عصری جاهلیت	۱۷
۷۰۴	زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند	۱۸
۷۱۰	ازدواج رسول الله (ص) با زینب بنت جحش	۱۹

۷۱۶	زید پسر حارثه کیست؟		۲۰
۷۱۶	اسارت و بردگی		۲۱
۷۱۸	شهادت زید بن حارثه		۲۲
۷۵۰	تعریف حجاب		۲۳
۷۵۱	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟		۲۴
۷۵۲	نظریات و آرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن		۲۵
۷۵۳	اضرار و آفات بی حجابی		۲۶
۷۶۵	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها		۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس نامه

الله تعالی رب العزت میفرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سوره انعام آیه ۱۶۰). صدق الله العظيم.

در عالم هستی هیچ کتابی در فضیلت و برتری به پایه قرآن عظیم الشأن نمیرسد؛ زیرا نه تنها قرآن خلاصه و آخرین عصاره تعلیمات همه انبیاء الهی است، بلکه از همه موجودات آفرینش برتر و والاتر است.

پروردگار با عظمت ما در رابطه به رسالت و وظیفه مهم مسلمانان نسبت به کتاب الهی در (آیه ۶۳، سوره بقره) میفرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» صدق الله العظيم. (آنچه را (از آیات و دستورات الهی) به شما داده‌ایم، با قوت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزگار شوید).

تدبر در قرآن عظیم الشأن این کتاب مبارک و مقدس از امور لازم، ضروری و حیاتی است و چون در راستای درک معانی، مفاهیم و تفاسیر کلام الهی است که زمینه را برای عمل به آن فراهم می‌سازد. باید دانست که روح والای هدایات قرآن کریم بدون تدبر در آیات آن در مواردی بدون داشتن علم به سایر علوم و فنون اسلامی حاصل نمی‌شود و این کار علماء و محققین اسلامی که ورثه الانبیاء خوانده شده و کار کمک کننده های مادی و معنوی زمینه ساز رساندن این پیام و هدایت الهی جل جلاله میباشد که در ادای این رسالت بس عظیم نقش و وظیفه خویش را اداء کنند.

اصل برجسته، هدف غایی و نهایی نزول قرآن عظیم الشأن، قرائت و تعلیم و تدبیر در آن همه و همه برای عمل است چنانکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره انعام ۱۵۵) (و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید.) واقعاً قرآن عظیم الشأن همان قانون الهی است که اصلاح دین و دنیای مردم را به عهده گرفته و سعادت جاودانی آنان را در صورت پیروی از هدایات آنرا، تضمین کرده است. آیات قرآنی سرچشمه هدایت و رهنمایی و کلماتش معدن ارشاد و رحمت اند. کسی که به سعادت همیشگی علاقمند است، سعادت و خوشبختی هر دو جهان را می طلبد، بر وی لازم است که روز و شب با قرآن تجدید عهد کرده و ارتباطش را با آن محکم و استوارتر سازد. آیاتش را به حافظه خود سپرده و با مغز و فکر خویش در آمیزد. در پرتو این کتاب آسمانی است که انسان با ایمان راسخ به آن و فهم از آن به سوی رستگاری و سعادت جاودانی رهنمون میشود.

وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.

در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی و رئیس اتحادیه شرکت های مشورتی مالی، قلباً سپاسگزار نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (ان شاء الله) نیت خیر جهت رساندن خیر به سایر مسلمانان و خاصتاً نسل جوان، در چاپ تفسیر احمد، سر مشق و نمونه خوب تشویق برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگوارای اولاد صالح و نمونه بودنش

درین است که جناب شان این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش
کاکاخان «صاحبی» که شخصیت متقی و با دیانت است و به مادر عزیز و
مهربان خویش بی بی حاجی که تمام زندگی اش را در راه خدمت به فرزندان
متدین خویش وقف نموده است، هدیه فرموده است.

پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب شان
نماید.

آمین یا رب العالمین.

یکبار دیگر از برادر محترم خویش جناب آرش صاحبی، و از این صدقه
جاریه شان ابراز سپاس مینمایم، و از دربار الهی رب العزت برای شان اجر
عظیم، و برای فامیل شان صحت، سلامتی، مسرت و موفقیت های مزید تمنا و
استدعا دارم.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول - جرمنی

ماه حمل، سال ۱۴۰۱ هجری، شمسی (سال ۲۰۲۲ میلادی)

د «تفسير احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

بسم الله الرحمن الرحيم

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسول الله صلى الله عليه وسلم له نبيو احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه دامکان ترحدې مخنيوی وشي. همدا رنگه دټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشرېح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

-ددې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې ترڅو هغه کلمې جملې اوستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره دبلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې دمحتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- دمبارکو ايتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه ايتونو کې راغلي پيغام او داچې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سر بېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو

حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانځلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان اومستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتوله مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع اواخليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې همراوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسرايلياتو او نور بې سندو او جعلی تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضيح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضيحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضيحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو ددې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيری اسرارو او رازونو د پوهېدولو له پاره بېلابېل تفصيلونه همراوړل شوي دي.

- ددې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور موخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

ددې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر، او د مبارکه آيتونو دتورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضيحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

ددې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۲۲ م کال د امين الدين (سعیدی - سعيد افغاني) له خوا پيل او په جزوي جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمد تفسير د هېواد له بېلابېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقيظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای ج د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفا او د تسکین یوه اله گرځولې ده او په مرسته یې علم اویقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگندحقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای ج په خپله ددې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې، اوله بدبختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منښه ده. دقرانکریم له لارښوونو عملي کول دحضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زموږ روح او روان ددې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسير لیکونکی

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلمية ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويةً لجيل الشباب، لا سيما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إن التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشادية قد تم بعيداً عن التعصب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوب يسهل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السور بشكل موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السور والآيات.

- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفصلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكل موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعياته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبّحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.

- عزيزي القارئ:

القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عز وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.

من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.

- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صل الله عليه وسلم.

- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدسة لانبيااء الله تعالى في الماضي.

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

آمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد »

تقریظ محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان

وَبِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَسْتَعِينُ

ای خالق یکتا، ای آفریننده خورشید و ماه، ای پناو بی پناهن، ای

یاور دلسوختگان، ای صاحب هر دو جهان و ای دانای آشکار و نهان! لحظات و دقائق
زندگی ما را پر بار گردان و مگذار جز راه تو را ای پیوسته و ما را به فرمان مپا بر تالار شهرهای معصوم
باشیم.

آری! احمای عزیز لند زاده خورشید (سرزمین افغانستا)، به کشوری در دست آنان، بهت
خشنودی آفریدگار، رنجها کشیده و درد کشته سر نهاده، بلکه باز بان و قلش، خفتگان را بیدار کند و راه بها
و کلام پر حکمت فضای متعال را به آنان بیاورد و سپس با اندوخته ای شایسته به پیشگاه دوست،
راه یابد و از هول و هراس روز جزا - با سرافرازی - برید و با قلبی تمام و سکنه ای تمام پرورده ای
اعمال را در دست راست بگیرد و شادمان به سری خلد برین، در سپار گردد و فرشتگان به پذیرش برورد.
این عزیز دگرگونی دین در دست، جناب فاضل مستطاب، «امین الدین سعیدی» - صانده الله - است که

طی سال دگرگاری به کتب معروف و دانش پرداخته و با تدریس و ترقی فراوان به استقبال تفسیر قرآن به نام
«تفسیر احمد» شتافته، به امید این که اثری لند زنده و زیبا از کلام حق تعالی برای آیندگان رقم زند و به عنوان «
باقیات صالحات» با خود به محضر فات کریم برساند و روز جزا شافع وی شود و به پاداشش افزون گردد. (از خدام
عیظم که بر این امیر مسهم و حیای موصوف و سر بلند شود. این شاء الله.

ایران، امضا کرد: بهت سر بلند، مستطاب، محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان، روز چهارشنبه ۱۳۰۰ ش
۱۳۰۱ ش ۱۲۴۳ هجری قمری

د لوی او یخښوونکي الله ﷻ په سپېڅلي نامه

قرآن عظیم الشان د ستر څښتن تعالی ﷻ هغه سپېڅلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانگړي فضیلت او اهمیت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسیر د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﷻ له لوري د انسانانو د هدایت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهیمو توضیح ، تفسیر ، ترویج ، تبلیغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

څوک چې په دیني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته یې د رسولو تکل او نیت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام ستر پېغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أبو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسیر تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر څښتن تعالی ﷻ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې یو علم دی چې د قرآن عظیم الشان د معانیو بیان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل گرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه، د صرف ، نحوی ، بدیع ، بیان ، معاني، اصول فقه ، قرأتونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه گټه اخیستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهیم د پورتنیو اصولو په نظر کې نیولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډگر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په عربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهیم د تفسیر په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهمیت وړ او ان شاء الله تعالی د جاريه صدقه یې بللی شو .

ددې تر څنګ دا تفسیر په خپل ذات کې یوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصیف او تقدیر وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنگ او افغاني مسلمانې ټولنې په فرهنگي بډاینه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توګه دغه تفسیر شریف ته په کتو او مطالعې دې پاملرې ته رسوو چې د ښاغلي امین الدین سعیدي صاحب په دغه تفسیر شریف کې ډېر زیار ایستلی او خپل قیمتي وخت یې نور هم قیمتي کړی دی. باوري یم چې له دې تفسیر څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه گټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسیر ځانگړې ښېگڼې او امتیازونه هم لري چې ځینې به یې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلاً : د سورة د نومولو وجه بیانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاګه کوي ، د آیتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آیاتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاګه کوي ، لفظي ترجمه یې واضحه او روانه ده ، له ترجمې وروسته ګونګ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه یې گټه اخیستې ده ، په ځینو ځایونو کې شېهانو ته هم ځواب وايي دا او یو شمېر نورې ښېگڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسیر کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه یې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولنې ته د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې یې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای ﷻ دې دوی او ټولو تخنیکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې دنیوي او اخروي اجر و ورکړي .

په درنښت

څېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب
د افغانستان د علومو اکاډمي رئیس

بسم الله الرحمن الرحيم
تقریظ
دکتر صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هر آنکس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت و خوشبختی است که جلد ششم «تفسیر احمد» که حاوی جزء نوزدهم (۱۹)، بیستم (۲۰) و بیست و یکم (۲۱) است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعه خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام، جلد بیست و نهم، جلد بیست هفتم و جلد بیست هشتم، جلد بیست و پنجم و بیست و ششم، و جلد بیست دوم، بیست سوم و بیست چهارم تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم و دوستان دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یادداشت ها و درخواست های علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه و تفاسیر زیاد نگاشته شده و هریک سبک خویش را داشته اند و دارند. اما در تفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب و تفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود.

این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شده (۳۰ الی ۲۵) به طور وسیع قرار گرفته.

- به این ترتیب در «تفسیر احمد» آیات متبرکه که موضوعات مندرج آیات، جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده های و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات نا آشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و این که وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آنست رسول الله صلی الله علیه وسلم است. قرآن کریم تصدیق کننده تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشته الله جلّ جلاله است.

من برای برادر عزیزم امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخواهم تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لیبیک گفته و در اشاعه دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهي طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارين را نصيب برادر محترم امين
الدين سعيدي و همه دست اندرکاران اين کار معظم فرما.
آمين يا رب العالمين - ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم.

دكتور صلاح الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

مهتم تفسير احمد

بسم الله الرحمن الرحيم
تقریظ
انجینر عتیق الله یاسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد وعلى

آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

قدرمنو لوستونکو غواړم يوځل بيا تاسو ته د خوبنۍ زيرى درکړم هغه دا چې الله الحمد د قرآن عظيم الشان د احمد تفسير (۱۹، ۲۰ و ۲۱) پاره هم له چاپه را ووته؛

دا چې د قرآن عظيم شان تفسير آسانه کار ندی او د تفسير لپاره خاصو مهارتونو او پدی برخه کی خاص علم ته ضرورت دی نو زه غواړم چې د قرآن عظيم الشان د تفسير په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شریک کړم.

تفسير داسي يو علم دی چې د هغه په ذریعه پر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم باندې د الله تعالی د نازل شوي کتاب (قرآن عظيم الشان) په هکله پوهه او د هغه د معناو وبيان تشریح او وضاحت او له الفاظو او کلماتو څخه د هغه د احکامو او حکمتونو را ایستل په لاس راځي.

پدی هکله ځینی علما فرمایي چې تفسير پوهنه ډېره غوره او عظیمه پوهه ده، چې په هغې سره د قرآن کریم هغه معناوي او موخي څرگندېږي چې د مسلمانانو د دنیا او اخرت د نېکمرغۍ لامل گرځي.

خو ژباړه بيا په يوه ژبه د بلې ژبې تفسير او څرگندونې ته وايي او ژباړن(ترجمان) هغه چاته ويل کيږی چې د دووبیلا بېلو ژبو د خاوندانو خبري يوه او بل ته څرگندي کړي او پری ويی پوهوي.

خوځینی لغات پوهان وایی چې ترجمه يوه عربي کلمه ده چې له يوې کلمې څخه بلې کلمې او له يوې ژبې څخه بلې ژبې ته اړولو او ژباړلو ته وايي، البته په هغه معنا او مفهوم چې په اصل کې شتون ولري.

بيا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه يا په اصطلاح «تحت اللفظي ژباړه». چي دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوې ده او وايي چي دا ډول ژباړه هيڅ کله نه شي کولای چي د قرآن کریم د ټولو حقيقي معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنگوالي او ځانگړتياوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرگندويه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتياط سره د يوې جملې معنا او مفهوم بيانول. چي دې ته معنوي يا تفسيري ژباړه وايي. چي ټول عالمان پر دې په يوه خوله دي چي بايد د قرآن کریم په ژباړلو کي له دغه ډول ژباړي څخه کار واخيستل شي.

قدرمن ورور مولنا امين الدين «سعيدى سعيدى افغايي» صاحب پدې تفسير کي هم له تحت لفظي ترجمي چي لمړی د الفاظو وضاحت وشي او همد ازادى ژباړی له سبک ځينی کار اخيستی ده چي دا پخپل ذات کي يو نوی ابتکار دی.

همدا راز د آیات ترجمه او تفسير يی په بل آیات او په نبوی احاديثو او د علماو او مجتهدينو په اقوالو سره کړی ده چي دا د قرآن عظيم الشان د تفسير او ترجمي له پاره يو له بهترينو کړنلارو څخه شميرل کيږی، څه ورته د الله له درباره لا زيات برياليتوب غواړم.

په درنښت

د احمد تفسير مهتم

انجينير عتيق الله ياسر

شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ایمیل آدرس: atiqyasar^۸@gmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مقدمه مؤلف:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الحمد لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جز سی ام، جز بیست ونهم و جز بیست وهفتم و بیست وهشتم و جز بیست پنجم و بیست ششم، و جز بیست دوم، بیست سوم و بیست چهارم، تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک و جز نوزدهم بیستم و بیست و یکم این تفسیر مبارک را غرض استفاده و مطالعه خوانندگان گرامی خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشأن کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشأن را شفا بخش دلها از امراض شُبُهَات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد. همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد.

اقتداء به قرآن، پیروی کردن از آن است و خداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشأن میفرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶). «خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه های امن و امان هدایت می نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می کند، راه رسیدن به جنت را بیان میدارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه های بهشت تشویق مینماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج ها میرساند، برحذر می دارد و رهنمایی رهایی بخش میکند.

امیدم به الله متعال است و بر او توکل می نمایم و از او می طلبم که آنچه را که اراده نموده ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوند متعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت و اراده اخلاصمندان دارم تا انشاءالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره ها را به استعانت پروردگار با عظمت تکمیل و غرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هریک دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره های علمی و سازنده خویش یاری رسانیده اند. همچنان جای دارد که از فرزندان و نور چشمان ام هر یک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان سعیدی، برادرانم هریک انجینر رفیع

الدين سعيدى و دكتور مصباح الدين سعيدى و نور چشمانم هريك همزه
سعيدى، هارون سعيدى، موسى سعيدى، و بى بى نيگينه سعيدى، سومايه
سعيدى، جنه سعيدى، سوره سعيدى و نوره سعيدى، و برادرم شمس الدين
شكورى، و قاضى نثار احمد مصلح، ابراز سپاس و تشكر نمايم كه مرا در
پخش و توزيع تفسير شريف كمك و مساعدت نموده اند. از خداوند
متعال ميخواهم همهي ما را هدايت دهد كه در راه اصلاح و رساندن كلام
پروردگار و آگاهي از دين را برما بيشتر ارزاني دارد و اخلاص را در
گفتار و كردارمان برقرار سازد.

اللهم صل على محمد وآله وصحبه وسلم تسليمًا كثيرًا.

آمين يا رب العالمين

امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

شهر برول - كولن کشور جرمني

سال ۲۰۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الشعراء
جزء ۱۹

سورة شعراء درمکه نازل شده و دارای دوصد و بیست هفت آیه و یازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

علت تسمیه این سوره به «شعراء» این است که حق تعالی در آیات (۲۲۴) - (۲۲۶) این سوره، میان شعرای گمراه شعرای بی هدف و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم شاعر آند و آنچه که باخود آورده اند از باب شعر است، رد نماید. طوریکه میفرماید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿۲۲۴﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۲۲۵﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿۲۲۶﴾» (پیامبر اسلام شاعر نیست، زیرا) شاعران را گمراهان پیروی می کنند. آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگشته میروند؟ و مطالبی می گویند که به آن عمل نمی کنند؟)

قابل تذکر است که نام دیگر این سوره «طسم» است.

یادداشت:

در این سوره مبارکه؛ داستان ذی عبرتی پیامبرانی؛ اول داستان موسی وهارون علیهم السلام، دوم داستان و قصه ابراهیم علیه سلام، سوم قصه و داستان نوح علیه السلام، چهارم قصه ی هود علیه السلام، پنجم داستان صالح علیه السلام، ششم قصه ی لوط علیه السلام، و هفتم قصه ی شعیب علیه السلام. و برخورد های لجوجانه ی قوم با ایشان به بیان گرفته شده است و در پایان هر داستان

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾» لذا این آیه هشت بار در این سوره تکرار شده تا مایه دلداری و آرامش خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد و به او بگوید از لجاجت مشرکین مکه متاثر و جگر خون مشو، زیرا همه ی انبیاء گرفتار چنین مردمی بوده اند.

درضمن قابل یاد دهانی است که: تاریخ، بهترین وسیله برای تقویت روحیه مؤمنین، بالا رفتن بصیرت و سعه صدر و آینده نگری در برابر تهدید دشمنان است. لذا رهبران و زعمای جامعه باید از تاریخ جامعه آگاه باشند، و از حوادث تاریخی آن پند لازم بگیرند.

شعراء: شعراء جمع شاعر، به معنای گوینده شعر.

مفهوم کلی سوره شعراء:

یادآوری توحید؛

فرازهایی از زندگی پیامبران الهی؛

ستایش و سرزنش برخی شاعران؛

عظمت قرآن

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم که: سوره شعراء دارای دوصد و بیست و هفت

آیه بوده، و تعداد کلمات آن به؛ هزار و دوصد و نود و هفت کلمه می رسد.

همچنان تعداد حروف این سوره به؛ پنج هزار و پانصد و چهل و دو حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان)

را می توانید در سورة «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و مناسبات سوره الشعرا با سورة قبلی:

در سوره فرقان، خلاصه ای از قصه ی پیامبران را بیان کرد، این سوره نیز به صورت تفصیل و به همان ترتیبی که در آن جا نامشان آمده است، سرگذشت آنان را دنبال میکند.

سر آغاز هر دو سوره، تمجید و ستایش قرآن و پایان آنها هم هشدار به دروغ پردازان و وصف مؤمنان است.

محتوا و موضوعات:

همانطوریکه که گفته شد سورة شعراء در مکه معظمه نازل شده و مانند سایر سوره های مکی موضوع اصول دین یعنی توحید و رسالت و حشر را مورد بررسی قرار داده و مانند دیگر سوره های مکی جنبه ی عقیده و اصول ایمان را مورد توجه قرار می دهد.

بخش اول سوره طلعه سوره است که با حروف مقطعه شروع میشود سپس بحث در باره موضوع قرآن عظیم آغاز شده است که خدای سبحان آن را به منظور هدایت و راهنمایی خلق و داروی شفا بخش امراض انسانی نازل کرده، سپس موضع گیری مشرکین را در مقابل آن یادآور شده است که با وجود روشنی آیات و با وجود درخشش و فروغ براهین قرآن، مشرکین آن را تکذیب کردند. و از طریق دشمنی و لجبازی و تکبر، معجزه ای دیگر غیر از قرآن را درخواست کردند.

بخش دوم فرازهایی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قوم شان، ولجاجت ها و خیره سری های آنان را در برابر این پیامبران بازگو میکند، که بعضی مانند داستان موسی علیه السلام و فرعون مشر و حتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیهم السلام کوتاه تر است.

مخصوصاً در این بخش، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر و مؤمنان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد و ضعف و فتوری به خود راه ندهند. و نیز مخصوصاً روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است.

در داستان موسی علیه السلام نکات جدید ذکر شده و با بیان پند و اندرز نیز بیان تفاوت فاحشی که بین ایمان و طغیان وجود دارد، داستان خاتمه می یابد. - پس از آن قصه‌ی ابراهیم خلیل الله را مورد بحث قرار داده و موضع گیری او را در مقابل قوم و پدرش در مورد پرستش بت ها بازگو کرده، و به قدرت دلیل و رسایی بیانش، نشان داده است که پرستش چیزی که نه میشنود و نه سودی میرساند، باطل و نارواست. و در اثبات یگانگی پروردگار عالمیان که نفع و ضرر و مرگ و زندگی را در اختیار دارد برای آنان دلیل قاطع اقامه کرده است.

- سپس سوره در مورد پرهیزگاران و گمراهان و نیکبختان و بدبختان به بحث پرداخته، و مسیر و عاقبت هر یک از دو گروه را در روز قیامت مورد بررسی قرار داده است.

- و بعد از اینکه سوره قصه های پیامبران: «نوح، و هود، و صالح، و لوط و شعیب علیهم السلام را بیان کرد و سنت خدا را در مورد تکذیب کنندگان

بیان نمود، در شأن رفیع و مقام شامخ قرآن کریم بحث نموده و برای بیان عظمت و شکوه آن میفرماید: «وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.»

بخش سوم و اخیری که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت، و چگونگی برخورد با مؤمنان سخن میگوید، و سوره را با بشارت به مؤمنان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.

ترجمه و تفسیر سورة «الشُّعراء»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم ﴿١﴾

خوانده می شود: «طا، سین، میم» البته با ادغام سین در میم. الله عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است. (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

(این است آیات قرآن مبین) آشکار کننده حق از باطل. (۲)
این کتابی است مبین، یعنی مطالبش شفاف و روشن است، و پیچیده و مبهم نیست، و استنادش به مبدأ و ارتباطش با معاد نیز شفاف و روشن است، پس کتابی است که صدر و وسط و پایان او مبین است و منزلت والایی دارد.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) در مورد؛ موضع گیری مشرکان در برابر دعوت قرآن بحث بعمل می آید.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

شاید تومی خواهی برای اینکه آنان ایمان نمی آورند، خود را از شدت اندوه هلاک کنی! (۳)

الله متعال در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میفرماید: ای پیامبر! شاید تو از دلسوزی بسیار بر هدایت قومت و از شدت حرص و اشتیاق بر ایمان امت که چرابه پیامت ایمان نیاورده و به دعوت لبیک نگفته اند، جانت را هلاک گردانی. پس خود را هلاک نکن و کار را به پروردگارت بسپار. و به سبب عدم ایمان آنها غمگین و متأثر نشود.

إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٢﴾
اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه ای نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد! (۴)

هدف از «آیه»: معجزه‌ای که مردم را وادار به ایمان گرداند.
مفسر صاوی درباره این آیه مبارکه می نویسد: یعنی به خاطر ایمان نیاوردن آنها افسوس مخور؛ چون اگر می خواستیم معجزه‌ای بر آنان نازل می کردیم که قلب شان را بگیرد و آنان را به ایمان آوردن ناچار کند، اما شقاوت آنها در علم ما قبلاً ثبت شده است. پس ارام باش و خود را خسته مساز. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۶۷/۳).

در آیه شریف به یک اصل مهم اشاره می کند، که اگر پروردگار با عظمت بخواهد، این قدرت را دارد که بر کافران معجزه نازل کند، و یاهم عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستد که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرو آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع و مطیع گردند. تا تصدیق به علم غیب، امری اختیاری باشد نه اجباری. و از جانب دیگر سنت و قانون الهی، اختیار و مهلت دادن به مردم است. همان طوریکه یاد آور شدیم: ایمان باید اختیاری و انتخابی باشد نه اجباری.

معنی و مفهوم ایمان:

معنی و مفهوم ایمان این نیست که فقط به زبان بگوییم: مؤمن هستیم. چه تعداد کثیری از منافقانی اند که به زبان گفتند: ایمان آورده‌ایم. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾» [البقرة: ۸]. «و از مردمند کسانی که میگویند به خدا و روز آخرت ایمان آورده‌ایم، در حالیکه به هیچ وجه ایمان نیاورده‌اند).

معنی و مفهوم ایمان، تنها این نیست که اعمال و مراسمی را که مسلمانان از روی عادت انجام می دهند، ما نیز انجام بدهیم. چه بسیارند شیادانی که به نیکوکاری و کارهای خیر و شعارهای بندگی و دینداری تظاهر می کنند، حال آنکه در قلب هایشان اثری از آبادی خیر و صلاح و اخلاص برای خدا نیست: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾** [النساء: ۱۴۲].

«منافقان خدا را (به زعم خود) فریب میدهند، و درحالیکه خدا فریب دهنده‌ی آنان است. و هرگاه برای نماز برخیزند بیمارگونه برخیزند، برای مردم نمایش می دهند و یاد خدا نمی کنند، مگر اندکی».

معنا و مفهوم ایمان فقط این نیست که ما شناخت ذهنی از حقایق ایمان پیدا کنیم. چه بسا مردمانی که حقایق ایمان را شناختند، اما هرگز ایمان نیاوردند. **«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»** [النمل: ۱۴]. «با آن که به جان، آن‌ها را دریافته و شناخت پیدا کرده بودند، از روی ستم و برتری جویی! با سماجت انکار کردند».

حقیقت ایمان تنها یک کار زبانی یا یک کار بدنی یا یک کار ذهنی نیست. ایمان در حقیقت، یک عملکرد روانی است که در اعماق روان انسان نفوذ میکند، و تمام زوایای وجود انسان یعنی ادراکات و اراده و وجدان او را در بر می گیرد و تحت فرمانروایی خود قرار میدهد. بنابر این، ایمان حقیقی قطعاً احتیاج به آنچنان ادراک ذهنی و فکری دارد که نقاب از چهره حقایق هستی برگیرد و آن حقایق را به همان صورت و وضعیتی که در واقع هستند به نمایش درآورد. و این کشف و شهود نیز جز از طریق معصوم و انحراف ناپذیر وحی الهی انجام نخواهد پذیرفت.

و باید این ادراک عقلی و ذهنی به سرحد جزم و یقین برسد، و انسان را به آنچنان یقین قاطعی برساند که هیچ شک و شبهه‌ای آن را متزلزل نگرداند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» [الحجرات: ۱۵].

«مؤمنان همانا آن کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و سپس شک نیاوردند». این شناخت جزمی و قطعی نیز باید همراه با پذیرش قلبی و دلبستگی ارادی و اختیاری باشد، به طوری که در پیکر فرمانبری و اطاعت و سرسپردگی از روی رضایت و تسلیم همه جانبه نسبت به فرمان کسی که به او ایمان آورده است، تجسم پیدا می‌کند.

قرآن کریم همواره ایمان را در لباس اخلاقیات زنده و عملکردهای درخشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که آن ویژگی‌ها باعث متمایز گردیدن مؤمنان از کافران منافق است.

خداوند متعال در مقام توصیف مؤمنان راستین می‌فرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» ﴿۱۵﴾ [الحجرات: ۵۱].

«مؤمنان همانا کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورند و سپس دچار شک نشدند و با دارائی‌ها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند. آنانند که راستگویانند»

شهید اسلام استاد سید قطب علیه الرحمه، در تفسیر این آیه در کتاب «فی ظلال القرآن» می‌گوید: پس ایمان عبارت است از باور و تصدیق قلب به خدا و رسولش. آنچنان تصدیق و باوری که هیچ گونه شک و تردیدی بر آن وارد نشود تصدیق مطمئن و ثابت و یقینی که دچار لرزش و پریشانی نشود، و خیالات و وسوسه‌ها در آن تأثیر نگذارد و قلب و احساس در رابطه با آن گرفتار تردد نباشد. آنچنان باور و تصدیقی که جهاد و فداکاری مالی و جانی

در راه خدا از آن سرچشمه می گیرد. دل و قلب انسان، وقتی شیرینی چنین ایمانی را چشید و از چشمه گوارای آن نوشید و در کنار آن آرامش یافت و بر آن استوار ماند بی شک و تردید، تلاش می کند تا حقیقت آن ایمان را در دنیای خارج از قلب خود، در واقعیت های زندگی، و در زندگی روزمره با مردم تحقق بخشد. می خواهد که بین حقیقت ایمان که در درونش احساس می کند، از یک سو، و واقعیات زندگی و ظواهر آن و جریانات موجود در جامعه یک پارچگی و هماهنگی برقرار سازد، و در برابر جدایی تصور ایمانی که در حسش است با آنچه در واقعیت های اطرافش مشاهده می کند تاب و تحمل نمی آورد؛ زیرا این دوگانگی لحظه به لحظه او را می آزارد و بر او ضربات پی در پی وارد می سازد! و از اینجا است که به سوی میدان جهاد در راه خدا با مال و جان می شتابد و بسیج میشود و این یک بسیج طوفنده درونی و خودجوش است که از جان و روان انسان با ایمان نشأت می گیرد، و انسان مؤمن اراده می کند که آن چهره نورانی و زیبای نقش بسته در دلش را در بیرون تحقق بخشد، و بنگرد که آن نور ایمانی در واقعیت زندگی و محیط زیست مردم تابیدن گرفته است. خصومت و ناسازگاری انسان مؤمن با زندگی جاهلی اطرافیان نیز یک خصومت ذاتی و درونی است و از آنجا نشأت میگیرد که انسان با ایمان نمیتواند یک زندگی دوگانه را در گیر و دار فیمابین تصور ایمانی و واقعیت زندگانی اش تحمل کند و نیز نمیتواند به خاطر واقعیت های عملی و ناقص و زشت و منحرف جامعه اش از آن ایده های تکاملی و زیبا و مستقیم ایمانی اش دست بردارد. و مبارزه و نبرد همچنان باید بین او و جامعه اش ادامه یابد تا وقتی که این جاهلیت حاکم بر جامعه بشری به آن ایده ها و زندگی ایمانی منتهی شود. این عناصر و شرایطی که برشمردیم «ایمان راستین» یا اگر خواستید بگوئید «عقیده راستین» را پایه ریزی می کنند.

و هر گاه یکی از این عناصر در کار نباشد هرگز نمی توان مابقی آن را «ایمان» یا «عقیده» نام نهاد! آری، ممکن است «فکر» یا «نظریه» یا «رای» یا هر عنوان دیگری از این قبیل را به آن اختصاص داد. اما، ایمان حقیقی آن است که خورشیدش بر سراسر منظومه جان و روان انسان بتابد، و اشعه تابناکش با روشنایی و گرما و زندگی که حامل آن است در تمام رگ و پی های او نفوذ کند! آری، چنین عقیده ای به عقل انسان نفوذ میکند و آن را قانع و مطمئن میگرداند. در اعماق قلب انسان نفوذ میکند و آنرا به جنب و جوش و حرکت درمی آورد. اراده انسان را تحت تأثیر قرار میدهد و آن را به فعالیت وامی دارد و جهت می بخشد. و آنگاه که عقل قانع شد، و قلب به حرکت در آمد، و اراده جهت گرفت، همه اعضا و جوارح انسان به ندای عقل و قلب و اراده پاسخ میدهند، و برای اجرای دستورات مقام فرماندهی وجود انسان می شتابند، آنچنانکه گوسفندان سر در اطاعت و فرمان چوپان خودشان دارند! (برای تفصیل مراجعه شود به کتاب نقش ایمان در زندگی دکتر یوسف قرضاوی)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

و به آنها هیچ موعظه و اندرز تازه از سوی پروردگار بخشنده نمی آید، مگر این که از آن روی گردان هستند. (۵)

یعنی هیچ چیز نو از قرآن از سوی الله متعال بر کافران فرود نیامد تا به تدریج پند و تذکر شان داده و حقایق و اخبار را برای شان روشن و مبرهن گرداند، جز اینکه همواره از آن روی گشتانده و فقط از سر عناد و استبکار، آن را نپذیرفتند. دیده میشود که: هیچ تذکری در اشخاص سنگدل، کارساز نیست. تعداد از انسانها به جای پذیرش حق، از قبل راه لجاجت را در پیش گرفته اند. و یقیناً اعراضی که برخاسته از استکبار و تکذیب باشد، خطرناک است. ولی مطمئن باید بود: آنعه از انسانهای که؛ حق و پیروان آن را مسخره می کنند، این عمل شان لاجواب نخواهد ماند.

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

آنها تکذیب کردند، پس به زودی اخبار آنچه مسخره اش می کردند بدیشان خواهد رسید. (۶)

«أَنْبَاءُ»: اخبار. هدف از آن جزا های سنگین است که در این جهان و آن جهان دامنگیر آنان می شود (ملاحظه شود سوره: انعام آیات ۵ و ۶).

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: عِنَادٍ، اِعْرَاضٍ و دشمنی کفار، به درجه آخر رسیده است، آنان قرآن عظیم الشان را تکذیب نمودند و آنرا به باد مسخره گرفتند. در آیه مبارکه تأکید بعمل آمده است که: در آینده قریب عاقبت و فرجام تکذیب و استهزای خود را خواهند یافت. یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزاء و ریشخند شان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است.

خصلت های سه گانه کفار:

در آیات پنجم و ششم سوره شعراء سه خصلت معروف و مشهوری برای کفار به بیان گرفته شده که عبارتند از: اعراض، تکذیب، استهزاء. و دیده میشود که؛ چطور انسان به تدریج و گام به گام به سقوط کشانیده می شود، در ابتدا به حق بی اعتنایی و اعراض می کند، سپس آن را تکذیب و آن گاه حق را به مسخره می گیرد. ولی بدترین حالت و صفت انسان، در این خصلت همانا مسخره کردن حق است، لذا در آیه مبارکه میفرماید: در آینده، خبرهای مسخره کردن آنان به آنها خواهد رسید. و نمیفرماید: کیفر اعراض و تکذیب به آنان خواهد رسید. یعنی آنان که حق و پیروان آن را به مسخره می گیرند، این عمل شان لا جواب نخواهد ماند حتماً جزای این عمل خویش را:

«مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یا در دنیا، یا در هنگام مرگ، یا در برزخ، و یا در قیامت خواهد چشید.) الله تعالی ما را از چنین خصلت نگاه دارد.

استهزای انبیاء، شیوه دائمی کفار در طول تاریخ بوده است:

کافران برای تحقیر و زیر سؤال بردن شخصیت پیامبران، آنان را به باد تمسخر می‌گرفتند.

قرآن عظیم الشأن در (سورة هود آیه ۳۸) در مورد قوم نوح علیه اسلام که مؤمنین را به مسخره می‌گرفتند، می‌فرماید: «وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (و نوح علیه السلام کشتی را می‌ساخت) (یعنی: شروع به ساختن آن کرد) «و هربار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند» (و می‌گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده‌ای! یا می‌گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می‌سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور میشود؟) «می‌گفت: اگر ما را مسخره می‌کنید» (امروز به سبب ساختن کشتی) «ما نیز شما را همان‌گونه که مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد» (در فردای عذاب، به هنگام غرق شدن آنان در توفان).

همچنان قرآن عظیم الشأن در چندین آیات متبرکه اشاره بعمل آورده طوریکه در (آیه ۳۰ سوره یس) می‌فرماید: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (که هیچ پیامبری بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزا گرفتند).

وباز می‌فرماید: «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» (آیه ۳۶ سورة انبیاء) (و هرگاه کفار تو را ببینند، کاری غیر از به استهزاء گرفتن تو ندارند، (با همدیگر می‌گویند): آیا این است آنکه خدایان شمارا (به بدی) یاد میکند؟ درحالی‌که (این کافران) خودشان، یاد خدای رحمان را منکرند (و به او کفر می‌ورزند).

باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی از استدلال است. و کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه و وسیله علمی و منطقی ندارند. بناءً کفار عواطف مردم را علیه پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک می کردند.

و در واقع کفار از تمام پیامبران مسخره می کرده اند: قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الأنبياء: ۴۱) (و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند پس کسانی که آنانرا مسخره کردند، اما سرانجام آنچه را استهزا میکردند دامن مسخره کنندگان را گرفت (مجازات الهی آنان ها در هم کوید).

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم. (۷) چگونه به پروردگار با عظمت خویش کفر می ورزند، و به سوی زمین که آفریده وی است توجه نه می کنند، آیا توجه ندارند که چه عجایب در زمین از هر صنف یک جفت نیکو و پسندیده در آن رویانده و قرار داده ایم؟ یعنی: از اجناس سودمندی که انسان ها و حیوانات از آنها بهره می گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها قادر و توانا نمی باشد.

استفهام برای توییح است و آنها را به خاطر عبرت نگرفتن سرزنش می کند. قرآن عظیم الشان کسانی را که با دید عمیق به جهان نگاه نمی کنند، توییح میکند. مطالعه در باره ی موجودات هستی و زیبایی های آن، بهترین راه خدا شناسی است.

«زَوْجٍ كَرِيمٍ»:

معنی لفظی زوج جفت است، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می شود، در بسیاری درخت ها هم نر و ماده وجود دارد، و به آنها از این جهت میتوان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع و صنف خاصمی آید، و با توجه به

این معنی، به هرنوع درختی، میتوان زوج گفت، ومعنای کریم چیز پسندیده و عمده است.

یادداشت: جمع میان کلمه «کم» و «کل» در آیه مبارکه: گل بر انواع و اقسام گیاهان به طور تفصیل دلالت می کند و کم بر کثرت و فراوانی این محیط گل و گیاه. پس، این دو کلمه فراوانی و احاطه را کنار هم قرار داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

یقیناً در این کار نشانه‌ای است، ولی بیشترشان ایمان آرنده نیستند. (۸)
«آیه»: نشانه و دلیل. عبرت و پند.

بادر نظر داشت دلیلی واضح و آشکار وقاطع بر یگانگی و قدرت با عظمت الهی با آنها بیشتر آنان به الله ایمان نداشتند؛ و اکثر شان به کفر خود ادامه میدهند. انتظار نمیرود که ایمان بیاورند، و اکثر آنها هم هرگز ایمان نخواهند آورد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر مهربان است. (۹)
باید متذکر شد که: رحم پروردگار با عظمت بر اساس عجز نیست، او در حالیکه شکست ناپذیر است مهربان است و به مخالفان مهلت می دهد تا شاید از راه خطا خویش برگردند و توبه نمایند.

در حقیقت الله متعال مسلط و غالب است و قدرت انتقام گرفتن از نافرمان را دارد ولی با آنها نسبت به مخلوق خود مهربان است، به آنها فرصت و مجال می دهد و با وجود قدرت فراوانی که دارد در کیفر و عقوبت آنها ازشتاب و عجله کار نمی گیرد.

ابو العالیه میفرماید: «عزیز» یعنی مقتدر است و از مخالفین امر و فرمانش، آنهایی که به جز «الله» خدایان دیگری را می پرستند انتقام می گیرد. و نسبت

به آنکه در پیشگاهش توبه کرده و به درگاهش رو آورده مهربان است. (تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ علی صابونی).

و امام فخر رازی میفرماید: به این علت در آیه متبرکه «العزیز» را قبل از «الرحیم» آورده است که ممکن بود گفته شود، به سبب ناتوانیش به آنها رحم کرده و قدرت عقوبت آنها را نداشته است. پس با آوردن لفظ «عزیز» این توهّم را برطرف کرده و نشان داده است که مسلط و مقتدر است. اما با این وجود نسبت به بندگانش مهربان است؛ چون رحم و مهربانی با وجود داشتن قدرت انتقام گیری، بیشتر جلب توجه می کند. (تفسیر کبیر ۱۳/۲۴).

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

و یاد بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد (امر کرد) که به نزد آن قوم ظالم برو. (۱۰)
خوانندگان گرامی!

از این آیه به بعد یعنی آیات (۱۰ الی ۶۸) به داستان هفت پیامبر هر یک (موسی و هارون علیهم السلام و فرعون، داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام)، مجادله فرعون با موسی علیه السلام در باره ی وجود آفریدگار، معجزه ی موسی علیه السلام، ایمان آوردن ساحران، نجات موسی علیه السلام و قومش و غرق شدن فرعون و فرعونیان، بحث بعمل آمده است. ذکر و بیان داستان های پیامبران تسلی خاطری است به پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، تا اطلاع حاصل فرماید که: تکذیب قوم موضوع نو ظهور و تازه نیست، بلکه همه ی اقوام گذشته در مقابل انبیای خویش از همین شیوه استفاده بعمل آورده اند.

در آیه مبارکه فوق بیان یافت که: ای پیامبر! روزی را برای مردم یاد کن که الله متعال حضرت موسی علیه السلام را ندا داد و برایش (امر کرد) که: به

سوی جماعت که به سبب کفر و ارتکاب معاصی به خود ستم کرده و ضعیفان و بینوایان بنی اسرائیل را به صورت بندهی خود درآورده‌اند، برود. قابل یادآوری است که داستان موسی علیه السلام در یازده سورة قرآن عظیم الشأن بصورت کل و جز به بیان گرفته شده است که از آنجمله این قصه‌ها را در سوره‌های: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) مطالعه نمود.

فلسفه داستان انبیاء در قرآن:

تاریخ انبیاء، تأریخ با شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آن‌ها زندگی جهاد و مبارزه است و انسان‌ها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی‌توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند. سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی‌ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است! به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی‌ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی‌نظیر است و بندرت میتوان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگیشان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در ورای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.

خداوند عظیم‌الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی‌ترین مردان حتی کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه میکردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملتها بودند.

خوانندگان گرامی!

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره مطهره ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند پیمایند و آن‌ها را در تمامی اعمال و کردار خویش رهنمایی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند.

طوری‌که خداوند متعال در (سورة یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است).

فواید داستان های قرآنی:

فواید داستان های قرآنی را میتوان بطور مؤجز در نقاط ذیل جمع‌بندی نمود:

اثبات رسالت و وحی:

یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی الهی مایه گرفته است و آن‌ها فرستاده الله متعال هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد(ص) قرآن کریم بیان کرده که این داستان‌ها به وحی الله متعال بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیرا او اومی(ناخوان) بود خداوند میفرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» ﴿٤٨﴾ [العنكبوت: ٤٨]. (تو پیش از قرآن، کتاب نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی که اگر چنین میشد باطل‌گویان به شک و تردید می افتادند) و به هیچ وجه از رسول الله نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا احبار یهود نشسته و این داستان‌ها را از ایشان اقتباس کرده باشد.

اشاره به وحدت ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همه ی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است.

بیان هدف از دعوت پیغمبران:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان میشود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می گردد.

دیدگاه امت در قبال انبیای کرام:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی اشاره به موضع اقوام و امت ها در قبال دعوت آنها می باشد. تأریخ نشان می دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته اند. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾» [الفرقان: ۳۱]. (اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از مجرمان را دشمن ساخته ایم، و همین بس که خدای تو راهنما و یاور تو باشد.) باری، در داستان پیامبران صیغه ی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است.

ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان:

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آنها هیچ تصادم و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک منبع سرچشمه گرفته اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریع (که همانا خداوند سبحان است) میباشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» [الشوری: ۱۳].

(خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می خوانید بر مشرکان سخت گران می آید، خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می گرداند).

پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین:

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا میباشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها تسلی خاطر میدهد و آنها را بر مخالفان برتری میدهد.

بیان قدرت خداوند متعال بر اعمال خارق العاده:

یکی دیگر از اهداف داستان های قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق میباشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به

میان آورده که بر قدرت خارق العاده او دلالت میکند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده شده و تمامی این ها بر قدرت خارق العاده و قدرت بی نظیر او دلالت می نماید.

عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد:

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستان های قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾» [المائدة: ٢٧]. (داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد.

بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می پذیرد!)

در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنین و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن قریه که در امنیت و آسایش می زیستند اما سر از نافرمانی درآوردند؛ تمامی این داستان ها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است.

علت تکرار داستان های قرآنی:

بصورت کل باید گفت: خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن گفته و موعظه های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تاسی بجوئیم و سیره معطر و اخلاق حسنه ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند. (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی).

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم فرعون، آیا آنها (از شرک و آمدن عذاب) نمی‌پرهیزند؟ (۱۱)
باید یادآور شد که در سوره الشعراء، بصورت کل جمله؛ «أَلَا تَتَّقُونَ»، هفت بار تکرار شده است. واقعیت بزرگی که در این جمله معجزه اساء نهفته است همین است: در صورتیکه تقوا نباشد، سخن پیامبران مؤثر نیست.
در ضمن قابل تذکر است که این آیه دلالت بر یک اصل بی نهایت عالی دارد و آن اینکه اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خدا ترسی در قلوب انسانها است.

تقویت تقوا:

جامعه شناسان بدین امر معتقدند که: انسانها به طور طبیعی یا اضطراری، نیازمند و محتاج تعاون اجتماعی است، یعنی بدون یاری جستن از هممنوعان خود نمیتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه بدهد. از سوی دیگر سعادت شخصی به سعادت و خوشبختی جامعه او بستگی دارد. از جمله عواملی که می تواند سعادت جامعه را تضمین کند تقوای الهی است.

تقوای الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه از نظر دین خطاء، گناه و پلیدی شناخته شده، حفظ و صیانت کند و مرتکب آنها نشود. تقوا این نیست که انسان خود را از محیط و عوامل گناه دور نگاه دارد، بلکه انسان باید در روح خود حالت و قوتی را ایجاد کند که به او مصئونیت اخلاقی بدهد و در هر شرایطی او را از انجام گناه باز دارد.

تقوا در بینش اسلامی، باید همراه با بصیرت و آگاهی باشد و الا ضرر آن کمتر از فایده آن نمی باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

(موسی) عرض کرد: ای پروردگار! من می ترسم از اینکه مرا تکذیب کنند. (۱۲)

(موسی) گفت: پروردگارا! می ترسم در اینکه مرا در امر رسالت فرعون و قومش تکذیب کنند و دعوت مرا نپذیرند. (و از روی تکبر و تفرعن رسالت مرا قبول نکنند به رد دعوت قبل از اینکه سخن مرا کامل بشنوند به تکذیب آغاز نمایند و هیچکس در آن مجلس مؤید من نباشد ممکن است در آن وقت اندوه گین و دل‌تنگ گردم.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ﴿١٣﴾

و سینه ام تنگ می شود و زبانم روان نیست. پس به سوی هارون فرست (۱۳) «يَضِيقُ صَدْرِي»: اگر تکذیب کنند، از غم و غصه، سینه ام تنگ می شود، و (بدین هنگام چنان که باید در مجادله با آنان) زبانم نمی گردد، یعنی بطور روان و گویا صحبت کرده نمی توانم. پس (جبرئیل را) به پیش (برادر) هارون بفرست (و پیغمبرش گردان، تا یاری و کمک کند). موسی علیه السلام از پروردگار با عظمت می خواهد که: هارون را پیغمبر فرماید (برای تفصیل مراجعه بفرماید به سوره های: قصص آیه ۳۴، مریم آیه ۵۳، انبیاء آیه ۴۸).

موسی علیه السلام میگوید: پروردگارا! جبرئیل علیه السلام را با وحی به سوی او (هارون) که بیشتر زبان فصیح دارد بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. و مرا در این وظیفه سنگین و در ادای رسالت و تبلیغ دعوت، یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر زندگی بسر می برد.

همچنان موسی علیه السلام از پروردگار خویش می خواهد که پروردگارا! به شرح صدر نصیب فرما، من با تمام وجود ماموریت خویش را می پذیرم، اما

وقتی که من آنجا بروم زبانم بند می آید، چون فرعون «ذی الاوتاد» است، یعنی مخالفانش را میخکوب میکرد، پس به فرشته وحی امر کنید که به سراغ برادرم برود، و او را وزیر من قرار دهد، برای این که بهترین ابزار یک پیامبر برای نشر دین، تبلیغ است و برادرم از من شیرین تر حرف میزند، او را وزیر من قرار بده، و من در اثر این که قبل از نبوتم از یک مظلوم و مستضعفی حمایت کردم، و ظالمی را از پای درآوردم، آنها کینه مرا دارند و ممکن است مرا بکشند، و پیام شما نا کام بماند، اگر مرا کشتند، برادرم پیام شما را به مردم برساند. مفسران در این مورد می نویسند: موسی علیه السلام در مورد درخواست یاور به سه عذر متوسل شده است که عبارتند از: ترس، تکذیب و ضیقی قلب و نارسایی زبان. تکذیب سبب دل تنگی است و دل تنگی سبب بروز اشکال در سخن گفتن میشود، مخصوصاً برای آن که لکنت زبان دارد که گفته است:

«وَأُحِلُّ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».

بر انسانها است که در هنگام پذیرش و قبولیت یک مسئولیت وظیفوی نقاط ضعف خود را نیز بیان کنند. و واضح است که: صراحت و صداقت، از جمله صفات بارز انبیا است.

رهبری که: مسئولیت هدایت، تبلیغ و ارشاد، را به دوش میگرد، باید دارای وسعت صدر باشد. در این هیچ جای شکی نیست که نقاط ضعف را باید جبران کنیم، ولی از زیر بار مسئولیت، نباید شانه خالی کنیم. پذیرش یا اعطای مسئولیت های بزرگ با وجود ضعف ها و کمبودهای قابل جبران، مانعی ندارد. در بیان و رساندن حق، نباید از کمی طرفداران حق بترسیم و نه از زیادی مخالفان حق. و نباید فراموش کنیم که: پیشنهاد مفید و مناسب را الله متعال هم می پذیرد. دلداری و کمک به کسانی که نگرانی دارند، کاری الهی است.

خداوند پشتیبان انبیا است. و از الله متعال می‌خواهم که ما را هم در رساندن حق کمک و مساعدت فرماید.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر [گردن] من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند (و این رسالت به پایان نرسد). (۱۴).

«ذَنْبٌ»: هدف از آن قصاص شخصی ظالم است که با یک مرد مظلوم بنی اسرائیلی جنگ داشت، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتباهاً توسط موسی علیه السلام به قتل رسید (مراجعه شود به سوره: قصص آیه: ۱۵).

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» زیرا من قبلاً شخصی از آنان را کشته‌ام و از من طالب خون وی اند. بناءً من نزد آنها گنه‌کارم و می ترسم که مرا در برابرش، به قتل رسانند.

باید یادآور شد که: ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیا علیه السلام نیز دست می‌دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمی را که انتظار می‌رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. الله تعالی برایش فرمود:

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

گفت: نه چنین نیست، شما دو نفر آیات ما را ببرید، البته ما با شما (هستیم و) شنونده ایم. (۱۵)

خداوند پشتیبان انبیا است. و آگاهی دقیق و لحظه به لحظه در مأموریت‌های مهم، یک ضرورت حتمی و واجبی می‌باشد.

«قَالَ كَلَّا» الله می‌فرماید: نه، هرگز تو را به قتل نمی‌رسانند. امام قرطبی گفته است: این عبارت موسی را از این منع میکند که شک و تردید را به دل راه ندهد، و او را تشویق می‌کند که به خدا اعتماد و اطمینان داشته باشد؛ یعنی به

خدا اعتماد کن و ظن و گمان را کنار بگذار و مطمئن باش که قدرت کشتن تو را ندارند (تفسیر قرطبی ۹۲/۱۳).

«فَاذْهَبْ بِآيَاتِنَا» تو و هارون با دلایل و معجزات درخشان بروید.

«إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»: من با شما هستم و شما را یاری می‌دهم و گفته‌ی شما و جواب آنها را می‌شنوم. به خاطر احترام و شرمی که در پیشگاه الله متعال دارند صیغه‌ی جمع «مَعَكُمْ» را آورده و از آن قصد تشبیه را کرده است و در

خطاب به صورت جمع با آنها برخورد کرده است. (البحر المحیط ۸/۷)

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، ماجرای داستان قتل قبطی در مصر توسط حضرت موسی علیه السلام در (آیه ۱۵ سورة قصص) با تمام تفصیل بیان یافته که اگر خواستار معلومات مزید در زمینه باشید، میتوانید بدان مراجعه بفرمایید.

این داستان در منطقه موحی ایجاد کرد که به اثر آن حضرت موسی مجبور به فرار از سرزمین شد و این عمل موسی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم؛ گرچه به قصد کشتن آن شخص نبود، بلکه برای حمایت از مظلومی بود، ولی باعث شد که موسی علیه السلام در نزد فرعونیان چهره‌ای قاتل پیدا نماید، و هنگامی که موسی به مقام نبوت رسید به خداوند گفت: می‌ترسم ماجرای کشته شدن آن مرد قبطی مانع کارم شود. (از کلمه‌ی «کَلَّا» استفاده میشود که عمل موسی قتل عمد نبوده است.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

پس به سوی فرعون بروید و بگویید: همانا ما فرستاده: پروردگار جهانیان هستیم. (۱۶)

الله تعالی به حضرت موسی علیه السلام دستور داد: تا همراه با معجزات به سوی فرعون ستمکار و قومش بروند و به او بگویند: ما از جانب پروردگار

عالمیان آمده‌ایم تا تو را به راه راست هدایت کنیم. و متیقن باشند که او خود - به علم و نصرت و تایید و نگهداشتش - با ایشان است؛ سخنان شان را میشوند و احوالشان را می داند.

«رَسُولٌ» (رَسُول: رُسُل و رُسُل و اَرْسُل و رُسَلَاء: فرستاده شده) عِلَّت این کلمه به صورت مفرد آمده است نه به صورت مثنی؛ یعنی (رُسُولاً)، این است (رَسُول) مصدر و به معنی (رِسَالَةٌ) است. کلمه رسول بر مفرد و تشبیه و جمع - هر سه - اطلاق می شود پس یک تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابر این، خطاب در آیه متبرکه شامل موسی و هارون می شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگوئید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

با این وصف، بنی اسرائیل را [آزاد کن و] با ما بفرست. (۱۷)

حضرت موسی علیه السلام و هارون به فرعون گفت: مضمون رسالت ما «این» است «که بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

و بدین ترتیب موسی علیه السلام و هارون علیهم السلام میخواستند تا بنی اسرائیل را از چنگال بردگی و استبدادش فرعونیان آزاد و رها گردانند و آنان را از مصر بیرون ببرند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در طفولیت در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما به سر نبردی؟ (۱۸)

بعد از اینکه موسی و هارون علیهم السلام نزد فرعون آمدند و هدف و مضمون رسالت خویش را به فرعون بیان نمودند.

اولین حرفی که موسی علیه السلام به نزد فرعون بیان داشت، این بود که ما فرستاده رب العالمین هستیم، یعنی توحید حق است وحی و نبوت نیز حق است، حضرت موسی علیه السلام قبل از طرح همه ای موضوعات به ذکر این دو اصل از اصول اساسی اسلام پرداخت. بعد از ذکر این دو اصل گرانبها: فرعون با کبر و نخوت و منت گذاری به موسی علیه السلام گفت:

زمانیکه تو طفلی خرد سال بودی؛ آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم در حالیکه سایر اطفالی ذکوری که از بنی اسرائیل در همان سال به دنیا می آمد آنرا می کشتیم، ولی تو را استثناء قرار دادیم و به قتل نرساندیم؟ و آیا تو نبودی که: سال هایی از عمرت را در ناز و نعمت ما به سر بردی؟

«وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ»: و سال های مدید در میان ما نبودی و با تو نیکی نکردیم و حفظ و سرپرستی تو را به عهده نگرفتیم؟ مقاتل گفته است: آنها طی سی سال از موسی مراقبت کردند.

مفسران می نویسند: حتی موسی علیه السلام از لباسهای فرعون می پوشید، از مرکب های سواری وی استفاده می کرد و به نام فرزند وی نامیده می شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آنگاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله دعوت می کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد. «تفسیر انوار القرآن»

خواننده گان گرامی!

توجه باید کرد که: منت گذاشتن و به رخ کشیدن، از خصوصیات خاصی مستکبران است. فرعون در این سخنان می خواهد بر موسی منت نهد و او را خوار و تحقیر کند. و در نهایت میگوید: که تو را پرورش دادیم و با تو نیکی کردیم؟ پس تو کجا و این مسأله که ادعا می کنی کجا؟

ولی نباید فراموش کنیم اگر کسی را بزرگ کردیم، یا هم در امور تربیتی اش کمک کردیم، یا هم در امر ازدواج و مسکن و امثال آن به او کمکی کردیم، نباید با این دلیل و بهانه، سخن حق او را نپذیریم.

موسی علیه السلام که سال های طویلی بر دسترخوان فرعون نان خورده بود، قرار نه بود که تسلیم او شود و در ابلاغ رسالت آسمانی خویش کوتاهی کند و به اصطلاح در مقابل گفتار فرعون سکوت اختیار نماید. حق نان و نمک آن نیست که صاحب حق را به حال خود رها کنیم و اشتباهات او را هم بپذیریم. (حضرت موسی علیه السلام نان و نمک فرعون را خورده بود، ولی او را به حال خود رها نکرد.).

وَفَعَلْتَ الْيَتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

و (سرانجام) آن کاری را (که با قبطی نه باید انجام میدادی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) از ناسپاسان هستی. (۱۹)

فرعون در ادامه صحبت های خویش به موسی علیه السلام گفت: «وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الْيَتِي فَعَلْتَ» و پاداش مراقبت و تربیت ما را این چنین دادی که نعمت ما را ناسپاس شدی، در ضمن نباید فراموش کنی که: تو جرم بزرگی را نیز مرتکب شده ای؛ آن روز که مرد قبطی را کشته و پا به فرار نهادی. استفاده از عبارت (فعلة) برای نشان دادن خوف و هیبت و هراس و بزرگی موضوع است و منظور قتل قبطی است.

«وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»: پس تو از ناسپاسان نعمتم و منکران ربوبیتم هستی و احسانم را قدر و ارج نگذاشته‌ای.

ابن عباس رضی الله عنه گفته است: یعنی تو نسبت به احسان و نعمت ما ناسپاسی؛ زیرا فرعون از معنی کفر سر در نمی آورد. (حسن گفته است: یعنی تو به خدایی من کافری. ولی طبری نظر ابن عباس رضی الله عنه را ترجیح داده است که روشن تر است).

فرعون با دو جمله، نبوت موسی علیه السلام را زیر سؤال برد: الف: تو نزد ما قاتل هستی و قاتل که پیامبر نمی شود.

ب: ما تو را بزرگ کردیم، چگونه الطاف ما را کفران و ناسپاسی میکنی، ناسپاس که پیامبر نمی شود.

آیات بعدی جواب منطقی حضرت موسی علیه السلام با این زیبای چنین بیان می دارد:

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

(موسی علیه السلام) گفت: من آن کار را انجام دادم که (به علم و دانایی نبوت) از بی خبران بودم. (۲۰)

موسی علیه السلام گفت: بلی! من آن شخص را قبل از نبوتم و پیش از آنکه پروردگارم بر من وحی بفرستد و مرا با رسالت گرامی بدارد، کشتم؛ در ضمن من قصد کشتن او را نداشتم بلکه می خواستم او را ادب کنم و در کشتن او تعمدی نداشتم. منظور موسی علیه السلام گمراهی از راه هدایت نیست؛ زیرا از همان طفولیت معصوم بود. ابن عباس (رض) گفته است: وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ یعنی من الجاهلین. (تفسیر صفوات التفاسیر).

فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

و چون از شما ترسیدم از شما گریختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشید و مرا از پیغمبران گردانید. (۲۱)

باید گفت که دربرخی از اوقات اقرار، یک ارزش است. طوریکه در سوره قصص داستان حضرت موسی را به تفصیل بیان داشتیم و در آن آمده است: آنگاه از سرزمین شما به سرزمین مدین گریختم؛ زیرا از آسیب شما بر جان خود بیمناک بودم. فرار از طاغوت، مقدمه‌ی دریافت الطاف الهی است، پس الله متعال مرا با نبوت و دانش گرامی داشت و به رسالت مشرفم گردانید.

«وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»: و مرا به پیامبری برگزیده و نزد توفرساده است، اگر ایمان بیاوری درامان می‌مانی و اگر انکار کنی نابود می‌شوی.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

و آیا این نعمتی است که (آن را) بر من منت می‌نهی؟ در حالیکه بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای. (۲۲)

اما تو ای فرعون! چگونه بر من منت می‌نهی که با من نیکی کرده‌ای در حالیکه قوم مرا به بردگی کشیده‌ای؟ (معنی گفته‌ی مقاتل همین است)

موسی علیه السلام به جواب فرعون می‌گوید: من باید در خانه‌ی پدرم بزرگ می‌شدم، چرا پدرم را به بردگی کشاندی که من به اجبار در خانه‌ی تو بزرگ شوم، آیا این، نعمت است که آن را سپاس گزارم و یا اسارت است؟! آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای، در همان حالیکه قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم مجبور نمی‌شد که مرا در دریا بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذاب بود، به‌عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

ابن کثیر می‌فرماید: در مقابل بدی‌هایی که نسبت به بنی اسرائیل کرده‌ای و آنها را به صورت برده و خدمتکار درآورده‌ای، نیکی و احسانی که با من کرده‌ای به چشم نمی‌خورد. آیا نیکی تو با یک نفر از آنها بدی تو را با مجموع آنان جبران میکند؟! (ابن کثیر ۶۴۵/۲)

وامام طبری میفرماید: یعنی آیا بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده‌ای؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۳ الی ۳۱) بخش دوم، مناظره میان موسی علیه السلام و فرعون پیرامون «إله»: بحث ادامه می یابد طوریکه میفرماید:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾

فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟ (۲۳)

«مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»: گمان می رود فرعون این سخن را برای تجاهل و تحقیر مطرح کرده باشد.

فرعون از موسی علیه السلام درباره پروردگار جهانیان پرسید؛ از همان کسی که او به سوی توحیدش در عبادت میخواند. پرسید که: صفت پروردگار جهانیان چیست؟

فرعون با کمال نخوت و خود خواهی گفت: این که گمان می کنی پروردگار عالمیان است کیست؟ یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟

آیا غیر از من خدایی هست؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ چون منکر وجود صانع بود و همواره به قومش می گفت: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! (اگر چه) من جز خودم معبودی برای شما نمی شناسم).. (آیه ۳۸ سوره قصص)

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (۱۰۲ سوره اسراء) آمده است: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَائِرَ وَ إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (موسی علیه

السلام گفت: قطعاً می‌دانی که این (معجزات) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین برای بصیرت شما نفرستاده است و من تو را ای فرعون! هلاک شده می‌پندارم. از فحوای آیه مبارکه معلوم است که: فرعون در درون خود، الله تعالی را میشناخت. ولی به ظاهر خود را ربّ اعلای مردم می‌دانست.

در این هیچ جای شکی نیست که: در بسیاری از اوقات مستکبران به خاطر حفظ تاج و تخت، خود را به نادانی و به اصطلاح به غفلت می‌زنند.

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

(موسی علیه السلام) جواب داد: خدای آسمانها و زمین است و آنچه ما بین آنهاست، اگر اهل یقین هستید. (۲۴)

پروردگار همان ذاتی است که مالک و متصرف خلق، کار پرداز و مدبّر امور هستی و فرمانروای آسمانها و زمین و هر چیزی است که در مابین آنهاست.

دریاها و بیابان‌ها و کوه و درختان و گیاه و میوه و دیگر مخلوقات عجیب را خلق کرده است.

«إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ»: اگر دارای قلبی مطمئن و بصیرتی نافذ هستید، و اگر به این حقیقت یقین دارید، به وی ایمان آورید.

علما می‌گویند؛ ذات پروردگار قابل شناسایی نیست، بلکه ذات پروردگار با عظمت را از راه آفریده‌هایش باید شناخت و معرفی کرد. «رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ» (طوری‌که فرعون از چیستی و چگونگی الله تعالی سؤال کرد، ولی موسی علیه السلام از آفریده‌های او جواب داد چون ذات قابل شناخت نیست).

قرآن می‌گوید: دعوای انبیاء با مخالفانشان بر سر ربوبیت خداوند یعنی مدیریت و قانون گذاری خداوند و لزوم اطاعت از دستورات اوست و گرنه مخالفان آنان، الله را به عنوان خالق جهان قبول داشتند. سخن کسانی که امروز

میگویند: دین از سیاست جداست، همانند سخن کسانی است که میگویند: حساب آفریدن جهان به اراده خداوند از حساب اداره کردن آن جداست. (خداوند خلق کند، ولی ماحکومت کنیم) قرآن و عقل، حق ربوبیت و تکلیف کردن و اطاعت شدن را تنها از کسی میداند که خالق است، نه دیگران. کسی که آفرید می داند چه قانونی وضع کند. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیه ۱۴ سوره ملک) (آیا کسی که آفرید، (از حالات آفریده خود) آگاه نیست؟ در حالیکه او باریک بین و آگاه است).

برخی از مفسران جمله: «إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ» را در آیه مبارکه این گونه معنا کرده اند که موسی علیه السلام گفت: من می دانم که سؤال شما برای فهمیدن نیست، بلکه برای طفره رفتن است، ولی اگر شما در جستجوی حقیقت باشید، در نظم و نظام هستی فکر کنید، ربوبیت و یکتایی او را خواهید فهمید.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

[فرعون از روی مسخره] به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید؟ (که موسی چه میگوید؟) (۲۵)

«أَلَا تَسْتَمِعُونَ»: آیا گوش فرا میدهید؟! آیا میشنوید؟! این سخن جنبه تعجب و در ضمن معنی و مفهوم ریشخند زدن را میرساند.

فرعون ملعون به اطرافیانش می افزاید که از کار موسی تعجب نمی کنید؟ من از حقیقت الله از او می پرسم، اما او به صفات خدا مرا جواب میدهد. آنگاه موسی جواب داد و به دلیل و بیان خود افزود و گفت:

قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست. (۲۶)

«رَبُّكُمْ وَ رَبُّ...»: اشاره به دو نکته است:

۱- متوجه ساختن فرعون و فرعونیان به نشانه‌های موجود در انفس، یا تذکر خودشناسی

۲ - قلم بطلان کشیدن بر ادعای ربوبیت فرعون زمان و فرعونهای دوران. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: پس موسی علیه السلام برای شان روشن کرد که فرعون - چنانکه ادعا میکند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش میکنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنانکه شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

[فرعون] گفت به یقین پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده است، دیوانه است. (۲۷)

«أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ»: فرعون خواست با تعبیر «به سوی شما فرستاده شده است» خشم مردم را برانگیزد، و ایشان را به تکذیب موسی وادارد. خوانندگان گرامی!

فرعون در این مباحثه بالای موسی عصبانی میشود خطاب به حاضرین و اطرافیان خود نموده میگوید: حقیقتاً موسی که مدعی رسالت است دیوانه شده و عقل خود را از دست داده است؛ زیرا او سخن دیوانگان را میگوید.

توجه باید کرد: خصوصیات؛ طاغوت‌ها همین است، زمانیکه مواجه با منطق حق و حقیقت میشوند، از اصل بحث به طفره می‌روند. خصوصیت مستکبر همین است که هرگز حق را نمی‌پذیرند و شخصیت خود را از مردم جدا میدانند. و از تواریخ انبیا بر می‌آید که از قوی‌ترین حربه‌های مخالفان انبیا،

همانا تهمت زدن ناروای اصطلاح جنون است. «لَمَجْنُونٌ» واقعاً کسی که از استدلال عاجز باشد، دست به تهمت و ناسزاگویی می‌زند. بر دعوت گران و مبلغین است که در راه روشنگرین باید از استدلال‌ها و دلایل غیر منطقی و غیر مواجهه جانب مقابل خسته و درمانده شوند، بلکه باید با استدلال اهداف خود را تکرار کند، و در ضمن در کار و فعالیت روشنگری خویش سعه‌ی صدر داشته باشد.

موسی علیه السلام به تمسخر فرعون اهمیتی نداد و به توضیح منطق خویش و رایه کردن دلیلی محکم‌تر از دلیل دوم ارائه داد و گفت:

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

(موسی) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می‌باشد اگر عقلمند هستید. (۲۸)

موسی علیه السلام به استدلال و بیان دلایل و براهین را به فرعون ادامه داد و گفت: بی‌گمان پروردگارم که مرا فرستاده است، آفریدگار مشرق و مغرب و مابین آنها، آفریدگار نور و ظلمت در آنها و مدبر و کارگردان آنهاست. این منظری است که هر عاقل و جاهلی همه روزه آن را مشاهده می‌کند؛ از این رو گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» پس اگر از عقلی پویا بر خوردار باشید، به یقین میدانید که این حق اوست تا به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیزی با وی شریک آورده نشود. یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

از فحوای آیه مبارکه هذا معلوم میشود که: انبیاء مؤدب سخن می‌گویند. (فرعون به موسی علیه السلام گفت: «لَمَجْنُونٌ»، اما موسی علیه السلام در جواب گفت: «إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» اگر بیاندیشید سخن مرا می‌فهمید). واقعاً

همرسیدن به توحید، به تعقل ضرورت است (کفر و شرک، محصول بی عقلی است).

محمد علی صابونی در تفسیر خویش صفوة التفاسیر مینویسد: این بلیغ ترین دلیلی است که پشت باطل را دو نیم میکند. همان طور که ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (آیه ۲۵۸ سوره بقره) (ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آفتاب را از مشرق می آورد، پس تو (که میگویی حاکم بر جهان هستی)، خورشید را از مغرب بیاور. (در اینجا بود که) آن مرد کافر مبهوت و وامانده شد. و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند).

همچنان در این آیه مبارکه: زمانیکه فرعون درمانده شد و دیگر استدلالی نیافت موسی علیه السلام را تهدید به تهدید کرد و گفت:

قَالَ لئنِ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، حتماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد. (۲۹)

«الْمَسْجُونِينَ»: زندانیان یکی از خصوصیت طاغوت ها و مستکبرین همانا تهدید است، زمانیکه از ارایه منطق باز می مانند آغاز به تهدید و تخویف میکنند. در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که فرعون از شیوه تهدید استفاده میکند و به موسی علیه السلام میگوید: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» اگر خدایی جز من را پرستی یقیناً تو را به سزای مخالفت با فرمان خود زندانی خواهم کرد. دیده شد که فرعون برای مجبور کردن موسی به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

مفسران گفته اند: زندان فرعون زندان عادی مثل سایر زندان ها نبود، زندان فرعون زندان وحشتناکی بود، زندانی در زندان فرعون را کوه قلفی زیر زمینی می بردند، که زندانیان، نه جایی را میدید و نه صدایی را می شنیدند، و تا زمان مرگ در آنجا زندانی می بودند. زیرا فرعون به موسی علیه السلام نه گفت که: «لَأَسْجُنَكَ» بلکه گفته است: «لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ زیرا زندانش از قتل سختتر بود.

در التسهیل در تفسیر (آیه ۲۹) «قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ» مینویسد: بعد از اینکه فرعون خدا را انکار کرد، گفت: «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» موسی در جواب گفت: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پس فرعون با ابراز تعجب از سخن موسی گفت: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ»، آنگاه موسی دلیل محکم تری ارائه داد و گفت: «قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»؛ زیرا در نزد خردمندان وجود انسان و پدران او روشن ترین دلایل و براهین بر وجود خالق دانا می باشد؛ چون نزدیکترین چیز به انسان همانا خود اوست، و به وسیله ی آن بر وجود خالق استدلال میکنند. پس وقتی این حجت نمایان شد فرعون از جواب دادن خود را تیر کرد و به اصطلاح آنرا نادیده گرفت و به طریق مغالطه موسی را متهم به دیوانگی کرد، و نظر خود را با تحقیر و استهزاء تقویت کرد و گفت: «إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ». آنگاه موسی در استدلال افزود: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ چون طلوع و غروب آفتاب دلیلی است آشکار و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند و آن را به غیر خدا نسبت بدهد.

وقتی فرعون در استدلال درمانده شد، به سلطه و زور بازگشت و موسی علیه السلام را به زندان تهدید کرد. آنگاه موسی علیه السلام با ارائه ی معجزه به

استدلال پرداخت و چون هنوز امیدوار بود ایمان بیاورد، به آرامی گفت: (تفسیر صفوۃ التفاسیر علی صابونی).

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

[موسی علیه السلام] گفت ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم؟ (۳۰)

«شئی»: چیز. مراد معجزه دال بر وجود خدا و درستی پیغمبری موسی علیه السلام است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل) دیده میشود در آن جا که منطق تأثیر نکند، نشان دادن معجزه لازم می افتد، موسی علیه السلام به جواب فرعون گفت: چگونه؛ آیا درحالی که من بر صحت رسالت و درستی دعوتم دلایلی قاطع و برهان‌هایی درخشان بیاورم بازهم مرا زندانی می کنی؟!

آمادگی قبلی، در مبارزه شرط موفقیت و پیروزی بر دشمن است. موسی علیه السلام می دانست که عصا را اژدها می کند و کف دستش نورانی میشود، لذا با قدرت تمام گفت: «جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ» (ولو معجزه‌ای آشکار برایت بیاورم) قَالَ فَأَتِ بِهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! اگر (در ادعایت) از راستگویان هستی، پس آن (چیز آشکار) را بیاور. (۳۱)

«فَأَتِ بِهِ»: یعنی آن‌ر نشان بده و آنرا بیاور که این چگونه معجزه که تو در اختیار داری.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

در این هنگام موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و ناگهان اژدهای نمایان شد. (۳۲)

واقعاً عصا به اذن الله متعال به اژدهاری بزرگی مبدل شد که: حقیقتاً و نه از روی تخیل آنگونه که ساحران می کنند - بر روی زمین به راه رفتن آغاز کرد.

معجزات انبیاء روشن و روشنگر است، نه وهم و خیال:

دیده می شود که: معجزات انبیا چون وابسته به قدرت الهی است، نیاز به تمرین ندارد و لازم نیست که تدریجی باشد. بلکه «فَإِذَا هِيَ» (یعنی عصا به یک بارکی و ناگهانی به مار بزرگ مبدل شد).

اژدها موسی علیه السلام در کمال روشنی نمایان شد و دارای پاها و دهانی بس بزرگ و شکل و جسمی هول‌انگیز و مخوف بود. واقعیت هم اینست که: در مقابل اشخاصی یاغی و سرکش و متمرّد باید کاری چشمگیر و کوبنده انجام داد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر میفرماید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد درحالیکه به موسی علیه السلام میگفت: ای موسی! هرچه میخواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان میگفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو میخواهم که او را بازداري و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد».

(تفسیر انوار القرآن).

قابل یاد آوری است که معجزه تبدیل شدن عصای موسی علیه السلام به اژدها که به اذن و اجازه پروردگار صورت گرفت ده بار و معجزه نورانی شدن دست موسی علیه السلام، پنج مرتبه در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است.

مفسران می نویسند که: در اولین مرحله‌ای که موسی علیه السلام عصا را رها کرد به صورت مار کوچکی در آمد، چنانکه در سوره نمل آیه‌ی ۱۰ آمده: «جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا»، ولی در برابر طاغوت گردنکش، به صورت اژدها در آمد و این شاید به خاطر آن باشد که برای هر مخاطبی باید حرفی زد و عملی مقابل آن را انجام داد.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾

و دست خود را از گریانش بیرون آورد، که ناگاه سپید و درخشان به چشم بینندگان آشکار گردید. (۳۳)

«نَزَعَ»: بیرون آورد. یعنی دست خود را از گریبان بیرون آورد (سوره: نمل آیه ۱۲).

«بَيْضَاءُ»: سفید. که می درخشید.

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

(فرعون) رو به درباریان خود گفت: این مرد جادوگر بسیار ماهر و داناست. (۳۴) بدین ترتیب فرعون میخواست قوم خود را از پذیرش معجزه‌ی موسی علیه السلام منصرف کند، خوف و هراس داشت که مبادا قوم از موسی علیه السلام پیروی کنند، بناءً وی را متهم به جادو و سحر کرد و گفت: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»، در حالیکه همین فرعونیان بودند که به حضرت موسی علیه السلام لقب جنون «لَمَجْنُونٌ» داده بودند، و حالا از اتهام جنون گذشتند و اتهام بستند که او ساحر می باشد.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

میخواهد با جادوی خود شما را از سر زمین تان بیرون کند، اکنون شما چه رأی می دهید؟ (۳۵)

داکتر مصطفی خرم‌دل مفسر تفسیر نور: در باره جمله: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ؟» مینویسد: فرمان شما چیست؟ این سخن بیانگر سقوط فرعون از ادعای خدائی و دل جوئی او از سران به هنگام ضعف خود و غلبه موسی علیه السلام است. معجزه عصا حضرت موسی علیه السلام و بخصوص معجزه ید بیضا فرعون را چنان تحت تأثیر خویش قرار داد که ادعای پروردگاری خویش را فراموش

کرد، بناءً دست به کمک و مساعدت قوم خویش پیش کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

فرعون کوشش میکند تا از طریق تحریک قوم به هدف خود نایل شود، او محتاج کمک و مساعدت قوم بود، از آنها راه و چاره میخواهد و میگوید: «فَمَا ذَاتُ مُرُونَ» فرعونی که به موسی علیه السلام میگوید: اگر معبودی غیر از من بگیری تو را زندانی میکنم، امروز محتاج اطرافیان و درباریان خود است. فرعون به اطرافیان خود میگوید: هدف موسی این است که با این سحر خود، شما را از سرزمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود. پس اینک به من در مورد وی چه مشوره می دهید تا به رأی و نظر شما عمل کنم.

دیده میشود که: دروغ، تزویر و عوام فریبی، شیوهی همیشگی طاغوتها است. اطرافیان بی اراده و متملق، که در چهار و اطراف فرعون نشسته بودند حتی در ادای کلمات از فرعون تقلید به عمل می آوردند و همان جملات فرعون را: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» و «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» را تکرار میکردند. قابل تذکر است که این جمله، در این دو آیه مبارکه از زبان فرعون است، ولی در سورهی اعراف آیات ۱۰۹ و ۱۱۰، همین کلمات از زبان اطرافیان اوست و حتی حرفی کم و زیاد نکرده اند.

بر خورد چند گانه فرعون با موسی علیه السلام:

از آیات متذکره معلوم میشود که: در اولین برخورد فرعون به اهانت حضرت موسی علیه السلام می پردازد و میگوید: «أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيدًا» آیا ما تو را بزرگ نکردیم.

و در برخورد دوم؛ همین فرعون است که: حضرت موسی علیه السلام را مورد تمسخر قرار می‌دهد و او را: «لَمَجْنُونٌ» تو دیوانه هستی. خطاب می‌نماید. در قدم سوم؛ او را تهدید میکند و برایش می‌گوید: «مِنَ الْمَسْجُونِينَ» تو را زندانی خواهیم کرد.

و در قدم چهارم؛ او را به تهمت جادوگر و ماهر متهم نموده می‌گوید: «لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» تو ساحر ماهر هستی.

و در نهایت: موسی علیه السلام را متهم کرد که وی می‌خواهد «يُزِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمُ» که با این سحر خود شما را از سر زمین تان بیرون کرده و خودش بر آن مسلط شود.

خوانندگان محترم!

در آیات متذکره که موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون، جریان داشت، هیچ نامی از هارون علیه السلام در میان نیامد، علت آن اینست که در موضع رسمی باید جوابات از طرف رهبر تعیین میشود. و همانا صرفاً به نام موسی علیه السلام اکتفا شده است.

اِقتِرأت و نسبت‌های ناروا به پیامبران:

در طول تأریخ دشمنان دین در قدم اول با پیامبران مواجهه و مقابله فرهنگی پرداخته اند، و به اصطلاح در برابر استدلال پیامبران در حد وسعشان استدلال بعمل آورده اند، اما واضح است که در این بخش حریف مناسبی نبوده‌اند، و پیامبران با منطقی قویتر و معقولتر سستی مدعیات دین ستیزان را بر ملا ساخته اند. دشمنان دین پس از شکست در مباحثات علمی و منطقی و ارایه دلیل مقنع به شیوه‌های ضد فرهنگی تکذیب، استهزاء و ترور شخصیت پیامبران پرداختند، و به آنان نسبت‌های ناروا زده و آنان را به مجنون، شاعر، کاهن و ساحر متهم ساخته و آنان را دروغگو خطاب کرده‌اند.

و در برابر پیام صریح و روشن و دل نشین پیامبران مانع تراشیده‌اند تا آن پیام به گوش مردم نرسد، مردم را تشویق کرده‌اند که دست در گوش شان فرو نهند تا پیام پیامبران را نشنوند، چرا که نیک دریافته‌اند، هر کس که آن پیام‌ها را بشنود و به مریضی قلبی یعنی عناد و دشمنی مبتلا نباشد، این منطق را میپذیرند و در نهایت ایمان می‌آورند، پس کاری می‌کردند که مردم پیام برحق انبیا را نه شنوند، و طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ با ترور شخصیت و بدنام کردن پیامبران مردم را از قضاوت صحیح منحرف می‌ساختند.

دین ستیزان با افترا و دادن نسبت‌های ناروا می‌کوشند افکار عمومی را نسبت به پیامبران بدبین سازند.

عمده ترین تهمت‌ها و افتراءات که با پیامبران می‌بستند عبارت بودند:

اتهام نسبت سحر و جادو:

اتهام اولی و همیشگی مخالفین و دشمنان پیامبران همین است که آنان را جادوگر و ساحر برای مردم معرفی داشته‌اند. طوریکه در (سورة ۵۲: ذاریات) آمده است: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (۵۲) (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است. دشمنان دین در همه ادوار در مواجهه با پیامبران نفوذ کلام آنها را به سحر یا جنون نسبت داده‌اند.

طوریکه در (سورة اعراف ۱۰۹) «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (۱۰۹) (اشراف و اطرافیان قوم فرعون گفتند: همانا موسی ساحری بسیار ماهر و داناست.) و باز در (سورة اعراف ۱۱۰) میفرماید: «يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ» (۱۱۰) (آنان گفتند: موسی) می‌خواهد

شما را از سرزمینتان آواره و بیرون کند (و سرزمین شما را اشغال نماید)، پس (در این مورد) چه دستور می دهید).

اتهام بستن سحر به حضرت عیسی علیه السلام: طوریکه در (۱۱۰ سوره مائده) میفرماید: «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۱۱۰﴾» «کافران از ایشان (بنی اسرائیل با دیدن معجزات عیسی) گفتند: اینها جز جادویی آشکار نیست.».

ویا هم طوریکه در (آیه ۲ سوره یونس) میفرماید: «أَكَا نَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿۲﴾» آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خود آنان وحی کردیم که مردم را بیم و هشدار بده و به مؤمنان بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارشان جایگاه نیکویی است؟ کافران گفتند: همانا این مرد جادوگری آشکار است!).

سه آیه اخیر نمونه‌ای از نسبت جادوگری به آخرین پیامبران الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است.

اتهام مسحور شدن:

مسحور شدن یعنی نسبت جادو شدن به پیامبران و یا اینکه پیامبر از حالت طبعی خارج شده و گویا این شخص را کسی سحر و جادو نموده است که از اشخاص جادو شده و متأثر از جادو نمی توان تبعیت کرد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن این اتهام را در (آیه ۸ سوره فرقان) چنین بیان نموده است: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّ تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿۸﴾» (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی کنید).

«وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» ﴿٨﴾ (و ستمگران (به مؤمنان) گفتند: شما جز مرد سحر شده‌ای را پیروی نمی کنید).

همچنان در (آیه ۱۰۱ سورة اسراء) آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» ﴿١٠١﴾ (همانا به موسی نه معجزه‌ی روشن دادیم. پس، از بنی اسرائیل آنگاه که (موسی) به سراغشان آمد سؤال کن. پس فرعون (با دیدن آن همه معجزه) به او گفت: ای موسی! من تو را قطعاً افسون شده می پندارم).

اتهام نسبت کھانت:

دشمنان دین پیامبران را به کھانت متهم ساخته اند طوری که در (آیات ۲۹ الی ۳۰ سورة طور) میفرماید: «فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» ﴿٢٩﴾ «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» ﴿٣٠﴾.

پس (به مردم) تذکر بده که به لطف پروردگارت تو نه کاهن و پیشگوی و نه دیوانه و جن زده. بلکه میگویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم.

قرآن از سه نسبت ناروای کھانت، جنون و خیال پردازی به پیامبرش پرده بر می دارد و از او دفاع می کند.

اتهام شاعری و خیال پردازی:

دشمنان دین بجای اینکه فصاحت و بلاغت کلام الهی به خداوند متعال نسبت دهند، آن را ناشی از ذهن خیال پرداز و شاعرانه پیامبر دانسته، پیامبر الهی را شاعر خیال پرداز معرفی کردند.

طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه ۵: سورة انبیاء) میفرماید: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» ﴿٥﴾ (کفار)

گفتند: (آنچه محمد آورده، وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به خدا نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست می‌گویند) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.

و یا طوریکه در (آیه: ۴۰ الی ۴۳) میفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾»، «و لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ ﴿٤٢﴾»، «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾» (پس امروز در این جا دوستی صمیمی ندارد. و نه غذایی جز خونابه. که جز خطا کاران آنرا نخورند. پس سوگند به آنچه می‌بینید. و آنچه نمی‌بینید. همانا آن (قرآن) کلام رسول گرامی است. و سخن یک شاعر نیست چه کم ایمان می‌آورید. و (همچنین) سخن کاهن و پیشگو نیست، چه کم متذکر میشوید. (همانا قرآن) فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیان است.

اتهام جنون و دیوانگی:

یکی دیگر از اتهامات که دشمنان دین به پیامبران نسبت میدهند همانا متهم ساختن پیامبران به جنون و دیوانگی است. چراکه پیامبران در مقابل سعادت اخروی، منافع دنیوی را به چیزی نمی‌گرفتند و مردم را به دل نبستن به اینگونه امور حقیر دعوت میکردند، دشمنان دین هر که دنیا را چنین بی ارزش میداند دیوانه و مجنون است. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مطابق روایات قرآنی، بیش از دیگر پیامبران از سوی دشمنان دین با چنین اتهام ناروایی مورد افترا واقع شده است. طوریکه در (آیات ۳۵ الی ۳۷ سوره صافات) آمده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلَهُتِنَا لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾»

(آنان که هرگاه برایشان «لا اله الا الله» گفته می شد، تکبر می ورزیدند، و میگفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است.)
و یا هم طوریکه در (آیه ۱۴ سوره دخان) آمده است: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿۱۴﴾» (سپس از او روی گرداندند و گفتند: او جن زده ای است که تعلیمش داده اند.)

و یا هم طوریکه در (آیه ۶ سوره حجر) «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿۶﴾» (کافران) گفتند، ای کسی که (مدعی هستی) قرآن بر تو (از جانب خداوند) نازل شده است، تو دیوانه ای.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿۳۶﴾
(اشراف قوم) گفتند: او و برادرش را متوقف ساز و افراد را به تمام شهرها بفرست تا جادوگران را جمع کنند. (۳۶)

طوریکه یاد آور شدیم سران قوم به فرعون گفتند: تصمیم نهایی در مورد موسی و هارون را به تأخیر انداز و سپاهسانی را در تمام شهرها بفرست تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿۳۷﴾

تا هر جادوگر ماهر و دانا را نزد تو بیاورند. (۳۷)

سران قوم به فرعون گفتند «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنانرا بی درنگ به قتل نرسان، در مقابل هر چه عاجل تر و بدون معطلی مامورین و مسئولین امور را به اطراف و اکناف بفرست تا ساحران و جادوگران ماهر و مشهور را از اطراف قلم رو حاکمیت تو، به حضور شما غرض مقابله باسحر موسی حاضر نمایند.

باید گفت دوران فرعون، دوران رواج سحر و جادو بوده است. دیده می شود که فرعون تمام توان خود را بکار انداخت تا ساحران مجرب را از سرزمین حاکمیت خود برای مقابله با موسی علیه السلام جمع کند.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

سرانجام همه جادوگران را در وعده گاه روزی معین گرد آوردند. (۳۸) حضرت موسی علیه السلام و فرعون در مورد زمان و مکان مراسم مقابله ی ساحران با موسی، با یکدیگر به توافق رسیدند. «لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» از مردم خواسته شد تا در مکان و زمان موعود حاضر شوند، زیرا این حضور و اجتماع باعث میشد تا موسی و هارون علیهم السلام احساس تنهایی کنند و ساحران فرعونى نیرو معنوی گیرند و غوغا سالاری تبلیغاتی به راه اندازند. آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می شود.

پس فرعون ساحران را گرد آورد و برای شان روز معلومی را که چاشتگاه روز جشن شان بود تعیین نمود. آن روز که مردم به خاطر آن جشن از همه جا گرد آمده، به شادی خوشحالی، جشن و سرور می پرداختند و خود را در آن روز زینت می دادند. لباس های جشنی خود را به تن داشتند، دیده میشود که: برای طاغوت ها جلب افکار عمومی و حضور مردم در صحنه بی نهایت مهم بود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

و مردم شهر را گفتند: چه بهتر که همه در آن روز جمع باشید (تا واقعه را مشاهده کنید). (۳۹)

«هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ؟»: آیا اجتماع میکنید؟ آیا جمع میشوید؟ مراد از سؤال، تحریک و تشویق مردم به گرد همائی با شتاب هر چه بیشتر است.

دعوت مردم برای این مقابله، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا او می خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می دانست که حجت الله متعال قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات الله تعالی بود بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأیالعين برآنان هویدا گرداند. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

بدین امید که اگر جادوگران غالب شدند از آنان پیروی کنیم. (۴۰)

«نَتَّبِعُ»: پیروی کنیم. دنباله روی کنیم. مراد پیروی و دنباله روی از آئین جادوگران و طرفداری از مکتب خدایان دروغین ایشان است.

فرعونیان ومسؤولین امر دربار فرعونى به مردم گفتند: به طرف اجتماع بشتابید، تا در صورتی که ساحران بر موسی پیروز شدند از دین آنها پیروی کنیم.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَلْأَجْرَاءُ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾

پس هنگامی که جادوگران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ (۴۱)

فرعون به ساحران خود وعده سپرد که اگر، شما بر موسی به پیروزی دست یافتید ووی را سرکوب نمودید، در این صورت علاوه بر پاداش و بخشش مال و دارایی حتماً شما را از مقربان خود در بار مقرر خواهیم نمود.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾

(فرعون) گفت: بلی! البته علاوه بر اجر خدمت از مقربان (دربار) نیز خواهید شد. (۴۲)

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه را قصد دارید، بیفکنید. (۴۳)

روز موعود که قبلاً تعیین شده بود فرا رسید: موسی و هارون علیهم السلام چون ایمان داشتند در یک طرف ایستادند و آرامش خاطر داشتند، اما فرعون و همه‌ی اشراف و ساحران در طرف دیگر قرار گرفتند و در ترس و هراس بودند، و این جاست که نقش وقوت ایمان و عقیده روشن میشود. ساحران قبل از آغاز مقابله سحری به فرعون گفتند که: «أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود؟ از تردید ساحران که در صورت پیروزی خواستار انعام بزرگی بودند، و همچنان از تشویق و تعیین جایزه بزرگ فرعون؛ «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» و در ضمن فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، چنین فهمیده و استفاده میشود که: فرعون به پیروزی ساحران خویش اطمینان کامل نداشت. طوریکه در جمله: «إِنَّ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» از جمله حرف «ان» از جمله حرف شرط و نشانه‌ی شک را می‌رساند.

توجه باید کرد که: شخصیت‌های مادی پرست حتی در مسایل عقیدتی هم در مورد مال و مقام صحبت می‌نمایند. طوریکه ساحران فرعون به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی شایسته خواهد بود. «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ»

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «کلام متضمن ایجاز است و سیاق جمله بر آن دلالت دارد و تقدیر

آن چنین است: «در آن موقع به موسی گفتند: یا تو اول بینداز یا ما اول می اندازیم»، همچنان که در سوره ی اعراف چنین آمده است. آنگاه موسی در جواب آنان گفت: «الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع کنید. هر چه را که می خواهید بیندازید. من از شما بیم و هراسی ندارم، از بس که به یاری و نصرت خدا و پیروزی حق مطمئن بود»

در این هیچ جای شکی نیست که: مردان الهی به غلبه ی حق و پوچی سحر ایمان داشته و از موضع قدرت و با آرامش سخن میگویند، نه از روی ضعف و ترس. گفتند: «الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» شروع کنید. هر چه را که می خواهید بیندازید فرعون که ادّعی خدایی داشت، اما با معجزه ی حضرت موسی کار او به جایی رسید که همه تابع ساحران شدند و حرف اوّل و آخر را حرف ساحران غالب دانستند.

فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

پس آنان ریسمان ها و عصاهای شان را افکندند، و گفتند: به عزت فرعون قسم! که به راستی ما به طور مسلّم پیروزیم. (۴۴)

«حِبَال»: جمع حَبْل، طنابها. ریسمانها.

«عِصَى»: جمع عَصَاء، چوبه دستی.

ساحران فرعونى زمانیکه ریسمان ها و عصا دست خویش را به زمین انداختند در همین اثنا گفتند: «به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز میشویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَالْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

پس موسی عصایش را افکند، ناگاه آنچه را جادوگران با نیرنگ [و به صورت غیر واقعی] ساخته بودند، بلعید. (۴۵)

معروف است که: معجزه امری سریع و برق آساست، نه تدریجی و تمرینی بعد از اینکه موسی علیه السلام عصایش را انداخت، الله متعال آن را فوراً به اژدهار بزرگ تبدیل نمود، و ناگهان تمام ریسمان و عصاهایی را که در قالب سحر به صورت مار خزنده درآورده بودند، فرو بلعید. دیده شد که: باطل، در برابر حقّ تاب مقاومت نکرد.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

پس جادوگران [از هیبت و عظمت این معجزه که یافتند کاری خدایی است نه جادویی] فوراً به سجده افتادند. (۴۶)

یکی از امتیازات انسان، قدرت تغییر موضع فکری در یک لحظه است. واقعیت اینست که: قدر زر را زرگر می شناسد، و قدر گوهر را گوهری. بعد از اینکه ساحران عصای موسی علیه السلام و آنچه راعصا با سحرشان کرد دیدند، دانستند که موسی علیه السلام راستگوست و آنان خود دروغگویند. (ساحرانی ماهر زمانی که معجزه را از سحر باز شناختند، چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که بی اراده به سجده افتادند، و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. (۴۷)

ساحران، به اصول دین اقرار کردند: «آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» و به زبان بیان داشتند: به پروردگار جهانیان که ما را آفریده است ایمان آوردیم؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش می باشد و معبودی جز او نیست. از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه ای افزودند: «پروردگار موسی و

هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست. و بدین ترتیب ضربه محکمی از جانب جادوگران به فرعون وارد شد.

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

پروردگار موسی و هارون. (۴۸)

امام طبری گفته است: وقتی برای ساحران معلوم شد که عمل موسی علیه السلام سحر نیست و جز خداوندی که پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین است هیچ کس قدرت آن را ندارد، تسلیم شدند و سر سجده را در پیشگاه الله متعال به زمین نهاده و گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم که موسی علیه السلام ما را به عبادتش فرامی خواند، و از فرعون و بزرگان قومش بیزاریم. (تفسیر طبری ۴۶/۱۹).

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

(فرعون) گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ البته او بزرگترتان است که به شما جادو آموخته است. پس به زودی خواهید دانست، حتما دست ها و پاها را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد، و یقیناً همه شما را به دار خواهم کشید. (۴۹)

فرعون از آنچه روی داده بود متعجب شد و از این ماجرا بر آشفته به ساحران گفت: چگونه نبوت موسی را تصدیق کردید درحالیکه من به شما چنین اجازه‌ای نداده بودم؟ سپس ستیزه جویانه و مغرورانه گفت: بی گمان موسی همان بزرگ و پیشوای شما در آموزش سحر است و اوست که به شما سحر را تعلیم داده است.

فرعون میخواست با این گفته قومش را در اشتباه بیندازد و وانمود کند که ساحران از روی بصیرت و آگاهی ایمان نیاورده‌اند.

ابن کثیر میفرماید: انکار حقی است که همه باطل بودن آن را می دانند؛ زیرا هرگز موسی را ندیده بودند، پس چگونه بزرگ آنان میشود و فن سحر را به آنها می آموزد؟ هیچ عاقلی چنین سخنی نمی گوید. (ابن کثیر ۶۴۷/۲)
سپس آنها را تهدید کرد و گفت: «فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» به زودی وقتی که شما را عذاب و شکنجه دادم پاداش ایمان آوردنتان را می یابید.

«لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» به ساحران قسم یاد کرد که: یقیناً دست‌ها و پاهای شان را از چپ و راست خواهد برید- یعنی دست راست و پای چپ یا عکس آن را «وَأَصْلَبْنَكُمْ أَجْمَعِينَ» و همه‌ی شما را بر شاخه‌ی درخت آویزان میکنم تا بمیرید. و به سزای پیروی و تصدیق موسی، کیفری عبرتبار برای شان باشد!

دیده میشود که: بدترین شکنجه‌ای وجزا که قدرت، کارایی و توازن انسان را میگیرد، قطع دست و پا از چپ و راست است. که فرعونیان ساحران خویش را بدان محکوم کرد.

در ضمن فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه های درختان خرما به دار بکشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برای شان باشد و در انظار مردم بیشتر خوار و ذلیل نشان داده شوند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

[جادوگران] گفتند: باکی نیست، (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به پروردگارمان روی آورده‌ایم. (۵۰)

«ضَيْرَ»: زیان و ضرر.

«لَا ضَيْرَ»: مانعی ندارد.

دیده میشود که یکی از آثار ایمان به معاد، شجاعت در برابر طاغوت‌هاست. ایمان به معاد، افق روشن برای آینده است، شهادت در راه خدا، ضرر و هلاکت نیست. کسی که ایمانش بر اساس شناخت باشد، متزلزل نمی‌شود. «لَا ضَيْرَ إِنَّا» (ساحران که معجزه را شناختند، در برابر تهدیدات فرعون استقامت کردند). و از جانب دیگر این مصیبت در جنب آن همه نعمت‌های ابدی و جاودانه‌ای که نزد الله متعال انتظار ما را می‌کشد، سهل و ساده است. و در ضمن ما به آن اهمیت نمی‌دهیم؛ چون نزد الله برمی‌گردیم و امید عفو و بخشودگی او را داریم. (در برخی از تفاسیر آمده است که: فرعون در نهایت دست و پای ساحران را قطع کرد و آنان را به درختان خرمای بلند آویختند، که: حضرت موسی بر آنان گریه می‌کرد).

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

ما امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را ببخشد چرا که نخستین ایمان آوردندگان بوده‌ایم. (۵۱)

هم سحر گناه است و هم در استخدام فرعون‌ها درآمدن گناه. آرزوی عفو باید با بازگشت واقعی همراه باشد. حسن عاقبت، بزرگ‌ترین سعادت است. کسانی که تمام عمرشان در انحراف بودند، با جرّقه‌ای در یک لحظه دگرگون شده «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» و از اولین مؤمنان شدند. در داستان متذکره دیده می‌شود که: فرعون ساحران و جادوگران را دعوت کرد تا توسط سحر و جادو شان موسی علیه السلام را رسوا کنند، ولی با ایمان آوردن ساحران، فرعون خود به رسوای شدید و ابدی مواجه شد.

مفسران مینویسند: در نهایت امر فرعون ساحران و جادوگران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند به قتل میرساند و آنان را از قهر و غضب تکه تکه می‌کند.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: «آنها در آغاز روز ساحرائی فریگر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک پیکر بودند».

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٥٢﴾

و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده، و آنها شما را تعقیب خواهند کرد. (۵۲)

أَسْرٍ از اسراء به معنی شب روی آمده است، زیرا برای کسانی که در روز میرود کلمه «أسری» به کار نمی رود.

حضرت موسی علیه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به طریق وحی به حضرت موسی علیه السلام دستور فرمود که بنی اسرائیل را از طرف شب به سوی دریا ببرد.

امام قرطبی میفرماید: الله متعال به موسی علیه السلام امر کرد که بنی اسرائیل را شبانه ببرد، و چون به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند آنها را بندگان خود نامید. (تفسیر قرطبی ۱۰۰/۱۳)

«إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ»: چرا که فرعون و لشکریانش قبل از آنکه به دریا برسید، شما را تعقیب خواهند کرد. و شما را به سرزمین مصر باز گردانند و به قتل برسانند.

فعالیت های حضرت موسی علیه السلام در مصر:

کار و فعالیت حضرت موسی علیه السلام را میتوان در مصر به سه بخش ذیل تقسیم نمود:

اول: دعوت فرعون و اظهار معجزه بود.

دوم: گرویدن ساحران به او و فراز و نشیب های گوناگون بود.

سوم: حرکت دادن طرفداران و مؤمنین و تعقیب آنها از سوی فرعون و کفار بود که به عبور مؤمنین از دریا و غرق شدن کفار انجامید.

یکی از مراحل نهی از منکر، هجرت از دیار فاسد است:

یا جامعه فاسد را باید اصلاح کنیم و یا هم باید از آن فاصله گرفته و هجرت کنیم. قبل از هم باید گفت که: اقامت بنی اسرائیل برای فرعونیان در مصر منافی بسیار بزرگی داشتند، و فرعونیان نمی خواستند که به کوچیدن بنی اسرائیل از مصر دل خوش کنند، بناءً آنان به تمام توان سعی می ورزیدند تا از مهاجرت آنان جلوگیری کنند ولی در مقابل حضرت موسی علیه السلام توسط وحی مأموریت یافت شد تا شبانه آنها را از مصر کوچ دهد.

ملاحظه میشود که: بعد از نپذیرفتن استدلال، نوبت قهر الهی فرا میرسد و آن اینکه با فرمان کوچ دادن به موسی علیه السلام شروع و پس از تعقیب فرعونیان، با غرق و هلاکت آنان خاتمه می یابد.

براساس قول جمعی از مفسران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت حضرت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام وصیت کرده بود که چون بنی اسرائیل از مصر می رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عید فصیح» می نامند. (مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

پس فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند. (۵۳)

بعد از اینکه فرعون از خروج موسی علیه السلام و قومش بنی اسرائیل اطلاع حاصل کرد، دست به شایعه پراگنی و تبلیغات منفی در شهرها و قریجات علیه بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام می زنند و بدین ترتیب، امر و دستور

بسیج عمومی را صادر نمود و سربازان خویش به شهرها و قریجات که در تحت سطیره فرمانروی فرعون بود، اعزام داشتند، تا لشکر را از تمام شهرهای مصر گرد آورند و در نتیجه او بر موسی علیه السلام و قومش دست یابد.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

[آنان درباره یاران موسی علیه السلام میگفتند] البته اینها گروه اندک و ناچیز هستند. (۵۴)

کلمه «شرذمه» به معنای گروهی محدود است و جمع آن «شرازم» که از اصل جدا شده باشد، آمده است. جوهری گفته است: اصطلاح «شرذمه» بر گروهی از انسان و دسته‌ای از هر چیز دیگری اطلاق میشود، «شرزم» یعنی پاره. (تفسیر قرطبی ۱۰۱/۱۳)

فرعون در تبلیغات پروپاگندی خویش مخالفان خویش را (بنی اسرائیل یاران موسی علیه السلام) را گروه کوچکی و صغیری معرفی می‌کرد. اما در تفاسیر از ابن عباس روایت به عمل آمده است که: تعدادی بنی اسرائیل در آن زمان که با موسی علیه السلام در آن شب حرکت کردند تعداد آن تقریباً در حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر میرسیدند.

ولی فرعون در تبلیغات خویش آنها گروه محدود بحساب می‌آوردند و آنها گروه «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ» بحساب می‌کردند. خصوصیات طاغوتی در طول تاریخ همین است که: غرض منحرف کردن و مغشوش کردن افکار مردم، حرکت‌های مردمی را ناچیز و قلیل می‌شمارند.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾

و به یقین که آنها ما را به خشم آورده‌اند. (۵۵)

«غَائِظُونَ»: خشمگین کنندگان. بر سر خشم آورندگان.

قبل از همه باید گفت که: بغض و خشم نسبت به طاغوت ها و تبرّی از آنان، لازمه‌ی ایمان به الله متعال است و طاغوت ها باید بدانند که مورد تنفّرند. در آیه مبارکه آمده است که: فرعونیان می گفتند که: موسی و قومش ما را تا منتهای درجه بر سر خشم آورده و دل هایمان را از کینه و غیظ بر ضد خود انباشته اند؛ زیرا آنها از فرمان ما سر پیچیده و غیر ما را به پرستش گرفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾

و در حالیکه ما گروهی هوشیار و آماده باش و مہیای دفاعیم. (۵۶) فرعون به تمام پیروان خویش هدایت داد تا با حرکت بنی اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند. زمخشری گفته است: اینها بهانه و معذرت هایی بودند که در مقابل قومش ارائه می داد تا گمان نرود که از قدرت و تسلطش کاسته شده است. فرعونیان در تبلیغات، خود را گروهی متحد میدانستند، «إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» ولی بنی اسرائیل را «قَلِيلُونَ» بشمار می آوردند، نه «قلیله»، یعنی آنان گروه گروه بوده و با هم متحد و منسجم نیستند و ما خیلی زود آنها را قلع و قمع میکنیم. غافل از آنکه انسجام آنان به قدری قوی و منسجم بود که با یک اشاره و یک هدایت حضرت موسی علیه السلام همه آنان برای مهاجرت شبانه با مال و خانواده خویش به هجرت شبانه آماده شدند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ ﴿٥٧﴾

پس ما آنان را از میان باغ‌ها و چشمه ها بیرون کردیم. (۵۷) باید گفت در این آیه مبارکه درس و عبرت عظیم و قوی نهفته است، در این آیه برای ما می آموزاند که: کاخ ها و قصر های سر به فلک و مجلل ابدی نیست، به یاد باید داشته باشند که قدرت ظالمین روزی به زوال مواجه میشود.

همچنان در این آیه نشان میدهد که در خروج فرعونیان به خاطر تعقیب بنی اسرائیل، یک تدبیر الهی نهفته است و آن اینکه در نتیجه به غرق شدن فرعون و فرعونیان می انجامد.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

و (ایشان را) از گنج ها و منزلگاه های پرناز و نعمت بیرون کردیم. (۵۸)
و فرعون و قومش پشت سر خود گنجینه های طلا و نقره، اموال و کالاهای انباشته ذخیره شده و خانه های مجلل و زیبا را جا گذاشتند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

این چنین (آنها را به عذاب خود گرفتار کردیم) و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم. (۵۹)

یکی از سنت های الهی، جایگزین کردن مستضعفان به جای مستبکران است. ثروت ها، کاخ ها و باغ های فرعونیان، به بنی اسرائیل رسید.

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

پس (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. (۶۰)

فرعون و سپاهش، موسی علیه السلام و مؤمنان همراهش را در وقت بر آمدن آفتاب تعقیب نمودند. و این همان صبحگاه مبارکی بود که حق تعالی موسی علیه السلام را در آن نجات داده و فرعون را هلاک گردانید. و آن روز، روز عاشورا بود.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾

چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد. (۶۱)

بعد از اینکه هر دو گروه قوم موسی علیه السلام و قوم فرعون - همدیگر را دیدند یاران موسی علیه السلام گفتند، بی گمان ما گیر افتادیم یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می رسند و ما تاب و توان رویا رویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

(موسی) گفت: این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد. (۶۲)

دیده می شود که: رهبران آسمانی، در بحران ها دلی آرام دارند و مایه ی آرامش دیگران نیز هستند. موسی علیه السلام گفت: نه، هرگز دستشان به شما نمیرسد و این بدگمانی ها را از سر خود بیرون کنید وادای این جمله: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» خدا با من است، مرا یاری میدهد و مصون میدارد و به راه رستگاری راهنمایی میکند.

امام رازی میفرماید: با دو چیز روحیه ی آنها را قوی کرد: اول، اینکه گفت: خدا با او می باشد، که این به معنی نصرت و تضمین یآوری است. دوم، این که گفت: مرا به راه نجات و رستگاری راهنمایی می کند. وقتی خدا راه رستگاری او و نابودی دشمنانش را به او نشان داده باشد، آنها به آخرین نقطه ی پیروزی می رسند. (کشاف ۲۴۸/۳).

طوری که مطالعه نمودیم پروردگار با عظمت در (آیه ۱۵ این سوره) به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ»، (البته ما با شما هستیم و) در این آیه موسی علیه السلام به مردم میگوید: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» (این چنین نیست، بی تردید پروردگارم با من است). انسان باید همیشه درزندگی خویش به الله متعال توکل داشته باشد، پیامبران واسطه ی فیض و رحمت الله متعال اند. و انبیا تحت حمایت خاصی پروردگار قرار دارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این بحر بزن. [موسی عصایش را به بحر زد] پس [بحر] از هم شکافت و هرپاره اش چون کوهی بزرگ بود. (۶۳) «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ» الله متعال به حضرت موسی علیه السلام هدایت فرمود که با عصایش به بحر ضربه‌ای بزند. «فَانْفَلَقَ» حضرت موسی هم در بحر ضربه زد و بر اثر این ضربه بحر، به شمار قبایل بنی اسرائیل به دوازده راه منقسم شد.

«فَانْفَلَقَ» کلمه «انفلاق» به معنای شکافته شدن، «فرق» به معنای قطعه و «طود» به معنای کوه می باشد. گویا در اثر شکافته شدن رود بزرگ نیل که همچون دریاست، آب در دو طرف خشکی ایجاد شده چنان روی هم انباشته شد که همانند دو کوه بلند گردید.

«فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ» هر قسمت از آن به صورت کوهی بلند و استوار درآمد.

ابن عباس (رض) میفرماید: در آن دوازده راه و گذرگاه باز شد و برای هر نسل و طایفه یک گذرگاه پیدا شد. (تفسیر کبیر ۱۳۸/۲۴).

(شاید در عدد دوازده، راز و رمزی نهفته است. زیرا عدد ماه های سال، عدد نقبای بنی اسرائیل و تعداد حواریون حضرت عیسی علیه السلام) اما آن بنابر قول راجح، بحر سرخ (بحراحمر) بود. و طوریکه یاد آور شدیم بحر - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام دوازده پاره شد. که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

خوانندگان گرامی!

ملاحظه نماید پروردگار جهانیان را که هم سبب ساز و هم سبب سوز است. با یک عصا و از دست یک نفر، یک بار آب را می خشکاند و یک بار آب را جاری می سازد. با اراده خالق جهانیان، عصا یک روز به اژدها تبدیل میشود، و به اثر آن در روح و روان دشمن ترس و خوف ایجاد می نماید، و یک روز همین عصا کلید رحمت و باز شدن راه برای مؤمنان می شود.

به آذن پروردگار همین عصا، گاهی سبب جوشیدن آب از سنگ میشود «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (بقره، ۶۰) و گاهی هم سبب خشک شدن بحر.

«اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ»

وَأَرْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ ﴿٦٤﴾

و دیگران را (نیز) در آنجا نزدیک کردیم. (۶۴)

خداوند متعال در آنجا فرعون و لشکریانش را بدانجا نزدیک گردانید، تا به قصد عبور از بحر، به تعقیب بنی اسرائیل وارد بحر شدند. و در نتیجه همه گی غرق شوند.

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

و موسی و هر که با او بود، همه را نجات دادیم. (۶۵)

یعنی اینکه الله متعال حضرت موسی علیه السلام و قومش را از غرق شدن نجات داد و هیچ کدام از افراد قبیله نابود نشد و همه از بحر به سلامت عبور کردند. و باید گفت که در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال یاران خود را در سخت ترین شرایط از بن بست نجات میدهد. شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان، نشانه ی قدرت و قهر الهی و مایه ی پند و عبرت برای عالم بشریت است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾

آن گاه آن گروه دیگر را غرق کردیم. (۶۶)

سنت الهی در طول تاریخ، یاری حق و سرکوب باطل است. الله متعال فرعون و قومش را - بعد از آنکه دخول شان در بحر کامل شد، همه ای آنان را غرق گردانید.

مفسران می نویسند: وقتی بحر شکافته شد خدا آن را برای موسی علیه السلام و قومش به صورت خشکی درآورد و دوازده گذرگاه در آن باز شد و در اطراف آنها آب بسان کوهی عظیم متوقف شد. و هنگامی که یاران موسی علیه السلام از آن گذشتند، و بعد از اینکه تمام یاران فرعون وارد بحر شدند، الله تعالی به بحرهدایت فرمود که به هم آید، و در نتیجه همهای آنان در بحر غرق شدند. ولی با آنهم برخی از همراهان موسی علیه السلام از روی خوف و ترس و یا هم از ضعف ایمان گفتند: فرعون غرق نشده است. آنگاه جنازه اش به ساحل افتاد تا او را دیدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم قبطی] بیشترشان مؤمن نبودند. (۶۷)

خداوند متعال با بیان تاریخ گذشتگان، به پیامبر اسلام دلداری و درس صبر میدهد.

در غرق کردن فرعون و قومش واقعاً اندرزی بس بزرگ نهفته است و آن این که الله متعال دوستانش را نجات می دهد و دشمنانش را غرق و از بین می برد. و در ضمن نباید فراموش کنیم: مهلتی که الله متعال به کفار میدهد از ضعف و ناتوانی ذات پروردگار نیست، بلکه ناشی از مهر و رحمت است تا شاید توبه کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

و یقیناً پروردگار ت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۶۸)
یعنی اینکه از دشمنان خویش انتقام گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.
همان ذات غالب و شکست ناپذیر است که به عزّت خود فرعون و همراهانش
را هلاک گردانید و به رحمت خویش موسی علیه السلام و همراهانش را
نجات بخشید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۹ الی ۸۹) بخش سوم قصه یعنی دعای ابراهیم، دعای
مخلصان به بیان گرفته میشود:

وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

و سرگذشت مهم ابراهیم را بر آنان بخوان. (۶۹)

و ای پیامبر! داستان مهم و با شکوه حضرت ابراهیم را بر آنان بخوان. (امام فخر
رازی گفته است: در آغاز سوره خداوند اندوه محمد(ص) را به سبب کفر
قومش یادآور شد، پس قصه موسی علیه السلام را بازگفت تا پیامبر دریابد
که چنان سختی برای موسی علیه السلام هم پیش آمده بود. پس از آن قصه
ابراهیم را بازگفته است، تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم دریابد که در این
راستا اندوه ابراهیم علیه السلام از اندوه او شدیدتر است؛ زیرا بسی سخت و
دردناک است که ابراهیم علیه السلام پدران و قوم خود را در آتش بیابد و او
جز دعا و یادآوری کاری از دستش برنیاید).

خوانندگان گرامی!

همانطوریکه نام حضرت موسی علیه السلام بیش از ۱۳۰ بار در قرآن عظیم
الشأن ذکر یافته است که در آیات متذکره برخی از این داستان ذی عبرت
اشارات به عمل آمد.

همچنان داستان حضرت ابراهیم علیه السلام داستان عبرتناکی است که در آیات ذیل بدان اشاره شده است.

نام حضرت ابراهیم علیه السلام، به تناسب همه ای پیامبران زیاد ذکر یافته است، و قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و مبارزه و کوشش های او در تاریخ اسلامی بی نهایت مهم و از اهمیت خاصی برخوردار است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را می پرستید؟ (۷۰)

روزی که ابراهیم علیه السلام اعتراض کنان از کفر قومش به الله متعال به پدر و قوم خویش گفت: چه چیزی را پرستش میکنید؟ با این که می دانست که آنها بتان را می پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند. بناءً همچو سوال را بعمل آورد.

فهم آیه مبارکه در اینست که در مبارزه نهی از منکر؛ اول باید از خود شروع نمایم، هکذا قابل تذکر است که در نهی از منکر در نظر گرفتن سن و سال شرط و مهم نمی باشد و در این راه نباید بخود حراس را راه دهیم.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ﴿٧١﴾

گفتند: بت هایی را می پرستیم و همواره ملازم پرستش آنها هستیم. (۷۱)

«فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ» «نظل» یعنی همیشه بت می پرستیم و «عَاكِفِينَ» یعنی بر پرستش آن ملازم هستیم.

عشیرت (قوم ابرهیم) به وی گفتند: ما این بتان را می پرستیم و بر پرستش آنها پایدار خواهیم ماند و آن را ترک نه خواهیم نمود، یعنی همواره نه فقط در وقت و میعادی معین معتکف پرستش آنها هستیم؛ بلکه ما با این عمل خویش به آن مباهات و افتخار هم میکنیم در ضمن آنان بدین عقیده بودند که پرستش بت ها برای شان سود و زیان هم بیار می آورد.

الله متعال با بیان قصه قوم حضرت ابراهیم علیه السلام و اینکه نزدیک ترین افراد خانواده آنحضرت بت پرست بودند و از او اطاعت نکردند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلداری می دهد.

قرآن عظیم الشأن در نقل حوادثی تاریخی و داستان های پیامبران، به نقاط حساس و سازنده اشاره دارد و آنرا مطرح می کند.

درضمن قابل یاد آوری می دانیم که: پرستش، یک خواست لحظه ای نیست، بلکه در عمق جان انسان ریشه دارد.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را پرستش میخوانید، سخن شما را میشنوند؟ (۷۲)

حضرت ابراهیم علیه السلام غرض توبیخ و سرزنش به بت پرستان خطابه نموده میفرماید: «هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ؟»: آیا وقتی به آنها التماس میکنید اصلاً آنها دعای شما را میشنوند؟ حال آنکه اینها جمادات پیش نیستند، آنان نه فهمی دارند، و نه هم امکانات شنوایی و نه هم دارای شعوری هستند.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

یا به حال شما فائده یا ضرری می رسانند؟ (۷۳)

باید گفت که: عامل وانگیزه ی پرستش، دو چیزی است، یا خیر رسانی است، یا دفع شرّ که؛ بت ها هیچ کدام از این دو را دارا نیستند، نه سودی دارد و نه هم ضرری را از انسان دفع میکند. پس اگر چنین نیست و آنها نه میشنوند و نه سود و زیانی می رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

درضمن باید گفت که: انسانها، مخلوقی است پرستش گر، اگر حق را پرستش نکند به باطل رو می آورد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

گفتند: نه، بلکه پدرانمان را دیدیم که به این صورت عبادت می کردند! (۷۴) ابو سعود میفرماید: اقرار کردند که به طور کلی نفع و ضرری از آنها بر نمیخیزد، و ناچار شدند حقیقت را بروز بدهند، و برای توجیه عمل خود، جز تقلید از نیاکان مدرکی نداشتند. (ابو سعود ۱۰۹/۴). و این هم نشانه‌ی درماندگی در استدلال است.

قبل از همه باید گفت که: در عقاید، تقلید ممنوع است.

به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات همین آداب و رسوم غیر منطقی نیاکان، مانعی بر راه عقل و منطق است. و باید فراموش نه کنیم که سابقه و استدلال به تاریخی بودن دلیل حَقَّانیت شده نمی تواند، دیده میشود که بت پرستان می دانستند که این پرستش برای شان اصلاً فایده نمی رساند ولی بخاطر حفظ عقاید نیاکان خویش بدان ادامه می دادند.

و در مقابل استدلال می آوردند که: در پرستش آنها از پدرانمان تقلید کرده و عمل آنها را انجام می دهیم.

قوم حضرت ابرهیم علیه السلام در مقابل سوال که به کدام دلیل این جمادات را پرستش می کنید، هیچ جوابی منطقی و قناعت بخش دیگری نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و بدان اقرار کنند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾

ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می پرستید، دیده‌اید (تأمل کرده‌اید). (۷۵) در طول تاریخ دیده می شود که: جهل و ساده‌اندیشی، بستر و زمینه‌ی سازی بسیاری از انحرافات انسانها گردیده است، ابراهیم علیه السلام به قومش گفت: آیا در امر پرستش این بتان ناشنوا و بی سود و زیان هیچ تأمل و تدبّر کرده اید؟

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

و (آنچه را) پدران پیشین تان می پرستیدند؟ (۷۶)

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

[بدانید که] که همه آنها دشمن من اند، غیر از پروردگار جهانیان. (۷۷)
آنچه را جز الله تعالی می پرستید دشمنان من اند و من با آنها مبارزه خواهم کرد. تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه کن کنم، لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. واقعیت امر هم همین است که: معبودهای خیالی و دروغین، دشمنان اندیشه، سعادت و تکامل بشریت هستند.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾

آن ذاتی که مرا آفرید و هم او مرا هدایت می کند. (۷۸)
قبل از همه باید یاد آوری شد که: آفرینش انسان از بزرگترین الطاف الهی است. همان ذاتیکه تنها مارا در نیکوترین چهره آفریده همان ذاتی است که: در دنیا و آخرت مارا به راه خیر راهنمایی و هدایت می کند.
باید یاد آور شد که: آفریدن یک بار است، ولی هدایت در هر لحظه و همیشه است. بنابر همین اصل است که: «خَلَقَنِي» به صورت ماضی و «يَهْدِينِ» به صورت مضارع و استمرار آمده است.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

آن ذاتی که مرا (غذا) می خوراند و (آشامیدنی) می نوشاند. (۷۹)
سیر شدن و سیراب شدن انسان، کار الله تعالی است. آب و نان صرف وسیله است. خدای متعال خوراک و نوشیدنی و روزی مرا میدهد، پس ذات پروردگار است که ابر را سوق داده و باران را نازل کرده و به وسیلهی آن انواع ثمرات را برای روزی بندگان مهیا می سازد.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾

و چون مریض می شوم، پس وی مرا شفا می دهد. (۸۰)
 قبل از همه باید گفت که: مرض و شفا هر دو از جانب خدای عز و جل میباشد
 ولی در کلام الهی حسن ادب به کار برده شده میفرماید: «يَشْفِينِ»: مراد این
 است که شافی تنها الله است و کسی دیگری مارا شفا داده نمی تواند.
 و دکتر و دوا وسیله است. انسان مؤمن به طیب مراجعه میکند و دارو میخورد،
 ولی هیچ کدام را شفا دهنده نمی داند و بلکه معتقد است که اگر الله خواست
 دوا و درمان مؤثر واقع می شوند.

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

و آن ذاتیکه مرا می میراند و سپس [از نو] زنده ام می سازد. (۸۱)
 «يُحْيِينِ»: مرا زنده می کند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی فقط و فقط در قبضه‌ی
 قدرت الله متعال قرار دارد و آن ذاتی که اجل مخلوقات اش فرا رسد، جان
 اش را میگیرد. سپس مارا از قبرم زنده بر می انگیزد. هیچ کس جز او زنده
 کننده و میراننده نیست.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببخشد. (۸۲)
 الله تعالی تنها ذاتی است که از او امیدوارم تا بدی هایم را ببخشد و از گناهان
 مان در روز حساب و جزا درگذرد. روزی که در آن روز بندگان نیکی و
 جزای اعمال خود را می یابند.
 مجاهد می گوید: «هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد
 ذیل بود:

اول اینکه: او در جواب این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی تخریب کرده است؟ گفته بود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: ۶۳]. «بلکه این کار بت بزرگ است» در حالیکه بت شکن خود او بود.

دوم اینکه: او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: «إِنِّي سَقِيمٌ» [الصافات: ۸۹]. «من مریضم» در حالیکه مریض نبود.

سوم اینکه: او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی در باره ستاره که گفته بود: «هَذَا رَبِّي» [الأنعام: ۷۶]. «این پروردگار من است» نیز از آن جمله است.

زجاج میگوید: «پیامبران علیه السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

در آیه مبارکه به؛ امت یاد می دهد که از گناهان خود طلب بخشودگی کنند و به گناهان خود معترف شوند. (تفسیر انوار القرآن).

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

ای پروردگار! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (۸۳)

سپس حضرت ابراهیم خلیل الله به درگاه پروردگار با عظمت دعا نموده و و گفت: پروردگار!

فهم و دانش به من عطا فرما به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله تعالی، احکام و غیر این از معارف است.

و مرا از جمله‌ی بندگان صالح با تقوا پیشه گان در بهشت های پرناز و نعمت یکجا گردان. و چنین بود که ابراهیم علیه السلام خیر دنیا و آخرت را درخواست کرد. فحوای آیه مبارکه به ما می آموزاند که: انسان برای رسیدن به کمالات باید از الله متعال خود استمداد کند.

در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحيِنَا مسلمين وأمتنا مسلمين وألحقنا بالصلحين، غير خزايا ولا مبدلين». «بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

سعادت انسان در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام:

سعادت انسان را می توان در چند جمله که از دعای حضرت ابراهیم استنباط شده به شرح ذیل خلاصه نمود:

- شناخت الله متعال و معرفت درونی نسبت به او. «هَبْ لِي حُكْمًا»

- حضور در جامعه‌ی صالح. «أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

- نام نیک در تاریخ. «لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»

- رسیدن به بهشت ابدی. «وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ»

علما میفرماید که: استمداد از نام «رب»، در استجاب دعا مؤثر است. قبل از درخواست جدید از خداوند، از نعمت های قبلی او باید نام ببریم و ابراز تشکر بعمل آریم.

- بهترین دعا را باید از بهترین انسانها بیاموزیم. (بهترین افراد، همانا انبیا اند و یکی از بزرگترین انبیا حضرت ابراهیم علیه السلام است که در دعا از خداوند مغفرت، حکمت، نام نیک و حسن عاقبت میخواهد و در آیات دیگر از خداوند، فرزندان خوب و پیروان مسلمان درخواست می کند).

وَجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

و برای من در آیندگان نامی نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده (۸۴)
 پروردگارا! برایم در میان آیندگان آوازه‌ی نیکو قرار بده، به گونه‌ای هر عصر
 و نسلی که بعد از من تا روز قیامت می‌آید، نام و یاد نیکو و ستایش زیبا باقی
 گذار. و با آن یاد شوم و به من اقتدا نمایند.

تعدادی از علما گفته اند: آیه نشان می‌دهد که کسب نام نیک مستحب است؛
 زیرا زندگی دوباره به شمار می‌آید همچنان که سروده‌اند: «قد مات قوم و هم
 فی الناس أحياء»: «افرادی مرده‌اند در حالیکه در دل مردم زنده هستند» (تفسیر
 صفوة التفاسیر)

ابن عباس (رض) گفته است: اقتدا و ذکر خیری که ابراهیم علیه السلام آن را
 طلبیده است تحقق یافته است؛ چرا که همه‌ی ملت‌ها و قشرها او را با دیده‌ی
 احترام می‌نگرند و به گرد یادگار او، «کعبه» جمع میشوند به طوری که هر
 ملت آن را دست آویز قرار داده و از آن تعظیم به عمل می‌آورد.
 وحقاً که او تعالی درخواست حضرت ابراهیم استجاب و برآورده ساخت؛ از
 این رو درود و سلام همیشه در هر عصر و نسل بر او جاری است. و تمام امتها
 و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و
 بزرگ می‌دارند.

- درس آموزنده از این آیه مبارکه همین است که: انسان‌های بزرگ، هم
 محبوبیت دنیوی میخواهند و هم سعادت اخروی.

و مهم‌ترین عامل سعادت دنیوی و اخروی انسان را همانا سازندگی اخلاق
 است و اخلاق حسنه می‌تواند سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین کند.

وَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

و مرا از جمله وارثان جنت پرنواز و نعمت بگردان. (۸۵)

«وَرَثَةُ جَنَّةٍ»: وارثان بهشت. مراد کسانی است که در پرتو ایمان به الله و پرستش خدا بهشت را به دست می آورند (سوره: اعراف / ۴۳). «جَنَّةُ النَّعِيمِ» (سوره های مائده آیه ۶۵، یونس آیه ۹، حج آیه ۵۶). (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل)

پروردگارا! و مرا جزو نیکبختان واز جمله بندگان با تقوایی قرار دهی که؛ استحقاق نایل آمدن به جنت ابدی را دارند. یعنی: از جمله کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

و پدرم را بیامرزد، زیرا او از گمراهان بود. (۸۶)

پروردگارا! پدرم را بیامرزد زیرا او از گمراهان بود. در مورد این دعای حضرت ابراهیم مفسران نظریات مختلفی دارد؛ برخی از مفسران می نویسند که: این دعای ابراهیم قبل از آن بود که دشمنی پدرش با الله متعال بر وی آشکار شود و چون این واقعیت برایش روشن شد، از پدرش بیزاری جست.

مفسر تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل مینویسد:

«إِعْفِرْ...»: طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش آزر، پیش از فوت آزر است، و حضرت ابراهیم علیه السلام وقت جدا شدن از او به وی وعده کرده بود که؛ برای وی طلب آمرزش کند. اما چون دید که او با کفر از جهان رفت، از او بیزاری جست و طلب آمرزش را قطع کرد (سوره توبه: آیه ۱۱۴).

مفسر صاوی میفرماید: الله متعال تمام درخواست های حضرت ابراهیم را اجابت و قبول کرد، بجز دعای بخشودگی پدرش را. (صاوی ۱۷۵/۳)

وامام قرطبی فرموده است: پدرش وعده داده بود به او ایمان بیاورد. از این رو طلب بخشودگی را از الله کرد. و وقتی مشخص شد که به وعده ی خود وفا نمی کند ابراهیم هم از او تبرا نمود. (تفسیر قرطبی ۱۱۴/۱۳)

آزر پدر حقیقی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نبوده است و کلمه ی «اب: پدر»، که در قرآن کریم درباره آزر اطلاق شده «و اذ قال ابراهیم لایه آزر» دلالت ندارد که آزر پدر حقیقی و نَسَبی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است! زیرا در زبان عرب با آنکه کلمه «اب» به معنای پدر و جدّ است، گاه با قرینه به معنای «کاکا» است. از همین رو، در قرآن کریم آمده است: هنگامی که یعقوب در حال احتضار بود از فرزندانش پرسید: شما بعد از من چه می‌پرستید؟ گفتند: «نَعْبُدُ الْهَکَکَ وَ اِلَهَ آبَائِکَ ابراهیم و اسمعیل و اسحق؛ خدای تو را می‌پرستیم که همان خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق است». در این آیه، کلمه «آباء» که جمع «اب» است، هم بر «جدّ» ایشان (حضرت ابراهیم) و هم بر کاکاش ان که حضرت اسماعیل بوده اطلاق شده است، زیرا یعقوب فرزند اسحق و برادر زاده اسماعیل است. بنابر این در ترجمه قرآن‌ها به این مسأله توجه شده و آزر و آب را در مورد حضرت ابراهیم به کاکا ترجمه کرده اند.

برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید تفسیر آیات: (سوره بقره، آیه ۱۳۳؛ سوره توبه، آیه ۱۱۴؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۱؛ سوره انعام، آیه ۷۴؛ سوره ممتحنه، آیه ۴؛ از تفسیر المیزان و نمونه).

مؤجزی در مورد حضرت ابراهیم:

سیرت نویسان می نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام در منطقه در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) قریه بنام برزه، واقع در کوه قاسیون چشم به جهان گشوده است، اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول میگوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده

و انتساب او به منطقه غوطه شام ازاین جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است. ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که ۷۵ سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

حضرت ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند. در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره برمی‌خاست و با آنها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

دعوت ابراهیم از آزر:

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت پرست بود و از

هر کس شایسته‌تر به نصیحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾ قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾» [مریم: ۴۱-۴۷]. (در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب

سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار میکنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

و مرا در روزی که [مردم] برانگیخته شوند رسوا مساز. (۸۷)

خواری و رسوایی، از سخت‌ترین حالات در قیامت بحساب می‌رود، حضرت ابراهیم علیه السلام از میان همه‌ی مشکلات روز قیامت، رسوا نشدن را مطرح میکند. و میفرماید: مرا در ملا عام و در برابر محضر عمومی مردم در روز محشر، روزی که مردم از قبرهای شان برای رستاخیز بیرون می‌آیند. روزی که خلاق برای محاسبه حشر می‌شوند، مرا خوار و رسوا نگردان. واقعاً در روز قیامت، تحقیر و خواری و خزیان، بدتر از عذاب دوزخ می‌باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره (رض) آمده‌است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روایت شده است که در روز قیامت ابراهیم علیه السلام پدر خود، «آزر» را می‌بیند که اندوه و گرد و خاک بر چهره دارد. ابراهیم علیه السلام میگوید: مگر نگفتم از من نافرمانی مکن.

پدرش میگوید: امروز دیگر نافرمانی نمیکنم. ابراهیم علیه السلام میگوید: خدایا! تو به من وعده دادی که روز حشر مرا سرافکنده و خوار نکنی. پس چه خفتی بالاتر از این که پدرم از من دور است؟ خدا میفرماید: من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام. آنگاه میگوید: ابراهیم علیه السلام جلو پایت را نگاه

کن. ابراهیم علیه السلام در پیش پای خود کفتاری خونین را میبندد. پای آن را میگیرد و آن را به آتش می اندازد». (روایت از بخاری).

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

آن روزی که مال و اولاد (هیچ به حال انسان) سودی نبخشند. (۸۸)
«یوم»: ظرف و مراد قیامت است.

یعنی مال و فرزندان شخص نمی توانند وی را در روز قیامت از عذاب الله متعال نجات دهد.

دیده میشود آنچه که در دنیا صاحب ارزش است، در آخرت بی ارزش میشود. طوریکه قرآن عظیم الشان در آیه متبرکه بدان اشاره فرموده: «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»

در واقعیت «مال» جلوه‌ی مسائل مادی و «بنون» (فرزندان) جلوه‌ی مسائل عاطفی است، و آیه متبرکه میفرماید که در قیامت مال و فرزند و مقام و شهرت و مدرک نجاتبخش نیست.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

و تنها آن کسی (نجات می یابد و سود می بیند) با دل با اخلاص پاک (از شرک و ریب و ریا) به درگاه الله آید. (۸۹)

مال و نزدیکان شخص نزد الله تعالی به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود میرساند، سلامت قلب وی دلی پاک از کفر و نفاق و پاک از هر آنچه که منفور حق تعالی است، به بارگاه وی بیاورد.

قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق مریض است.

وبا ذکر این دعای بی نهایت قیمتی، دعاهاى حضرت ابراهیم علیه السلام هم به پایان میرسد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۰ الی ۱۰۴) مبحثی در باره اوصاف روز قیامت، پاداش و کیفر، پشیمانی مشرکان در آن روز، به بحث گرفته می شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾

و آن روز جنت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند. (۹۰)

«أُزْلِفَتْ»: نزدیک گردانده شد.

و آن روز خداوند متعال بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود، اشخاصیکه از الله تعالی اطاعت کرده و از معصیتش پرهیز نموده باشند.

امام طبری گفته است: یعنی آنها اشخاصی هستند که در دنیا به اطاعت خدا روی آورده و از کیفر خدا پرهیز کرده اند. (طبری ۵۵/۱۹).

از فحوای آیه مبارکه برمی آید که: مقام مؤمن پرهیزکار، از جنت هم بالاتر است. زیرا در آیه مبارکه میفرماید که جنت را برای او حاضر می کنند.

«أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی واقعاً هم؛ شخصیکه در دنیا از گناه فاصله گرفت، در قیامت بهشت با آن عظمت را به استقبالش می آورند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾

و دوزخ برای گمراهان آشکار گردانیده شود. (۹۱)

همچنان برای گمراهان، کسانی که راه هدایت را گم کرده و راه ضلالت را در پیش گرفته اند، آتش دوزخ در مقابل چشم آنها نمایان شده و آن را عیناً می بینند. و مؤمنان جنت را می بینند و قبل از آن که به آن داخل شوند، برای شان شادی و سرور دست می دهد و بالعکس گمراهان که آتش دوزخ را می بینند، بدبختی و اندوه به آنها دست می دهد. واقعاً هم دیدن دوزخ و وسیله های عذاب، به ذات خود نوعی از شکنجه برای دوزخیان بحساب می آید.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾

وبه آنها گفته میشود کجا هستند معبودانی که آنها را عبادت می کردید؟ (۹۲)
به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب گفته میشود: آنچه جز خدا را
می پرستیدید کجایند؟ آیا می توانند برای شما یاری رسانند، و یا هم خودشان
برای خود یاری رسانده می توانند، جواب منفی است قطعاً.

ناگفته نباید گذاشت که: سرزنش هم در ذات خود، یکی از عذاب های
روحی قیامت است. دیده می شود که در روز قیامت از اعتقادات انسانها سؤال
به عمل می آید و در سرنوشت او نقش مهمی دارند. در این شکی نیست که:
روحیه ی پرستش، در همه ی انسان ها وجود دارد، ولی با تاسف باید گفت که
این روحیه در برخی از انسانها به انحراف کشیده می شود.

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾

آن بتهایی که به جای الله پرستش می کردید آیا می توانند به شما اینک یاری
کرده یا از جانب خود دفاع کنند؟ (۹۳)

«يَنْتَصِرُونَ»: باز می دارند. خویشتن را به دور می دارند. انتصار به معنی یاری
دادن خود یا کمک خواستن و یا دفع بلا از خود است (مراجعه شود به سوره:
کهف آیه ۴۳، قصص آیه ۸۱، قمر آیه ۱۰، رحمن آیه ۳۵).

به یاد باید داشته باشیم هم معبودان خیالی به دوزخ می روند یکجا با عابدان
گمراه. طوریکه در آیه ملاحظه فرمودید که میفرماید: آن بتان و معبودانی که
در دنیا می پرستیدید کجایند؟! و شما بدین باور بودید که: به شما سود رسانده
و دفع زیان میکنند آیا عذاب را از شما دور می کنند؟ یا حد اقل آنها خودشان
را یاری داده و عذاب را از خود دور ساخته می توانند؟ نه! قطعاً آنان نه یاری
دهنده اند و نه یاری شونده.

فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ انداخته میشوند. (۹۴)
 «فَكُفُّوا»: کب: انداختن بر رو را میگویند، «کبه فانكب: القاه علی وجهه»
 «کبکبه: القاه علی وجهه».

الله متعال پرستش گران بتان را با بتان شان یکجا ساخته و همه را بر روی یک
 دیگر با سر در دوزخ افکنده می شوند.
 مجاهد میفرماید که به: جهنم پرت می شوند.
 امام طبری میفرماید: روی هم انداخته می شوند و بر روی شان کشیده شده و
 بر یکدیگر پرت می شوند. (طبری ۵۵/۱۹).

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾

و (نیز) لشکریان ابلیس همه (در دوزخ انداخته می شوند). (۹۵)
 «جُنُودُ إِبْلِيسَ»: لشکریان و یاوران ابلیس. هدف از پیروان ابلیس، یعنی
 جنایتکاران و معصیت پیشگان سراسر تاریخ است (ملاحظه شود سوره های:
 اعراف آیه ۱۸، حجر آیه: ۴۳) بامراجعه به تفسیرنور: «ترجمه معانی قرآن»
 دکتر مصطفی خرمدل.

یاران و پیروان شیطان همراه با پرستش گران بتان اعم از انس و جن (هر کسی
 که به سوی پرستش بتان دعوت می کنند یعنی (معبودان و عابدان گمراه)،
 همگی آنان نیز به آتش دوزخ انداخته می شوند و هیچ کس از آنها، نجاتی
 یافته نمی توانند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾

آنان در آنجا (با معبودان خود) به مخاصمه می پردازند و می گویند. (۹۶)
 بر خلاف فضای آرام جنت که تمام جنتیان در فضای سلیم و سلامت خوش و
 خوشحالی زندگی بسر می برند، فضای دوزخ همیشه پراز ملامت، خصومت

ولعنت است: در قیامت، عشق های نامقدس و غیر الهی، به کینه عداوت و دشمنی تبدیل میشود. طوریکه در (آیه ۶۷ سوره زخرف) میخوانیم: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (دوستانِ (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن اند، جز اهل تقوا).

مطابق روایات قرآنی؛ حال واحوال کسانی که بر اساس غیر تقوا، دوستانی برای خود در زندگی دنیوی انتخاب کرده اند، در قیامت چنین است:

- پشیمانی و حسرت که چرا با او دوست شدم. «یا ویلّی لیتّنی لم اتّخذ فلاناً خلیلاً» (فرقان آیه ۲۸) (وای بر من! ای کاش فلانی رادوست خود بر نمیگزیدم). و همچنان (آیه: ۲۷ سوره فرقان) میفرماید: «و یوم یعضّ الظالم علی یدیه یقول یا لیتّنی اتّخذت مع الرسول سبیلاً» (و روزی که ستمکار (مشرک) دو دست خود را (از روی حسرت) به دندان میگززد و میگوید: ای کاش با پیامبر همراه می شدم).

- در آن روز دوستان هیچ نقشی برای کمک به یکدیگر ندارند. «و لا یسئل حمیم حمیماً» (معارج، ۱۰). (و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد).
- دوستان صمیمی، بحیث دشمنان یکدیگر مبدل میشوند. «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (آیه: ۹۶ شعرا)

- به یکدیگر لعنت میفرستند. «کلّما دخلت أمة لعنت أختها» (اعراف، ۳۸).
- و در نهایت از یکدیگر فرار میکنند. «یفرّ المرء من أخیه و أمّه و أبیه و صاحبته و بنیه» (آیات: ۳۴ الی ۳۷ سوره عبس) میخوانیم: «یوم یفرّ المرء من أخیه» ﴿۳۴﴾ و أمّه و أبیه ﴿۳۵﴾ و صاحبته و بنیه ﴿۳۶﴾ لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ﴿۳۷﴾ (روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یک از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد).

همچنان در روز قیامت کفار فجّار در مورد حال و وضع خویش با یکدیگر به نزاع بر می خیزند. و می گویند:

تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

قسم به الله ما در گمراهی آشکاری بودیم. (۹۷)

در قیامت، وجدان ها بیدار میشوند، سوگند به الله که ما در دنیا در گمراهی آشکاری به سر میبردیم؛ از آنجا که غیر خدا را پرستیده و به او تعالی کفر ورزیدیم. آشکارا راه را گم کرده و از حق به دور بودیم. در قیامت درحالیکه مشرکان از رهبران خویش شکایت دارند، ملامتی خویش را به گردن یک دیگر می اندازند.

اِذْ نُسَوِّیْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ﴿٩٨﴾

آن وقت که شما را با پروردگار جهانیان برابر و مساوی قرار می دادیم. (۹۸)
یعنی آخر چگونه ما بتان را با الله متعال که تنها او سزاوار پرستش است و تنها اوست که آفریننده و روزی بخش است برابر ساخته و آنها را در طاعت و عبادت باوی شریک می گردانیدیم؟

وَمَا أَضَلُّنَا اِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

و ما را گمراه ساخت مگر مجرمان. (۹۹)

«الْمُجْرِمُونَ»: مراد شیطان و یاوران او، یا رؤساء و کبراء ایشان است (سوره: احزاب آیه: ۶۷).

و جز سران و بزرگان که کفر از شیطانهای انسی و جنیای نافرمانی را برای ما می آراستند، هیچ کس ما را از راه به در نبرد.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ ﴿١٠٠﴾

(افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد. (۱۰۰)

که برای ما شفاعت کند و ما را از عذاب نجات دهد؛ زیرا شفاعت به حال مشرک سودی دربر ندارد.

وَلَا صَدِيقَ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (۱۰۱)

«حَمِيمٌ»: گرم، و هدف از آن صمیمی و دلسوز. یعنی «حمیم» عبارت؛ از دوست نزدیکی و صمیمی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی اینکه در این روز هیچ دوست صمیمی و دلسوزی (نداریم). (که ما را از عذاب خدا نجات دهد و یا اینکه ما را در این مصیبت وارده دلجویی نماید.

طوری که از فحواى آیه مبارکه فهمیده میشود: انسان حَتّی در قیامت هم به دوست خوب نیازمند میباشد، و از نتیجه دوستی با گنهکاران چنین نتیجه بدست می آید که دوستی با همچو اشخاص در دنیا، در قیامت حاصلی را بار نمی آورد. پس قبل از اینکه ناوخت شده از تحکیم همچو دوستی با اشخاص گنهکار و منحرف باید جلوگیری نمایم.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبد الله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص جنتی در جنت میپرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت میکند تا سر انجام خداوند متعال شفاعتش را در باره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان میگویند: ما لنا من شافعين ولا صديق حميم: اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی».

بطور خلاصه باید بعرض برسانیم که: شرط دریافت شفاعت، در قیامت همانا ایمان است و بس.

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

پس ای کاش برای ما یکبار برگشت (به دنیا) بود تا از جمله مؤمنان میشدیم. (۱۰۲)

ای کاش باری دیگری به دنیا بر می گشتیم، تا از جمله مؤمنان می شدیم و آنچه را کتاب های آسمانی آورده و پیامبران بدان بر آنگیخته شده بودند تصدیق می کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

بی گمان در این (داستان ابراهیم)، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم ابراهیم] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۰۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۰۴)
مفسر تفسیر نور داکتر مصطفی خرمدل در باره جمله «وَإِنَّ رَبَّكَ...» آیه مبارکه مینویسد: تکرار این نوع جمله‌ها دلداری مؤثری است برای پیغمبر و مؤمنان اندک صدر اسلام، و برای اقلیت مؤمنان در برابر اکثریت گمراهان در هر عصر و زمان.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۱۰۵ الی ۱۲۲) قصه نوح و قومش به بیان گرفته شده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

قوم نوح پیغمبران را تکذیب کردند. (۱۰۵)

«كَذَّبَتْ...»: قوم نوح با تکذیب نوح، همه پیغمبران را نیز تکذیب کرده‌اند، چرا که تکذیب پیغمبری، بمثابة تکذیب همه پیغمبران بشمار می رود؛ شاید

هم قوم نوح، منکر همه پیغمبران و به طور کلی همه ادیان آسمانی بوده‌اند (سوره: فرقان / ۳۷). تأنیث فعل (كَذَّبَتْ) به خاطر این است که کلمه (قوم) به صورت مذکر و مؤنث به کار می‌رود، و به طور کلی هر اسم جمعی فعل آن می‌تواند به صورت مذکر و مؤنث ذکر شود. (تفسیر نور داکتر خرم‌دل)

نام حضرت نوح علیه السلام ۴۳ بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. و سوره‌ای هم به نام نوح در قرآن آمده است. قابل یاد آوری است که: همه‌ی انبیا دارای هدفی واحد هستند، طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ تکذیب یک پیامبر به منزله تکذیب همه‌ی پیامبران است.

رسالت و پیامبری، به نفع بشریت و برای نجات انسان‌هاست، قوم نوح دعوت پیامبرشان حضرت نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و با آن ایمان نیاوردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

چنین بود که برادرشان نوح به ایشان گفت آیا [از شرک] نمی ترسید؟ (۱۰۶) «أَخُوهُمْ»: برادرشان. مرادهم نژادشان است، همانگونه که می‌گویند: أَخُو الْعَرَبِ. أَخَوْتِمِمْ. «أَلَا تَتَّقُونَ»: آیا پرهیزکاری نمی کنید؟ هان! پرهیزکاری کنید. نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند.

وقتی برادر نسبی‌شان به آنان گفت: شما را چه شده است که از الله متعال نمی‌ترسید تا فقط وی را به یگانگی خوانده و پرستش غیر وی را رها کنید.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امت‌هایشان همه این بود: (أَلَا تَتَّقُونَ: آیا تقوی پیشه نمی کنید و ترس ندارید). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

یقیناً من برایتان پیغمبر امین هستم. (۱۰۷)

«امین»: یعنی امین در ادای رسالت آسمانی، و شخصی که به امانت داری در میان مردم شهرت داشته باشد.

نوح علیه السلام میفرماید: آنچه را که به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم، در آن خیانت نمی‌کنم و دروغ هم نمی‌گویم. شرط اصلی در فرستاده و حامل پیام، همانا امین بودن است. قابل تذکر است که قوم نوح علیه السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند. واقعیت هم اینست که امین بودن و حسن سابقه و دلسوزی، شرط نفوذ کلام است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید. (۱۰۸)

پس با پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی پروردگار متعال از وی بترسید و از من اطاعت و پیروی کنید. دینداری، از اطاعت از رهبری الهی جدا نیست. طاعت الله متعال را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی الله متعال شما را بدان امر میکنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه های دینی. «أَطِيعُوا» دعوت به خود، برای احیای فرمان الهی مانعی ندارد. چه زیبا است که: در آیه متبرکه با زیبایی خاصی کلمه «أَطِيعُوا» در کنار «فَاتَّقُوا اللَّهَ» تذکر یافته است.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾

و من از شما بر ابلاغ رسالتم هیچ مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده پروردگار جهانیان است. (۱۰۹)

مبلغ دینی باید هم از مردم توقع مادی نداشته باشد و نباید هم در رساندن فرمان الهی از مردم چیزی را مطالبه نماید. (اخلاص، شرط نفوذ کلام است).

کسی که بر الله توکل کند، می تواند از مردم بی نیاز باشد. در آیه مبارکه میفرماید: من از شما در مقابل تکالیف دعوت و رنج ها و زحمات رسالتم طالب اجرتی نیستم؛ و در این مزد طمع نمی بندم زیرا اجر و پاداشم بر پروردگار متعال، صاحب اختیار کار من است. پس من پاداش و اجر دعوت خویش را از الله متعال می خواهم، زیرا ذات پروردگار مرا به ابلاغ رسالت، توظیف و مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١١٠﴾

پس از الله بترسید و راه طاعت من پیش گیرید. (۱۱۰).

«أَطِيعُوا»: پس از من اطاعت کنید.

باید گفت که: ایمان به الله متعال و در پیش گرفتن تقوای الهی، زمینه‌ی ایمان به رسول و اطاعت از اوست. پس با انجام دستورات و پرهیز از نواهی از الله بترسید و مرا با پیروی و تصدیقم در آنچه بدان فرستاده شده‌ام - اطاعت کنید. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» به منظور تأکید بر اهمیت امری که آنها را بدان میخواند آن را تکرار کرده است.

مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر خویش می نویسد: «ملاحظه می کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان که در اول گفت: چون بر امانت داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمیطلبم پس تقوا پیشه کنید.»

قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾

گفتند: آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟ (۱۱۱)

قوم نوح علیه السلام خطاب به نوح نموده؛ گفتند: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، در حالیکه اشخاص پست و بینوا و ضعیف از تو پیروی میکنند؟

امام بیضاوی میفرماید: و این هم از آثار سبک مغزی و خیره سری و کوتاه نظری آنان است که موضوع را در حطام دنیا منحصر می دانند، تا جایی که پیروی بینوایان از نوح را مانع ایمان آوردن و پیروی کردن از دعوت نوح قرار دادند. (بیضاوی ۷۶/۲).

قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یابدان جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکل از صاحبان حرفه ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

اشرافی گری می تواند مانع ایمان آوردن باشد. زیرا مؤمنین در نظر مستکبران، اراذل و فرومایگان هستند. پس حاصل معنی این ایه مبارکه اینست که: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم. قابل یاد آوری است که بیشتر یاران انبیا، فقرا و گمنامان بودند. حرف حق و مکتب حق را نباید به خاطر طرفداران گمنام آن تحقیر و توهین نماییم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾

(نوح) گفت، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند. (۱۱۲)

نوح علیه السلام در جواب شان گفت: من مسئول نسبت مردم و مسئول مشاغل که دارند نیستم، لازم نیست که من درباره ی مکنونات ضمیر آنها تحقیق کنم و در مورد اعمال آنها کنجکاوی نمایم که آیا مخلصانه از من پیروی کرده اند یا طمع دارند؟

بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، پس اعتبار به عمل است نه به حسب و نسبت و شغل و حرفه. امام قرطبی گفته است: گویا اینکه آنها گفته بودند: این بینوایان به امید رسیدن به عزت و نان و نوایی از تو پیروی میکنند. لذا نوح در جواب آنها گفت: من از باطن و نهاد آنها خبری ندارم. من فقط به ظاهر آنها توجه دارم. (قرطبی ۱۲۰/۱۳)

خوانندگان گرامی!

طوریکه در (آیه ۹۴ سوره نساء) «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (و به کسی که نزد شما (با کلامی یا عملی یا سلامی یا پیشنهادی) اظهار اسلام و صلح می کند، نگوئید: تو مؤمن نیستی) بنده شناس الله متعال است و حسابگر اوست، ما را چه که کار کسی را قبول و یا هم رد نمایم. از جانب دیگر؛ برای قضاوت درباره ی دیگران، ایمان صادقانه و عمل صالح امروزی آنان را دید و بر اساس آن باید قضاوت کنیم، و نباید سابقه مردم را به رُخ شان بکشیم. قابل دقت و توجه است که: سوابق بد، مانع تغییر و تحوّل و توبه در انسانها نمیگردد، وظیفه انبیا، اصلاح مردم و دعوت به توحید است. آنان متولّی و مسؤل حساب و کتاب اشخاص نمی باشند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

حسابشان اگر واقعاً درک می کنید، جز بر عهده پروردگارم نیست. (۱۱۳). جزای هر عمل کننده ای بر الله متعال است؛ اگر عمل، خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد، جزای شر میدهد، ذات پروردگار به آشکار و نهان انسانها آگاه ودانا است و اگر شما به درستی این امر پی می برید اصلاً سخن باطلی بر زبان نمی آوردید.

قابل یاد آوری است که: وظیفه‌ی انبیاء، اصلاح مردم و دعوت مردم به توحید و یکتا پرستی است. انبیاء متوکی حساب و کتاب و سوابق تأریخی انسانها نیستند. در ضمن در دین مقدس اسلام تجسس و عیب جویی از زندگی خصوصی انسانها، ممنوع می باشد.

امام نسفی میگوید: «آن متکبران، پیروان نوح علیه السلام را متهم کردند که درعین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می کنند و در واقع به نوح ایمان ندارند». که نوح پاسخ شان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد. (۱۱۴).

و من به خاطر درخواست شما آن مؤمنان بینوا را از خود دور نمی کنم که رسالتم را تصدیق نموده اند، و آنها را از علت فقر شان یا به علت شغلی که بدان شاغل اند، از مجلس خود بیرون نمی کشم. ملاک ارزش، ایمان است، نه مقام اجتماعی و اقتصادی.

بایستحادات و توقعات نابجای متکبران، باید قاطعانه برخورد کنید. (طرد فقرای با ایمان جایز نیست، حتی اگر به قیمت ایمان آوردن گروهی دیگر باشد).
ابو حیان گفته است: این بیان نشان می دهد که سران قریش از حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خواسته بودند که مؤمنان بینوا را از خود براند. (البحر ۳۲/۷).

طوریکه دیده می شود در طول تاریخ مستکبران حتی از انبیاء نیز توقع طرد فقرای گمنام با ایمان را داشتند ولی دیده شده که: همه انبیاء همچو پیشنهادات را به شدت رد نموده اند.

طوریکه الله تعالى در (آیه ۲۸ / سورة كهف) به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَینَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (و با آنانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد میکنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است).

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِینٌ ﴿۱۱۵﴾

من جز بیم‌دهنده آشکار نیستم. (۱۱۵)

من فقط هشدار دهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، شما را از کین و قهرش برحذر می‌دارم و به‌طور واضح و آشکار برای شما میرسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدار دادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد کنم.

و هر کسکه از من اطاعت کند فرق نمی‌کند شریف باشد یا به قول شما پست، محترم و ثروتمند باشد یا بینوا، نجات می‌یابد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِینَ ﴿۱۱۶﴾

گفتند: ای نوح! اگر [از ابلاغ دین] دست برنداری، یقیناً از جمله سنگسار شدگان خواهی بود! (۱۱۶)

«الْمَرْجُومِینَ»: افراد سنگباران شده. سنگساران.

سنگسار کردن، یکی از قدیمی‌ترین انواع شکنجه‌هاست. و یکی از مهم‌ترین حربه‌های مخالفان است که انبیا بدان تهدید شده‌اند.

همچنان قوم در خطاب به نوح گفتند: ای نوح! اگر از ادعای رسالت و تقبیح معتقدات ما دست برداری، تو را سنگسار میکنیم به قولی معنای «مِنْ أَلْمُجُومِينَ» [الشعراء: ۱۱۶] این است: اگر از سرزنش دین و دشنام دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسار شدگان خواهی بود. بدین ترتیب قوم نوح علیه السلام را از کشتن به روش سنگباران کردن ترساندند. البته این عادت و شیوه دشمنان الله متعال است که در نهایت امر، به تهدید پناه می برند تا دعوتگران را از راه الله متعال منصرف سازند. در این موقع نوح علیه السلام از رستگاری آنها نا امید شد و آنان را دعا و نفرین کرد و گفت:

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذِبُونَ ﴿١١٧﴾

گفت: پروردگارا! همانا قوم من مرا تکذیب کردند. (۱۱۷)
بعد از اینکه نوح علیه السلام تهدید قوم خویش را شنید علیه قومش دعا کرد و گفت: پروردگارا! قوم من دعوت مرا تکذیب و رسالت مرا رد کردند. یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوت مرا اجابت نکردند. ناله‌ی حضرت نوح به خاطر تکذیب مکتب بود، نه تهدید و سنگسار. طوریکه فرمود:

«رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذِبُونَ» و فرمود: «یرجمون»

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس میان من و آنان چنانکه سزاوار است فیصله کن و من و کسانی که از مؤمنان با من هستند از چنگ آنان نجات ده. (۱۱۸)

فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن. «و من و هرکس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن گاه

که بخواهی مجازات‌شان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند دعایش را اجابت کرد (تفسیر انوار القرآن).

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

پس او و کسانی را که با او در آن کشتی مملو [از سرنشینان، انسان و انواع حیوانات] بود نجات دادیم. (۱۱۹)

در این هیچ جای شکی نیست که: دعای انبیا و مظلومین مستجاب است. و مؤمنین در پرتو انبیا علیه السلام بیمه هستند.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

آن گاه بعد از آن، همه باقی ماندگان را غرق کردیم. (۱۲۰)

دیده میشود که: عامل جدایی از انبیا چطور انسانها را به چه مصایب مبتلا و سبب هلاکت میشود. آن‌عه از کسانی که به نوح علیه السلام کفر ورزیده بودند و با وی در کشتی سوار نشده بودند غرق و به هلاکت رسیدند، و در مقابل مؤمنان و همراهانش از غرق شدن نجات یافتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

بی تردید در این داستان، عبرتی بزرگ وجود دارد، و [قوم نوح] بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۲۱)

داستان نجات کشتی نوح علیه السلام و یارانش و غرق کفار و مخالفان، نمودی از سنت خداوند در یاری حق و سرکوبی باطل است.

بصورت قطع در داستان نوح علیه السلام و نجات وی و مؤمنان همراهانش و هلاک کردن کافران، دروغ انگاران قومش نشانه‌ای واضح و عبرتی بزرگ برای مردم است اما با این وجود کسانی که این داستان را شنیدند به الله متعال ایمان نیاورده و از پیامبرانش پیروی نکردند بلکه اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۲۲).
ای محمد! بدان که پروردگارت مقتدر و غالب است و مغلوب نمی شود،
نسبت به بندگان مهربان است و در عقوبت آنان عجله به خرج نمی دهد. یعنی
پروردگارت همان مالک متصرف و مدبری است که در انتقامش از کافران
شکست ناپذیر و به مؤمنان و شکر گزارانش مهربان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۲۳) الی (۱۴۰) داستان و قصه هود علیه السلام و قومش به بیان
گرفته شده است.

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند. (۱۲۳).

«عاد»: نام جدّ بزرگ قوم حضرت هود است و آن قوم به نام جدّشان مشهور
شده اند. قوم عاد طایفه ای از عرب بودند که در سرزمین خوش آب و هوای
«یمن» در منطقه ای به نام «احقاف» در نزدیکی بحر زنگی بسر میبردند.

کشورشان آباد بود، مردم شهر نشین بودند و پیامبرشان حضرت هود علیه
السلام بود. نامشان در قرآن عظیم الشان ۲۴ بار تکرار شده است. همچنین در
قرآن عظیم الشان، سوره ای به نام احقاف و سوره ای به نام هود وجود دارد.

از اینکه هدف و محتوای دعوت تمام انبیاء یکی است، تکذیب یک پیامبر، به
منزله ی تکذیب همه ی پیامبران بشمار می رود، قوم عاد مانده قوم نوح علیه
السلام از جمله اقوامی است که انبیاء را تکذیب کردند.

قوم عاد دو گروه بودند؛ عاد قدیم و عاد جدید به دلیل آیه «عاد الاولی»، که
بعد از حضرت نوح در منطقه احقاف زندگی می کردند و دارای هیکل هایی
بزرگ و قدرتی عظیم و شهرهایی آباد بودند.

«إِرَمَ» یا نام دیگر قبیله عاد است یا نام شاخه‌ای از قوم عاد و یا نام منطقه‌ای که قوم عاد در آن زندگی می‌کردند که ساختمان‌هایشان دارای ستون‌هایی بزرگ و بلند بوده است.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌ترسید؟ (۱۲۴)

«أَلَا تَتَّقُونَ»: هان! پرهیزگار باشید. آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

دعوت پیامبران، برادرانه بود.

«أَخُوهُمْ» (حتی کلمه‌ی «ابوهم» نیاورده تا عمق صفا و تواضع و صداقت را بیان کند)

در ضمن باید گفت که: تقوا، سرلوحه‌ی دعوت همه انبیاء را تشکیل می‌داد. بناءً دعوت به تقوا، لازمه‌ی اخوت و برادری می‌باشد.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾

البته من برای شما پیغمبری بسیار (خیر خواه و) امینم. (۱۲۵)

ملاحظه می‌داریم که پیامبران، از خود حرفی نداشتند، هر چه می‌گفتند پیام الهی بود.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٦﴾

تقوی الهی را پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۲۶)

از عذاب الله بترسید و از من پیروی نمایید تا شما را به راه هدایت رهنمای نمایم.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

و من از شما اجری برای رسالت نمی‌خواهم و مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۲۷)

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

آیا شما بر روی هر مکان بلندی به بیهوده کاری و بدون نیاز، برجی عظیم و برافراشته بنا می کنید؟ (۱۲۸)

اگر به تاریخ پیامبران توجه نمایم درخواستیم یافت که: شروع و آغاز کار انبیاء با انتقاد از وضع نابسامان موجود و بیدار کردن وجدان‌ها از طریق سؤال بعمل آمده است.

مفسر تفسیر «المیسر» دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «شما را چه شده است که در هر جایگاه بلند و مرتفعی منزلی بنا میکنید تا از بلندای آن بر مردم تکبر و نخوت و اسراف و تجمل را به نمایش گذارید حال آنکه نه در این کار سودی در دنیا متصور است و نه در آخرت». «ریع»: به معنای دامنه‌ی کوه و تپه آمده است. ابن کثیر گفته است: قوم عاد در سر راه‌های مشهور و در جاهای مرتفع بنای بزرگ و محکم و نمایانی را فقط برای لُهو و لعب و برای قدرت نمایی می ساختند. پیامبرشان از این رو آن را منکر می شد که اتلاف مال و وقت و خستگی بدن و مشغول شدن به چیزی بی فایده برای دنیا و دین آنان بود. (مختصر ابن کثیر ۶۵۳/۲).

وَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾

و قلعه‌ها و قصرهای محکم و مجلل میسازید، به امید آنکه همیشه بمانید؟ (۱۲۹)

«مَصَانِعَ»: دژها و کاخ‌ها. کارخانه‌ها و کارگاه‌ها.

«لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»: به امید آنکه جاودانه می‌مانید. معنی آیه می تواند چنین هم باشد: کارخانه‌ها و کارگاه‌ها را برای کندن کوه‌ها و ساختن کاخ‌ها و برجه‌ها به کار می‌برید، تصور می کنید که: جاودانه می‌مانید؟

«مَصَانِعَ»: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می سازند.

باید گفت که: قصرها، کاخ‌ها، بلند منزل و مجلل زندگی را نمیتواند جاودانه، سعادت‌مند و ابدی بسازد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: قصر و سنگرهای محکم و استوار که مصروف ساختن آن هستید، فکر می کنید که؛ گویی هرگز نمییرید و ابداً از این دنیا انتقال نمیکنید؛ حال آنکه کاخ‌های بلند و برج‌های آسمان خراش هرگز نمی توانند راه نابودی و فنا را بر شما ببندند.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران مؤاخذه میکنید. (۱۳۰) بطش: حمله ور شدن به شدت و خشونت، همراه باخشم و سرکوب را میگویند. و چون کسی را مجازات نموده و با کشتن یا زدن بر وی حمله ور شوید، این کار را با سنگدلی و ستم و شدت تمام، مانند ستمکاران گردنکش و بدون هیچ رحم و مروت و مهربانی انجام می دهید.

امام فخر رازی گفته است: آنها را به سه چیز وصف کرده است: درست کردن و ساختن بناهای بلند که نشانهی اسراف و جاه‌پرستی است، ساختن برج و بارو و دژ و کاخ‌های بلند و باشکوه که نشانهی حب بقا و زندگی جاودانه است، و جباریت و تکبر که نشانهی انحصار طلبی است. تمام اینها نشان می‌دهد که دنیا پرستی بر آنان چیره گشته و در آن فرو رفته بودند تا جایی که پرده‌ی بندگی خدا را پاره کرده و از آن سر برتافتند، و محبت و عشق به دنیا منشأ و سرچشمه‌ی هر گناهی است. (تفسیر کبیر با اختصار ۱۵۷/۲۴).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣١﴾

بنابراین از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (۱۳۱)

و با عبادتش و عمل به موجبات رضایش - و از من - با تصدیق دعوت و پیروی از رسالت - پیروی نمایید. واقعیت امر اینست که: دینداری، هم پروای قلبی است و هم اطاعت عملی. و بی تقوایی عامل همه‌ی مفسد است.

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾

و از آن ذاتی بترسید که شما را به آنچه خود می دانید، مدد کرده است. (۱۳۲)
باید گفت که: تقوا بهترین راه تشکر از الله متعال است. و هر کس خودش میدانند که چقدر مورد لطف الله متعال قرار گرفته است.
تا زمانی که آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، موعظه ی انبیاء هم اثری نخواهد داشت.

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾

به وسیله چهارپایان و فرزندان، به شما یاری داده است. (۱۳۳)
یعنی برای شما چهار پایانی مانند؛ شتر، گاو، گوسفند - بخشیده است که از آنها استفاده می نماید، نه تنها در امور ترانسپورتی از آنها کار می گیرید، بلکه سایر منافع و فواید دیگری را از آنها بدست می آورید. همچنان برای شما فرزندان پسر بخشیده است که هم برای تان آرایشی اند، هم نیرویی و هم روشنی چشمانی.

وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٤﴾

و (نیز به دادن) باغ ها و چشمه ها (شما را مدد کرد). (۱۳۴)
و به شما باغ ها، بوستان های بزرگ و پرثمر بخشیده و به شما چشمه های شیرین و روان بر جوشانیده که از آنها در نوشیدن و شستشو و آبیاری استفاده میبرید.
پس آن ذات با عظمت که عبادتش واجب است، عبادت کنید، و باید از او سپاسگزار باشد.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم. (۱۳۵)
حضرت هود مردم را هم به الله متعال متوجه ساخت و گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و هم مردم را به نبوت: هم متوجه ساخت و گفت «وَأَطِيعُوا» همچنان هود علیه

السلام مردم را به روز آخرت متوجه ساخت و گفت: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» که هدف از روز بزرگ در اینجا همانا روز قیامت است. حضرت هود علیه السلام به قوم خود گفت که: اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر الله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمت‌ها را به‌جا نیاورید. می‌ترسم به عذاب روزی گرفتار شوید که از خوف و ترس اش موی طفل خورد سال سفید می شود و پیر گردد. ولی جواب قوم عاد در مقابل این گفتار و پند های حکیمانه هود علیه السلام چنین بود:

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿١٣٦﴾

آنها (قوم عاد) گفتند برای ما یکسان است چه پند دهی، چه از پند دهندگان نباشی. (بیهوده خود را خسته مکن!) (۱۳۶)

قوم در جواب هود علیه السلام گفتند: همه ای این نصایح را که بیان فرمودی، این نصایح شما برای ما اهمیتی ندارد، ما حاضر نیستیم که این پند های تورا گوش دهیم به قولت باور نداریم و هرگز به رسالت ایمان نمی آوریم، بیان و خاموشی‌ات هر دو نزد ما یکسان است، ما از عمل خود باز نمی گردیم. و از آن راهی که انتخاب نمودیم و بر آن راهی که همین حالا هستیم، هرگز دست بردار نیستیم.

باید گفت که مقابله و تمرد در مورد پند های حکیمانه هود، منتهای عناد و استکبار قوم را نشان می‌دهد که: در مقابل هود علیه السلام بیان داشته و نشان دادند. ابوحیان مفسر مشهور جهان اسلام مینویسد: برای تمسخر و تحقیر و بی‌مبالاتی به تهدیدش، گفته‌اش را وعظ و اندرز خواندند؛ زیرا به درستی کلام او اعتقاد نداشتند و او را در ادعایش دروغگو می‌دانستند. (البحر ۳۳/۷).

إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

این (تکذیب و طغیانگری) همان روش و اخلاق پیشینیان است. (۱۳۷)

می بینیم تازمانیکه آمادگی و قابلیت در یک جامعه ایجاد نشود، پند و موعظه‌ی انبیاء هم اثری بجا نمیگزارد. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که سابقه و رفتار نیاکان، دلیل حقایق راه یک قوم شده نمی تواند.

قوم هود در مقابل همه دساتیر حیاتی آسمانی گفتند: عقیده ما همان عقیده نیاکان و اجداد ما است؛ بناءً ما مقلد و دنباله رو آنها هستیم و هرگز دین شان را فرو نمی گذاریم. دیده می شود که همین عامل تقلید ها نابجا و تعصب، مانع پندپذیری در یک مجتمع می گردد. قوم هود گفتند: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این دین بوده اند که هم اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابر این، بر این شیوه استمرار خواهیم بود و نمی خواهیم تا آن رابا راه و روش دیگری جایگزین و تبدیل نمایم. دیده میشود که: انحراف نیاکان، چگونه زمینه‌ی انحراف نسل های بعدی را تسهیل می سازد، همچنان دیده میشود که چطور بت پرستان، انحراف خود را با شیوه‌ی نیاکان توجیه و از خود در مقابل پند هود علیه السلام سلب مسئولیت می کند و می گویند:

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾

و ما گرفتار عذابی [که تو ما را از آن بیم می دهی] نخواهیم شد. (۱۳۸)

یعنی مادر برابر آنچه که انجام می دهیم؛ عذاب شونده نیستیم. و حشر و نشر و حساب و کتاب و عذابی در کار نیست. الله متعال هیچ وخت وابدأ ما را بر عمل ما عذاب نخواهد کرد و آن سزای که ما را از آن می ترسانی، هرگز واقع هم نخواهد شد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

پس (قوم عاد)، هود را تکذیب کردند، در نتیجه آنها را هلاک کردیم. بدون شک در این نشانه است، و بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۳۹)

«آیه»: درس عبرت. نشانه قدرت. «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ»: بیشتر قوم عاد ایمان نداشتند، بیشتر مردم به این روایت ایمان ندارند. (تفسیر نور): «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

باید یاد آور شد که: سرنوشت انسان همیشه به دست خودش ورق می خورد، بناءً انسان باید از سرگذشت تاریخ و بخصوص از تکذیب و هلاکت دیگران، اقوام و نسل های گذشته باید عبرت گرفت. در ضمن نباید حق را همه وقته در اکثریت جستجو کنیم، قاعده اصولی همین است که: ملاک شناخت حق و باطل، کمیت نمی باشد.

طوریکه در فوق متذکر شدیم؛ قوم عاد در تکذیب هود علیه السلام اصرار ورزیدند؛ که در نهایت پروردگار با عظمت آنانرا به سزای اعمال شان رسانید، آنان را نابود ساخت. وبالای شان باد و طوفان تند، سرکش و ویرانگر را فرستاد.

طوریکه قرآن عظیم الشأن در آیات (۶-۸ سورة حاقه) میفرماید: «وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بَرِيحَ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقُومَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازُ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾» [الحاقه: ۶-۸]. (و اما عاد به (وسیله) تندبادی سرد و سوزنده

هلاک شدند. (۷) که الله آن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنان مسلط کرد آنگاه مردمان را می دیدی که روی زمین افتاده اند و گویی تنه های پوک درختان خرمانند. (۸) پس آیا می بینی که اثری از آنها باقی مانده باشد؟).

ابن کثیر گفته است: نابودی آنها به وسیله ی بادی تند و بسیار سرد، یعنی باد صرصر صورت گرفت. و عامل و سبب نابودی آنها از جنس خود آنان بود؛

زیرا آنان سرسخت ترین و ستمکارترین موجودات بودند، لذا خدا عذابی سخت تر و شدیدتر از خودشان را بر آنان مسلط کرد. باد همه چیز را از جا کنده و پرتاب می کرد، افراد آنان را از جا کنده و به هوا می برد و آنگاه آنها را بر زمین می کوبید و کله و مغز آنان متلاشی می شد. (مختصر ۶۵۴/۲).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً» «بی گمان در این» نابود ساختن شان» نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشه گان. با در نظر داشت بسیاری معجزات و دلایل روشن بودن بینات «وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» و بیشترشان ایمان نیاوردند.

دیده میشود که: دست الله متعال در نوع عذاب باز است. قوم ثمود را با آتش صاعقه و قوم عاد را با باد سرد هلاک می کند.

واقعاً آثار پدیده های هستی به دست الله متعال است. باد، یک بار سبب حرکت کشتی ها و ابرها و نزول باران میشود و یک بار همین باد «بَرِيحٍ صَرْصَرٍ» بحیث وسیله هلاکت. همچنان در طول تأریخ دیده میشود که: تنومندی و نیرومندی مانع هلاکت شده نمی تواند، اگر قامت و بلندی انسان مثل درخت خرما باشد، در برابر قهر الهی به زمین می افتد. سزای الهی همیشه یکسان نیست، گاهی چنان به کلی محو کامل میانجامد که نمونه آن در «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» آمده است. در ضمن باید گفت که: عذاب های الهی گاهی دفعی است و گاهی تدریجی. الله متعال ما را از آن نگاه دارد. امین یا رب

العالمین

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۴۰)

خواننده محترم!

پس از اینکه قصه و داستان هود علیه السلام و قوم عاد بیان یافت، اکنون در آیات متبرکه (۱۴۱ الی ۱۵۹) به بیان داستان صالح علیه السلام، و قومش ثمود می پردازد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

قوم ثمود رسولان (صالح علیه السلام) را تکذیب کردند. (۱۴۱)

قوم ثمود از جمله اعراب بودند و از قوم صالح علیه السلام بشمار می رفتند، و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت وزندگی بسر می بردند، و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود. و مردم قریش در کوچ تابستانی که به شام می رفتند، از آن جا می گذشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی به غزوه ی تبوک رفت از همان جا عبور کرد.

قوم ثمود صالح علیه السلام را که دعوت گرشان به سوی خالص سازی عبادت برای خدای متعال بود، همچنان تکذیب کردند. پس گویی آنان تمام پیامبران را تکذیب نمودند؛ چرا که دعوت همه پیامبران یک دعوت است که همان دعوت به سوی توحید می باشد.

قوم ثمود دارای چه عبادت بودند؟

کلمه «ثمود» بصورت کل بیست و شش بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است، آنها از عرب ما قبل تاریخ هستند که ذکرشان حتی در تورات فعلی نیز نیامده است.

قوم ثمود اصلاً بت پرست بودند و به خدای یکتا و واحدی ایمان نداشتند. الله متعال حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد تا نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از

عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغ ها و بستان های زیبا، رود بارها و چشمه سارهای جاری و... خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُمْ بِءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنَحُّتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾» [الشعراء: ۱۴۶-۱۴۹]. (آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می شوید، در میان باغ ها و چشمه سارها، و در میان کشتزار ها، و نخلستان هایی که میوه های نرم و شاداب و رسیده دارند، و ماهرانه در دل کوه ها خانه هایی را بتراشید.) تعداد قلیلی از قوم بر حضرت صالح ایمان آوردند و سایرین راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد. او معجزه ی شتر برای آنها آورد که نشانه ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا باز هم از ایمان سر باز زدند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب الله است] نمی ترسید؟ (۱۴۲)

اگر روش دعوت تمام انبیاء را در طول تاریخ بشری از جمله (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که همه ای آنان دارای شعار واحدی بودند: بطور مثال در داستان نوح علیه السلام آیه ۱۰۵؛ داستان عاد علیه السلام، آیه ی ۱۲۳؛ داستان صالح علیه السلام، آیه ی ۱۴۱؛ داستان لوط علیه السلام، آیه ی ۱۶۰ و داستان

شعیب علیه السلام، آیه ی ۱۷۶. همه آنان میگفتند: «أَلَا تَتَّقُونَ»، همه میگفتند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»، همه می گفتند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، همه میگفتند: «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، خلاصه ی پیام همه ی آنان چند چیز بود: برادری، تقوا، پیروی از رهبر، بی توقعی، توکل بر خدا و اطمینان دادن به مردم که ما به نفع شما و امین شما هستیم. (پیام های این چند آیه نیز مانند پیام های آیات قبل است که در باره ی پیامبران دیگر در همین سوره بیان یافت).

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۴۳)
یعنی صالح علیه السلام به آنان خبر داد که الله متعال وی را با پیام توحید فرستاده است و او در برداشت این رسالت و تبلیغ آن امانتدار و معتمد است؛ پس نه در آن می افزاید، نه از آن می کاهد و نه آن را پنهان می دارد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٤٤﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۴۴)
از الله تعالی بترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده ام، راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۴۵)
و من در قبال دعوتم نه از شما طالب اجرتی شده ام و نه بر رسالتم پاداشی از شما خواسته ام؛ زیرا اجر و جزایم همه بر عهده آن ذاتی است که فرمان هر چیز در اختیار اوست؛ خجسته و مبارک است نامش.

اَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾

آیا (تصور می کنید که تا ابد) ایمن از مرگ واسوده در این ناز و نعمت دنیا خواهید ماند؟ (۱۴۶)

آیا گمان میکنید که الله تعالی از شما غافل خواهد شد و شما را در برابر کارهای شما بی انتقام رها خواهد کرد و بر این بدکاری های شما هیچ جزایی مترتب نخواهد شد و شما همیشه در ناز و نعمت جاودانه خواهید بود و در این دنیا بدون مرگ باقی می مانید؟

ابن عباس (رض) گفته است: آنها عمرشان طولانی بود و ساختمان هایشان تا آخر عمر آنان دوام نمی آورد.

امام قرطبی میفرماید: آیه ی «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» بر این موضوع دلالت میکند، لذا صالح علیه السلام زنگ خطر را برایشان به صدا درآورد و آنان را توبیخ کرده و گفت: آیا گمان می برید شما در این دنیا باقی خواهید ماند و هرگز نخواهید مرد؟ (تفسیر قرطبی ۱۲۷/۱۳).

قابل یادآوری است که انسان نباید؛ به زندگی مرفه چند روزه خویش مغرور شود، رفاه امروز نشانه ی رضای الله متعال از انسان نمی باشد. درضمن نعمتهای مادی همیشه و پایدار نمی باشد. و چه زیبا است که فرموده اند که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله ی تقو در انسان می گردد.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾

(گمان دارید) در این باغ های باصفا و (در کنار) چشمه های آب گوارا. (۱۴۷)

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾

و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفه هایشان انبوه و باطراوت و لطیف است؟ (۱۴۸)

«طَلْع»: چوبهای شکوفه خرما که خوشه خرما در درون آن قرار دارد. هدف در این جا اولین میوه خرما است (ملاحظه شود: سوره: (انعام / ۹۹، / ۱۰).

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: سرزمین قوم ثمود دارای باغ و بستان و آب و نخل فراوان بود. صالح علیه السلام نعمت‌های با ارج و والای الله متعال را از قبیل باغ‌های میوه دار ابشاران و چشمه ساران و بارآمدن و پرورش کشت و زرع و ثمرات را به آنها یادآور شد.

«هَضِيمٌ»: بنا به قول عکرمه یعنی لطیف و نازک، همچنین محتمل است که معنای هضم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. و ابن عباس (رض) گفته است: به معنی رسیده و تروتازه می باشد.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ﴿١٤٩﴾

و ماهرانه و هنرمندانه از کوه‌ها خانه‌هایی می تراشید؟ [به امید آنکه از هر آسیبی حتی مرگ در امان بمانید!] (۱۴۹)

«وَتَنْحِتُونَ»: نحت: تراشیدن «تَنْحِتُونَ»: می تراشید.

«فَارِهِينَ»: فراهه: ماهر بودن، علی هذا فارهین به معنی ماهران است و نیز فره (بفتح اول و کسر دوم) به معنی متکبر آید «فارهین» یعنی متکبران.

مفسران می نویسند که: قوم ثمود با مهارت و هنرمندی از صخره سنگ‌ها در دل کوه‌ها بدون نیاز و احتیاج و فقط از روی اسراف و تبذیر و اضافه مصرفی خانه‌هایی بدون قصد سکونت می ساختند.

امام رازی گفته است: ظاهر این آیات چنان نشان میدهد که آنچه بر قوم «هود علیه السلام» غالب و مسلط بود، عبارت بود از لذات خیالی؛ یعنی طلب جاه و مقام و حب بقا و تکبر و جبروت. و آنچه بر قوم «صالح علیه السلام» حکم فرما بود، همانا لذات حسی از قبیل خوردن و نوشیدن و مسکن زیبا و باشکوه بود. (تفسیر کبیر ۲۴/۵۹).

صاوی گفته است: عمرشان طولانی بود به گونه‌ای که خانه و مسکن و سقف و دیوار آن قبل از سرآمدن عمر آنان فرو می ریخت؛ چون افراد آنها از سی صد سال تا هزار سال عمر میکردند. (صاوی بر جلالین ۱۷۹/۳).

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾

پس از الله بترسید و راه اطاعت من پیش گیرید. (۱۵۰)
انسان نباید به زندگی مرفه دنیا چند روزه و گزرا مغرور شد، در ضمن قابل یاد
آوری است که: توجه به ناپایداری دنیا، وسیله ی تقوا است.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾

و از فرمان اسراف کاران اطاعت مکنید. (۱۵۱)
یعنی: از فرمان مشرکانی که شمارا به سوی پرستش غیرالله متعال دعوت
مینمایند، وعلیه من وعلیه دعوت الله متعال توطئه می چینند و شما را به تکذیب
رسالت من فرمان میدهند، اطاعت نکنید. به قولی برخی از مفسران: هدف از
(اسراف کاران) کسانی هستند که شتر را بقتل رسانیدند. (تفسیر انوار القرآن:
مخلص هروی).

الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

همانان که در زمین فساد می کنند و به اصلاح گری نمی پردازند. (۱۵۲)
کسانی که در زمین فساد میکنند و در صلاح نمی کوشند، و به اصلاح و
بازسازی روی نمی آورند.
امام طبری گفته است: آنها همان نه طایفه ای بودند که وصف آنها در قرآن
آمده است:

«وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾»
(و در آن شهر نه دسته (و گروه) بودند که در آن سر زمین فساد می کردند و
اهل اصلاح نبودند.) (تفسیر طبری ۶۳/۱۹).

و نباید فراموش کرد فهم (آیات ۱۵۰ و ۱۵۱ شعرا) «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾» میرساند که: لازمه ی تقوا،
پیروی از انبیا و دوری از اطاعت مسرفان می باشد.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

قوم صالح گفتند: جز این نیست که تو از جمله جادو شده گانی. (۱۵۳)
 قوم ثمود به جای ایمان آوردن به صالح علیه السلام گفتند: قطعاً تو افسون شده‌ای و عقلت از بین رفته است، همانا تو از سحر شدگان. مفسران گفته‌اند: «مسحر» مبالغه‌ی مسحور است.

یعنی: تو از جمله آنانی هستی که جادو شده‌ای، تو به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند.

به قولی: مسحور کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول میشود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که میخوری و می‌آشامی. (تفسیر انوار القرآن)

در طول تاریخ اگر ملاحظه شود: به انبیاء دو تهمت همیشگی زده شده: سحر کننده، «ساحر»* و سحر شده.

«الْمُسَحَّرِينَ» بدتر از عصیان، توجیه کردن آن است. در برابر فرمان «أَطِيعُونَ» عصیان خود را توجیه کرده و می‌گفتند: تو سحر شده‌ای و قابل پیروی نیستی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور. (۱۵۴)
 ای صالح! جز تو بشری مانند ما بیش نیستی؛ در ضمن تو فرشته‌ای از آسمان نیستی که بر ما امتیازی داشته باشی پس چگونه گمان می‌بری که پیامبر خدا هستی؟

«فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» از این روی ما و تو همه در بشریت یکسانیم. بنابر این بیا و دلیلی آشکار و برهانی تابان بیاور که صدق و راستگویی‌ات در آوردن رسالت از بارگاه الله متعال را برای ما ثابت کند.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾
 صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست. (۱۵۵)

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ» باید گفت: معجزه باید به قدری روشن و محسوس باشد که همه‌ی مردم در هر سطحی که قرار داشته باشند، اعجاز و خارق العادگی معجزه را درک کنند. بناءً صالح علیه السلام (در جواب معجزه خواهی مردم) گفت: این ماده شتری است (که با اراده‌ی خداوند، از درون کوه خارج شد) مفسران گفته‌اند: آنها درخواست کردند که از قعر سنگی معین شتری حامله بیرون بیاید و در پیشروی چشم آنها طفل بزاید، صالح علیه السلام نشست و به فکر فرو رفت، که جبرئیل آمد و گفت: نماز بخوان و آنگاه شتر را از خدا مسألت کن.

صالح هم چنان کرد و شتر از سنگ بیرون آمد و در جلو چشم آنها زانو زد و طفل زایید. در این وخت صالح علیه السلام به آنها گفت: ای قوم! این هم شتر. (به حاشیه‌ی شیخ زاده نگاه کنید. ۴۷۷/۳)

«لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»: برای آن سهمیه آب در روزی معین و برای شما نوبتی دیگر از آب در روز معین دیگری است؛ پس نه این ماده شتر در روز نوبت شما از آب می نوشد و نه شما در نوبت آن از آب بهره میبرید. در ضمن گفت: و به آن آسیبی نرسانید که عذاب روز سهمگین، شما را فرا میگیرد.

قتاده گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن شتر بود تمام آن را می نوشید و آنها در روزی آب می نوشیدند که شتر نمی نوشید.

وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يُّوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿١٥٦﴾

و هرگز سوء قصدی بر ناچه مکنید که به عذاب روزی بزرگ و سخت گرفتار خواهید شد. (۱۵۶)

«یوم عظیم»: روز بزرگ. مراد عذاب بزرگ است که در روز معین و مقدر رخ میدهد. نسبت دادن عظیم به روز، به جای نسبت آن به عذاب برای مبالغه است. چرا که عظمت روز، به علت عظمت بلا و مصیبت وارده است. (تفسیر نور).
«وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ»: به آن هیچ صدمه و آسیبی نرسانید و او را ذبح نکنید.
«فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يُّوْمٍ عَظِيْمٍ»: که در آن صورت الله متعال شما را به مجازات رسانده و با عذابی که از منتهای سختی غیر قابل تحمل و بس هولناک است نابود خواهد ساخت.

توجه باید نمود که: توهین به مقدسات الهی به حدی مهم است که گروهی به خاطر کشتن یک حیوان، نابود می شوند.

ابن کثیر گفته است: صالح علیه السلام آنها را بر حذر داشت که در صورت صدمه رساندن به شتر، مورد انتقام الهی قرار خواهند گرفت. لذا شتر مدت ها در بین آنان ماند، به آبخور می آمد و برگ درختان و گیاه را می خورد و آنها از شیرش استفاده میکردند و کفاف مصرف خود را از آن می دوشیدند. اما وقتی زمان به درازا کشید و افراد شقی پیدا شدند در کشتن شتر توافق و همیاری کردند. (مختصر ابن کثیر ۶۵۶/۲).

فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوْا نَادِمِيْنَ ﴿١٥٧﴾

سرانجام بر آن (ناچه) حمله نموده او را از پای درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند. (۱۵۷)

«فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوْا نَادِمِيْنَ»: نگون بخت و هرزه ای از میان شان برخاست و ماده شتر با تیر حمله نمود و آن را کشتند. تیره بخت ترین آنها، «قدار بن سالف»

با توافق و رضایت آنها به شتر تیراندازی کرد و آن را کشت اما از بیم گرفتار شدن در دام عذاب، از کشتن آن پشیمان شدند. هشدارهای انبیا را باید جدی بگیریم. زیرا پشیمان شدند، و ندامت پس از لغزش به حال شان هیچ سودی ببار نیاورد. در ضمن باید گفت که: هر ندامت و توبه‌ای مقبول نیست. (مطمین باشید که توبه و ندامت هنگام دیدن عذاب کارساز هم نمیباشد. در تاریخ دیده میشود که: انسان طاغی، حتی به حیوان بی آزار شیرده هم رحم نمی کند.

امام فخر رازی گفته است: آنان بدان سبب از عمل خود پشیمان نشدند که واقعاً توبه کنند، بلکه پشیمانی آنان به سبب ترس از عذاب عاجل خدا بود. (تفسیر رازی ۲۴/۶۰).

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت. البته در این نشانه است، ولی [قوم صالح] بیشترشان ایمان آورنده نبودند. (۱۵۸)

هم الطاف او نشانه‌های عبرت هستند و هم قهر و عذابش. الله متعال با عذاب سخت هلاک‌شان ساخت. همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند عذاب عبارت بود از فریاد و صدای هولناک که بدنشان از آن سرد شد و قلوبشان شکافت و زمین زیر پایشان به شدت به لرزه افتاد، و سنگ از آسمان بر آنان فرو ریخت و تا آخرین نفر جان دادند. (تفسیر صفوات التفاسیر شیخ علی صابونی).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر خویش مینویسد که: شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیه السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا در آمدند)

با تاسف باید گفت که هستند انسانهای که با دیدن بزرگترین نشانه‌های الهی، در برابر حق باز هم عناد و لجاجت می ورزند و ایمان نمی آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۵۹)
خواننده محترم!

اینک در آیات (۱۶۰ الی ۱۷۵) داستان لوط علیه السلام و قومش به بیان گرفته میشود:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

قوم لوط نیز پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۶۰)

قوم «لوط» پیامبر خود، لوط علیه السلام را نیز تکذیب کردند. و به دعوتش کفر ورزیدند. در طول تاریخ بشری دیده می شود که انبیاء علیه السلام توسط انسانهای لجوج مورد تکذیب قرار گرفته اند، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم که: تکذیب یک پیامبر بمثابة تکذیب همه‌ی پیامبران می باشد. زیرا انبیاء دارای اهداف و برنامه های واحدی می باشند.

خوانندگان گرامی!

حضرت لوط علیه السلام با حضرت ابراهیم علیه السلام همزمان بودند، ولی در این سوره فاصله‌ی ذکر قصه حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام در حدود یکصد آیات است و این، به خاطر آن است که در نقل های قرآن عبرت ها مهم است، نه تنظیم و سیر تأریخی.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾

هنگامی که برادر شان لوط به آنان گفت: آیا [از سر انجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی ترسید؟ (۱۶۱)

رابطه‌ی رهبر آسمانی با مردم، رابطه‌ی برادری است، آنگاه که برادر نسبتی شان لوط علیه السلام به آنان گفت: آیا از عذاب و انتقام خدا نمی ترسید که غیر او را می پرستید؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾

من برای شما پیغمبری بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۶۲)
مرا الله متعال به سوی شما فرستاده است و من بر برداشت و تبلیغ رسالت امانت دارم؛ نه در آن چیزی می افزایم، نه از آن چیزی می کاهم و نه هم چیزی از آن را پنهان می دارم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٦٣﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۶۳)
باید گفت که تقوا، بستر و زمینه‌ی حق پذیری و اطاعت از انبیا است. و دینداری، بدون اطاعت از رهبری الهی کامل نمی شود.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (۱۶۴)

سخنان رهبران در بین مردم اثر به سزای بجای می گذارد، که رهبران چشم طمع و امید به مال مردم نه دوخته باشند، و کسی می تواند از مردم بی نیاز باشد که توکلش را بر الله متعال زیاد سازد.

لوط علیه السلام خطاب به قوم خویش نموده گفت: و من در قبال دعوتم نه از شما اجرتی می طلبم و نه بر تبلیغ رسالت از شما امیدوار جزایی هستم؛ زیرا

جزا و پاداشم بر عهده خداوند متعال است، و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین به دست اوست.

این کلمات، عین همان کلمات و عباراتی است که قبل از لوط علیه السلام، آنرا صالح و هود و نوح بر زبان آورده بودند، تکرار این جملات توسط لوط علیه السلام که دعوت و هدف دعوت پیامبران یکی بوده و منشأ عموم آنها همانا وحی آسمانی است.

أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می روید. (این زشت و ننگین نیست؟). (۱۶۵)

همجنس گرایی، عمل فجیع است که تنها و تنها در میان انسان‌ها دیده می شود. در عالم هستی، در هیچ یک از مخلوقات عمل همجنس گرا مروج نمی باشد. همچنان باید یاد آور شود که در مبارزه در نهی از منکر، باید منکرات رایج در هر گروه و زمان را شناخت و در بازداشتن مردم از آن اصرار و مبارزه نمود. مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آغاز آیه مبارکه با استفهام انکاری شروع شده و این برای سرزنش و توبیخ آمده است. یعنی آیا با مذکر از راه عقب نزدیکی می کنید و در بین خلق خدا تنها با مردها درمی آمیزید؟

یعنی اینکه: آیا شما از میان مردم با مردها مرتکب فحشا می شوید و لذا با فطرت و عقل و نقل، مخالفت می ورزید؟!

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

و همسرانی که پروردگارتان برای شما آفریده است، می گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید. (۱۶۶)

یعنی ازدواج با زنان را که الله تعالی آنان را برای بهره گیری حلال، آفرینش نسلی پاکیزه و کسب آرامش خلق کرده است فرو می گذارید؟

واقعاً ترک کردن همسر و نادیده گرفتن نیازهای او ممنوع و اصلاً عمل غیر انسانی است. بنابر همین منطق است که ادیان آسمانی، انسان را به ازدواج ترغیب می کنند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» الله متعال برای اشباع غرائز بشر، مسیر فطری و طبیعی قرارداده است. «که همانا در فهم جمله «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» آیه مبارکه بیان گردید. باید گفت که: ازدواج، جلوه‌ای از ربوبیت الهی و به نفع انسان است. در آیه مبارکه قوم لوط را قوم تجاوزگر معرفی داشته است، طوریکه میفرماید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» بلکه شما قومی هستید که در گناه و فساد از حد گذشته اید و در نافرمانی حق تعالی از حد گذشته و حلال را به سوی حرام ترک کرده اید. یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می کنید. بناءً مستوجب قهر الله تعالی شده اید.

مجاهد گفته است: یعنی فرج زنان را رها کرده و به دبر و عقب مردان روآورده اید. (زاد المسیر ۱۴۰/۶)

قوم لوط را از نزدیکی با مذکر توبیخ کرده، و سپس به چیزی روآورده است که در توبیخ شدیدتر و بلیغ تر است. گو این که میگوید: شما از حد انسانیت گذشته اید و با ارتکاب این گناه زشت به درجه‌ی حیوانیت رسیده اید. و بدانید حیوان از نزدیکی با نر متنفر است و از این عمل گریزان است، اما شما عملی را مرتکب می شوید که حیوان از آن امتناع می ورزد.

خوانندگان گرامی!

در این آیات متبرکه، قوم لوط به عنوان قوم تجاوزگر به معرفی گرفته شده؛ طوریکه خواندیم: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (بلکه شما مردم تجاوز کارید) همچنان در آیات دیگر، تعبیرات دیگری نیز در باره‌ی این قوم به کار گرفته

شده است، بطور مثال در (آیه: ۸۱ / سورة اعراف) درباره آنها آمده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» ﴿۸۱﴾» (همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می روید، بلکه شما قومی اسراف کارید.) واقعاً کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مسرف است. «مسرفون» ارضای شهوت از غیر راه طبیعی، اسراف است.

همچنان در (آیه ۷۴ / سورة انبیاء) آمده است: «وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ» ﴿۷۴﴾» (و به لوط، حکمت و دانش عطا کردیم و او را از قریه‌ای که کارهای زشت انجام می دادند رهانیدیم، براستی آنان مردمی بد و منحرف بودند.).

و در (آیه ۵۵ / سورة نمل) آمده است: «أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» ﴿۵۵﴾» (آیا شما با بودن زنان، برای غریزه‌ی شهوت به سراغ مردان می روید؟ بلکه شما مردمی (نادان و) جهالت پیشه‌اید.).

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿۱۶۷﴾» قوم در جواب گفتند: ای لوط، اگر از این پس دست از این نهی و منع بر نداری از شهر رانده خواهی شد. (۱۶۷).

باید گفت که: برای از بین بردن منکر، تکرار نهی از منکر واستقامت لازم است. و در ضمن در نهی از منکر، خود را باید برای تهدیدهای دیگران آماده ساخت. در آیه مبارکه با وضاحت در یافتیم که: قوم دعوت لوط علیه السلام را رد نموده و گفتند: ای لوط! اگر از هشدار و اعتراض سرزنش و عیب جویی و تقبیح علیه ما در عمل لواط با مردان دست بر نداری، به زودی تو را از دیار خویش طرد نموده و از میان خود تبعیدتان خواهیم نمود.

قوم لوط را به تبعید از سرزمین خویش تهدید نمودند و گفتند: تو را از بین خود بیرون می‌کنیم، همانطور که این عمل را با اشخاص قبل از تو انجام دادیم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

[لوط] گفت: بی تردید من از دشمنان (این) کارتان هستم. (۱۶۸)

ولی لوط علیه السلام در جواب قوم میفرماید: عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر عمل زشتی را که انجام می‌دهید، از آن سخت نفرت و بغض دارم، و از این عمل سخت متنفر و منزجر و از جمله دشمنان این عمل شما هستم. کلمه‌ی «قالین» در آیه مبارکه به معنای اظهار نگرانی و مخالفت شدیدی است که از عمق جان بیرون می‌آید. باید گفت: انبیاء، علیه السلام از تهدیدها حراسی نداشتن و از آن نمی‌ترسیدند و همیشه حرف حق خود را می‌گفتند.

لوط علیه السلام در برابر تهدید اخراج و تبعید، که جانب قوم مطرح شد فرمود: من دشمن کار شما هستم. دیده می‌شود که مخالفت با کار بد صورت گرفت نه به شخص خلاف کار.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

پروردگارا! مرا و خانواده ام را [از آثار، و زر و وبال] آنچه انجام می‌دهند، نجات بده. (۱۶۹)

«أَهْلِي»: مراد از اهل، افراد مؤمن خانواده و همه پیروان است.

«مِمَّا يَعْمَلُونَ»: از آنچه که انجام می‌دهند.

بعد از اینکه لوط علیه السلام قوم خویش را بر اصرار ورزیدن عمل شان یافت و دید که از این عمل قبیح دست بردار نیستند، دست به دعا برده و گفت: «پروردگارا! مرا و خانواده ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» دیده می‌شود که: محیط آلوده برای مردان خدا پرست قابل تحمّل نیست؛

اگر از اصلاح محیط مأیوس شدید، کوشش بعمل آرید حداقل خود را از آنجا نجات دهید.

تنفر از کار بد، هم باید هم زبانی باشد و هم باید عملی باشد. در ضمن فکر رهایی و نجات از لانه فساد صرف در حد نکرانی باقی نماند، بلکه باید به فکر رهایی و نجات از مرکز فساد نه تنها برای خود باشد باید در فکر رهایی خانواده و یاران خود هم باید باشد.

فَجَنِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

پس ما او و خانواده اش همگی را نجات دادیم. (۱۷۰)

بدینترتیب پروردگار با عظمت لوط علیه السلام و آنده از کسانی که به وی ایمان آورده و از وی پیروی نموده بودند نجات داد و از عذاب به سلامت داشت. آنگاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾

به جز پیرزنی که در جمله باقی ماندگان (در عذاب) بود. (۱۷۱)

او و تمام افراد خانواده اش را عموماً نجات دادیم، جز زنی که جزو نابود شدگان و ماندگاران در عذاب بود.

ابن کثیر میفرماید: منظور از پیرزن، زن لوط علیه السلام بود. واقعاً او پیر زنی بدی بود، وقتی الله به او فرمان داد که شبانه با خانواده اش، جز زنی برود، همسرش میان قوم باقی ماند و با آنها نابود شد. (ابن کثیر ۶۵۷/۲).

دیده میشود که در ادیان آسمانی، همه ی قوانین و ارزش ها بر اساس ضوابط است نه روابط. زن پیامبر نیز اگر منحرف شد، هلاک می شود، زیرا ملاک و میزان، کفر و ایمان است نه رابطه ها و نسبت ها.

کیفر گناه برای همه یکسان است، زن لوط در میان نابودشدگان است و امتیاز بخصوصی ندارد. الله متعال به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به سوی شان ننگرند پس هیچکس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ﴿١٧٢﴾

باز دیگران را هلاک کردیم. (۱۷۲)

«الْآخَرِينَ»: دیگران. مراد ساکنان شهر است که لوط و مؤمنان از میانشان گریخته و به بیرون شهر رفته بودند.

پروردگار با عظمت سایر افراد از قوم لوط علیه السلام را هلاک ساخت و آنها را با فرو بردن در زمین و سنگباران کردن از آسمان به شدیدترین و سخت‌ترین وجه نابود ساخت.

دیده شده است: هر زمانیکه جوامع از افراد صالح خالی شود، زمینه‌ی قهر الهی هم فراهم می‌شود.

دیده می‌شود سزای آن‌عه از کسانی که مسیر ازدواج را به لواط کشانید، باران رحمت، به باران عذاب مبدل شد و در نهایت نابود شان ساخت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٣﴾

و بارانی از سنگ گِل بر سر آنان بارانیدیم؛ پس بد بود باران بیم داده شدگان. (۱۷۳)

طبیعت، در اختیار قدرت الهی قرار دارد. همان قدرتی که از آسمان باران رحمت نازل می‌کند، می‌تواند سنگ هم نازل کند.

«فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ» واقعاً بارانی بس زشت بود! باران نازل شده بر قومی که پیامبران آنان را بر حذر داشت اما آنها او را تکذیب کردند. دیده می شود که الله متعال قبل از عذاب، هشدار می دهد و اِتمام حُجَّت به عمل می آورد. (خداوند قبل از عذاب، حجت را بر بندگان تمام می کند، منظور از اتمام حجت، پایان مرحله تبلیغ و احتجاج در روند هدایت و بیان تکلیف الهی است. در قرآن کریم واژه هایی مانند: «بینه»، «بلاغ مبین»، «قرآن مبین»، «حجة»، «سلطان مبین»، «تبین»، «مبصرة»، «نذیر مبین»، «فصلنا»، «حقت»، «صرفنا» به نحوی بیانگر اتمام حجت هستند.)

سزای کسانی که مسیر ازدواج را به لواط میکشانند، آن است که باران رحمت، باران عذاب شود و آنان را از پای در آورد.

مفسران می نویسند که: بر این قوم چنان سنگ هایی از آسمان نازل شد که: در بسیاری و پیپی آمدنش مانند باران بود. وه! چه بد است بارانی که حامل عذاب و فرود آورنده ویرانی است بر سر قومی کفر ورز که یگانه قهار را نافرمانی کرده اند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾

بی تردید در این سرگذشت عبرتی بزرگ وجود دارد و قوم لوط بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۷۴)

بی گمان در این عذاب قوم لوط پندی برای آیندگان و عبرتی است برای همه کسانی که اخبار شان به آنان رسیده است. ولی بیشتر کسانی که این داستان به آنان رسیده است نه تصدیق کننده اند و نه راه یافته.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

و یقیناً پروردگارت همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۷۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۷۶ الی ۱۹۱) داستان شعیب علیه السلام و قومش به بحث گرفته میشود:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾

اصحاب ایکه (یعنی امت شعیب علیه السلام) هم پیغمبران خدا را تکذیب کردند. (۱۷۶)

امام طبری در مورد «ایکه» میفرماید که: «ایکه» درختان به هم چسبیده را میگویند. و یاران «ایکه» عبارت بودند از مردم مدین. (تفسیر طبری ۶۵/۱۹).

نام «اصحاب ایکه» بصورت کل چهار بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است، که عبارت از همان اصحاب مدین میباشند. ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که «اصحاب ایکه» عبارت از قومی بود که در منطقه‌ای نزدیک مدین زندگی میکردند و هر دو قوم، مخاطب حضرت شعیب علیه السلام بوده‌اند.

ابن عباس (رض) در مورد یاران «ایکه» میفرماید که: «آنان در بیشه زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». یک تعداد علما میفرماید: «ایکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

داستان «اصحاب ایکه» هفتمین داستان پیامبری است که در این سوره بیان مییابد و چه زیبا که در هفت داستان جمله: «قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ»، آمده است و تنها در قصه حضرت شعیب علیه السلام کلمه «أَخُوهُمْ»، بکار نه رفته است.

مفسران می‌نویسند که شاید دلیلش این باشد که شعیب علیه السلام با مردم «اصحاب ایکه» بیگانه بود.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه آمده است که: مردم مدین هم پیامبر خویش حضرت شعیب را تکذیب کردند و دعوتش را رد و نه پذیرفتند.

سلسله نسب حضرت شعیب علیه السلام:

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. در قرآن عظیم الشأن ده بار ذکری از حضرت شعیب علیه السلام بعمل آمده است. (البته در سوره های مختلفی از جمله در سوره های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) خداوند متعال حضرت شعیب علیه السلام را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. همین مردم مدین اند که به «اصحاب الایکة» شهرت داشتند.

ولی برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «اصحاب الایکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده اند، که خداوند متعال بعد از هلاک شدن مردم مدین شعیب علیه السلام را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند متعال آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» گرفتار کرد.

اما قول صحیح همین است که؛ اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الایکة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره ی شعراء میفرماید آنها در پیمانه و سنجش خیانت می ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الایکة» می نامند چون «ایکة» یعنی کشتزار و مزرعه ای که مملو از درخت و میوه های گوناگون است، آنها دارای باغ ها و بستان های فراوان بودند از این رو «اصحاب الایکة» نامیده میشوند. (تفصیل در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف شیخ علی صابونی).

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرک و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی ترسید؟ (۱۷۷)

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾

من برای شما رسولی بسیار امین (و خیر خواه) هستم. (۱۷۸)
مفسر تفسیر المیسردکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه
مینویسد: خداوند متعال مرا با پیام توحید به سوی شما فرستاده است، بناءً من
امانتدار این پیام هستم و آن را همانگونه که شنیده‌ام ابلاغ نموده و همانسان
که دستور یافته‌ام، به انجامش میرسانم؛ نه بر آن می‌افزایم و نه از آن میکاهم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٧٩﴾

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید. (۱۷۹)
از الله تعالی به ترسید؛ با انجام آنچه دوست دارد و ترک آنچه از آن کراهت
دارد. بناءً از من در دعوتم پیروی نموده و به دینی که بر آن مبعوث شده‌ام،
راه یابید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾

و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار
جهانیان نیست. (۱۸۰)

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾

(شعیب علیه السلام گفت:) حق پیمانانه را اداء کنید (و کم فروشی نکنید) و
مردم را به خسارت نیفکنید. (۱۸۱)

ای قوم! وقتی با مردم در معامله داد و ستد می‌باشید، در پیمانانه و وزن حقوق
مردم را ادا نمائید «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ» در پیمانانه و میزان، حقوق
مردم را ادا کنید و آن را کم نکنید و از جمله‌ی کم فروشان نباشید.

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

و [متاع و کالا را] با ترازوی درست وزن کنید. (۱۸۲)

یعنی زمانیکه با مردم در حال معامله داد و ستد هستید با وزن عادلانه بسنجید و از حقوق آنان در ترازو و وزن نکاهید یعنی با میزان و ترازوی درست و عادلانه وزن کنید.

دعوت شعیب علیه السلام از قومش:

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم علیه السلام به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم میفروختند و کالای آنها به قیمت ناچیز از آنان می گرفتند و فساد در روی زمین براه می انداختند. خداوند متعال حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آنها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می بردند. سر راه مردم را می گرفتند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می داشتند و کسانی را که ایمان می آوردند به شدت تهدید می کردند. چنانکه قرآن کریم در این باره میفرماید: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ» وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا [الأعراف: ۸۶]. (شما بر سر راه ها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید).

و چون شعیب علیه السلام بر دعوت و موعظه ی آنها اصرار می ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی فهمند و هدف وی را نمی دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست نکشد او را

می کشند. «قَالُوا يُشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِيزٌ ﴿٩١﴾» [هود: ٩١]. (گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم اگر قبیله ای اندک تو نبود ما تو را سنگباران می کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.) بعد او را به اخراج از قریه و شهر خویش تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراج شان نمایند. «قَالَ أَلَمَّا الَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَرِهِينَ ﴿٨٨﴾» [الأعراف: ٨٨]. (اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر اینکه به دین ما داخل شوی. شعیب گفت: آیا ما به دین شما در می آییم درحالیکه دوست نمی داریم و نمی پسندیم.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، شیخ علی صابونی).

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾
و از قیمت اشیا و اجناس مردم به هنگام خرید کم ندهید، و در زمین تباهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (١٨٣)

و حق مردم را در پیمانه، یا وزن، یا شمار، یا پول نقد و غیره حیف و میل نکنید و آنها را فریب ندهید و به هیچ وجه به آنها زیان نرسانید و حق آنان را نخورید. «وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» با راه زنی، چپاول و تاراج، ستم، فحشا، منکر، نافرمانی والدین، بریدن پیوند رحم و دیگر گناهان در زمین فساد نیفزوزید.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّ الْأُولِينَ ﴿١٨٤﴾
از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بترسید. (١٨٤)

کسی که انسان را آفرید، شایسته‌ی احترام است و باید از او بترسیم. در آیه مبارکه میفرماید: یعنی از عذاب الله متعال بترسید که شما و ملت های قبل از شما را خلعت هستی بخشیده است. مجاهد گفته است: «الجبلة» یعنی مخلوق که مقصود از آن ملت های پیشین است. (تفسیر طبری ۶۶/۱۹). کلمه «جبل» به معنای امت و جماعت است، طوریکه در (آیه ۶۲/سورة یس) آمده است: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا» شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد. چون کلمه‌ی «جبل» به معنای کوه و «جبلی» به معنای فطری و دارای فطرت کوهی است، به اقوام و نسل هایی که قدیمی هستند یا خلق و خوی فطری دارند و مثل کوه استوارند، «جبلی» گفته می شود. معادل پشتوی آن روهی است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾

قوم شعیب در جواب او گفتند: جز این نیست که تو از جادو شدگانی. (۱۸۵) «مسحرین»: مسحر کسی را گویند که در اثر پی در پی جادو شدن عقل خود را از دست داده است.

قوم شعیب علیه السلام این اتهام را به وی بستند و در جواب دعوت وی گفتند: یعنی تو زیاد جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای. در نتیجه سخنانی نا استوار و بی ربط می‌گویی که از عقلانیت ورشد به دور است. و این امر بر گمان ما غلبه میکند که تو در ادعای رسالت از سوی الله متعال، دروغگو هستی.

وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

و تو جز بشری مانند مانندی، و بی تردید ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم. (۱۸۶) قومش به حضرت شعیب علیه السلام گفتند: تو فرشته‌ای از فرشتگان آسمان نمی‌باشی پس امتیاز تو بر ما چیست؟ و ما تو را از کسانی می‌پنداریم که بر الله متعال دروغ می‌بندند لذا الله تو را به رسالت به سوی ما نفرستاده است بلکه تو از پیش خود چنین ادعایی را مطرح به پیش ما مطرح می‌کنی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

پس اگر راست می گویی پس قطعه‌ای از آسمان را بر ما فرو ریز. (۱۸۷)
در طول تاریخ دیده میشود که طرحها و تقاضاهای سنگدلان همیشه خشن
میباشد.

همچنان از روایات قرآنی بر می آید که دربرخی از موارد با مقاومت رهبران
حق، مخالفان از شعارهای تند و تیز خود عقب نشینی هم نموده اند. بطور مثال
قوم شعیب اول او را سحر شده و دروغگو مسمی نمودند، و بعد از آن گفتند:
اگر از جمله راستگویانی. «إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» بعد جمله گفتارشان به
«إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»، تبدیل می شود.

یعنی ای شعیب! «إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در ادعای رسالت خویش از
جانب پروردگار راست گویی میبایستی پس قطعه از آسمان را بر ما بیفگن.
این بیانگر مبالغه در تکذیب است. و این سخن را از روی دشمنی، سر عناد و
استبعاد گفتند.

کسف: پاره‌هایی از آتش یا غیر آن به عنوان عذاب است.
امام رازی میفرماید: از این جهت چنان امری را درخواست کردند که تحقیق
آن را آنان بعید می دانستند و گمان می بردند اگر صورت نپذیرد، دروغش
آشکار می گردد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۴)

در این موقع حضرت شعیب در جواب آنان چنین گفت:

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

[شعیب] گفت: پروردگارم به آنچه انجام می دهید، داناتر است. (۱۸۸)
«رَبِّيَ أَعْلَمُ...»: این سخن بر نهایت تفویض و توکل شعیب، و غایت تهدید
ایشان دلالت دارد.

شعیب علیه السلام در جواب شان گفت: الله متعال به اعمال شما عالم تر است. و کفر و تکذیب تان را می داند. اگر مستحق چنان سزای باشید، حتماً شما را به آن مجازات می کند،

همچنان او میداند که چه وقت عذاب را بر شما نازل کند. و اگر مستحق سزای دیگر باشید حکم و مشیت با اوست. و من بیش از پیام رسانی برای پیامش نیستم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتش بار) آنان را فرو گرفت، البته آن عذاب روزی سخت و بزرگ بود. (۱۸۹)

در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، انبیاء را حمایت و مخالفان شان را نابود می کند.

قوم شعیب علیه السلام را تکذیب کردند. دیده شد که همین قوم با عذاب هولناک آن روز یعنی روز «الظُّلَّةِ»: (سایه) گرفتار شدند.

واقعه «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» عبارت از ابری بود که بر سر آنها سایه انداخت.

مفسران در مورد توضیح این حادثه عبرت انگیزی می نویسند: الله متعال گرمی سختی را بر آنان نازل کرد که نفس شان گرفته می شود. لذا از خانه های خویش برآمدند و به صحرا و بیابان دویدند. در این وقت الله متعال بر سر آنان ابرسایه را قرار داد و آنها را از آفتاب مصئون داشتند. دیدند هوای خنکی است از سایرین هم دعوت بعمل آوردند، تا همه ی آنان در زیر این سایه جمع شدند. در همین اثنا است که الله متعال آتشی را بر آنها نازل کرد و عموماً سوختند. و بدین ترتیب «اصحاب الأيكة» بزرگترین و سخت ترین عذاب را چشیدند. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

هلاکت قوم مدین:

قبل از همه باید گفت که: داستان به هلاکت رسیدن قوم شعیب علیه السلام درسه سوره مختلفی از قرآن عظیم الشان هر یک (سوره های اعراف، هود والشعرا) به تعبیر مختلف که مناسب باسباق هر سوره است، بیان گردیده است. همان طوریکه در فوق بیان داشتیم: قوم شعیب از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، که در نتیجه عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد، الله متعال به هفت شبانه روز گرمی شدیدی را بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. (تفصیل را میتوان در رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته: شیخ علی صابونی) مطالعه فرماید.

همچنان ابن عباس (رض) در روایتی میفرماید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن هایشان را پخته و بریان کرد، خانه هایشان داغ شد و آب هایشان در چاه‌ها و چشمه سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالیکه باد سموم همراهشان بود آنگاه الله متعال آفتاب را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت وریگ‌ها و گرد های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهای شان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن دویدند، تا به گمان خود در

سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، الله متعال از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین ترتیب، الله متعال شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾

بی تردید در این سرگذشت، عبرتی بزرگ وجود دارد؛ و قوم شعیب بیشترشان مؤمن نبودند. (۱۹۰)

هدف قرآن عظیم الشان از نقل حوادثی تاریخی، برای عبرت آموزی است، نه داستان سرایی. واقعیت امر اینست که: در عذابی که بر قوم شعیب فرود آمد برای اهل بصیرت پند و عبرتی است، ولی بیشتر کسانی که این واقعه را شنیدند نه ایمان آور بودند و نه باور دارنده.

حضرت شعیب علیه السلام و تهدید رجم:

در (آیه: ۹۱ / سورة هود) آمده است: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (کفار) گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از سخنان تو را درک نمی کنیم و ما تو را در میان خود شخص ضعیفی می بینیم و اگر بستگان تو نبودند، هر آینه تو را سنگسار می کردیم و تو بر ما (هیچ) برتری، قدرت و عزتی نداری. در طول تاریخ دیده شده که: انبیاء و مبلغان الهی، در راه دعوت مردم به صراط مستقیم، بیشترین اهانت ها، توهین ها و تکالیف و مشقت های را متحمل شده اند. که از جمله حضرت شعیب علیه السلام است. دیده میشود که مخالفان انبیاء، که دلیل و منطق واضح ندارند. منطق همیشگی آنان توهین، شکنجه و کشتار است. و همانا که می گفتند: «لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

و یقیناً پروردگار همان توانای شکست ناپذیر و مهربان است. (۱۹۱)
در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلدادی و تسلی داده میفرماید: همان الله متعال که: شعیب علیه السلام را حمایت و مخالفان او را هلاک کرد، پروردگار تو نیز هست. «إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (بیان تاریخ امثال حضرت شعیب، هم مایه‌ی دلداری و تسلی پیامبر است و هم تهدیدی برای کفار و دشمنان).

و در حقیقت پروردگار مالک، توانگر و نیرومند تو همان ذاتی است که در انتقام از دشمنان و شدت گرفتار ساختن ستیزه جویانش، غالب و شکست ناپذیر است. در حالیکه به مطیعانش مهرورز و به تقرب جویان کویش صاحب لطف می‌باشد. خوانندگان گرامی!

باید متذکر شد که داستان‌های پند آموز و ارزنده‌ی تعدادی از پیامبران - سلام الله علیهم - به منظور دلداری خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه وسلم، پایان یافت.

اینکه در آیات متبرکه (۱۹۲ الی ۲۱۲) مبحثی در باره قرآن و نزول آن بر قلب و روح محمد صلی الله علیه وسلم که بر رسالتش دلالت میکند و موضع گیری مشرکان در برابر آن به بحث گرفته میشود و بدین ترتیب پایان سوره با سر آغاز آن مرتبط میگردد. طوریکه در آیات (۵ و ۶) همین سوره بدان اشاره بعمل آمده بود.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾

و بی تردید این (قرآن)، از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. (۱۹۲)

و به راستی که قرآن عظیم - این کتابی که حق تعالی آن را بر نبی کریم خود نازل کرده - وحی است که پروردگار رحمان و رحیم - آفریدگار هستی و ایجادگر آسمان ها و زمین، بدان سخن گفته است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾

(جبرئیل) روح الامین (فرشته بزرگ الله) آن را نازل گردانیده. (۱۹۳)
روح القدس - جبرئیل امین - قرآن عظیم الشأن از نزد الله متعال در قالب وحی فرود آورده و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم رسانده است.
«الرُّوحُ الْأَمِينُ»: لقب جبرئیل علیه السلام است.

روح الامین به اتفاق همه ای علماء جبرئیل علیه السلام است چنانکه در سورة بقره آمده است: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِّجَبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ» [البقره: ۹۷].
«تا از هشدار دهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

قرآن کتاب رحمت و معجزه آسا است:

- سرچشمه ی آن، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است.
- واسطه ی آن، «الرُّوحُ الْأَمِينُ» است. جبرئیل علیه السلام است.
- ظرف آن، قلب پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم «قَلْبِكَ» است.
- هدف آن، بیداری مردم «الْمُنْذِرِينَ» است.
- زبان آن، فصیح و بلیغ «عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» است.
- بشارت آن، در کتاب های پیشینیان، «زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» است.

عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٩٤﴾

و آن را بر قلب تو فرود آورده تا از بیم دهندگان باشی. (۱۹۴)

جبرئیل قرآن عظیم الشأن را بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده تا آن را حفظ کرده و به وسیله آیاتش تکذیب کنندگان را بر حذر بدارید. طوریکه آن حضرت نیز آن را حفظ نموده، فهمیده، به محکمی و استواری دریافته و به امت رسانده است تا به وسیله آن از عذاب الهی هشدار داده و انس و جن را بدان بیم داده باشد.

بَلِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾

(آن قرآن) به زبان عربی واضح و روشن. (۱۹۵)

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. یعنی قرآن به زبان قریش نازل شده است. الله متعال قرآن عظیم الشأن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما میگویی، درک و فهم نمیکنیم. بدین ترتیب است که حق تعالی حجت شان را قطع و معذرت شان را دفع کرد.

جبرئیل علیه السلام قرآن را به زبان عربی فصیح و روشن و صحیح که الفاضلی زیبا، معانی رسا، واضح و کلماتی نورانی و روشنگر دارد به پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است.

طوریکه ابن کثیر میفرماید: یعنی به زبان کامل و شامل و فصیح آن را نازل کرده است. تاروشن و معلوم باشد و هر عذر و بهانه‌ای را برطرف کند و دلایل قطعی را اقامه نماید و بر صدق مدعا دلیل باشد. (مختصر ابن کثیر ۶۵۹/۲).

وَإِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْوَيْلِ ﴿١٩٦﴾

و بی تردید [خبر] این [قرآن] در کتاب های پیشینیان مسطور است. (۱۹۶)

«زُبُر»: کتابهای. مفرد آن زبور است، رجوع شود به (سوره آل عمران / ۱۴۸) و بی گمان که ذکر و وصف این قرآن عظیم در کتاب پیامبران پیشین علیهم السلام آمده است. یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩٧﴾

آیا این خود نشانه و برهان روشنی (بر کافران) نیست که علماء بنی اسرائیل (از کتب انبیاء سلف) بر این قرآن آگاهند؟ (۱۹۷)

علمای بنی اسرائیل از حَقَانِیت قرآن آگاه بودند. در این آیه مبارکه میفرماید: آیا این امر برای شان برهان روشن و حجتی قاطع نیست که علمای یهود از راستی و ثبوت قرآن آگاهی و بدان عمل دارند یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می دانند و گواهی می دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان. یقیناً همین برهان بر اینکه قرآن حَقّی از جانب الله متعال است و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ای از نزد وی می باشد، کافی و بسنده است.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم غیر عرب ها نازل کرده بودیم. (۱۹۸)
اگر الله متعال قرآن را بر این وصف و کیفیت بر شخصی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می کرد.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾

و او آن را بر عرب ها می خواند، باز هم به آن ایمان نمی آوردند!! (۱۹۹)
«مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ»: مراد این است که قرآن چه رسد به این که توسط پیغمبری از خودشان آمده است، اگر توسط شخصی غیر عرب هم به دستشان میرسید و اعجاز آن را بیش از پیش هم میدیدند و به فرض می دانستند که چنین کلامی ساخته چنین فردی نمی تواند باشد، باز هم ایمان نمی آوردند. و باز هم و حجتی دیگر را برای تکذیب آن جستجو می کردند.

لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل مریضی است که در عقل و قلب و روح آنان وجود دارد. از فرط دشمنی و تکبرشان، به قرآن ایمان نمی آوردند.

در التسهیل آمده است: معنی آیه چنین است: اگر قرآن بر یک لال و بی زبان نازل میشد و به زبان می آمد و آن را بر آنان میخواند حتی در آن حالت از فرط لجبازی باز ایمان نمی آوردند. و بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی داده است که با وجود روشنی دلایل آنها بر کفر خود اصرار می ورزند. التسهیل ۹۰/۳.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

این گونه [که آن را به زبان عربی روشن و گویا نازل کردیم] در دل های مجرمان در آوردیم [که آن را بفهمند و به آن ایمان آورند،] (۲۰۰)

در آیه مبارکه میخوانیم که الله متعال حتی با کفار اتمام حجت میکند و قرآن را بر آنان عرضه میکند و بر دلشان عبور میدهد. زمانیکه قابلیت وجود نداشته باشد، قرآن هم کارساز نیست. جرم و گناه، زمینهی هدایت را در انسان محو میکند. در آیه مبارکه آمده است که بدین ترتیب آن را در قلوب تبهکاران جا دادیم، آن را شنیدند و فهمیدند و فصاحت و بلاغت آن را شناختند و از اعجاز آن یقین حاصل کردند، باز هم به آن ایمان نیاوردند و آن را انکار نمودند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می کند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهي القلب». «آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است».

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند. (۲۰۱)
«الْعَذَاب»: مراد عقاب و عذابی است که از آن بیم داده شده اند.

همان گونه که اگر قرآن به زبان اعجمی نازل میگردید، عرب های مشرک مگه ایمان نمی آوردند، اکنون هم که به زبان عربی روشن نازل و مطالب آن بر دل آنان وارد میشود، باز هم ایمان نمی آورند. یعنی آنان هرگز به قرآن ایمان نمی دارند تا عذاب پردردی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنان وعده داده است به چشم سر خود نبینند. مطمئن باشید کسانی که در دیدن عذاب الهی عجله دارند، روزی برای در امان بودن از عذاب، مهلت خواهند خواست.

فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

پس عذاب به طور ناگهانی بر سر آنان می آید، در حالیکه بی خبرند. (۲۰۲) به مهلت دادن الله متعال نباید مغرور شویم، زیرا مرگ و عذاب الهی به صورت ناگهانی و غافلگیرانه به انسان می آید. و مطمئن هستیم که: روزی آمدنی است که وجدان های خفته حتماً بیدار خواهد شد.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

پس [در آن موقعیت بسیار سخت] گویند: آیا به ما مهلت داده میشود؟ (۲۰۳) «مُنْظَرُونَ»: مهلت داده شدگان.

«هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ»: این جمله میتواند بیانگر قطع امید و اظهار تأسف ایشان باشد، و یا این که بیانگر درخواست بی پاسخ آنان بشمار آید.

زمانیکه کافران عذاب را ببینند و به طور ناگهانی با عذاب رو به رو میشوند با ابراز افسوس و حسرت بر ایمان از دست رفته و به امید یافتن مهلت و فرصت میگویند: آیا میشود عذاب ما را به تأخیر بیندازند تا ایمان بیاوریم و پیامبر را تصدیق کنیم؟ مطمئن هستیم که مهلت دادن هم سودی برای سیه دلان ندارد.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

پس آیا عذاب ما را به شتاب می طلبند؟ (۲۰۴)

«يَسْتَعْجِلُونَ»: درخواست جلو انداختن دارند. درخواست می نمایند عذاب پیش از زمان خود فرا رسد. اشاره به این است که کافران بارها تمسخرکنان به پیغمبران می گفتند: هر چه زودتر عذابی خدا را که ما را از آن می ترسانید به ما برسانید. (مراجعه شود به سورهای: اعراف آیات ۷۰ و ۷۷، سورة انفال آیه ۳۲، سورة هود، آیه ۳۲، سورة عنکبوت، آیه ۲۹، سورة احقاف، آیه ۲۲).

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾

مگر نمی دانی که اگر سال ها آنها را (مهلت دهیم و از نعمت ها) برخوردار سازیم. (۲۰۵)

شان نزول آیات ۲۰۵ - ۲۰۷:

۸۰۱- ابن ابو حاتم از ابو جهضم روایت کرده است: گویی سرور کائنات متحیر به نظر میرسید. پرسیدند چرا متحیر هستی؟ فرمود: چرا متحیر نباشم؟ دیدم بعد از من دشمنم از امتم میشود. پس «ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنِعُونَ ﴿٢٠٧﴾»، نازل گردید. و پیامبر خوشحال شد.

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾

سپس آن عذابی که به آن تهدید می شدند، به سراغشان آید. (۲۰۶)

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنِعُونَ ﴿٢٠٧﴾

آنچه از آن برخوردار می شدند به کارشان نمی آید [و عذاب را از آنان دفع نمی کند] (۲۰۷)

در چنین وضعیتی طول عمر سرزمین های آباد و عیش و عشرت و رفاه هیچ به درد شان نمی خورد در تخفیف اندوه آنان تأثیری دارد یا عذاب را از آنان دفع می کند؟! والله متعال بصورت قطع آنان را در کوتاه مدت یا دراز مدت عذاب خواهد کرد؟

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

و [مردم] هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه بیم دهندگانی برای آنان بود. (۲۰۸)

قهر الهی، بعد از اتمام حجت است. تنبیه باید بعد از تذکر باشد. الله متعال هر شخص و یا هر قومی گمراهی را زمانی به هلاکت می رساند، که از قبل به آنان هشدار داده باشد؛ با فرستادن پیامبران علیه السلام و فرود آوردن کتب، به سوی شان که آنانرا در صورت کفرورزی از عذابش هشدار دهد. و گرنه عقوبت بدون هشدار ظلم است و ظلم در شأن پروردگار با عظمت اصلاً نیست.

طوری که قرآن عظیم الشأن بار ها، این حقیقت را در آیات مختلفی با زیبایی خاصی بیان فرموده است. از جمله: (در آیه ۱۱۸ / سورة نحل) میفرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ» (ما به آنان ظلم نکردیم). و یا در (آیه ۳۱ / سورة غافر) میفرماید: «مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا» (خداوند اراده ی ظلم نمی کند). و یا در (آیه ۴۰ / سورة عنكبوت) میفرماید: «فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ» (شأن خداوند ظلم کردن نیست). و باز در (آیه ۱۲۴ / سورة نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» و باز میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا» کمترین ستمی و ظلمی به آنها نخواهد شد. (سورة مریم / آیه ۶۰) و همچنان در (آیه ۴۹ / سورة نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُونَ فِتِيلًا» (خداوند به اندازه نخ درون هسته خرما و کمتر از آن ظلم نمی کند). و یا هم در (آیه: ۴۰ / سورة نساء) میفرماید: «لَا يُظْلَمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (خداوند به اندازه ی سنگینی ذره ای ستم نمی کند).

ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾

برای اندرز دادن و اتمام حجت؛ و ما هرگز ستمکار نبوده ایم [که مردمی را بدون فرستادن پیامبر نابود کنیم]. (۲۰۹).

طوری‌که در آیه فوق الله متعال فرمود که: قهر الهی، بعد از اتمام حجّت است. تنبیه باید بعد از تذکّر باشد. و در این آیه می‌فرماید: یعنی در تعذیب و آزار آنها ما ستمکار نبودیم؛ زیرا ما بر آنان دلیل اقامه کردیم و بهانه‌ی آنها را از بین بردیم و به اصطلاح جای پای برای بهانه‌شان باقی نماند.

بعد از اینکه الله متعال اعجاز قرآن و صدق محمد صلی الله علیه و سلم را یادآور شد، گمان و وهم کفار را رد کرد که می‌پنداشتند قرآن مانند سایر گفته‌های کاهنان از جانب شیاطین القا شده است و فرمود:

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾

و این قرآن را شیاطین فرود نیاوردند (بلکه جبرئیل امین، نازل ساخته). (۲۱۰) «وَمَا تَنْزَلَتْ...»: مشرکان ادعا داشتند و می‌گفتند: این قرآن را جنیان و شیاطین به محمد میرسانند، و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می‌دارد.

باید گفت که: قرآن از استحکام و مقامی والا و از قداست و حفاظتی خاص برخوردار است، زیرا آورنده آن روح‌الامین است، و از هرگونه دستبرد محفوظ است.

در آیه مبارکه با تمام قاطعیت به ردّ تهمت‌های مشرکین که تصور می‌کردند که: مشرکان القای آیات را کار شیاطین می‌پنداشتند. پرداخته است. و فرموده است که: شیاطین این قرآن را نازل و القا نکرده‌اند، بلکه روح‌الامین آن را آورده است.

وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَظِيلُونَ ﴿٢١١﴾

و [نزول قرآن] سزاوار آنان نیست، و قدرت [وحی کردن چنین کتابی را] ندارند. (۲۱۱)

وحی، از خباثت شیاطین دور است. قدرت جن و شیاطین محدود است. و آنان را نسزد و نمیتوانند که چنین قرآنی را بیاورند، و اصلاً قدرت آن را هم ندارند.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

بی تردید آنان از شنیدن [وحی الهی و اخبار ملکوتی] محروم و برکنارند. (۲۱۲) ورود بیگانگان به مراکز قدسی ممنوع است. زیرا از وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث شده است آنها از استراق سمع منع شده‌اند. و به وسیله ملائک و شهاب های آسمانی از سمع و گوش فرا دادن آنها جلوگیری بعمل آمده است. پس چگونه می‌توانند آن را بیاورند؟

ابن کثیر مفسر مشهور جهان اسلام در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: الله متعال یادآور شده است که این امر از سه جهت بر آنان منع است: اول، اینکه چنین کاری از آنان نمی‌خیزد؛ زیرا ذات و خلقت و منش آنها بر فساد و از راه به در بردن بندگان قرار دارد. در صورتی که این قرآن نور و هدایت را دربر دارد.

دوم، حتی در صورتی که چنان کاری از آنها بخیزد، باز هم نمی‌توانند؛ زیرا الله متعال حفظ کتاب و تأیید شریعت خود را به عهده دارد، سوم، حتی اگر آن کار از آنان بیاید و بتوانند آن را انجام دهند، باز هم به آن نمی‌رسند؛ زیرا شنیدن قرآن از آنها منع شده است؛ چون آسمان از نگهبانان قاطع و سنگ های شهاب پر است و هیچ یک از شیاطین راه شنیدن حتی یک حرف از قرآن را نمی‌یابند، تا کار مشتبه و درهم نشود. (ابن کثیر ۶۶۰/۲).

خلاصه تفسیر آیات (۲۰۸ الی ۲۱۲):

پروردگار با عظمت از انسان، پیمان ازلی - فطری گرفته است که او را پرستش کنند و راه کج نپویند و دری دیگر را جستجو نکنند، حال اگر ملتی از این

فرمان بسیار روشن سرپیچی کنند، و دو گانه پرست و بیگانه دوست و گناه کار شد، از راه پیام آوران راستین خود، به آنان هشدار میدهد، اگر به راه راست باز نگشتند، نابودشان خواهد کرد و در آخرت مجازات شان خواهد کرد، وای ظلمی است که خودشان برخود روا داشته اند و از ساحت پاک آفریدگار دانا دور است. (سوره اسراء آیه ۵)، (سوره قصص آیه ۵۹)

مشرکان، پیامبر را ساحر و کاهن می پنداشتند و می گفتند: قرآن به وسیله ی شیاطین برای او آمده است، همان گونه که کاهنان را از خبرهای غیبی آگاه میکنند. خداوند در رد این سخن گزاف و یاوه گویی میفرماید: هرگز شیاطین شایسته ی آن نیستند و نمی توانند قرآن را برای محمد بیاورند، شیاطین از گوش فرادادن به وحی الهی محروم و معزولند و این هم، به سه دلیل غیر ممکن است: (تفسیر ابن کثیر).

الف: قطعاً شیاطین، خواهان کار نیک نیستند و در نهاد و طبیعت آنها جز تباهکاری و گمراهی بندگان خدا نیست، حال آنکه آیات قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و نور و رحمت و هدایت است. پس میان شیاطین و این حکم ارزنده منافات و ناهمگونی بس بزرگی مشهود است.

ب: به فرض اگر قرآن در اختیار آنها قرار داده شود تا برای پیامبر بیاورند، توان تحمل و برداشتن آن را ندارند (سوره حشر آیه ۲۱) و متلاشی می شوند.

ج: اگر قرآن به آنان داده شود که به پیامبر برسانند و بتوانند حملش کنند، هرگز نمی تواند آن را به مقصد برسانند، چون هنگام نزول آیات قرآن، آنها در گوشه ای قرار دارند و از استماع آن محرومند و آسمان از نگهبانان توانا و تیرهای کوبنده ی شهاب علیه آنها پر است. (سوره جن آیات متبرکه ۸ و ۹).

در این صورت شیاطین به هیچ وجه گوش فرادادن حرفی از قرآن را ندارند، تا کارها از هم مشتبه نگردد و قطعاً خدا نگهبان و نگهدار قرآن است. (سوره حجر آیه: ۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۱۳ الی ۲۲۰) پندهای ربانی توضیح مییابد.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ ﴿۲۱۳﴾

پس با الله یکتا احدی را معبود مخوان و گرنه از اهل عذاب خواهی شد. (۲۱۳)
«مَا تَنْزَلَتْ...» مشرکان میگفتند: جنیان و شیاطین قرآن را به محمد میرسانند،
و او همچون کاهنان الهامات و اطلاعات خود را از ایشان دریافت می دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیلهی او دیگری را برحذر میدارد و
میگوید: تو که نزد من عزیزترین مخلوقی، اگر مرتکب گناه بشوی عذابت
میدهم. (زاد المسیر ۱۴۷/۶)

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾

و خویشاوندان نزدیکت را (از عذاب) بترسان. (۲۱۴)

یکی از اصولی که در مکتب وحی، بطور واضح و آشکارا ملاحظه می شود
اینست که: همه ی مردم در برابر قانون الله متعال یکسان و برابراند و نزدیکان
پیامبر نیز مورد هشدار قرار میگیرند. در ضمن پیوند خویشاوندی سبب
مسئولیت بیشتری میشود. طوری که امر شده است که: در تبلیغ و نهی از منکر،
اول از خود باید آغاز کنید، ارشاد و تبلیغ باید با صراحت باشد. روابط فامیلی
نباید مانع نهی از منکر باشد. هشدار به نزدیکان، زمینه ی پذیرش حق را در
دیگران تقویت می کند. (مردم همیشه می پرسند که آیا: این نصیحت ها را به
اقارب خویش بعمل می آورید). و بعضی در بین اقارب از هم اولویت مطرح
است. در بین بستگان به خاطر شناخت عمیق و اعتماد، زمینه ی پذیرش حق
بیشتر است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر قوم و خویشان نزدیک و نزدیک‌تر را از عذاب الله متعال بر حذر بدار و از نزدیک‌ترین‌ها آغاز کن؛ زیرا ایشان نسبت به دیگران به خیر خواهی و دلسوزی‌ات سزاوارتر اند. و اگر ایمان نیاورند به عذاب خدا گرفتار می‌شوند.

در حدیث شریف آمده است: وقتی آیه‌ی «وَ أُنذِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: «ای جماعت قریش! خود را از خدا خریداری کنید. من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای بنی عبد مناف! من چیزی از عذاب خدا را نمی‌توانم از شما دفع کنم. ای عباس بن عبد المطلب! من چیزی را از شما دفع نمی‌کنم. ای عمه‌ی پیامبر! چیزی از عذاب خدا را از شما دفع نمی‌کنم. ای فاطمه، دختر محمد! هر چه می‌خواهی از من بپرس. من نمی‌توانم عذاب خدا را از تو دفع کنم». (اخراج از شیخان)

مفسران گفته‌اند: از این رو اول بر حذر داشتن نزدیکانش به او امر شده است تا تصور نشود که نسبت به آنها مهر و محبت به کار می‌برد، پس وقتی که بر خویشانش و خانواده اش سخت بگیرد، سخنش مفیدتر و گفتارش موفق‌تر خواهد بود.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش. (۲۱۵)

«إِخْفِضْ جَنَاحَكَ»: بگستران بال خود را. مراد نرم‌خوئی و فروتنی و مهربانی است (ملاحظه شود سوره: حجر / ۸۸).

یعنی برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان بال عنایت را بر ایشان فروگستر و به ایشان سخن خوش بگو؛ با آنان اظهار

محبت کن گرامی‌شان بدار با مهر و ملایمت به دست خواهی آورد. در صورت کل باید گفت: که ملاک برخوردها، ایمان و کفر است، نه فامیل بودن. (بستگانت را انداز ده ولی نسبت به مؤمنین تواضع کن). تواضع، تنها با زبان نیست، بلکه فروتنی در عمل نیز لازم است.

شان نزول آیه ۲۱۵:

۸۰۲- ابن جریر از ابن جریج روایت کرده است: وقتی که خدا (این کلام آسمانی: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾ «و خاندان خویشاوندت را هشدار ده» (شعراء: ۲۱۴) را نازل گردانید. پیامبر از خانواده و قوم و خویش خود آغاز کرد. این کار بر دیگر مسلمانان سخت و دشوار آمد. پس خدا آیه «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾» را نازل کرد.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾

پس اگر تو را نافرمانی کردند بگو: من از آنچه انجام می دهید، بیزارم؛ (۲۱۶) «عَصَوْكَ»: از تو سرپیچی و سرکشی کردند و نافرمانی نمودند. مرجع ضمیر (و) خویشان نزدیک است. یا مرجع آن مؤمنین است که اگر در احکام و فروع اسلام از محمد (ص) (پیروی نکنند، از ایشان و معاصی ایشان بیزاری میجوید. مصطفی خرمدل (تفسیر نور).

ابو حیان گفته است: از آنجایی که اطاعت و نافرمانی براندار مترتب است تقسیم بر آن دو براساس انداز مبتنی است. پس معنی آیه چنین می شود: هر کس که ایمان آورد و از تو پیروی کرد، نسبت به او فروتن باش و هر کدام از آنها از تو نافرمانی کرد از او و عملش تبری کن. (البحر ۴۶/۷)

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾

و بر توانای شکست ناپذیر مهربان توکل کن. (۲۱۷)

و در همه امور خویش به حق تعالی تکیه کن و کار خویش را همه به او بسپار؛ که بر دشمنان چیره و از روی رحمت خود تو را بر آنان غالب و پیروز می کند. باید به کسی تکیه کنیم که قدرتمند و دوستدار ما باشد. دوستانش را خوار نمی سازد و بلند و پر فروغ شان می دارد.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند. (۲۱۸) «تَقُومُ»: بر می خیزی. هدف از آن قیام برای تهجد، یعنی نماز شب یا سایر نماز های دیگر است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی وقتی به نماز ایستاده می شوی تو را می بیند. و قابل یاد آوری است که انسان در حال نماز مورد توجه خاص پروردگار با عظمت قرار می گیرد.

وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

و (همچنین می بیند) حرکت (قیام و رکوع و نشست و برخاست) تو را در میان سجده کنندگان. (۲۱۹)

«تَقَلُّبُكَ»: انتقال از حالی به حالی. مراد اوضاع و احوال قیام و رکوع و سجده، و بالاخره حرکات و سکنات نماز گزار است. «السَّاجِدِينَ»: سجده برندگان. مراد مؤمنانی است که به نماز جماعت مشغولند، و در ضمن بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

و حرکات رکوع و سجود و قیام تو را در بین نماز گزاران می بیند. (این قول را ابن جریر طبری اختیار کرده است. و عده ای نیز میگویند: مراد تقلب در اصلاط پیامبران است.)

یعنی در تنهایی و در بین جمع تو را می بیند.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

یقیناً او شنوای داناست. (۲۲۰)

باید بر الله با عظمت خود همیشه توکل داشته باشیم زیرا بر علاوه بر داشتن عزّت و رحمت، شنوا و آگاه است و حرکات و عبادت های ما را می بیند. یقیناً خدای متعال سخت را می شنود و از نهان تو با خبر است، هیچ امر پنهانی بر وی نهان نیست بناءً رازها نزد وی آشکار است.

امام نسفی میفرماید: «الله متعال دشواری های طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه وسلم آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی کند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۲۱ الی ۲۲۷) در مورد رد دروغگویی های مشرکان که: محمد کاهن یا شاعر است. بحث می نماید.

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾

آیا شما را خبر دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟ (۲۲۱)

ای محمد! به کفار مکه بگو: آیا می خواهید به شما بگویم که شیاطین بر چه کسی «فرود می آیند؟» بدین ترتیب گفته ی آنها را رد می کند که می گفتند: شیاطین قرآن را به محمد صلی الله علیه وسلم القاء می کنند.

تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾

بر هر دروغگوی گناهکار نازل می شوند. (۲۲۲)

«أَفَّاكٍ»: بسیار دروغگو. افک: ساخته و بر گرداندن چیزی از حقیقت خود.

«أَثِمٌ»: صیغه مبالغه است بسیار گناهکار و با صفت مشبهه است یعنی همیشه گناهکار.

زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می آیند» مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان إلقاء می کردند.

ابن کثیر در شأن نزول این آیات متبرکه می نویسد: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به همراه آورده اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برباخته است، یا شیاطین آن را بر وی إلقاء کرده اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

گوش میدهند (به سخن فرشتگان) و بیشترشان دروغگو اند. (۲۲۳)
«يُلْقُونَ السَّمْعَ»: گوش فرا میدهند. شنیده های خود را به دیگران إلقاء میکنند و میروسانند.

«وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ»: بیشترشان دروغگویند. مراد این است که کاهنان و غیبگویان مطلقاً دروغ گویند، ولی سخنان دروغ خود را در لابلای سخنان و واژه های صحیح پنهان و بیان می دارند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

علامه و نشانه انسان گناهکار آنست که گوش های خود را در اختیار هر سخنی قرار میدهد:

طوری که یاد آور شدیم خصوصیت شیطان همین است که بطور دزدانه به صحبت ها گوش فرا میدهد و همین که یک کلمه را از مَلَأَ اَعْلَى می شنوند

همان يك كلمه را به كاهنان و فال بينان و عرافان كه غالب شان كذاب اند خبر ميرسانند. آنها هم بر آن يك كلمه صد دروغ افزوده و تحويل فريب خوردگان مي دهند!

در حديث آمده است: «آن كلمه‌ي حق كه جن آن را مي رباید سپس مانند قدقد مرغ آن را در گوش دوستش ميخواند، صد كلمه‌ي دروغ با آن مخلوط ميگردد». (روايت از بخاري).

مفسرزمخشي در رابطه با معني يَلْقُونَ السَّمْعَ گفته است: شياطين قبل از اين كه به وسيله‌ي رجم و نفرين از ديد نهدان شوند به عالم بالا گوش فرا مي دادند و از بعضي از كلمات غيب اطلاع پيدا ميکردند. سپس آن را به دوستان كاهن و مدعيان نبوت تلقين ميکردند. و اكثر آنها در تلقين خود دروغگو بودند؛ زيرا چيزي را در گوش آنها مي خواندند كه نشنيده بودند. (تفسير كشاف ۲/۲۶۹). در حديث شريف به روايت بخاري از عروه بن زبير از عائشه (رض) آمده است كه فرمود: گروهی از رسول الله صلی الله عليه وسلم راجع به كاهنان سؤال كردند، آن حضرت صلی الله عليه وسلم فرمودند: «آنها چيزی نیستند». يعني كارشان هيچ قدر و بها و اهميتی ندارد. گفتند: يا رسول الله! آخر آنان از كاری كه در آينده روى مي دهد، خبر مي دهند. رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمودند: «اين چيزی كه از آن خبر مي دهند، كلمه حقی است كه جنی آن را از ملا اعلى مي رباید و آن را چون كت كت ماكيان در گوش دوست انسي خويش مي افكند، سپس آنها با آن راست، بيشتري از صد دروغ را مي افزايند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾

(پيامبر شاعر نيست) شعرا كساني هستند كه گمراهان از آنان پيروی ميكنند! (۲۲۴) مفسر تفسير نور دكتر مصطفی خرمدل مینویسد: «الشُّعْرَاءُ...»: كافران ميگفتند قرآن شعر است و محمد صلی الله عليه وسلم از جمله شاعران

میباشد. خدا میفرماید أغلب شعراء سخنان شان مبتنی بر باطل و دروغ است و به دنبال خیال روان می گردند. ولی محمد از الله متعال سخنان خود را دریافت می دارد و کلامش احکام و حکمت و دستور زندگی است.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی و [پیامبر، شاعر و خیال پرداز نیست، چون] شاعران [خیال پرداز] را [که حقایق را هجو میکنند، و با مطالب بی اساس به واقعیات میتازند] گمراهان، پیروی می کنند.

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» شعراء را اشخاص گمراه پیروی می کنند نه اهل خرد و بصیرت و هدایت. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی).

شعر در اصل به معنی دانستن و توجه خاص است و در اصطلاح به کلام موزون و قافیه دار اطلاق میشود که در آن دقت و ذوق به کار رفته، شاعر گوینده این کلام است. و چون شعر در اکثر توأم با خیال بافی است و تخیلاتی است که اغلب مصداق خارجی ندارد لذا شعر را خیال بافی و شاعر را خیال باف گفته اند، اهل مکه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را شاعر میگفتند، هدف شان همان خیالباف بود.

«الغَاوُونَ»: گمراهان انس و جن اند. غی: ضلالت و گمراهی و منحرف رفتن.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» می نویسد: و شاعران نیز غالباً اشعار خود را بر بنیاد باطل و دروغ، مبالغه، گزافه و تخیلات دور از حقیقت و واقعیت تنظیم می کنند و هر گمراه کج روی از همانندان شان از ایشان پیروی می نماید.

در حدیث شریف به روایت ابو سعید (رض) آمده است که فرمود: در اثنايي که ما با رسول الله صلی الله علیه وسلم در وادی (عرج) راه می پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». امام شافعی (رح) این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

شأن نزول آیات ۲۲۴ - ۲۲۶:

۸۰۳- ابن جریر و ابن ابوحاتم از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم دو نفر یکی از انصار و دیگری از دسته مقابل یکدیگر را هجو می کردند و هر کدام از قوم خود پیروانی از احمق ها و گمراهان نیز داشتند. در این خصوص الله متعال «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اٰلِی ﴿۲۲۶﴾» را نازل کرد.

۸۰۴- ابن ابوحاتم از عکرمه به همین معنی روایت کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۲۲۵﴾

آیا ندیدی که آنان در هر وادی حیران و سرگردانند؟ (۲۲۵)

«يَهِيمُونَ»: هیم و هیام آنست که انسان در اثر عشق بیخودانه راه برود، «هام یهیم»: خرج علی وجهه لا یدری این یتوجه» پس «یهیمون» یعنی بیخودانه راه می روند. و هر چیز به نظر آمد می گویند.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:

مگر نمی بینی ای انسان شنوا و خردمند! که شعرا در مدح و ثناگویی و ذم، به هر راهی می روند و به هر دری می زنند، از چیزی تمجید می کنند که قبلاً از آن ذم و بدگویی کرده بودند. و بعد از این که شخص را تحقیر کرده اند، او را تمجید و تعظیم می کنند.

مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر انوار القرآن می نویسد: «آیا ندیده ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و

دروغ فرو می روند و در هر شاخه و وادی از وادی های تهمت و گزافه سخن می گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را میدرنند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلقک مآبی هستند چنان که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب وزنا و لواط و مانند این از مفسد و رذایل را بسیار می شنویم در حالیکه محمد ص نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد صلی الله علیه وسلم را شاعر می نامید؟

مفسر مشهور جهان اسلام امام طبری میفرماید: این مثلی است که الله متعال در مورد طریق فتنه جویی آنان آورده است؛ چرا که جمعی را به ناروا مدح و ستایش می کنند و جمعی دیگر را مورد هجو و ذم قرار می دهند. (تفسیر طبری ۷۸/۱۹).

در تفسیر امام بیضاوی آمده است: چون اشعار جاهلیت بیشتر پیرامون خیالات، توصیف زنان زیبا، معاشقه و افتخارات بیهوده یا بدگویی و تعرض به ناموس دیگران بوده این آیات نازل شده است. «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» تفاوت میان حکیم و شاعر آن است که حکیم ابتدا معانی را در نظر می گیرد و بعد الفاظ را به کار می برد، ولی شاعر ابتدا قالب و الفاظ را در نظر می گیرد، سپس معانی را بیان می کند. «لغت نامه دهخدا» جذب مردم مهم نیست، مهم این است که چه اشخاصی و به چه هدفی جذب شوند. «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» باید یاد آور شد که دین مقدس اسلام با هنر مخالف نیست، ولی با شعر بی هدف مخالف است. «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» همچنان باید گفت که: اگر شعر همراه با ایمان و تقوا نباشد، خیالات و احساسات شخصی شاعر و تمایلات مردم، هر روز شاعر را به یک وادی میکشانند. «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ»، آنچه مورد انتقاد است، گمراه کردن مردم و سرگرم نمودن آنان به امور مختلف است.

«يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ - فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» خواه در زمینه‌ی شعر باشد یا قصه، یا فیلم یا عکس یا تئاتر یا طنز و یا سخنرانی، لکن شعر به خاطر زیبایی و ویژگی‌های خاصش نافذتر است.

آفت‌های شعر چند چیز است: پیروی ناهلان، «يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»، بی‌هدفی «فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» و بی‌عملی. «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» مفسر تفسیر فی ظلال القرآن سید قطب می‌نویسد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» مگر نمی‌بینی که آنان به هر راهی بی‌هدف پا می‌گذارند (و غرق تخیلات و تشبیهات شاعرانه خویش بوده و در بند منطق و استدلال نمی‌باشند؟) و این که ایشان چیزهایی می‌گویند که خودشان انجام نمیدهند و بدانها عمل نمیکنند. شعراء از مزاج و از خواست دل پیروی می‌کنند، بدین خاطر گمراهان و سرگشتگان و شیفتگان خواستهای دل از ایشان پیروی می‌نمایند، آن کسانی نه برنامه‌ای دارند و نه هدفی.

شعراء به هر راهی از راه‌های احساس و تصوّر و گفتار پای می‌گذارند، برابر انفعالی که در لحظه‌ای از لحظات بر اثر فشار مؤثری از مؤثرها بر آنان چیره می‌شود و غلبه پیدا می‌کند.

شعراء چیزهایی می‌گویند که خودشان بدانها عمل نمی‌کنند. زیرا آنان در جهانهای زندگی می‌کنند که آفریده و پرورده خیال بافی‌ها و احساس‌های خودشان است، و آن جهان‌ها را بر واقعیت زندگی ترجیح می‌دهند، واقعیتی که از آن خوششان نمی‌آید! بدین جهت چیزهای زیادی را می‌گویند و بدانها عمل نمی‌کنند، چون با آنها در آن جهانهای انگاره‌ای زیسته‌اند، و آن جهانها نه واقعیتی و نه حقیقتی در دنیای دیدنی مردمان دارد!

سرشت اسلام - اسلامی که برنامه کامل زندگی است و آماده اجراء در واقعیت حیات است، و حرکت سترگی در دلها و درونهای نهان و پنهان، و در اوضاع و احوال آشکار و پیدا است - با سرشت شعراء بدان گونه که انسانها آن را شناخته‌اند، اغلب سر سازگاری ندارد. زیرا شاعر خوابهای شیرینی را در ذهن خود ترتیب میدهد و بدانها بسنده میکند. ولی اسلام میخواهد خوابهای شیرین را پیاده کند و تحقق بخشد و در راه پیاده کردن و تحقق بخشیدن آنها به کار و تلاش می‌ایستد، و احساسات و عواطف را جملگی تغییر می‌دهد، تا در جهان واقع، آن نمونه والا را تحقق بخشند و پیاده کنند.

اسلام از مردمان می‌خواهد با حقائق واقعیت رویاروی شوند، و از آن حقائق نگرینند و به جهان خیالبافیهای سرگردان کننده پناه نبرند. اگر حقائق واقعیت مورد پسند ایشان نبود و با مذاق ایشان نساخت، و با برنامه‌ای که اسلام آنانرا بدان و ادار میکند سر سازگاری نداشت، اسلام ایشان را به تغییر آن حقائق، و پیاده کردن برنامه‌ای تشویق و ترغیب می‌کند که می‌خواهد و اراده می‌نماید. بدین خاطر دیگر اثری از خوابها و رویاهای شیرین خیال انگیزی نیست که بال و پر گیرند و نیروی انسانها را هرز می‌برند و هدر میدهند. چه اسلام نیروی انسانها را در راه پیاده کردن خوابها و رویاهای والا، برابر برنامه بزرگ و سترگی که دارد، به کار می‌گیرد.

باوجود همه این چیزها، اسلام با شعر و هنر به خاطر شعر و هنر بودن نمی‌رزد و سر ستیز ندارد، همان گونه که از ظاهر واژه‌ها درک و فهم میشود. بلکه با برنامه‌ای می‌رزد و بر ستیز دارد که شعر و هنر بر آن بوده است و بر آن رفته است. یعنی برنامه هواها و انفعالهائی که هیچ گونه قانون و ضابطه‌ای برای خود ندارد، و برنامه خوابها و رویاهای خیال بافانه سرگردان کننده‌ای

که صاحبان خود را از پیاده نمودن و تحقق بخشیدن آنها باز می دارد. ولی زمانی که روح بر برنامه اسلامی مستقر شود، و با تأثیرها و انگیزه‌های اسلامی در قالب شعر و هنر پخته و رسیده شود، و در همان وقت برای پیاده کردن و تحقق بخشیدن این احساسها و عاطفه‌های والا و گرانبها در دنیای واقعیت به کار و تلاش پردازد، و روح تنها به آفرینش جهانهای خیالی بسنده نکند و در آن نرزد، و به ترک واقعیت زندگی نگوید تا زندگی به صورت زشت و پلید و آلوده و عقب مانده خود بماند و مردمان را در گنداب خود مستغرق گردند... زمانی که روح برنامه ثابتی داشته باشد و به سوی هدف اسلامی رهسپار شود... زمانی که روح به دنیا بنگرد و آن را از دیدگاه اسلام ببیند، و در پرتو اسلام به زندگی بنگرد، و آنگاه از اینها به صورت شعر و هنر تعبیر کند... زمانی که روح این چنین باشد و بشود، اسلام شعر را دشمن نمی دارد، و با هنر نمی جنگد و سر مبارزه ندارد، چنان که از ظاهر واژگان برمی آید. قرآن دلها و خردها را متوجه زیباییهای این جهان کرده است، و دلها و خردها را به پژوهش و نگرش زوایا و خفایای درون نفس بشری ترغیب و تشویق نموده است. هم این و هم آن، ماده شعر و خمیر مایه هنر است. در توقفهایی که هرگز شعر در شفافیت و توجه خود گذرش بدان زیباییها و بدان دلربائیها نیفتاده است و لحظه‌هایی در کنار آنها نیارمیده است.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

و آنها کسانی اند که چیزهایی می گویند که خود انجام نمی دهند. (۲۲۶)
همچنان این گروه از شعرا کسانی اند که چیزهایی میگویند که خود انجام نمی دهند. از این روی به اعمالی خودستایند که عمل نکرده‌اند و به اوصافی فخر ورزند که در آنان وجود ندارد. آنان گزیدگان را به باد ناسزا گرفته و بدکاران را مدح و ثنا می خوانند.

در حالیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به گواهی همگان فقط چیزی را میگوید که آن را انجام میدهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست. ابو حیان گفته است: خدا درباره‌ی شعرا چیزی را بیان کرده است که با حال و وضع نبوت مخالف است؛ زیرا همان طور که گفته شد پیروی گمراهان از آنان، و به کار گرفتن فنون کلام در راه مدح و ذم، و نسبت دادن چیز غیر واقعی به خود، همه‌ی اینها با وضع نبوت مخالفت دارد؛ زیرا نبوت طریقی است که فقط اهل رشد و اندیشه از آن پیروی می‌کنند. (البحر ۷/۴۹).

ابن عباس (رض) میگوید: «شعرا در اکثر سخنان شان دروغ گویند، یعنی میگویند: چنین و چنان کردیم در حالیکه نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن که خود دورترین مردم از این ارزش‌ها و معانی میباشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت میدهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و اینکه آنها با آن زنان و دختران چه وجه کرده‌اند در حالیکه این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادی‌های خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق اند». (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند و الله را بسیار یاد کرده‌اند و پس از آنکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند. و زود است که ظالمان بدانند که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند. (۲۲۷).

«إِنْتَصَرُوا»: کمک کردند و یاری دادند. مراد دفاع از اسلام و مؤمنان و جواب به هجاء باطل کافران با هجاء حق است.

«مُنْقَلَبٌ»: مرجع، بازگشت (سوره کهف / ۳۶) «يُنْقَلِبُونَ»: بر میگردند. بازگشت میکنند (شعراء / ۵۰).

پس خدای متعال استثناء آورده و میفرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی جز آنان که در ایمان صادق و در عمل مخلص میباشند. «وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» و شعر آنان را از یاد خدا باز نداشته و شعر عادت و روش آنها نشده است. «وَإِنْ تَصَرُّوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلِمُوا» و در دفاع از حق و یاری نمودن اسلام به ذم مشرکین می پردازند. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» تهدیدی است کلی برای هر ستمگر که قلب از خوف و ترس آن شکافته میگردد. یعنی ستمکاران مخالف دعوت خدا و شاعرانی که گمراهان از آنان پیروی میکنند خواهند دانست، «أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» چه سرنوشت و سرانجامی خواهند داشت؟ سرانجامشان کیفر شدید و عذاب دوزخ است و بدترین عاقبت و سرنوشت همان است.

البته باید یاد آور شد که: الله متعال از آن شاعران مورد نکوهش و زیر رگبار سرزنش، شعرای دعوت و رسالت - از اهل ایمان و عمل صالح و جهاد در راه الله متعال و دفاع از حریم دین الله تعالی را استثنا می کند؛ همانان که سخن به حکمت گفته، اندرز نیکو بر زبان دارند، بر فضیلتها انگيخته، از رذیلتها منع می کنند. طوریکه در روایت ابی بن کعب آمده است که: «ان من الشعر حكمة» یعنی بعضی از شعرها حکمت می باشند. (کما فی الفتح الباری).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطال فرموده است: شعری که در آن وحدانیت الله ذکر و الفت با اسلام بیان گردد آن شعر که آرایه های اخلاق را با کلمات زیبا مزین ساخته و بیان میدارد، به ارزش های نیک و والا و معانی بلند و روح افزا فرا میخوانند،

همانانند که خدا را بسیار یاد می‌کنند، کتابش را می‌خوانند و دانش سودمند می‌اندوزند. و کسانی که با کفر و گناه، ستیز علیه دین، ستم بر مردم، تجاوز به آبروها و نوامیس و اتهام زدن به بهتان و ناروا بر خویشان ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست که به چه بازگشتگاه پر از ذلت، هلاکت و زیانباری بر خواهند گشت؛ آنگاه که آنچه در قبرهاست زیر و زبر شود، آنچه در سینه‌هاست بیرون ریختانده شود و پرده‌ها نزد آن ذاتی که به راز سینه‌ها داناست کنار زده شود. پس از الله متعال می‌طلبیم که ما را به رحمتش در پوشانده و بر ما از جام عافیت خویش بریزاند و پرده عفاف و عنایت خویش را بر سر ما بپوشاند. آمین یا رب العالمین.

شیخ سید قطب در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا).

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار الله را یاد مینمایند (و اشعارشان مردم را به یاد الله می‌اندازد) و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند (با این ذوق خویش خود را و سائر مؤمنان را) یاری میدهند. اینان در دائره آن وصف عام قرار نمی‌گیرند. همچون کسانی، ایمان آورده‌اند و دل‌های شان از عقیده لبریز و مالا مال شده است، و زندگانشان بر برنامه اسلامی ثابت و استوار گردیده است. و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند و نیروها و توانهایشان به خط سیر کارهای خوب و زیبا افتاده است و جهت پیدا کرده است، و به تصوّر‌ها و رویاها بسنده ننموده‌اند، و هنگامی که مورد ستم قرار گرفته‌اند خود را و مؤمنان را یاری داده‌اند و به مبارزه سراپا شوری پرداخته‌اند و تمام تاب و توان خویش را به کار برده‌اند تا حق را یاری دهند، حقی که بدان گردن نهاده‌اند.

از جمله این شعراء کسانی بوده‌اند که از عقیده و از صاحب عقیده در گِیرو دار پیکار با شرک و مشرکین در خود روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرده‌اند و به مبارزه پرداخته‌اند. از قبیل: حسان پسر ثابت، کعب پسر مالک، عبدالله پسر رواحه - رضی الله عنهم - که از شعراء انصار بودند. کسان دیگری هم بودند، مثل عبدالله پسر زبیری، و ابوسفیان پسر حارث پسر عبدالمطلب که در زمان جاهلیت خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هجو می‌کردند. ولی زمانی که اسلام را پذیرفتند، اسلام را به گونه‌ی زیبایی به راه بردند، و پیغمبر خدا را مدح کردند و از اسلام دفاع نمودند. در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حسان فرمود: (اهجهم - أو قال هاجهم - وجبریل معک).

هجوشان کن - یا فرمود: به هجوشان جواب بده جبرئیل با تو است. عبدالرحمن پسر کعب از پدرش روایت کرده است که او به پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد: خداوند بزرگوار درباره‌ی شعراء نازل فرموده است آنچه را که نازل فرموده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكُنَّ مَا تَرُمُونَهُمْ بِه نَضْحِ النَّبْلِ». مؤمن با شمشیرش و با زبانش جهاد می‌کند. سوگند به خدائی که جان من در دست قدرت او است، انکار واژه‌هائی که با آنها مشرکان را هجو می‌کنید، تیرهائی است که به سوی دشمنان پرتاب می‌کنید. (امام احمد آن را روایت کرده است).

گونه‌هائی که شعر اسلامی و فنّ اسلامی در قالب آنها تحقق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد فراوان است، گذشته از این شکلی که طبق مقتضیات خود به وجود آمده است. شعر یا هنر را این بس که از جهان بینی اسلامی درباره‌ی زندگی در زاویه‌ای از زوایای آن باشد، تا شعر یا هنری باشد که اسلام آن را می‌پسندد.

لازم نیست که شعر یا هنر برای دفاع یا تشویق و ترغیب باشد، یا برای دعوت مستقیم به اسلام، یا تمجید و تعریف اسلام، یا مدح و ثنای روزهای پیروزی و روزهای خوب اسلام، و یا تعریف و تمجید مردان و زنان مسلمان باشد، تا در راستای این موضوعات شعر یا هنر اسلامی شود. نگاهی به گذشت شب و دمیدن بامدادان وقتی که آمیزه احساس مسلمانان می‌گردد که این صحنه‌ها را در آئینه ذهن خود به خدا مرتبط می‌سازد، شعر اسلامی صرف می‌شود.

لحظه‌ای که دل پرتو انداز می‌شود و نور الهی بدان می‌تابد، و لحظه‌ای که دل با خدا ارتباط پیدا می‌کند، یا دل با این جهانی که یزدان آن را از نیستی به هستی آورده است و آن را آراسته و پیراسته کرده است تماس می‌گیرد، کافی است که شعر یا هنری را بیافریند که مورد پسند اسلام باشد. دو راهه جدائی شعر و هنر اسلامی از شعر و هنر غیر اسلامی این است که اسلام جهان بینی ویژه‌ای برای زندگی، و برای ارتباط‌ها و پیوندهای زندگی دارد. هر شعر یا هنری که از این جهان بینی خیزد، شعر یا هنری است، که اسلام آن را می‌پسندد.

شأن نزول آیه ۲۲۷:

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌فرماید: چون آیه «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» [الشعراء: ۲۲۴] نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنهما گریه‌کنان نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: وقتی الله متعال این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت کردند: «إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» [الشعراء: ۲۲۷] آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» [الشعراء: ۲۲۷]. «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند».

فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ» آنگاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثناء قرار گرفته‌اید.
خوانندگان گرامی!

در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمزله الکلام، حسنه کحسن الکلام، وقبیحه کقبح الکلام». «شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر قبیح مانند سخن زشت و قبیح». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حسان (رض) گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است». از عمر بن الشرید از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم صد شعر از اشعار آمیه بن ابی الصلت را که من می‌خواندم، گوش داد. - امام طبری در خصوص کبار صحابه و تابعین فرموده است: که شعر می‌گفتند، و می‌شنیدند و به گوش دیگران می‌خواندند. - امام بخاری فرموده است که: حضرت عایشه شعر می‌گفت. - ابو یعلی از عبد الله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است. (فتح الباری) - ابو عمر پسر عبد البر - رحمه الله - می‌گوید: هیچ کس از اهل دانش و خرد و بزرگان صحابه و اهل فضل و پیشوایان، شعر پاک را ناپسند ندانسته اند، حتی

برخی شعر سروده و یا به آن مثال آورده و یا از آن گوش فراداده اند، مگر این که در هجو و بدگویی مؤمنان و آزار این و آن سروده شود، که در این صورت گوش فرادادن و خواندنش حرام است.

- پیامبر صلی الله علیه وسلم شعر حسان بن ثابت را می شنید و تحسین میکرد. امام شافعی (رح) در عصر عباسی، بسیاری پیامهای انقلابی و نکات بزرگی اخلاقی و عقیدتی و عرفانی را در قالب شعر به مخاطبان خود می رسانید. و پیروانش اشعار ایشان را تحت عنوان «دیوان امام شافعی» جمع آوری و تدوین کرده اند.

- در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشره مدینه منوره که در علم و فضل مشهور بودند به عبید الله بن عتبّه بن مسعود شاعری مشور و قادر الکلام بود، و اشعار قاضی زیربن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابو عمرو فرموده است: هیچ یکی از اهل علم و عقل نمی تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشینده و پسند نکرده باشد.

در مجموع باید گفت آنعده از روایاتی که در آنها مذمت شعر و شاعری آمده است، این است آن قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکر الله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده از حضرت ابی هریره این روایت را نقل کرده است: «لَأَنْ يَمْتَلِي جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِي شِعْرًا». (متفق علیه مأخذ مشکوٰه ص ۴۰۹). یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد.

امام بخاری گفته است: معنی آن نزد من این است که شعر بر ذکر الله و علم و قرآن غالب آید. و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست. هم چنین آن

اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام و ناجایز اند، و این مختص به شعر بلکه هر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است. (تفسیر قرطبی)

حضرت عمر بن خطاب والی خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبد العزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمرو بن ربیع و ابوالاحوص دستور داد، که عمرو بن ربیع توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد. (تفسیر قرطبی)

ابن ابی جمره فرموده است: که بسیار قیافه بازی و هر علم و فن که سبب اعراض و انحراف از یاد الله شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.

بصورت کل باید گفت که: حکم شرعی در مورد شعر و شاعری همین است که: اگر شعر مشتمل بر دروغ یا شرک یا لہو یا فساد و یا تشویق به شرارت باشد، ممنوع و ناجایز است، و اگر مشتمل بر دعوت به خیر و حکمت های شرعی و یاری کردن حق و امثال آن باشد جایز است. خلاصه این که حکم شعر، حکم مفهوم و مضمون آن است، اما استفاده از دف در مراسم عروسی برای زنان جایز است.

شعر و شاعر در قرآن کریم:

مبحث شعر و شاعری در قرآن عظیم الشان بصورت عموم در شش آیات مورد بحث قرار گرفته است، که در برخی از این آیات که از زبان کفار نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم به شاعری نموده است. بطور مثال در (آیه ۵ / سورة انبیاء) آمده است: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ» ((کفار) گفتند: (آنچه محمد آورده،

وحی نیست) بلکه خواب‌های آشفته است، بلکه آنها را به دروغ به الله نسبت داده، بلکه او یک شاعر است، پس (اگر راست می‌گوید) باید همان گونه که (پیامبران) پیشین (با معجزه) فرستاده شده بودند، او برای ما معجزه‌ای بیاورد.

و یا اینکه در (آیه ۳۶ / صافات) می‌فرماید: «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلَهُتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ۝۳۶» «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» (و می‌گفتند: آیا ما به خاطر شاعری دیوانه خدایانمان را رها کنیم؟ (هرگز چنین نیست) بلکه او حق آورده و انبیا (پیشین) را تصدیق نموده است).

و در آیه (۳۰ سورة طور) می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ۝۳۰» (بلکه می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار فرا رسیدن مرگ ناخوش او را داریم).

و در دیگر به طور صریح، و صریحاً موضع قرآن را در باره شعر و شاعری بیان میدارد. در آیه ۶۹ سورة یس می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ۝۶۹» (و ما به او (پیامبر) شعر نیاموختیم و سزاوار او نیز نیست، آن (چه به او آموختیم) جز مایه‌ی ذکر و قرآن روشن نیست).

و در آیه ۷۰ سورة یس می‌فرماید: «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝۷۰» (این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار الله در باره آنان محقق گردد).

در آیه فوق ابتدا، شاعر بودن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را و تهمت مشرکان را به آن حضرت که شاعر است مردود می‌داند، جهت اصلی این تهمت آن بود که جلوی جاذبه و نفوذ قرآن را بگیرند. در جمله ی بعدی می‌گوید: شعر شایسته آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیست چرا؟ به خاطر این که خط «وحی» از خط «شعر» کاملاً جدا است. زیرا

اولاً: سر چشمه شعر به طور معمول تخیل و پندار است، در حالی که وحی از مبدأ هستی سرچشمه می گیرد و بر محور واقعیت ها می گردد

ثانیاً: شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد و قرآن کریم بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.

ثالثاً: لطف شعر در بسیاری از موارد در اغراق گوئی ها و مبالغه های آن است در حالیکه در وحی جز صداقت چیزی نیست.

رابعاً: شعر مجموعه ای از شوق هایی است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما «وحی» مجموعه ی حقایقی است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این در حظّ متفاوت است.

از آیه ی فوق، استفاده میشود که شعر و شاعری لایق شأن یک شخصیت والایی چون پیامبر اعظم محمد صلی الله علیه وسلم نیست.

شعر مردود، و شعر مقبول:

مبحث شعر های مردود و شعر مقبول در آیات (از ۲۲۴ الی ۲۲۷ سوره شعراء) با زیبایی خاصی در فوق تذکر یافت.

در آیات متذکره، به خوبی اوصاف شعر و شاعر مقبول و شعر و شاعر غیر مقبول و مردود، به بیان گرفته شد. که در ذیل توجه شما را به نتیجه گیری آن جلب می دارم:

اوصاف شعر و شاعران مردود:

اولاً: شعر و شاعران مردود؛ بیشتر، طالب عیش و نوشند، و خود و شعرشان در صدد بیان زلف و خال یارهای مجازی میباشند (چنان که اشعار دوران جاهلیت از این مفاهیم زیاد برخوردار بودند) لذا گمراهان از آن ها پیروی میکنند.

ثانیاً: اشعار شان غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه ی خویش هستند، حتی هنگامی که قافیه ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی

سرگردان میشوند، بطور مثال اگر از کسی راضی باشند و یا از آن خوش شان بیاید آنان را به اوج آسمان ها می برند، با در نظر داشت اینکه آنان مستحقّ قعر زمین باشند، و از کسی که دل خوش نداشته باشد، آنان برنجند به هجو او می پردازند خلاصه آن هایی که خود و شعرشان بی هدف، و خط فکری آن ها تحت تأثیر هیجان ها، و حبّ و بعض ها تغییر می پذیرند، و دگرگون میشوند. **ثالثاً:** این که آن ها سخنانی که می گویند به آن عمل نمی کنند، حتّی در آنجا که واقعیّتی را بیان می دارند، خود مرد عمل نیستند، اهل سخند، نه عمل.

اوصاف شعر و شاعران مقبول:

بصورت کل سه صفت را میتوان به اوصاف شعر و شاعران مقبول بیان داشت:

اول: شعر آن ها با هدف و خود آن ها دارای «ایمان صالح» می باشند.

دوم: شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند، و غافل از خدا، بلکه «خدا را بسیار یاد می کنند.

سوم: آنانی که در برابر ستم ها بپا خواسته، با شعر و ذوق شعری خود از خود و مؤمنان دفاع نمودند در نتیجه از دید قرآن کریم شعر و شاعران به دو گروه مؤمن، و گمراه تقسیم میشوند، اوّلی مقبول، و دوّمی مردود و مطرود میباشند. بصورت اشعار حکیمانه مورد تأیید است دین مقدس اسلام می باشد.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النمل

جزء ۱۹، ۲۰

سورة نمل درمکه مکرمه نازل شده و دارای نود سه آیه و هفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

وجه تسمیه این سوره به سوره‌ی «نمل» این است که در «وادی نمل» مورچه ای به سایر مورچه ها گفت: به لانه هایتان بروید، تا در زیرسُم اَسبان لشکر سلیمان علیه السلام لگدمال نشوید. سلیمان علیه السلام که این را شنید، خندید و از پروردگارش اِلَتماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می فهمد، توفیق سپاسگزاری اش را نیز به او عطا فرماید.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

همچنان علماء میفرمایند که نام گذاری این سوره به «سورة نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است که در آیه هجده این سوره ازبرخورد و گفت و گوی سلیمان پیامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام دیگر این سوره «سلیمان» (الدر المنثور) و «هدهد» است. (احکام القرآن ابن عربی)

نمل: بمعنی مورچه

مفهوم کلی سورة نمل: یادآوری مبدأ و معاد؛ داستانهای پیامبران؛ داستان ملکه ی سبا؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف:

طوری که یاد آور شدیم سورة نمل دارای نود و سه آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و (صد) و چهل و نه کلمه میرسد. تعداد حروف سورة نمل چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف بوده (که البته اقوال علماء در بابت تعداد حروف کلمات مختلف می باشد).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سورة:

این سورة به نام «سورة نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است که هموعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر می دهد، و سپس از سلیمان علیه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پیامبر الله گفته ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت های گران قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می گردد.

موضوع اصلی این سورة - همانند سائر سورة های مکی - عقیده است: ایمان به الله، و الله را به یگانگی پرستیدن، و ایمان به آخرت، و ایمان به پاداش مجازات و مکافات در روز آخرت است، و ایمان به وحی و به این که علم به غیب مربوط به خداوند متعال است و بس و کسی جز خداوند متعال علم غیب نمی داند، و ایمان به این که الله آفریدگار و روزی رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجّه شکر نعمت هائی که پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ایمان به این که جنبش و حرکت و قدرت و قوّت همه در دست الله، و هیچ گونه جنبش و حرکتی و هیچ گونه قدرت و قوّتی دست نمی دهد و صورت نمی پذیرد مگر با اجازه الله و استمداد از او.

داستانهایی برای اثبات این معانی و مفاهیم، و برای به تصویر کشیدن فرجام تکذیب کنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذکر می‌شود.

همچنان در سوره اشاره به داستان موسی علیه السلام، دیدن آتش و رفتن موسی به سوی آن، موظف شدن موسی به رسالت و ارسال او به سوی فرعون و درباریان. آیات الهی را فرعون و فرعونیان تکذیب کردند، هر چند به صدق آنها یقین داشتند، و فرجام تکذیب را کاملاً می‌دانستند.

یادداشت:

آیات (۲۵ و ۲۶) «سورة النمل» دارای سجده تلاوت می‌باشد. و شما می‌تواند معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سورة «النجم» تفسیر احمد مطالعه فرماید.

پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی:

۱- نظر به اینکه سورة شعراء را به ذکر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نیز به ذکر قرآن آغاز کرده است.

۲- این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داوود و سلیمان علیهم السلام بمثابه تتمه و متممه و مکمل سوره‌ی شعراء است.

۳- سوره‌ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط علیهم السلام را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که - به ترتیب - در آیه‌های [۷ تا ۱۴]، [۴۵ تا ۵۳] و [۵۴ تا ۵۸] به آن اشاره شده است.

۴- سه سوره‌ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده اند.

۵- همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء می‌فرماید: «تلك آيات الكتاب المبين»، در این سوره می‌فرماید: «تلك آيات القرآن و کتاب مبين».

۶- هر دو سوره در مورد دل‌داری پیامبر و اندرزهای ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند.

محتوای سوره:

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، از توحید، نبوت و معاد سخن میگوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته ی سعادتمند و نیکوکار و سیاه بخت و بدکار تقسیم میکند و درباره ی پاداش و کیفر هر کدام سخن می گوید و به مشرکان اعلام می دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند

سوره ی نمل یکی از سه سوره ای است که آیات آن پشت سرهم نازل شده و در مصحف به صورت متوالی قرار گرفته اند. این سه سوره عبارتند از: سوره های «شعرا، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریباً یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت های فراوانی را عرضه می دارند. سوره نمل، از قرآن، آن معجزه ی کبرای حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است.

مثلاً قصه ی حضرت «موسی» و «صالح» و «لوط» علیهم السّلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

و داستان حضرت «داؤود علیه السّلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السّلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه ی سبا را بازگفته است.

همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هر حاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این که پرستش بت‌ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

سورة نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده‌ها و پدیده‌های شگفت‌انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف و ترس و مناظر رعب‌انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به طوری که آشفته و بی‌تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می‌شوند. خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده میشوند. (بنقل از تفسیر صفوۃ التفاسیر).

محتوا و موضوعات:

محتوای سورة نمل از نظر کلی همان محتوای سوره‌های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبدء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه میکند، و از قرآن، وحی و نشانه‌های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن میگوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه‌ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث میکند، تا هم دل‌داری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشدار باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سبا و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگان همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است. این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نام گذاریها که از تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه می گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند. ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد سخن میگوید. این سوره با بشارت شروع میشود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست. [۱۲]

ترجمه و تفسیر سورة النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

طس (طا. سین) خوانده میشود. (معنای این حروف به الله تعالی معلوم است).
این آیه های قرآن و کتاب روشنگر است. (۱)

«طس» حروف مقطعه ی اوایل سوره ها یادآور اعجاز اند. این آیات قرآن، آیاتی است که معانی واضح و مبانی روشن دارند. این کتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحت خود قاطع است؛ آیاتش دربر گیرنده اصول همه علوم، احکام، شرایع، اخلاق، و آداب می باشد. از امتیازات قرآن، مکتوب بودن: «کتاب» روشن و روشنگر بودن: «مبین» هدایت کردن: «هدی» و بشارت دادن است. قرآن، کتابی بس بزرگ است.

(«کتاب»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوین نشانه ی عظمت است).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۱ الی ۶) موضوعاتی قرآن واثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۲)

واقعیت امر اینست که: رسالت اصلی قرآن عظیم الشأن، هدایت و بشارت دادن است و توجه قرآن به علوم و مسائل دیگر جنبی است. در این آیه مبارکه مؤمنان نیکوکار کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می کنند را به راه راست هدایت کرده و به آنها بشارت رسیدن به سعادت دنیا و نعمت های پایدار در بهشت های برین بشارت می دهد.

سید قطب مفسر بزرگی اسلامی در تفسیر خویش «فی ظلال قرآن» می نویسد: قرآن یک کتاب دانش نظری و تئوری، یا یک کتاب تطبیقی و تحقیقی نیست که هر کس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ کند از آن سود ببرد و بهره مند شود. بلکه قرآن کتابی است که قلب را پیش از هر چیز دیگری مخاطب قرار میدهد، و نور خود را بر قلب باز می تاباند، و عطر خود را بر قلب باز می پاشد، دلی که قرآن را با ایمان و با یقین دریافت می دارد. و هر اندازه که قلب با ایمان، تر و شاداب گردد، مزه شیرینی قرآن برایش بیشتر می شود، و معانی و مفاهیم و راهنمایی ها و رهنمود هائی از قرآن را درک و فهم می کند که قلب سخت و خشکیده آنها را درک و فهم نمی کند، و با نور قرآن به چیزهائی راهیاب میگردد که قلب منکر و کجرو بدانها راهیاب نمی گردد، و از همدمی باقرآن بهره و سودی میبرد که خواننده کوردل قرآن از آن بهره و سود را نمیبرد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

کسانی که نماز را برپا میدارند و زکات را میدارند و به آخرت یقین دارند. (۳) ایمان، کلید هدایت و نجات است. حتی مؤمنان اهل نماز و زکات برای تداوم کار خود به هدایت الهی نیاز دارند. حتی در قیامت نیز انسان به مرحله ای از هدایت محتاج است. چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن در (آیه ۹ / سورة یونس) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را به خاطر ایمانشان هدایت میکند. و درباغ های پر نعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است اقامت دارند). «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: (کسانی که نماز را برپا می دارند) باید گفت: برپای نمازی ارزش دارد که با شرایط صحت و کمال ادا و انجام گیرد.

معنای «يُقِيمُونَ»: (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرایط واقعی است) در آن باید شروط و ارکان رعایت و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه گردد.

در وقت اقامه نماز دل‌هایشان بیدار است و میدانند که در پیشگاه خالق لایزال ایستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پیشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل و شعورشان بدان افق والای تابناک اوج میگیرد. دل‌ها و درون‌هایشان به مناجات خدا و تمنا و دعا و توجه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

باید یاد آور شد که: نماز و زکاتی ارزش دارد که با ایمان به روز قیامت همراه باشد. مؤمنین برنده هستند؛ که با نماز خود سازی میکنند و با زکات مشکلات جامعه را حل و با یقین به قیامت، آینده‌ی خود را تأمین می‌کنند.

علم، به فراموشی تبدیل میشود ولی یقین، با توجه دائمی همراه است. گمان و دانستن کافی نیست، باور قلبی و یقین لازم است. اهل یقین، تنها گروه خاصی هستند. «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوفُّونَ» تکرار کلمه‌ی «هُمْ» نشانه‌ی این است که این گروه، گروه خاصی هستند.

در فهم عالی آیه متبرکه که در میابیم که؛ رابطه با الله تعالی بر رابطه با مردم مقدم است. طوریکه میفرماید: «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» یکی از امتیازات اسلام این است که مسایل الهی و مردمی، معنوی و مادی، این جهانی و آن جهانی را در کنار هم قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت

میدهیم، پس آنان (در گمراهی خود) متردد و حیران‌اند. (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسْرُونَ ﴿٥﴾

اینان کسانی هستند که عذاب سختی برای آنان است و بی تردید آنان در

آخرت زیانکارترین [مردم] اند. (۵)

«سُوءُ الْعَذَابِ»: عذاب بد. هدف از آن سرگردانی و پریشانی و یأس و ناامیدی و چه بسا زندانی و گرفتاری این جهان است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل

یعنی برای آن گروه ناباور به آخرت در دنیا شدیدترین و سخت ترین عذاب از قیل و قتل و اسارت و دربه‌دری خفت، عار و نفرت و مبتلا شدن به امراض روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ دارند. «وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ» زیان آخرتشان از خسران و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر الله جبار در انتظارشان می باشد.

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسرون.

الف: کسی که عمرش تباه شده است. طوریکه در (آیه ۱۵ سورة زمر) بازیای خاصی میفرماید: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (پس شما جز او هر چه را می خواهید پرستید». بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است).

کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیه مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارتِ نفس در قیامت آگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هرچه باشد و هر که باشد خودفروشی و خسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولی مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین و آشکار است، به علاوه خسارتِ نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقی ندارد که، به هر چه وصل شود، فایده ای به حالش میسر نمی شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگ‌ترین خسارتی در دنیا و آخرت بشمار می رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (سورة عصر آیه ۲). همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده

ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالی را میکند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (سورة حج، ۱۱) (و از میان مردم کسی هست که الله را با دو دلی می‌پرستد، پس اگر خیر به او برسد به آن مطمئن میشود، و اگر رنج و پریشانی به او برسد، بر روی خود برگردد (مرتد می‌شود)، (چنین شخص) در دنیا و آخرت زیانکار شده، و این همان زیان آشکار است).

د: اشخاصیکه منحرف اند، و با خود طوری فکر می کند که به راه درست راه می‌روند: طوریکه قرآن عظیم الشان در (سورة كهف) درباره آنان می‌فرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (آنانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا گم شده است و گمان می کنند که کار نیک می کنند).

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

و بطور مسلم قرآن را از سوی پروردگار حکیم و دانا دریافت می کنی. (۶)
 «تَلْقَى»: به تو القاء و عطاء می گردد. به تو رسانده و آموخته می شود.
 «حَكِيمٍ»: خدائی که کارهایش از روی حکمت است و حساب و هدفی در
 آفرینش جهان و نازل کردن قرآن دارد.
 «عَلِيمٍ»: خدائی که دارای آگاهی بی پایان و فرزانه مطلق جهان است.
 (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! حقاً که تو قرآن را از سوی
 حکیم دانا دریافت می داری، و در نزول و دریافت قرآن عظیم الشان، هیچ
 واسطه‌ی غیر مطمینی وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مقدمه‌ای است
 برای بیان قصه‌ها و حکمت‌های لطیف و ریزه‌کاری‌های جالبی که قرآن
 قصد مطرح کردن آنها را دارد. (تفسیر کشاف ۳/۲۷۵).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷ الی ۱۷) مبحث قصه و داستان موسی علیه السلام در وادی
 مقدس به بحث گرفته میشود.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ
 لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

[یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از
 دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله‌ای
 برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید. (۷).

داستان ازدواج حضرت موسی علیه السلام در مداین:

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشان بصورت کل (۱۳۶) بار نام حضرت موسی علیه السلام و در (۳۴) سوره) داستان او ذکر شده و حدود ۹۰۰ آیه درباره‌ی داستان بنی اسرائیل بصورت کل به این مبحث پرداخته است.

ابن کثیر در البدایه والنهایه می نویسد: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام سنگ بزرگی که بر دهانه‌ی چاه نهاده شده شد به تنهای برداشت، و گوسفندان آن دو دختر را سیر آب کرد، سنگ چاه را به تنهای دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحالیکه بطور نورمال ده نفر برای برداشتن و سر جای خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می کردند.

بعد از اینکه این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی انعامیه او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را میخواند و میخواهد انعام بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می باشد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به منزل تشریف آورد، داستان خویش را به حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان داشت: شعیب علیه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسی علیه السلام گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای. سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر میفرماید: در مورد این پیر مرد اختلاف رای وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری (رض) بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی

قومش زمان زیادی زندگی بسربرد تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند که این پیر مرد برادر زاده‌ی شعیب علیه السلام بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن رای هستند.

حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت ۱۰ سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپانی شد. روایت شده از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد حضرت موسی علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمیرسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز چوپانی کرده است.

در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می چراندم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی علیه السلام به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور:

طوری‌که گفته شد: حضرت موسی علیه السلام بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، هوای وطن اش بر سر اش آمد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خویش دوباره به مصر بازگردد.

حضرت موسی علیه السلام با همسر حامله اش از مدّین به سوی مصر در حرکت بود. شب و سرما و طوفان بیابان از یک سو و وضع حمل همسرش از سوی دیگر موسی علیه السلام را به جستجو واداشت؛ آیات مورد بحث به این ماجرا نظر دارد.

به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب می زد اثری نمیکرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می آورد، و طوری که گفتیم همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی علیه السلام متحیر و سرگردان می ایستاد و می نشست و به آسمان نگاه میکرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می ایستاد و گوش فرا می داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن و گمان خود پنداشت که آتش است «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُذًى ﴿١٠﴾» [طه: ۱۰]. (وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم).

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی علیه السلام در تحیر و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنید مبنی بر اینکه بوت های خود را درآورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد گفت و او را به پیغمبری برگزیند و به سوی فرعون روانه میکند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿٩﴾ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي

ءَاتِيَكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدى ﴿١٠﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ
يُمُوسَى ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ [طه: ٩-١٤]. (و آیا خبر موسی به تو رسیده است.

(۱۰) هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت: توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (۱۱) پس چون به آن آتش نزدیک شد، صدا کرده شد که ای موسی! (۱۲) یقیناً من پروردگار توام، پس نعل‌هایت را از پا بیرون آر، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. (۱۳) و من تو را (به رسالتم) برگزیده‌ام، پس به آنچه که وحی می‌شود، گوش کن. (۱۴) البتّه من «الله» هستم، و معبودی بر حق جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برپا یاد کردن من برپا کن.)

بلی این چنین خداوند به موسی علیه السلام رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او صدا برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوت‌هی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اردها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند آفتاب می درخشید. (برای مطالعه بیشتر این داستان آموزنده مراجعه فرماید به کتاب: «پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم» تألیف شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

اما آتش در قرآن:

آتش در بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به عنوان سمبول مجازات بدکاران بیان شده است. ولی علاوه بر این، به آتش در موضوعات دیگری مورد اشاره قرار گرفته است که از آن جمله میتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمایم: ابلیس به آن افتخار میکرد. «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (آیه ۱۲ سورة اعراف). (خداوند به ابلیس) فرمود: وقتی که من (به سجده) فرمانت دادم، چه چیز تورا از سجده کردن منع داشت؟ (شیطان) گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گِل آفریدی).

مجازات بدکاران طوریکه میفرماید: «تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً» (سورة غاشیه آیه ۲) ((اما) به آتشی سوزان در آیند)

سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام و سالم ماندن از آن حضرت در آتش: طوریکه میفرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (سورة انبیاء آیه ۶۹) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش).

موسی و آتش در سرزمین مقدس طوی، موسی علیه السلام به سراغ آن رفت، ولی پیامبر شد. «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید. (آیه ۷ / سورة نمل).

داستان ذوالقرنین که به وسیله آن فلزات را ذوب و سدسازی کرد. «أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا» (آیه ۹۶ سوره کهف) (وقتی به کار آغاز کرد) گفت: قطعه‌های آهن را برای من بیاورید، تا آنکه بیند و کوه را برابر کرد، گفت: در آن بدمید، تا آنکه (آهن) را آتش گردانید، گفت: مس گداخته شده برایم بیاورید تا بر آن بریزیم).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

و چون به نزدیک آن آمد، صدا کرده شد: با برکت و خجسته گردید آن که در آتش است، و (نیز) آن که اطراف آن است، و الله پاک و منزّه است، پروردگار جهانیان. (۸)

ابن کثیر میفرماید: «چون حضرت موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثناء موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام طوری فکر کرد که: آن نور، آتش است».

از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: «مَنْ فِي النَّارِ» [الزمر: ۱۹]. «کسی که در آتش است»، نور الله سبحان می باشد.

ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که فرمود: «منظور الله متعال از «بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ» [النمل: ۸]. «مبارک است کسی که در آتش است» خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن

درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن» آتش «است» که مراد: موسی علیه اسلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزّه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می سوزاند». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

ابن عباس (رض) میفرماید: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پرفروغ بود. (تفسیر ابن کثیر ۶۶۶/۲). موسی علیه السلام از شگفتی منظره در مانده بود که صدای او را ندا داد. «نُودِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان. ابن عباس (رض)* می نویسد: «بُورِكَ» یعنی مقدس است. «وَمَنْ حَوْلَهَا» عبارتند از ملائک.

ابو حیان میفرماید: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می آید و پیش درآمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنانکه در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او. (البحر المحيط ۵۶/۷).

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

ای موسی! یقیناً منم خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم. (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

و عصایت را بینداز و چون آن را دید که گویی ماری است که حرکت می کند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نکرد. (فرمودیم) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی ترسند. (۱۰)

«تَهْتَزُّ»: حرکت می کند. می جنبد.

«جَانٌّ»: مار تندرو و سریع السیر سفید یا زرد رنگ.

«لَمْ يُعَقِّبْ»: به پشت سر نگاه نکرد، یعنی برنگشت. («ترجمه معانی قرآن».)

واقعیت امر اینست کسی که الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببیند، از غیر الله از کسی نمی ترسد. بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا ای خویش را انداخت و عصای اش به إذن پروردگار به مار تبدیل شد. جان: مار سفید است و عصا در چالاکی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. و حضرت موسی دید که عصا تبدیل به ماری شده است که پیش رویش می جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوی آن باز نگشت.

مجاهد فرموده است: «لَمْ يُعَقِّبْ» یعنی برنگشت. و قتاده گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید.

در این وقت است که الله متعال به وی ندا در داد و فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ» «ای موسی! نترس» از مار و آسیب آن؛ زیرا بر پیامبران ترسی نیست تو پیامبر ما هستی و پیامبران من که آن ها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی ترسند.

ابن جوزی گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد. (زاد المسیر ۱۵۶/۶).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ پس (بداند که) یقیناً من غفور و رحیم. (۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که: الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آن که گناهش را جبران کند سپس به سوی پروردگار با عظمت خویش بازگشته و به بارگاه وی توبه کار شده است، بی گمان حق تعالی گناهان و خطاهای گذشته اش را می بخشد، زیرا الله متعال ذات بخشنده است. ابن کثیر میفرماید: این آیه متضمن مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتکب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید و توبه کند و پشیمان شود، حتماً الله متعال او را میبخشد و توبه اش را می پذیرد، که فرموده است: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

امام نسفی میفرماید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنانکه موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من برخود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) (قصص ۱۶)».

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلِيَّ فِرْعَوْنَ
وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

و دست را در گریبان کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید،
[با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو]
زیرا آنان قوم فاسق اند. (۱۲)

یکی از معجزات دیگری که به قدرت الله تعالی به موسی علیه السلام اعطا
گردید، همانا معجزه ید بیضا می باشد: طوریکه به حضرت موسی علیه السلام
گفته شد: ای موسی دستت را در گریبان خود کن، هنگامی که خارج میشود
درخشان است بی آنکه زینبار باشد، یعنی اینکه بدون این که مبتلا به مرض یا
برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشان و پرفروغ میگردد.
باید یاد آور شد که: موسی علیهم السلام یکی از پر معجزه ترین پیامبران الله
تعالی در بین پیامبران الهی می باشد، قوم بنی اسرائیل نیز از نظر تفکر و رفتار
مغلق و پیچیده ترین اقوام و به عبارتی از نظر انجماد فکری و لجاجت بر
تفکرات خود، یکی از اقوام استثنایی در تاریخ بشری می باشد. این قوم با کج
اندیشی های خود عملاً حاضر به پذیرش حق نبودند و کراراً از پیامبران
درخواست معجزات گوناگون برابر سلیقه شخصی و اراده هوس آلود و بی
هدف خویش می کردند. حتی برخی خواستار عملیاتی می شدند که عقلاً
تحقق آن ناممکن بود. در حالیکه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر
حسب ضرورت و مقتضیات وضع موجود تحقق می یابد و نه وسیله سرگرمی
و هوسرانی افراد بی منطق.

عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه ای است که به حضرت موسی علیه
السلام اعطا شده بود. در ضمن قابل یاد دهانی است که اولین معجزه حضرت
موسی علیه السلام است که، به اراده ی خداوند متعال عصای بی جان را، جان

بخشید. دوم، به فرمان الله متعال دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی علیه السلام با این دو نشانه و نشانه های متعدد و فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [اسراء/۱۱۰]

بقیه معجزات حضرت موسی عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، بقه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است که موسی علیه السلام در برابر فرعون آورده و گرنه حضرت موسی معجزات بیشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزه ای را می توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال اژدها شدن عصا یک معجزه است و برگشتن اژدها به عصا، معجزه ای دیگر، لکن قرآن پاک آنرا یک معجزه بشمار آورده؛ بصورت کلمه معجزات نه گانه موسی علیه السلام عبارت اند از:

۱- ید بیضاء» (درخشیدن دست).

۲- اژدها شدن عصا.

۳- طوفان کوبنده برای دشمنان.

۴- «جَرَادٌ» (تسلط ملخ بر زراعت ها و درختان).

۵- «قمل» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می کرد).

۶- «ضفادع» (هجوم بقه ها از رود نیل به زندگی مردم).

۷- «دم» (ابتلای عمومی به خون دماغ؛ یابه رنگ خون درآمدن آب رود نیل). «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (آیه ۱۳۳ سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربقه ها و خون (روان) را بصورت آیات (وعلامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند).

۸- قحطی و خشکسالی. «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٣٠﴾»

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سوی الله برگردند). (سوره اعراف: ۱۳۰)

۹ شکافته شدن دریا. «وَ إِذِ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (سوره بقره، ۵۰) (و یادآور شوید وقتی که دریا را برایتان شکافتیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظر می کردید).

همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از:

فوران دوازده چشمه از سنگ:

«وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾» (بقره، ۶۰) (و چون موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله جای آب خود را می دانست. بخورید و بنوشید از روزی الله، و همچون تباہکاران در زمین فساد و تباهی نکنید).

نزول مَنّ و سلوی:

«وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾» (سوره بقره، ۵۷). (و ابر را بر شما سایه بان کردیم و برایتان «من» و «سلوا» نازل کردیم، از نعمت های پاکیزه که به شما روزی داده ایم، بخورید، و بر ما ظلم نکردند بلکه آنها بر خود ظلم می کردند).

قابل تذکر است که: فرعون و پیروانش، مردمی تباہ کار، بدبخت و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگرویدند و تسلیم نشدند؛ بلکه

آن را سحر و افسون مسمی نموده و آنرا تکذیب کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ظلم کردند و از پیروی حق تکبر ورزیدند. [مؤمنون آیه ۴۶]، همان گونه که شیوهی سران کفر پیشه‌ی قریش و دیگر مستکبران است.

پند که در این آیه مبارکه که: ای پیامبر خاتم و ای مردم! بینید که فرجام فرعون و اطرافیانش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٣﴾

هنگامی که معجزات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری است آشکار! (۱۳)

زمانیکه حضرت موسی علیه السلام، معجزاتی که دلالتی روشن و حجتی آشکار به همراه داشتند به طوری که هرکس آنها را میدید، حق را آفتابی مشاهده میکرد فرعون و قومش آنها را انکار نموده و گفتند: این معجزات جادواست آشکار که هیچ کس در ماهیت آنها شک و تردیدی به خود راه نمی دهد. و البته این سخن شان دروغ و بهتانی بیش نبود.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

و آنها را درحالیکه باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، از روی ظلم و تکبر انکار کردند. پس بنگر که عاقبت فسادکاران چطور شد؟ (۱۴) و چه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون و قوم ظالم اش به طور قطع میدانستند که آن معجزات که توسط موسی علیه السلام ارایه و پیشکش شد از جانب الله تعالی است ولی با آن هم آنرا سحر نامیده و بدان انکار ورزیدند.

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»: «پس بنگر» ای شنونده! یعنی: در این فرجام شوم شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است.

ابن کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب کنندگان محمد و ای منکران دین او! بر حذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سر شما نیز می آید؛ چون محمد صلی الله علیه و سلم شریف تر و بزرگتر از موسی میباشد. و دلیلش قویتر از دلیل موسی علیه السلام میباشد. (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۵ الی ۱۹) درباره داستان وقصه ی داود و سلیمان و نعمتهای بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

و به راستی به داوود و سلیمان علم و دانش عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. (۱۵)

«عِلْمًا»: دانش عظیم و فراوان. تنکیر برای تعظیم است.

«فَضَّلَنَا...»: در این آیه، یکی از نعمت های مهم الهی که دانش است، معیار برتری دانسته شده است. چرا که هر قدرتی و هر ارزشی از علم سرچشمه میگیرد. در آیات بالا می بینیم که نعمت مایه غرور فرعون و فرعونیان و قوم عاد گشته است، ولی این آیه میرساند که مؤمنان چون سلیمان و داود، نعمت بر شکر و طاعت شان افزوده است. («ترجمه معانی قرآن»)

در بدایت باید گفت که: این آیه برهانی است آشکار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی دارای ارزش می باشد که: در تصرف و اختیار اشخاص صالح قرار گیرد. و ما نباید در هیچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب آریم. امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می باشد. (طبری ۸۷/۱۹).

علوم اعطا شده الهی به پیامبران:

الله تعالی علوم خاصی را به اشخاص خاصی عنایت فرموده است: که برخی آن قرآن عظیم الشأن چنین اشاره بعمل آورده است:

۱- آدم علیه السلام: علوم همه‌ی اشیاء. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (و الله به آدم همه نامها را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام های این اشیا را به من خبر دهید اگر صادق اید. (سورة بقره، آیه ۳۱).

ملاحظه می‌داریم که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. و چه زیبا است که؛ رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

۲- خضر علیه السلام، علوم باطنی و تأویل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظیم الشأن در (کهف، ۶۶) می‌فرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا» (موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟).

۳- یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب. «عَلَّمَنِي رَبِّي» «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بَتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» ﴿۳۷﴾ (یوسف، ۳۷) (یوسف گفت: پیش از آنکه غذای تان به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به الله ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت نیز هستند، ترک کرده‌ام).

۴- داوود علیه السلام، علم زره سازی. طوریکه در (سورة انبیاء آیه ۸۰) می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (و به

داود ساختن زره را آموختیم تا شما را از (آسیب) جنگ‌تان حفظ کند. پس آیا شکر گزار هستید؟

۵- سلیمان علیه السلام، علم زبان پرندگان. طوریکه میفرماید: «عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره نمل ۱۶) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است)

۶- معاون سلیمان، علمی که با آن تخت سلطنتی را از کشوری به کشور دیگر می‌آورد. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل، ۴۰)

۷- طالوت، علوم نظامی. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾» (بقره، ۲۴۷). (و پیغمبرشان به آنها گفت که البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتند: چگونه او پادشاه ما باشد در حالیکه ما نسبت به او سزاوار فرمانروایی هستیم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پیغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و در جسم و دانش بر شما برتری بخشیده است و الله ملک سلطنت خود را به هر کسی بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست).

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است. (۱۶)

«مَنْطِقٌ»: سخن. گفتار. مصدر میمی و به معنی نطق است. این آیه مبارکه اشاره به نطق پرندگان دارد و آیات دیگر نیز مؤید این مطلب است که حیوانات و از جمله پرندگان با یکدیگر سخن میگویند (ملاحظه شود سوره های: أنعام / ۳۸، نمل / ۱۸ و ۲۲). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»: و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، نه مال و سرمایه را زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «انبیاء مالی را به ارث نمی گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است».

امام قرطبی میفرماید که: داوود علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت و پادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می بود، تمام فرزندان در آن برابر می شدند. (تفسیر قرطبی ۱۶۴/۱۳).

در مورد اینکه چرا نعمت منطق الطیر: (سخن گفتن پرندگان است) در نعمت های اعطا شده به سلیمان علیه السلام نسبت به سایر نعمت ها در اول تذکر داد. باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالی موهبت نموده که: غیر آنها در آن مشارکتی نیست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری و ستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نخوت و مباهات.

قابل یاد آوری است که: سخن گفتن پرندگان را سلیمان علیه السلام طوری میفهمید، مثل اینکه نطق یک دیگر را می دانستند.

مفسران میفرمایند که: داوود علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد. (تفسیر انوار القرآن).

مطالعه کنندگان گرامی!

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده ترین و بلند مرتبه ترین نعمت هاست واقعیت ایست: هر کسیکه از علم و دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [مجادله/۱۱].

طوریکه به سلیمان علیه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروایی مردم رسید، نه اموال و دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی میبود، میان پسرانش به طور مساوی تقسیم میشد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی رسید.

نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام منعم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می گفتند.

برخی از نعمت هایی که الله متعال به سلیمان علیه السلام عطا کرده بود: همانا آموختن زبان پرندگان، برخورداری از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم چنین پرندگان و حیوانات دیگر.

وقتی پروردگار با عظمت، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «یا ایها الناس!» این نعمتهای بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند.

سلیمان علیه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، پس (در صف های منظم) توقف داده شدند. (۱۷)

بعد از اینکه رژه بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان علیه السلام اعم از جن و انس و پرندگان در حالیکه هر صنف و دسته‌ای جای و مأموریت خود را می شناخت، در روز جشنی که داشتند جمع آوری شدند. این تعبیر دلالت میکند بر اینکه سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود و درپیشاپیش این لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می کرد.

ابن عباس (رض) گفته است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند. (طبری ۸۸/۱۹). باید گفت: درجمله‌ی «فَهُمْ يُوزَعُونَ» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم و بیدادی-نه در میان خود لشکر و نه در خارج از آن- رخ ندهد. حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

[پس حرکت کردند] تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود در آید تا سلیمان و لشکریانش نادیده و نادانسته شما را پایمال نکنند. (۱۸)

از فحوای آیه مبارکه به یک واقعیت پی می بریم که: در میان مورچگان، سیستم رهبری منظمی ازجمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی یا کشف وجود داشته و همه‌ای اوامر رهبری بادقت و نظم خاصی صادر و مجری اجراء میباشد. قابل تذکر که در این آیه مبارکه درمیابیم که: حیوانات هم دارای شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضررهای زندگی خویش را می شناسند، و در وخت خطر سیستم اطلاع رسانی و هشدار و انظار به یک دیگر صادر می نمایند، و بصورت کل گفته میتوانیم که: غریزه دفع ضرر احتمالی، در حیوانات نیز وجود دارد.

زمانیکه سلیمان علیه السلام با لشکر و سپاهیانش خویش به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ها به رفقای خویش مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه های خود برگردید و داخل خانه هایتان شوید. تا «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» تاسلیمان و لشکریانش شمارا زیر پایمال نکنند. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» درحالیکه وجود شما را حس نمیکنند. البته آنها قصد نابودی شمارا ندارند ولی ممکن است نادیده و ندانسته از اینکه شما در اینجا وجود دارید، چنان کنند. ولی اگر لشکر سلیمان از وجود شما باخبر باشند، شمارا درهم نمی کوبند چرا که سلیمان پیامبری است مهربان و به معیار های حق و عدل پایبندند. سلیمان گفته ی آن را شنید و به مقصدش پی برد.

همچنان مفسران می نویسند که: جمله ی «وهم لا يشعرون» از زبان مورچه، نشان لحن اعتذار (پوزش خواهی به شیوه ی نیکو)، بیان عدالت و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد و عمد به مورچه ای یا امثال آن آزار نرسانیده اند.

قابل یاد آوری است که: بعضی از علماء گفته اند: آیه ی «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ...» از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» نداء داد و با «ایها» آگاه نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و با «لا يحطمنکم» برحذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «جنوده» عام آورد. و با «وهم لا يشعرون» معذرت آورد. پس چه مورچه ی باهوشی بود! (تفصیل موضوع را میتوان در (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) مطالعه فرماید.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

(سلیمان) از گفته مورچه تبسمی کرد و خندید و گفت: ای پروردگارا! شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. (۱۹)

«فَتَبَسَّمَ»: تبسم: لبخند. خنده خفیف را میگویند.

«ضَاحِكًا»: ضاحکا: در اقرب الموارد آمده: ضحك انبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قهقهه است و گر نه ضحك گویند. البته هدف از آن در آیه مبارکه ظاهرا تعجب است.

سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را شنید و فهمید و به لشکریان خویش هدایت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود و سلیمان علیه السلام از اینکه مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خندهی سرور و شادی را سرداد؛ زیرا گفتهی مورچه: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. خندهی انبیاء، تبسم است نه قهقهه. سلیمان در حالیکه خندهاش گرفته بود، تبسم کرد.

زمانی باید شاد و خندان باشیم که حتی مورچهها به عدالت ما امیدوار باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

خداوند، بدین سان به مورچه ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه ای به شمار آید.

همچنان الله متعال در نهاد هر جان داری غریزه ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به

راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شگفتیها و الهامات غریبی مستور است که اگر انسان آنها را با دیده‌ی دل بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار - که همه‌ی نیکیها از اوست - هدایت می‌کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در جواب گفتند: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و در خور او عطا کرد و سپس هدایتش فرمود. [طه/۴۹ و ۵۰].

همچنان باید یادآور شود که از فحوای آیات متذکره چنان استفاده بعمل می‌آید که مورچه‌ها زندگی دست جمعی و گروهی داشتند، و از جمله خصوصیت خاص این مخلوق الهی اینست که این مخلوق بینهایت بیدار و برحذر و محتاط در برابر حوادث و رویدادها هستند. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه‌ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند.

همچنان قابل دقت و توجه است که مورچه‌ها در میان سایر مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند که مرده‌های خویش را مدفون و به خاک می‌سپارند.

چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟
دانشمندان، طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده‌اند: زمانی که مورچه‌ها دانه‌ها و یا تخم‌های گندم و جو برنج و برخی دیگر را که برای تغذیه‌ی خود به آن نیاز دارند و آن را گرد آورده، در زیر زمین نگهداری میکنند؛ اما قبل از اینکه آن‌ها را گدام کنند، ابتدا هر کدام آن دانه‌ها را دو توت می‌کنند. زیرا اگر دانه‌های حبوبات از میان دو نیم شوند، در هر قدر زمین خوب و حاصل خیز هم که بذر گردند، سبز نمی‌شوند.

اما تعجب آور این است، که چرا مورچه‌ها تخم گشنیز را با آنکه خیلی کوچک هم است، چهار تقسیم میکنند، و بعد ذخیره مینمایند؛ این رمز را بعد

از تحقیقات دریافتند، که تخم گشنیز، اگر دوتوته هم شود، باز هم سبز میشود، اما اگر چهار توته گردند؛ دیگر هرگز امکان رویدن و سبز شدنش نیست. خداوند به مورچه ها که فهماند که دانه ها را باید این گونه جمع و پروسس و نگهداری کنند؟ آیا همین برای شناخت پروردگار کافی نیست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست:

«وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (نمل ۱۹) در آیه مبارکه خواندیم که حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خواست تا وی را به انجام اعمال شایسته ای که موجب رضایش گردد توفیقش بخشد و به رحمتی از جانب خود او را همراه ابرار در سرای قرار به جوار خود که عزیز و غفار است داخل گرداند. با وجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت با فضل و کرم الله متعال می باشد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کس با اتکای عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله شما هم؟! بلی من هم، ولی رحمت و فضل الله تعالی مرا احاطه کرده است. (تفسیر روح المعانی). حضرت سلیمان علیه السلام، در این کلمات برای دخول جنت به فضل رب، دعا می کنند یعنی که خدایا به من هم آن فضیلت را اعطا کن تا مستحق جنت بشوم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۰ الی ۲۸) مبحث داستان هُدهُد به بیان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و [سلیمان] جویای پرندگان شد [و هدهد را در میان پرندگان بارگاهش نیافت] پس گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا اینکه اواز غایبان است؟ (۲۰) در آیه ی ۱۶ ذکر شد که حضرت سلیمان علیه السلام گفت: زبان پرندگان را میدانیم، از این آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم می دانست.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: زمانی که سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرندگان در بالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصّص هُدهد در چه بود؟

هم بودن و تخصّص هدهد در چه بود که حضرت سلیمان متوجه می شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل می آورد.

از حضرت عبد الله بن عباس (رض) سؤال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه پرندگان تنها تفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.

حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از درّه ی مورچگان گذشتند و لشکر شان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.

خداوند متعال به هدهد این تخصّص را عنایت نموده است، که امور درون زمین و چشمه های جاری داخل زمین را می بیند، وهدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال کند که در این میدان، آب در چه عمقی وجود دارد، واز کنندن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، وپس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور می داد زمین را بکنند و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می کنند و آب بیرون می آوردند، هدهد با وجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد می افتد و شکار می شود حضرت ابن عباس در خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یری الهدهد باطن الارض وهو لا یری الفتح حین یقع فیه» (تفسیر قرطبی) یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می بیند ولی دام پهن و هموار شده روی زمین، به نظرش نمی رسد و در آن گرفتار می شود.

با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم و بصیرت یا زور و زور خویش نمیتواند از آن رهایی یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی) وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه می جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولی هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (ام) منقطعه به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه ی من رفته است. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی).

لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [برای عبرت دیگر پرندگان] او را سر می برم، یا (باید) دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد. (که چرا غایب بود). (۲۱)

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت.

«مُبِينٍ»: روشن. بیان گر حقایق و عذر تقصیر.

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زندانی شدن و یا اینکه پرش را می کنم و یا سرش را می برم و یا این که باید برایم دلیل واضح و روشن بیاورد و عذرش را بیان کند. و به قولی دیگر: هدف وی این بود که او را از خدمت خویش باز می دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر میرسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾
چندان طول نکشید (که هدهد برگشت) و گفتم: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته ام که تو به آن آگاهی نیافته ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده ام. (۲۲)

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: در حکومت انبیاء، تملق چاپلوسی و ترس و خوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد که با موجودیت منطق و استدلال، حتی سلیمان علیه السلام در برابر هدهد تسلیم می شود.

«سبأ»: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود.

«نبا»: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

به راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند، و از هر چیزی [که از وسایل و لوازم حکومت و قدرت است] به او داده اند و تختی بزرگ دارد. (۲۳)

بعد از اینکه هدهد به حضور سلیمان علیه السلام حاضر شد؛ گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» «من زنی را یافتم که بر مردم «سبأ» حکومت می کند، او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید.

قابل تذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر.

خوانندگان محترم! در حدیث حضرت ابن عباس روایت است، بعد از اینکه خبری مردم فارس به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بیان کردند و گفتند: که مردم فارس زنی را از دختر کسرا را بحیث پادشاه خویش تعیین نموده اند فرمود: «لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة». «هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده اند، رستگار نمی شوند».

در این هیچ جای شکی نیست که: زن میتواند حکومت کند؛ «تَمْلِكُهُمْ» ولی می بینیم که در حکومت زن بر جامعه، حتی برای یک پرنده هم عجیب بنظر میرسد طوریکه میگوید: کوید فراست. «وَجَدْتُ امْرَأَةً - وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا» به

راستی من زنی را یافتم که بر آنان حکومت میکند. قابل تذکر است که آغاز حکومت حضرت سلیمان، یک حکومت جهان شمول نبود.

هدهد به حضور سلیمان علیه السلام به صحبت خویش ادامه داد گفت: «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» تختی پادشاهی بسیار بزرگ دارد که برخی مفسران میگویند تخت اش از مروارید و یاقوت تزئین شده است.

ولی قتاده میفرماید که: تخت بلقیس از طلا بود. پایه های آن از گوهر، و با مروارید تزئین شده بود.

از ابن عباس (رض) در یک روایت آمده است که عرش بلقیس به طول چهل در هشتاد دست بود، و ارتفاعش هم سی دست (دست: معیار متری و اندازه در آن زمان بود) و در ساختن و تزئین آن آن مروارید و یاقوت احمر و زبرجد سبز به کار برده بودند، و پایه هایش از مروارید و جواهرات بودند، و در پرده های ابریشم و حریر در هفت اتاق قفل شده ی داخل در داخل محفوظ بود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی).

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: منظور از عظیم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر این مبنا ابن عباس (رض) گفته است: «عَرْشٌ عَظِيمٌ» یعنی تختی زیبا که از طلا ساخته شده و پایه هایش از مروارید و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹).

ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصد و شصت طاق در طرف شرقی و سیصد و شصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بناء شده بود که آفتاب هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب میکرد و آنها صبح و شام برای آفتاب سجده می کردند». (تفسیر انوار القرآن). هدهد در ادامه گزارش خویش می افزاید:

وَجَدْتُمَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

او و قومش را چنین یافتیم که به جای الله به آفتاب سجده می کنند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدایت نخواهند شد. (۲۴)

هدهد حضور سلیمان علیه السلام در ادامه صحبت خویش، بعرض میرساند: من ملکه «سبأ» و رعیتش را چنان یافتم که افتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش کرده و عبادت الله یگانه و یکتا را رها کرده اند.

در ضمن هدهد بحضور سلیمان میرساند که: شیطان اعمال شان را؛ یعنی: پرستش آفتاب و سایر اعمال کفری را «برای شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی الله متعال است، باز داشته است.

لذا توفیق آن نیافته اند تا به وی ایمان آورده، طاعت را برایش خالص ساخته و وی را به عبودیت یگانه قرار دهند و پس گویی هدهد از دو چیز بر مردم سبأ معترض بود: یکی شرک به خدای متعال، و دیگری حکومت زنی برای شان.

سپس هدهد با تعجب گفت:

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ
وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

[و شیطان آنان را این گونه فریب داده] تا برای خدا سجده نکنند، برای پروردگاری که نهان را در آسمانها و زمین آشکار می کند و آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می کنید، می داند. (۲۵)

میبینم که پروگرام ونقشه اساسی و کاری شیطان بطور دایمی از تزیین بدی‌های مردم این است که آنان برای خدا سجده نکنند. و به یاد داشته باشید کسیکه در برابر خدا سجده نکند، حیوان هم از او انتقاد میکند. زیرا سجده، مظهر خداپرستی است.

نوت: باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبود بر حق به جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

از آیه مبارکه معلوم میشود که: هدهد، دعوتگر خیر و عبادت به وحدانیت الله یگانه و اینکه هیچ الهی که شایسته عبودیت باشد غیر از او موجود نیست. بدین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که آنرا ابن عباس (رض) روایت فرموده است: از کشتن هدهد نهی فرموده است: «فهي النبي (ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدد والصرده». رواه احمد، ابو داود وابن حبان «رسول الله صلی الله علیه وسلم از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک» (کله خورک). با ذکر همین آیه مبارکه: سخنان هدهد به حضور حضرت سلیمان هم به پایان میرسد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

(سلیمان به هدهد) گفت: به زودی [درباره ادعایت] خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویان بوده‌ای. (۲۷)
«سَنَنْظُرُ»: خواهیم دید. مراد از دیدن در اینجا بررسی و تحقیق است.

حضرت سلیمان بعد از اینکه گزارش تفصیلی هدهد را استماع نمود، هدهد ادعا کرد خبر را که حضور شما بعرض رسانیم یقینی است ولی سلیمان علیه السلام برای هدهد گفت: در باره‌ی سخنان تحقیق میکنیم تا به زودی خواهیم دید که آیا (در گزارشات) خویش راست گفتی یا از دروغگویانی؟ سلیمان از روی تفاؤل، راستگویی را مقدم ساخت.

چه زیبا است که گفته اند: با یک راستگویی در جمله صادقین قرار نمیگیریم، ولی با یک دروغ جزو دروغگویان بحساب خواهیم آمد. در ایه هیچ جای شکی نیست که: در قضایای اساسی وعمده زود باوری ممنوع است؛ ولی رد کردن حرف دیگران نیز بدون دلیل نیز ممنوع می باشد.

فحوای این آیه مبارکه به ما می آموزاند که: درمورد مسایل مهم، نباید به یک گزارش اعتماد واکتفاء کنیم، تحقیق کردن، در امور حیاتی بخصوص هنگام شک ضرورت به تحقیق و بررسی لازم دیده میشود. همچنین در این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار و مسؤول و رهبر یک جامعه واجب است تا عذر رعیت خویش را هم درنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل». «عذر نزد هیچ کس مانند الله متعال دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتاب ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ابن جوزی میفرماید: حضرت سلیمان از خبر که از هدهد پرسید مشکوک بود که گمان نمیکرد غیر از خودش سلطانی وجود داشته باشد، بناءً نامه‌ای نوشت و آن را مهر و امضاء کرد و به هدهد داد و گفت:

اَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

این نامه مرا ببر و به سوی آنان بینداز، سپس به دور از دیدگان آنان خود را کناری بگیر و بنگر چه عکس العملی نشان می دهند؟ (۲۸)

قبل از همه باید گفت که؛ برای رسیدن به اهداف الهی، نامه نوشتن مرد به زن مانعی شرعی ندارد. شرط توفیق در ارشاد و امر به معروف، شناسایی حالت‌ها و روحیه‌ی دیگران است. در ضمن قابل یادآوری است که: در زمینه مسایل عقیدتی، بعد از شنیدن گزارش‌های تلخ، باید عکس‌العمل فوری جدی و غیرت دینی از خود نشان داد.

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از استماع گزارش هدهد، نامه‌ای نوشت نامه خویش را مهر و مزین به امضا نمود و تسلیم هدهد نموده گفت: «إِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ» این نامه را بگیر و آن را به ملکه‌ی سبا و لشکریانش برسان. و منتظر باش که چه عکس‌العمل نشان می‌دهد.

مفسران می‌نویسند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسیر صفوات التفاسیر علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۹ الی ۳۷) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسئولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾

[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا

نامه‌ای نیکو و با ارزشی به سوی من انداخته شده است. (۲۹)

در این هیچ جای شکی نیست که داشتن سواد برای یک زن یک ارزش است. ملکه بلقیس زن، تیزهوش و دارای قدرت شناخت عالی وزن با سواد بود.

بعد از اینکه از محتوای نامه مطلع شد، آنرا «كِتَابٌ كَرِيمٌ» مسمی نموده و سران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحالی‌که آن‌ها به وی گوش فرا داده بودند چنین گفت: ای سران کشور! نامه‌ای ارجمند که مضمونی گرانبها دارد از سوی پادشاهی بزرگ و مقتدر برای من موصلت نموده است.

چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کِتَابٌ کَرِیمٌ» خواند؟

در مورد اینکه ملکه سبأ نامه حضرت سلیمان را «کِتَابٌ کَرِیمٌ» خواند میتوان دلایل ذیل را در مورد ارایه داشت:

- ۱- به خاطر که آغاز نامه به جمله‌ی مبارکه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود.
- ۲- نامه مزین به مهر حضرت سلیمان بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «کرامَةُ الکتاب ختمه». «کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خود مهر (ختم) ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمد رسول الله».
- ۳- نامه حضرت سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.
- ۴- به دلیل مقام حضرت سلیمان علیه السلام؛ و یا هم شاید هم به خاطر همه‌ی این موارد فوق الذکر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)

طوریکه یاد آور شدیم: ملکه بلقیس نامه را باز کرد و گفت که: این نامه از جانب سلیمان آمده است. و (محتوای آن) این است: سر آغاز نامه به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده سرآغازی شریف و درخشان و جالب است و در آن پروردگاری با عظمت و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسلیم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

(مضمون نامه این است که ای اهل سبا!) توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید. (۳۱)

متن و محتوای نامه همین بود که: بر من تکبر و برتری نورزید و فروتن به عبادت برای الله متعال و در حالیکه به یگانگی وی مقرر هستید، نزد من آیید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موحد و یکتا پرست باشید. سفیان ثوری گفته است: یعنی مطیعانه بیایید. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: هیچ کس قبل از حضرت سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور میشویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یک بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است. از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی نامه همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ (بلقیس) گفت: ای سران و اشراف قوم! در کارم به من نظر دهید، من هیچ کاری مهمی را بدون حضور شما انجام نداده‌ام. (۳۲)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ گفتند: مادرای قوت و شوکت هستیم و ما صاحبان کار زار سختیم. ولی تصمیم نهایی با تو است بین چه فرمان می‌دهی؟ (۳۳)

سران، و بزرگان و نمایندگان قوم در جواب ملکه بلقیس گفتند: تو میدانی که ما در قوت جنگی و تجهیزات نظامی، دارای نیرومندی و در نبردها و پایداری در معرکه‌ها، دلاور و استوار هستیم ولی با این حال اختیار کار با تو و تصمیم نهایی از آن تو است. «وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» (رهبران و سران قوم) گفتند: با در نظر داشت اینکه ما نیرومند هستیم، بناءً نباید در برابر یک نامه از

موضع ضعیف برخورد کنیم. ولی با آنها تصمیم نهایی موکول به رأی و نظر خود شما است. از دادن این جواب توسط سران و مسولین حکومت و قوم به بلقیس اطاعت کامل آنان را نسبت به ملکه بلقیس نشان می دهد.

همچنان از ظاهر امر این مباحثات میتوان چنین نتیجه گیری را بدست آورد که: بلقیس به امر و فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت و از استبداد و تصمیم انفرادی بیزار بوده، بنابر همین اصل بود که با سران و مسولین ملکی و نظامی خویش به مشوره می پردازد و در ضمن به لشکریان کشور مشوره میکند که جواب نامه را چگونه تهیه و تحریر کند. همان است که سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم آوری و جنگجویی مهارت تمام و خاصی داریم؛ اما اختیار به دست توست و همگی پیرو دستور و هدایت شما هستیم.

امام قرطبی در تفسیر خویش در این مورد مینویسد: در مورد مشوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاکت را اتخاذ کرده است. پس اشراف قوم طوری با او برخورد کرده اند که او را خوشنود گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس تصمیم گیری را به خود او واگذار کرده اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه ی آنها بود. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۹۴).

حسن بصری در این مورد مینویسد: امور خود را به زنی کافر واگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر و رأی از همه هوشیار تر و آگاهتر است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۷۱).

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

بلقیس گفت: چون پادشاهان (فاتحان) در شهری داخل شوند (پس) آن را ویران و برباد میکنند، و عزیزترین مردمانش را خوارترین میگردانند، و اینگونه عمل می کنند. (۳۴)

ملکه بلقیس از یک طرف که از شکست اقتدارش توسط سپاه سلیمان در تشویش بود در جانب دیگر؛ علاقه جدی داشت که دست به عمل نزند که کشور خویش را به ویرانی به کشاند، با در نظر داشت همین عوامل بود که در خطاب به سرآن و زعمای اقوام گفت: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» عادت پادشاهان براین است، زمانیکه با زور و غلبه «به شهری داخل، آن را ویران و خراب میسازند» اموال آن رابه تباهی میکشند و جمع اهالی آن را پراکنده می سازند «و عزیز ترین های مردمانش را خوارترین ها میگردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی میکشاند و این کار را بدان جهت میکنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد.

ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، بعد از اینکه تمایل سران قوم و روحیه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

و من فرستنده هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اینکه فرستادگان با چه جواب باز میگردند. (۳۵)

ملکه بلقیس در خطاب به سران قوم اضافه کرد: من به سلیمان و قومش هدیه‌ای گرانبها و بسیار با ارزش میفرستم تا این هدیه دوستی ایشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نماید.

مفسر أبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عكابه الدوسي بَصْرِي میفرماید: هم در اسلام وهم در کفر و شرک بسیار عاقل بود و میدانست هدیه دل مردم را راضی میسازد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

و ابن عباس (رض) گفته است: بلقیس به اطرافیانش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم میشود پادشاه است و دنیا را میجوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید. (مختصر ۶۷۱/۲).

عطاء و بخشش الهی ما فوق همه ارزش های مادی است:

ملاحظه میکنیم که: فرستادن این هدیه (گران بها) بر سلیمان علیه السلام چه تأثیری گذاشت؟ اگر سلیمان علیه السلام همانند یکی از پادشاهان و حاکمان دنیا پادشاهی طمع کار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از دیدن این هدایا گران بها بی نهایت شادمان و خوشحال میگشت. اما او از شخصیت های دیگری بود. نزد او مادیات هیچ ارزشی نداشت بنابر همین منطقی بود که: به طلا و جواهرات ملکه سبا بی توجه بود.

او حامل ارسال پیام عدل و حق و نیکی و ایمان بود. به محض اینکه فرستادگان ملکه سبا با هدای ایشان به بیت المقدس رسیدند، با خوشحالی و غرور به نزد سلیمان علیه السلام آمدند تا آن را به او تقدیم نمایند.

ابن کثیر در این مورد مینویسد: «صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد». شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن میتوان موقعیت جانب مقابل را به درستی ارزیابی و اندازه نمود، همان گونه که در زیاتر از موارد؛ هدیه در تعدیل تصمیم های جانب مقابل مفید و مؤثر واقع میگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصیات دنیا پرستی و مادی پرستی را داشته باشد. اما شخصیت حضرت سلیمان از این علاقمندی مادی بی نهایت بالا بود. (برای تفصیل موضوع میتوان به رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مراجعه فرماید.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که [فرستاده ملکه سبا] نزد سلیمان آمد، (سلیمان به او) گفت: آیا مرا با مالی [اندک و ناچیز] مدد میکنید؟ پس بدانید آنچه الله به من عطا کرده

است، بهتر است از آنچه به شما داده است، [هدیه شما برای من شادی آور نیست]، بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال و خورسند می شوید. (۳۶) قابل یادآوری است که: هدیه ی بلقیس در واقع - رشوه ای بیش نبود، معامله ی باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند و از حق و دعوت به سوی اسلام صرف نظر کند و از موضعگیری که درنامه عنوان کرده بود، تجدید نظر نماید. یا این که میتوانیم بگوییم: هدیه ی ملکه ی سبا دو منظور در بر داشته است: أَلَف: اگر سلیمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او می پذیرد و از موضع گیری خود کنار می رود.

ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابر این بر سر دعوت خود پایدار می ماند و سرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان:

زمانیکه (رئیس و گوینده ی هیئت ملکه بلقیس) به پیش سلیمان علیه السلام رسید (و هدیه را حضور سلیمان تقدیم داشت، سلیمان شاکرانه گفت: میخواهید مرا از لحاظ دارایی و اموال کمک کنید (و با آن فریم دهید؟!)) چیزهایی را که خدا به من عطا فرموده است، بسی ارزشمند و بهتر از چیزهایی است که شما برایم آورده اید. (و من ضرورتی به این اموال ندارم) بلکه این شماست که (نیازمند دارایی و اموال هستید و) به هدیه ی خود شادمان و خوشحال هستید (زیرا شما تنها به بودن این دنیا معتقد هستید و سخت به وسایل زندگی و رفاه آن دل بسته اید ولی ما بدین جهان و آن جهان باور داریم و این جا را پس برای رسیدن به سعادت آنجا می دانیم)» (مراجعة شود به: رساله قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

دلیل این که حضرت سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که ایشان هدیه را می پذیرفتند اما صدقه را نمی پذیرفتند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

واقعیت امر اینست: کسی که از مادیات بگذرد، میتواند با قدرت سخن بگوید و از حق دفاع کند. حضرت سلیمان علیه السلام هدایای ملکه سبا را نپذیرفت و به رئیس هت ارسالی ملکه سبا گفت:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

(سلیمان به فرستاده گفت:) به سوی آنان باز گرد، ما حتماً با لشکری به سوی شان خواهیم آمد که آنان قدرت رویارویی با آن را ندارند، و ایشان را از آنجا با حالت خوار و زبون بیرون خواهیم کرد. (۳۷)

از آیه مبارکه به زیبای خاصی معلوم میگردد که: شخصیت الهی هیچ وقت اهداف مقدس خویش را با پول و مادی معوضه و معامله نمی کنند، آنان، تیزبین و هوشیار و قاطع اند. حضرت سلیمان طوریکه یاد آور شدیم انگیزه های فاسد را در پشت هدایا می بینند.

بناءً سلیمان به هیئات اعزامی ملکه سبا میفرماید: نزد ملکه و قومش باز گرد. قسم به الله متعال که با چنان لشکری بر آنان حمله ور خواهیم شد که توان مقاومت و رویارویی با آن را ندارند. «وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» اگر مسلمان نشوند خدای سبحان را به یگانگی نپرستند و شرک به وی را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفیف از آن (شهر و دیار سبا) بیرون خواهیم کرد. ابن عباس (رض) میفرماید: بعد از اینکه هیئت اعزامی بلقیس بعد از ملاقات با حضرت سلیمان دوباره به کشور خویش مراجعت نمودند، و جریان سفر و

بخصوص ملاقات خویش را به ملکه بلقیس به گزارش گرفتند، ملکه بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز هیئت دیگر را نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آیم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سویش میخوانی چیست؟ و در نتیجه با دوازده هزار لشکر خویش به نزد سلیمان حرکت کرد. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۹۳/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۸ الی ۴۴) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می‌آورد؟ (۳۸)

تخت ملکه بلقیس:

سلیمان علیه السلام خواست که بزرگان مملکت سبا و بلقیس و مشاورانش را خوار گرداند و بادلایل حسی آنان را قانع کند که نیرویی که از جانب خداوند متعال باشد، بسیار بزرگ‌تر و بالاتر از قدرتی است که آنان بیهوده به آن مغرور گشته‌اند. پس به عده‌ای از اطرافیانش گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما میتواند تخت او را پیش من حاضر آورد، قبل از آنکه نزد من بیایند و تسلیم شوند (تابدین وسیله با قدرت شگرفی رویاروی گردند و دعوت ما را بپذیرند)».

برخی از مفسران می‌نویسند: سلیمان علیه السلام می‌خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد الله متعال است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

امام بیضاوی در این مورد مینویسد: سلیمان علیه السلام میخواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده و بر قدرت فراوان و صدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن و زکاوت او را آزمایش کند و بداند آیا آنرا باز میشناسد یا خیر؟ (تفسیر بیضاوی ۸۳/۲).

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

عفریتی (تنومندی) از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم. (۳۹) «عَفْرِيْتُ»: از جمله نیرومندترین و قوی هیکل ترین جنیان بشمار می رود. (ملاحظه شود سورة ای سبأ / ۱۲، و سورة ص / ۳۵).

طوریکه در فوق یاد آور شدیم؛ «عفریتی از جنیان بسیار نیرومند سرکش و زور آور به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: من آن را برای تو حاضر می آورم پیش از اینکه (مجلس به پایان برسد و) تو از جای برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم».

سدی مفسر و تاریخ نویس مشهور جهان اسلام می نویسد: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم مینشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» (تفسیر انوار القرآن).

من میتوانم با سرعتی زیاد بدون اینکه آسیبی به آن (او) برسانم، آن (او) را نزد تو بیاورم. ولی سلیمان علیه السلام میخواست این کار خیلی سریع تر انجام گیرد. ابن عباس (رض) در تفسیر خویش می نویسد: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و بر آنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

(در این هنگام) یکی دیگر که علم و قدرتش بیش تر بود برخاست و گفت:
 قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا
 رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ
 فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از چشم بر هم زدن نزد تو می آورم. و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند، که آیا شکر می گزارم یا ناشکری می کنم؟ و هر کس شکر گزارد تنها به سود خود شکر می ورزد، و هر کس کفران (نعمت) کند، پس بدون شک پروردگارم بی نیاز کریم است. (۴۰)

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»: مراد کسی است که مرد خدا بوده و دانش فراوان و عمیقی از کتاب الله را نصیب بود. برخی از مفسران نام این شخص محترم را آصف ابن برخیا معرفی می دارند.

آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام بحیث وزیر ایفای وظیفه می کرد. و اسم اعظم الهی را می دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می کند.

ابن کثیر از زهری نقل میکند که آصف بن برخیا گفت: «يَا إِلَهْنَا وَإِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ائْتِنِي بَعْرَشَهَا». «ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور».

پس در دم تخت بلقیس رو به روی وی حاضر آورده شد.

به قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از

آنکه چشم خود را برهم زنی نزد می آورم» گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان علیه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آنکه چشمت را برهم زنی، آن را به نزد می آورم. معنای «طرف» گشودن پلک‌ها برای نگرستن و مراد از «یرتد»، به هم آوردن دوباره پلک‌هاست چنانکه به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به هم زدن انجام دهی. سلیمان علیه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا اینکه کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در برابر این نعمت‌ها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرو می‌گذارم «و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می‌ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسیر انوار القرآن).

تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان:

بعد از اینکه هدایای ملکه بلقیس به سویش بازگردانده شد، ملکه بلقیس به همراه کاروانی تشریفاتی متشکل از بزرگان و سرداران مملکت سبأ را ترک کرده و به راه افتادند. به راستی (بلقیس) صلح و سلامت را برای سرزمین و ملتش می‌خواست و به سوی مملکت سلیمان علیه السلام در بیت المقدس رفت و دوستی خود را نسبت به حضرت سلیمان اعلام کرد. (این در حالی بود که) نمی‌دانست بر سر تخت پادشاهی اش چه آمده است.

هنگامی که آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سلیمان علیه السلام رسید، سلیمان علیه السلام هدایت فرمود که قبل از رسیدن کاروان تشریفاتی آنان و ورودشان به نزد حضرت سلیمان علیه السلام تخت اش آورده شود، تخت ملکه بلقیس بنابر هدایت حضرت سلیمان آورده شد.

تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟

چون نص صریحی در این باره وارد نشده است، لذا مفسرین در مورد آن شخص و مراد از «علم کتاب» اختلاف نظر دارند، حتی برخی از مفسرین به روایات بنی اسرائیلی (روایات منقول از علمای اهل کتاب) استناد جسته اند.

سید قطب مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «نام این شخص واسم کتابی که علم ودانشی از آن فراگرفته است، گفته نمیشود. تنها چنین میفهمیم که همچون کسی مرد مؤمنی است وبا خدادرتماس و پیوند است. برخی از مفسران دنباله این فرموده به این فرموده الله «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (آیه ۴۰: نمل) استناد فرموده میفرمایند: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت.

یکی میگوید: این کتاب تورات است. دیگری میگوید: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. و آن دیگر چیزی جدای از این واز آن میگوید، و آن را که خبرشد خبری بازنیامد! اما درآنچهائی که گفته اند تفسیری و تعلیلی نیست که دل از آن بیاساید و یقین بخشد و یقین نماید. برخی از مفسران گفته اند که این شخص خود سلیمان علیه السلام بوده است. ولی ما معتقدیم که شخص دیگری بوده است.

چون اگر آن شخص خود سلیمان بود روند قرآنی نام او رامی برد، و آنرا پنهان نمی کرد، در حالی که داستان درباره او است. اصلاً علّتی برای پنهان کردن نام او در این موقعیت شگفت و زیبا در میان نیست. برخی دیگر از

مفسران گفته‌اند، نام این شخص آصف ابن برخیا بوده است.... اینان نیز بر این گفته دلیلی (صریح از کتاب و سنت) در دست ندارند».

به همه حال طوریکه گفته شد: آن شخص در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سرای سلیمان علیه السلام آورد نه خود بلقیس بلکه او خود همراهانش بعدها نزد سلیمان علیه السلام می روند؛ اما باید متوجه این قضیه بود که لفظ "آصف بن برخیا" در احادیث صحیح نبوی هم وارد نشده و معلومات بیشتر بر اساس روایات اسرائیلیات است و لذا نمی توان زیاد به این گونه روایات استدلال نمود. بنابر این حتی در کتب اسلامی نیز نمی توان بصورت قطع و یقین در مورد این شخص و احوال او مطالب را بدست آورد. علامه عبدالرحمن سعدی در مورد آن شخص میگوید: «او مرد عالم و صالحی نزد سلیمان بود، که وی [اسم أعظم] خداوند را می دانست؛ همان اسم که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، جواب میدهد، و هرگاه با آن از او چیزی خواسته شود، می دهد.»

بهرحال هدف از این آیه مبارکه دانستن نام آن شخص و اینکه بر چه کتابی علم داشته، نبوده، بلکه یکی از اهداف آیه نتیجه ماجرا است که در انتهای آیه ذکر شده است. بنابراین بر ما لازم نیست که بدنبال اسم ها بگردیم، بلکه باید از داستان عبرت بگیریم و این همان تکلیفی است که بر دوش ما نهاده شده.. ولی اگر با زهم قصد دارید معلومات بیشتری در این زمینه بدست آورید لطفاً به کتابهای تفسیر قرآن مراجعه کنید.

قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

(سلیمان) گفت: تختش را [با تغییر دادن در زینت و آرایش] برایش ناشناس و دگرگون سازید، تا ببینیم که آیا [به شناخت آن] پی می برد یا از آنانی میشود که راهیاب نمی گردند؟ (۴۱)

بدین ترتیب حضرت سلیمان علیه السلام می خواست با ایجاد تغییرات در تخت اش برایش ناشناس گردانید تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید در میزان هوش و ذکاوتش بنگرد که آیا به شناخت آن پی میرد یا از کسانی است که پی نمی برند؟

ملکه بلقیس وارد بارگاه و دربار حضرت سلیمان شد و بعد از این که در مجلس همچون پادشاهان نشست به او گفتند:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تو این چنین است؟ گفت: گویا این همان است. و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم. (۴۲) عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، میترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: «قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ» بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است. ابن کثیر گفته است: این نشان دهنده ی ضریب هوشی بالای او است. (ابن کثیر ۶۷۳/۲).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

چیزی را که [ملکه سبا] به غیر از الله پرستش میکرد، او را (از عبادت الله) باز داشته بود، چون او از جمله قوم کافر بود. (۴۳)

سلیمان از جایگاهش برخاست و به تعقیب او بلقیس نیز جای خویش برخاست، سپس حاضران در مجلس نیز به دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوی سالن های داخلی قصر که از شیشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مکانی بسیار وسیع بود که سقف آن به وسیله‌ی ورق و با تکیه بر ستون‌های زیبا پوشیده شده بود.

سلیمان علیه السلام کمی درنگ کرد، تا بلقیس را جلو بیندازد. در این هنگام که بلقیس خواست بر روی صفحه بلور قدم بگذارد، ساق پاهای خود را برهنه کرد. چون او تصویر پای کاروانیان و همراهان خود و همچنین تصویر ستون‌های قصر را بر سطح بلور قصر مشاهده کرد و فکر کرد که آنجا روی زمین حوضی پر از آب صاف و گوارا است. سلیمان علیه السلام در همین اثنا تبسمی کرد و گفت:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

به او (بلقیس) گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، هنگامی که آن را دید گمان کرد که حوض است، و دامن را از ساق هایش برکشید. (سلیمان) گفت: این قصری صاف و ساده از آبگینه هاست. [ملکه سبا] گفت: پروردگارا! من به خود ظلم کردم و اکنون همراه سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم. (۴۴) دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است.

ابن قتیه میگوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق هایش لباس را

بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم». (تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

بلقیس از دم و دستگاه حضرت سلیمان علیه السلام شگفت زده شد و سلطنت و قدرت مادی و معنوی خود را در برابر فرمانروایی و توانایی و دارایی سلیمان، ناچیز دید و گفت: (هم اینک پشیمانم) و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می دارم (و به پیغمبری او اقرار مینمایم و تو را به یگانگی میستایم). ابن کثیر گفته است: خلاصه‌ی مطلب اینکه سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت و شکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و در باره‌ی آن به دقت فکر کرد، تسلیم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، و خود را تسلیم امر خدای عزوجل کرد. (مختصر ابن کثیر ۶۷۴/۲).

این صحنه از صحنه‌های جدال میان ایمان و کفر، عبرتی است برای کسانی که بر خود ستم کرده‌اند، تا بدانند که در نهایت پیروزی از آن افراد با ایمانی است که تسلیم فرمان های پروردگار جهانیان می باشند. (تفصیل موضوع را میتوان در رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مطالعه فرماید.

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی میکرد که دارای مدینیتی ریشه دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدینیتی ریشه دارتر و بزرگتره وی، او را متحیر و حیران کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدینیت راستین اسلامی آنچنان مدینیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) در روایتی طولانی نقل کرده اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس (رض) رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق میشود و نه تکذیب. خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه قصه ی موسی و داود و سلیمان علیهم السلام از پیامبران بنی اسرائیل بیان یافت، اکنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک و بت پرست بیراهه رفتند و زیانبار شدند و دیگر این که میان پیامبران عرب و غیر عرب در پیام رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

بناءً در آیات (۴۵ الی ۵۳) قصه ی صالح علیه السلام و قومش مورد بحث قرار میگیرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که الله یکتا را پرستید، پس قوم بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و دیگر کافر) و با هم به مخاصمه و جدال می پرداختند. (۴۵)

قبل از همه باید گفت که: هدف از داستان های قرآنی عبارت است از:

۱- تفکر

۲- عبرت گرفتن

۳- جلوگیری از انحراف قصه ها

۴- بر طرف کردن اختلافات

۵- آگاه کردن مردم از سنت های الهی در مقابل کارهای نیک و بد. بعد از اینکه در این سوره مبارکه الله داستان موسی علیه السلام را بیان داشت به تعقیب داستان و قصه داود و سلیمان علیهم السلام را به بیان گرفت و اینک در این آیات به داستان «صالح» و «لوط» علیهم السلام را بیان می دارد.

ثمود: نام قوم صالح علیه السلام است که قصه آن در سوره شعراء و سوره های دیگر بیان یافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند.

خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد، نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند.

از آنجائیکه سرلوحه دعوت انبیاء را توحید تشکیل میدهد. حضرت صالح علیه السلام پیام توحید را بر ایشان آورد، قومش به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته ای مؤمن و دسته دیگر کافر. و هر یک هم با دسته دیگر بر سر دین و آیین خویش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع میان حق و باطل دائمی است. انتظار نداشته باشید همه ی مردم منطق شما را بپذیرند.

برخی از مفسران می نویسند که: دشمنی، خصومت و ستیزه میان دو گروه، در باره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟

مجاهد میفرماید: دو گروه مؤمن و کافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با حمل بر معنی، یُخْتَصِمُونَ به صورت جمع آمده است. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

(صالح) گفت: ای قوم من! چرا بدی (عذاب) را پیش از نیکی (رحمت) به شتاب می طلبید؟ چرا از الله درخواست آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟ (۴۶)

«السَّيِّئَةُ»: بدی. مراد عذاب خدا است. چرا که قوم صالح میگفتند: ای صالح! اگر راست میگوئی که تو پیغمبری و عذاب خدا در کمین گنهکاران است، آنچه را که ما را از آن بیم می دهی بر سر ما بیاور (اعراف / ۷۷).
«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران می نویسند: کافران از بس که منکر بودند به صالح علیه السلام می گفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگی نمی کنید؟ چرا که درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است! (تفسیر صفوة التفاسیر).

حضرت صالح علیه السلام، مردم را از عذاب الهی میترسانید و به آنان هشدار میداد، ولی آنان میگفتند: «وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾» (سوره اعراف)

(وگفتند: ای صالح! اگر از فرستادگان خدایی، پس عذابی را که وعده میدهی برای ما بیاور.) در این آیه، صالح علیه السلام میگوید: چرا شما به جای خیر، سراغ شر را می گیرید؟ همان گونه که کفار از حضرت هود علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز تعجیل در عقوبت را می خواستند.

قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾ گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند، فال بد گرفته ایم. (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید. (۴۷)

متهم ساختن انبیاء علیهم السلام به فال بد:

کلمه ی «تطیر» از «طیر» به معنای پرنده است. «تطیر» یعنی فال نیک و یا بد گرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

تطیر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود میدانند. مردم عرب هنگام سفر، پرنده ای را رها میکردند که اگر به سمت راست میرید (این کار را به فال نیک میگرفتند و) سفر میکردند و اگر آن پرنده به سمت چپ می پرید (فال آنرا بد می گذرفتند و) حتی در زیاتر موارد سفر خویش را کنسل هم می کردند. (تفسیر کشاف).

قابل یاد آوری است که: مبحث فال بد بستن به انبیاء، سابقه طولانی دارد، در قرآن عظیم الشأن این مبحث مکرر تذکر رفته است از جمله: فرعونیان بدبختی ها که بدان مواجه شدند آنرا به موسی علیه السلام نسبت می دادند: طوریکه در (آیه ۱۳۱ سورة اعراف) آمده است: «فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾» (پس وقتی نیکی به آنها دست می داد

میگفتند: سزاوار ماست و چون بدیی به آنها می رسید، به موسی و همراهانش بد فالی می گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی دانند.

دیده می شود که: ر فاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، ولی زمانی که به تلخی و سختی مواجه می شدند این امر برای آنان ناشناخته و نا باور کننده بود. اکثر فرعونیان به جای آنکه به اثر قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و به خود آیند و توبه نمایند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسی علیه السلام نسبت میدادند.

همچنان به حضرت عیسی علیه السلام می گفتند: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾» (آیه ۱۸ سوره یس) (کفار به انبیاء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفته ایم (وجود شما شوم است و مایه ی بدبختی ما) و اگر از حرفتان دست بر ندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسی.

همچنان به حضرت صالح علیه السلام گفتند: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٨﴾» (مردم به صالح) گفتند: ما تو و همراهانت را به فال بد گرفته (وقحطی موجود به خاطر وجود شماست. صالح) گفت: فال (وسرنوشت نیک و بد) شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید).

خوانندگان گرامی!

بنابراین قاعده کلی نقض نشده است و آن اینست که؛ هیچ چیز دارای خیر و شر نیست جز به اذن الله تعالی، و هرگونه طیره یا بدشگونی، بدقدمی شرک است و حرام میباشد و زن یا اسب یا منزل در ذات خود شوم نیستند بلکه

همانطور که گفته شد منظور از بدشگونی، در آنها به سبب زیانی بود که الله تعالی در بعضی از آنها نهاده بطوری که منفعت زیادی به غیر خود نمیرسانند. والله اعلم

و بر همین اساس امام ابن قیم رحمه الله میفرماید: «هرکسی که معتقد باشد به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم و طیره را به شیئی از اشیاء نسبت داده اند بگونه ای که آن شیء در ذات خود (در ضرر رساندن یا نفع رساندن) مؤثر است، پس براستی که بزرگترین إفتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهی بسیار دوری بسر می برد» (مفتاح دار السعادة ۲/۲۵۸).

برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است:

از آیه مبارکه بر میآید که: فال گرفتن خوب و بد، در طول تاریخ بشری وجود داشته و به اصطلاح فال گرفتن سابقه طولانی دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافی و باطلی است که دین مقدس اسلام آنرا تایید نمی کند بلکه با آن مبارزه میکند و اعتقاد به فال یا فال گرفتن منافی با توحید است.

مسلم در صحیح خود از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: (هرکس نزد فال گیری برود و از او درباره ی چیزی سوال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود). (مسلم ش/۲۲۳۰ و در آن به جای چهل روز، چهل شب آمده است).

عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطِيرَ أَوْ تُطِيرَ لَهُ أَوْ تَكْهَنَ، أَوْ تُكْهَنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَي مُحَمَّدٍ»: (کسی که طیران کند یا بر او طیران کنند، یا کهنه کند، یا بر او کهنه کنند، یا سحر کند یا بر او سحر کنند، و کسی که به کاهن برسد و او را تصدیق کند در آنچه میگوید، پس کفر کرده است با آنچه بر محمد نازل شده است).

(هر کس فال بگیرد و یا برایش فال گرفته شود، یا افسونگری کند و یا برایش افسونگری شود یا جادو کند یا برایش جادوگری شود. و هر کس به نزد کاهنی برود و او را در آنچه میگوید: و به یقین به آن چه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کافر شده است). بزار ۹/۵۲ به روایت عمران بن حصین.

پناه بردن به فال سحر و جادو توسط کسانی به عمل می آید که: به الله متعال و حکمت الهی ایمان نداشته باشد، دست به خرافات زده و به خرافات پناه میبرد. واقعاً هم در یک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهی، حاکم نباشد، چهره هایی که مایه ی برکت هستند مایه ی بدبختی معرفی میشوند. تلخی ها و ناگواری ها، هر یک دلایل حکیمانه ای دارد که خداوند قرار داده است. و باید بدانیم که: حضور انبیاء، به معنای محو مشکلات طبیعی و روزمره نیست. و نباید فراموش کنیم که: برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

و در آن شهر نه گروه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح گر نبودند. (۴۸) «رَهْطٌ» به دسته ای گفته می شود که میانشان رابطه ی گرمی باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن).

صالح علیه السلام در شهر بنام «حجر» که در شمال غرب جزیره العرب موقعیت دارد زندگی بسر می برد. در این شهر نه گروه هم زندگی می کردند. مفسیر مشهور جهان اسلام ضحاک میفرماید که: آن نه نفر بزرگان شهر بودند. این نه نفر از جمله انسان های بی نهایت شریر به شمار میرفتند، که با ظلم و ستم و ارتکاب بدی ها و جرایم، و فساد در زمین مشغول بودند، این نه نفر مطابق تعریف قرآن «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» کارشان فساد بود و به هر وسیله ای مردم را آزار می دادند.

ابن عباس (رض) گفته است: همین افرادی بودند که شتر را بقتل رسانیدند.
 قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا
 لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾

آنها گفتند: بیائید قسم بخورید (عهد ببندید) که بر صالح و خانواده اش شبخون
 میزنیم و آنها را به قتل میرسانیم، باز به ولی دم او میگوییم: ما هرگز از هلاکت
 خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم. (۴۹)

طوری که یاد آور شدیم: این نه نفر در بین خود به مشوره پرداختند، و در ضمن
 به همدیگر قسم هم یاد کردند که: حتماً به صالح علیه السلام و خانواده اش
 شبخون می زنیم و همه را میکشیم، «ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ»
 سپس به ولی او میگوییم: ما در قتل آن هیچ نقشی نداشتیم و در آن دخیل
 نبودیم و قاتل صالح و خانواده اش را نمی شناسیم.

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید که آنان در نهایت به منزل صالح علیه
 السلام هجوم آوردند، و شمشیر ها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران
 کرده و به قتل رساندند. (زاد المسیر ۱۸۲/۶).

در این آیه مبارکه درس مهمی برای ما مسلمانان نهفته است؛ و آن اینکه:
 چگونه اشخاص و یا هم گروه های باطل برای تحقق اهداف خویش متحد
 میشوند، و برای انجام عمل جرمانه خویش قسم هم یاد می کنند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾
 آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم (برای هلاکت آنها و نجات صالح) تدبیر
 نمودیم، در حالیکه آنها خبر نداشتند. (۵۰)

مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است:

«مَكْرُوا» نقشه کشیدند. توطئه کردند. به چاره جوئی پرداختند (ملاحظه شود
 سوره های: آل عمران / ۵۴، انفال / ۳۰).

به یاد داشته باشید که پروردگار با عظمت ما تدبیر مردم را می داند، ولی با تأسف مردم از تدبیر الله متعالی نا خبر هستند. یکی از نمونه های مکر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهکاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همین که پیمانه ی آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار میشوند.

برای کشتن صالح علیه السلام و خانواده اش در تاریکی های شب نیرنگی زدند، ولی حق تعالی پیامبرش صالح علیه السلام و یاران شان را حمایت کرد و آن گروه اشرار را با عذابی علیم و ناگهانی غافلگیر ساخت، در حالیکه آنان توقع نزول عذاب الهی را بر خود نداشتند.

ابو حیان گفته است: نیرنگ و حیلۀ آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح علیه السلام بود و مکر خداوند متعال عبارت بود از این که آنها را به شیوه ای نابود کرد که خود از آن سر در نیاوردند. (البحر ۸۵/۷).

محمد بن اسحاق در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: «آن نه نفر بعد از آن که شتر را کشتند، به یک دیگر گفتند: بیایید صالح علیه السلام را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده اش شبخون زدند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آنگاه اولیای شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم که هرگز اجازه نمی دهیم او را در حالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر قهر پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر

دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح علیه السلام برداشتند و به خانه های خود باز گشتند».

قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟

قرآن عظیم الشأن در مورد هلاکت قوم ثمود تعبیر مختلفی را بیان گرفته است، از آن جمله میفرماید:

هلاکت این قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٧٨﴾» (اعراف، ٧٨). (ناگهان زمین لرزه شدید آنان را فراگرفت، پس شب را به صبح آوردند، درحالی که در خانه هایشان به رو افتادند (و مردند)).

این آیه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله بیان کرده؛ اما سوره ی فصلت آیه ١٧ و سوره ی ذاریات آیه ی ٤٤، آن را توسط صاعقه دانسته است. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ» بنابر این شاید دو جزا (صاعقه و زلزله) در یک لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثیر زلزله).

هلاکت این قوم توسط صاعقه طوریکه فوق یاد آور شدیم. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» (ذاریات، ٤٤).

هلاکت این قوم توسط صیحه: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٦٧﴾» (هود، ٦٧). (و ستمگران را صیحه ای (آسمانی) فرا گرفت، پس در خانه هایشان به روی در افتادند (و مردند)).

صیاح (مصدر صَيَحَ) یعنی صدا، صدای شدید. صیحه در اصل به معنای صدایی است که از شکستن چوب یا پاره شدن پارچه حاصل شود. این کلمه به عذاب نیز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهانی)

در ضمن قابل یاد آوری است که: هیچ مانعی وجود ندارد که هر سه عذاب، در یک زمان بالای قوم نمود واقع شده باشد.

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ که ما آنان و قومشان را همگی درهم کوبیدیم و هلاک کردیم. (۵۱).

پیروی از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آماده باش دشمنان برای ارتکاب جنایت، سبب قهر الهی است، گرچه آنان به اهداف پلید خود نرسیدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پیامبر را بکشند و برای قتلش در کمین هم نشستند، ولی موافق به قتل آن نشدند، لکن نتیجه خودشان به هلاکت رسیدند). «در این هیچ جای شکی نیست که: سنت الهی بر پیروزی حق بر باطل بنا نهاده شده است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: برسر این گروه چه آمد و به چه سر نوشتی گرفتار شدند، و این خود درس عبرت ناکی است، که نتیجه و ثمره عمل بد انسان را به کجا می کشاند، و چگونه الله متعال همگی آنان را نابود و ریشه کن ساخت و حتی یک تن از آنان را نیز باقی نگذاشت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

پس این خانه های آنان است که به سبب ظلم شان به زمین افتیده است.

بی گمان در این (ماجرا) برای مردمی که می دانند، دلیل و نشانه ای است (۵۲).

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت ها و نشانه ها، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه انگیزه ی عبرت آموزی در انسان ها لازم است. زمانیکه قهر الهی نازل شود، دیگر تر و خشک را نمی بیند، بلکه همه را با هم می سوزاند، بناءً در این حالت حتی اشخاص متقی از عذاب مستثنی شده نمی تواند واز آن نجات یافته نمی تواند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

يَعْلَمُونَ» و قطعاً در این (سزا، عبرت و) نشانه روشنی است برای اهل علم، عبرتی بزرگ است برای کسانی که از قدرت الهی اطلاعی دارند و از آن پند و عبرت هم نمی گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

ماکسانیرا که ایمان آوردند و همواره پرهیزکاری میکردند، نجات دادیم. (۵۳) - آثار ایمان و تقوا، مخصوص آخرت نیست؛ اهل تقوا، در دنیا نیز نتیجه‌ی کار خود را میبینند. دیده شد که الله متعال پیامبر اش صالح علیه السلام و مؤمنان پرهیزگار را که با صالح علیه السلام بودند و به طاعت اش گرویده و نافرمانی هایش را فرو می گذاشتند از عذابی که بر قوم ثمود نازل شد نجات پیدا کردند. به گفته‌ی آلوسی: ۱۲۰ نفر از ایمان آوردندگان که با صالح علیه السلام بودند از عذاب الهی نجات یافتند و باقی ۵ هزار خانه وار، گرفتار عذاب هلاکت بار شدند. مفسران مینویسند: حضرت صالح علیه السلام بعد از این واقعه مدتی زندگی بسر برد، و در نهایت در منطقه الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۴ الی ۵۵) قصه‌ی لوط علیه السلام و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

و لوط را (به یادآور) هنگامی که به قومش گفت: آیا عمل فاحشه را انجام میدهید در حالیکه (قباحت آنرا) می دانید؟ (۵۴)

قصه و داستان قوم لوط علیه السلام و گناه شنیع و قبیح آنها بصورت کل در قرآن عظیم الشأن در سوره های اعراف، هود، حجر، انبیاء، نمل، عنکبوت، صافات، ذاریات و قمر بیان گردیده است.

در این سوره‌ها در یافتیم که: چگونه پیامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهان شایع زمان خود به شدت مبارزه می‌کنند.

قباحت لواط برای همه روشن است، و حرمت لواط تنها در شرعیت اسلامی نه بلکه در همه ادیان ممنوع اعلام گردیده بود.

در این آیه مبارکه خواندیم که قوم لوط علیه السلام مرتکب چی عمل شنیع لوطات نبود که نشدند، آنان در تجمعات علنی ارتکاب عمل لواط را در برابر چشم یکدیگر انجام می‌دادند.

أَنتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾

آیا شما برای شهوت رانی، به جای زنان به سراغ مردان می‌آئید؟ بلکه شما قومی هستید که (عقوبت این جریمه را) نمی‌دانید. (۵۵).

«تَأْتُونَ»: از مصدر إتيان، به معنی جماع و نزدیکی است.

«شَهْوَةً»: آرزومند گشتن. تمایل به جماع. مفعول له، یا حال است. «ترجمه معانی قرآن»

پایان جزء نوزدهم قرآن کریم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۶ الی ۵۸) ادامه قصه ی لوط به بیان گرفته میشود:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾

آنها جواب جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها مردم پاکدامن (و بیزار از ناپاکی‌ها) هستند. (۵۶) خصوصیت همیشگی جنایتکاران و گنهکاران در طول تاریخ بشری همین است که فاقد منطق اند، و همیشه در برابر انبیاء متوسل به زور شده اند.

در ضمن نباید فراموش کرد که: در شرع اسمانی سکوت و چشم پوشی در برابر گناه، ممنوع میباشد، لافل اگر کدام کاری دیگری که کرده نمی توانیم، این قدر باید کنیم که فضا را بر گناه کارتنگ سازیم. در آیه هیچ جای شکی نیست که مبارزه در نهی از منکر، در بسیاری اوقات تاوان تبعید شدند را نیز هم دربر دارد.

قتاده رضی الله تعالی عنه میفرماید: به خدا قسم آنها عیبی نداشتند که از آنها عیب و ایراد بگیرند جز اینکه میگفتند: آنان از اعمال زشت و قبیح خود را پاک نگه می دارند.

ابن عباس (رض) گفته است: آنها را به مسخره واستهزاء میگرفتند و میگفتند: خود را از لواط با مردان پاکیزه نگاه می دارند. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۱۳).

یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. و در زیاتر از موارد این سخن را از روی استهزاء و تمسخر بیان می داشتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾

ما او و خانواده اش را نجات دادیم، به جز همسرش که او را از جمله باقیماندهگان (در عذاب) مقدر کردیم. (۵۷)

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران الهی، تحت حمایت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طریق اسباب طبیعی است. لوط علیه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پیدا کند جز زنش «قَدَرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ» به مقتضای قضا و تقدیر خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار دادیم. از جمله زن کافرش با هلاک شدگان باقی ماند؛ زیرا او قومش را بر انجام فحشا یاری می کرد.

ابن کثیر می نگارد: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط علیه السلام آگاه می کرد».

طوری که دیده شود که: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهی شده نمیتواند، بلکه نجات از غضب الهی همانا شایستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٥٨﴾

و بر سر آنها بارانی [از سجیل] بارانیدیم، پس چه بد است باران بیم داده شدگان. (۵۸).

واضح است که: مقدرات الهی، به عملکرد خود انسان بستگی دارد. آن عده از اشخاصی که با لواط تولید نسل را قطع میکنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست میدهند. تغییر مسیر ازدواج، به هم جنس بازی، و تغییر قانون خلقت، سبب تغییر باران رحمت به باران عذاب میشود. واقعاً آن باران چه بد بارانی بود؛ زیرا الله متعال قومی را که پیامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نابود گردانید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۹ الی ۶۴) بحثی در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

بگو: حمد مخصوص ستایش برای الله است. و سلام بر آن بندگان که (آنان را) برگزیده است. آیا خداوند بهتر است یا بت های را که شریک او قرار میدهند؟ (۵۹)

زمخشری میفرماید: الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است، تا این آیات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است از سپاس خدا و درود بر پیامبران.

دانشمندان و سخن سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه‌ی علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده اند. (تفسیر کشاف ۲۹۵/۳).

همچنان در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم چون این آیه را می خواندند، میفرمودند: «بل الله خیر وأبقي وأجل وأکرم». «بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ بِاللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده‌ایم در حالی که شما نمی توانستید درختانش را برویانید، آیا درجنب خداوند خدایی هست؟ نه، بلکه در حقیقت آنها گروه کجرو هستند. (۶۰)

«حَدَائِقَ»: جمع حدیقه، باغ هائی که دارای آب کافی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده باشند. «ذَاتَ بَهْجَةٍ»: زیبا و شادی افزا. «بَهْجَةٍ»: زیبایی رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ بِاللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهائی روان ساخت، و برای زمین کوه های ثابت و پا برجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با الله است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند). (۶۱).

«رَوَاسِيَ»: جمع راسیه، کوه‌های محکم و پابرجا (رعد آیه: ۳، حجر آیه: ۱۹).

«الْبَحْرَيْنِ»: دریای شور و دریای شیرین (فرقان آیه: ۵۳، فاطر آیه: ۱۲).

«ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهَ مَعَ
اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند، و سختی را دور می کند، و شما را جانشین زمین میسازد. آیا معبودی با الله هست؟! شما بسیار کم پند میگیرید. (۶۲).

«الْمُضْطَرُّ»: درمانده. ناچار کسی که اضطراری و ناچاری او را گرفته است. این شخصی در صورتیکه آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را چون به اخلاص تمام صورت گیرد و دین خویش را برایش خالص گرداند اجابت میکند.

شرط استجابت دعا، قطع امید از دیگران و اخلاص در دعاست. باید گفت که: آنده اشخاصیکه با سکوت، از الله تعالی حاجتی میخواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگانش حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. یا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات خود از الله متعال.

فضیلت دعا:

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم الله متعال در قرآن کریم و هم پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث شریف تاکید بسیار نموده اند. بنابراین دعا

بهترین توشه‌ی روز آخرت و بزرگترین مراد و مقصود مؤمنان و نیکوکاران به شمار می‌رود، و در عین وقت عبادت مهمی است.

در اجابت دعا عجله بکار نیست:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي» (دعایکی از شما قبول می‌شود تا وقتی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم ولی مستجاب نشد). (متفق علیه).
در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش».

دعای مظلوم:

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وقتی معاذ (رض) را به یمن فرستاد به او فرمود: «... وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» (از دعای مظلوم پرهیز؛ زیرا که بین دعای او و الله حجاب و پرده‌ای نیست). (متفق علیه).

دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر:

به دلیل فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لَا شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعای مظلوم دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حدیث شماره (۱۵۳۸) و صحیح الجامع از علامه البانی حدیث شماره (۳۰۲۹).

دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ لَا تُرَدُّ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ» (دعای سه نفر رد نمی‌شود: دعای پدر به فرزندش، دعای روزه دار، و دعای مسافر) (الجامع الصغير از علامه البانی شماره (۵۳۴۳) و فرمود این حدیث حسن است. صحیح الجامع شماره (۳۰۳۲).

دعای حاکم عادل:

از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «الإِمَامُ الْعَادِلُ لَا تُرَدُّ دَعْوَتُهُ» (دعای حاکم عادل رد نمیشود). (مسند امام احمد حدیث شماره ۹۷۲۳) تعلیق شعیب الأرئوط: حسن).

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی (رض) آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول الله! شما به سوی چه چیز دعوت میکنید؟ فرمودند: «به سوی خدای یگانه دعوت میکنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آنرا از تو دور میکند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آنرا به تو برمیگرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای برسد و او را بخوانی، برای تو می رویانند...».

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
إِلَٰهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

یا کسی که شما را در تاریکی های صحراء و دریا هدایت میکند، و کسی که بادهای را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش میفرستد، آیا معبودی دیگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شریک وی می سازند. (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَٰهَ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می کند، و چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی میدهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست می گوید. (۶۴)

«يَبْدَأُ»: می آغازد.

«الْخَلْقَ»: آفرینش. «يَبْدَأُ الْخَلْقَ»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرینش آن از عدم است. شاید هم هدف آفرینش مستمرّ اشیاء و انسانها در همه ازمه و ادوار جهان باشد (سوره های: قصص / ۶۸، رحمن / ۲۹).

«يُعِيدُهُ»: آفرینش را بار دیگر برگشت میدهد. هدف از آن روز قیامت است. شاید هم هدف اعاده مستمر حیات و ممات برخی از موجودات و گردش چرخه زندگی در همین جهان با دست قدرت خدای سبحان باشد. از قبیل تبدیل لاشه و گیاه به خاک، و خاک به لاشه و گیاه. (سورة: روم / ۱۹). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

مفسرز مخشری می نویسد: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر قیامت اند؟ در جواب گفته می شود: با فراهم کردن زمینه‌ی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه‌ای برای آنان باقی نمانده است. (کشاف ۲۹۷/۳).

«وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ»: «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی میدهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات ثمر و برکت زمین را برایتان میرویند؟

ابو حیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمیشود، خداوند متعال فرموده است: وَ مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ - یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیله‌ی باران میدهد؟ وَالْأَرْضِ - یعنی چه کسی رزق شما را در زمین میدهد و نباتات فراوانی را برای شما می رویند؟ (البحر ۹۰/۷).

«أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ»: آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟ «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: در مورد اینکه گمان مبرید معبود و خدایی دیگر با «الله» هست، اگر راست می گوئید دلایل و برهان خود را ارائه دهید.

در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اینکه خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به «بَلْ هُمْ قَوْمٌ

يَعْلَمُونَ» ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار میدهند. و بعد از اینکه زمین را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله ی «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن را ختم کرد. و بعد از اینکه جواب دادن به درمانده را یادآور شد، آن را به (قلیلا ما تذکرون) ختم کرد؛ زیرا وقتی درماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می کند که درمانده بوده است. و بعد از آنکه هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی توانند راهنمایی کنند و سودی بدهند، آن را به تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ - ختم کرده است. البحر ۹۱/۷.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۵ الی ۶۶) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

در آسمان ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می شوند؟ (۶۵)

تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده خبر میدهد خداوند متعال است. «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: (انعام ۵۹). «کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند».

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را دربرمی گیرد، و هرکس از آفریدگانش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و

بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنها را گرفته، آگاه است. «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نحل ۷۷) یعنی: و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن خداست.

یک نکته مهم و آن اینکه اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله ای خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنها را نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمیتواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و با تاکید قرآن پیامبر صلی الله علیه وسلم غیب را نمی دانسته است: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف ۱۸۸) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب خدا، و شر را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ

الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر میشود پرهیز میکردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه میگشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من میرسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ»: من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.

«وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت میرساند، نیز با ترغیب و تشویق مردمان به انجام آن کارها. اما همه مردم این هشدار و مژده رسانی را نمی پذیرند، بلکه تنها مومنان از آن استفاده می برند، و آن را می پذیرند.

بَلْ إِذَا رَأَى عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾
بلکه علم ایشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تکامل خواهد یافت)، بلکه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلکه آنان در مورد آن کورند. (۶۶)
«إِذَا رَأَى»: به پایان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسیر ابن کثیر، تفسیر کبیر). پیاپی آمده است. اصل این فعل (تَدَارَكَ) و ماضی باب تفاعل است. «إِذَا رَأَى عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ»: آگاهی ایشان در باره قیامت به پایان آمده و به آخر رسیده است. دلائل و براهین متعدد و فراوانی بر وجود قیامت بدی شان نموده شده و به دست شان رسیده است، ولی آنان از آنها رویگردان هستند. «بنقل از ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل.

قابل تذکر است که اگر برخی از انسانها حاضر نیستند که حقیقتی را قبول نمایند، این بدین معنی شده نمیتواند و یا هم این عدم قبول شان دلیل شده نمیتواند که آن امر اصلاً واقع نمی شود و یا هم اصلاً وجود ندارد.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: تفسیر: توسن عقل شان درین میدان ازپا مانده وبه حقیقت آخرت نرسیدند - گاهی شک میکنند و گاهی از آن منکر میشوند (موضع) و بعضی مفسرین چنین تقریر کرده اند که علم آنها بدرک آخرت نرسید و این نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالی الذهن ماندند بلکه راجع بان در شک و تذبذب افتادند و نه فقط شک و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدی پوشیدند که اگر در آن غور و تأمل میکردند تمام شبهه شان رفع می شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۷ الی ۷۵) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

و کافران گفتند: آیا زمانی که ما و پدران ما خاک گردیم به راستی ما را از آن [زنده] بیرون می آورند؟ (۶۷).

انکار از قیامت، کفر است:

مشرکین مکه که منکرین بعث بعد الموت و بر پای قیامت بودند می گفتند: زمانیکه ما و پدران ما میمیرند واجساد ما پوسیده و متلاشی میشود، آیا دوباره زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و آیا واقعاً باری دیگر زنده می شویم این جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار میکنند، در حالیکه فراموش می کنند که خود از عدم خلق شده اند. و دراین هیچ جای شکی نیست که: هر آنکه بار اول آنان را خلق کرده است می تواند بار دوم آنها را زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟

در برخی از اوقات انسان به خود می اندیشد و می پرسد، چه حکمت و فلسفه ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟ جواب واضح همین است که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی داند که چه لحظه ای به سراغ او می آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می دارد.

نویسنده تفسیر «فی ظلال القرآن» در این باره می فرماید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر معلوم و هویدا می بود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است. نشاط، شادابی و سعی و تلاش اش متوقف میشد و زندگی وی دچار رکود و انجماد میگردید. بلی انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت میکنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را میبینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف میکنند. گره دادن دلها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند. آنها نمی دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می کنند، موجب غفلت و نادانی می شوند و در

نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه ۹۸).

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است. (۶۸)

افسانه شمردن سخنان انبیاء، از جمله حربه های خطرناک کافران است. کافران میگویند این وعده ای زنده شده بعد از مرگ؛ که توسط محمد (ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق می بود تا به حال وخت واقع میشد، این وعده به جزاز افسانه های پیشینیان و خرافات گذشتگان چیزی دیگری نمی باشد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو: در زمین سیر کنید تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید (و چگونه همه هلاک شدند). (۶۹)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش. و از آنچه مکر می ورزند، دل تنگ مباش. (۷۰)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

و میگویند: اگر راست گوئید این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟ (۷۱)

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

بگو: شاید بعضی از آنچه را که به شتاب میطلبید، به شما نزدیک شده باشد. (۷۲)
مفسران مینویسند: آن عذاب عبارت بود از قتل و اسارتی که روز بدر نصیب آنها شد.

باید متذکر شد که: کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت میکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾
و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلی بزرگ است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند. (۷۳).

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾
و به راستی پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان میدارد و آنچه را آشکار میکند، می داند. (۷۴).

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾
هیچ پوشیده و پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آنکه در کتابی روشن [چون لوح محفوظ] است. (۷۵).

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمانها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است.
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۷۶ الی ۸۱) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾
همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف می کنند، بیان میکند. (۷۶).

از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که تورات و انجیل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قادر به حل اختلافات اهل کتاب نبوده و تنها قرآن، که حاکم بر کتب آسمانی پیشین است، قدرت حل اختلافات را دارد.

بناءً آیه مبارکه بیان می دارد که: پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلاف ها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن میابند، قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است کتابی است حق که

مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی اسرائیل را بیان می کند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می دهد، که آنها در این مورد به گروه های بی شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد الله متعال است. همچنان باید گفت که: اختلاف از مردم است، و گرنه مکاتب الهی در اساس و بنیاد خویش دارای اختلاف در بنیاد نیستند. در نهایت با تمام قوم قوت گفت که: یکی از برکات قرآن عظیم الشان، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است. (۷۷)

«لِّلْمُؤْمِنِينَ»: هر چند قرآن مایه هدایت و رحمت و سعادت همگان است، اما ذکر مؤمنان بدان خاطر است که به خصوص ایشان از قرآن منتفع و بهره مند میگردند. «ترجمه معانی قرآن».

واقعاً قرآن رحمتی است از جانب الله متعال برای پیروان بیروانش که آنها را به رضوان الهی رسانده و آنها را به راه فلاح و کامیابی رهنمود مینماید.

امام قرطبی میفرماید: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می برند (قرطبی ۲۳۱/۱۳).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

بی گمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان فیصله خواهد کرد. و او غالب دانا است. (۷۸)

یعنی تنها ذات پروردگار است که میان اختلاف کنندگان در باره هر چه که پیرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاوت و فیصله مینماید؛ یعنی برای نیکوکار پاداش داده و گنهکار را به سزای اعمال اش میرساند. ذات پروردگار عزیز و علیم است؛ عزیز است زیرا مغلوب نمیگردد و قضایش برگردانده

نمیشود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می کند. بر اعمال بندگان آگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

پس بر الله توکل کن، زیرا تو بر حق آشکار هستی. (۷۹)

«المُبِين»: روشن و آشکار. روشن گر درست از نادرست و جدا سازنده محقّ از مبطل.

«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

پس ای پیامبر مهربان! کار خود و پیروانت را به الله متعال بسپار، براو اعتماد کن و تمام امور را به او واگذار؛ توکل بر الله متعال یکی از شرایط موفّقیت انسان در حیات دنیاوی است. توکل بر الله تعالی تنها در مسیر حقّ معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. بناءً به الله باید توکل کرد و در تمام امور به او متکی باشیم.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

البته تو نمی توانی به مردگان بشنوانی، و نمی توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت کرده روی بگردانند. (۸۰)

«لَا تُسْمِعُ»: نمی شنوانی. شنوا نمی گردانی. پذیرا نمی گردانی. (سوره های: انفال / ۲۳، فاطر / ۲۲).

«الْمَوْتَى»: مردگان. هدف از آن کافران و مشرکانی است که تعصّب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ایشان را از شنیدن ادله و پذیرش حق انداخته است و آن را به مرده دلانی تبدیل ساخته است (انعام / ۱۲۲).

«الصُّمَّ»: کران. مراد اشخاصی اند که پنبه غفلت گوش ایشان را آکنده است، و باطیل ایشان را از حقائق گریزان کرده است.

«وَلَوْ اِذْ مُدْبِرِينَ»: کسانی که بسیار رویگردان و گریزانند. «ترجمه معانی قرآن». باید یاد آور شد که: مرگ و حیات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حیات طبیعی و مادی گفته می‌شود و هم به مرگ و حیات معنوی. قرآن، کسانی را که تحت تأثیر کلام حق قرار نمی‌گیرند، مرده می‌شمارند. «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى»: چنانکه مکرر میفرماید: شهدا را مرده ندانید، آنان زنده و شاد مانند و به یکدیگر نوید می‌دهند و از رزق الهی مستفید اند. بنابر این، زنده‌های سنگدل و لجوج، مرده‌اند، و شهیدان که از دنیا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند که کیفیت زندگی شان را تنها الله میداند. مفسر تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! بی‌گمان تو نمی‌توانی به کسیکه الله قلبش را با کفر و گناه می‌رانده است سر و صدایت را بشنوی و تو نمی‌توانی به کسیکه الله متعال گوش‌هایش را از شنیدن آوای هدایت ناشنوا ساخته، ندای حقت را برسانی؛ آنگاه که او نفرت کنان از راه هدایت و روی گردان از صراط حق، بدان پشت می‌کند. در این آیه الله تعالی کفار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزاها را نمی‌شنوند و دعوت به سوی الله تعالی را اجابت نمی‌کنند. از جانب دیگر باید گفت: بی‌اثر بودن تبلیغ پیامبران، به خاطر ابهام در کار نیست، بلکه به خاطر کوردلی منکران است. ایمان به منزله‌ی روح درکالبد است. کسانی که بادیدن معجزه و شنیدن منطق، ایمان نمی‌آورند، لاشه‌ای بی‌روح و مرده هستند. طوریکه: حق شنوی و حق‌پذیری، نشانه‌ی سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

و نیز نمی توانی نابینایان (حق) را از گمراهی شان (به سوی حق) هدایت کنی، تو تنها کسی را می توانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند. (۸۱)

«الْعُمَى»: جمع أعمى، کوران. مراد کوردلان و دل مردگان است (سوره: بقره آیات ۱۸ و ۱۷۱). «مُسْلِمُونَ»: مطیعان. مخلصان. تسلیم شوندگان. «ترجمه معانی قرآن»

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾

و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جانوری را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن میگوید [تا به آیات ما و آخرت و اصول آن یقین کنند]؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. (۸۲)

«دَابَّةٌ»: جنبنده. حیوان. هدف حیوانی است که دارای مشخصات و صفات خاص خود بوده و ظهور آن یکی از علائم فرا رسیدن قیامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظیم الشأن به اجمال از آن گذشته است و این مقدار ذکر برای ما بس است. ولی احادیث متعددی را در باره نوع و شکل و محل خروج و کارهای وی، این حیوان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم (نسبت داده اند که علماء و فقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانسته اند (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: تفسیر روح المعانی، قاسمی، کبیر، الواضح، المراغی). حتی برخی (دَابَّةٌ) را مفرد و برخی جمع، و گروهی آن را حیوان یا حیوانها، و برخی از مفسران آن را انسان یا انسانهای مصلح دانسته اند. (ملاحظه شود

تفسیر الواضح، تفسیر عبدالکریم خطیب) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

خوانندگان گرامی!

این آیه ظاهراً به حوادثی قبل از قیامت بحث به عمل می آورد، که هرگاه قهر الله متعال بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زنده ای را از زمین بیرون می آورد، تا با مردم سخن گوید، و سخنش این است که: مردم ایمان نمی آورند.

آمدن «دابة الأرض» از علایم آخر زمان است:

قبل از همه باید یاد آور شد که؛ نشانه های بزرگ و کوچک نزدیک بودن قیامت کدام اند؟ باید گفت: این امر را کسی بجز الله تعالی نمی داند طوریکه در قرآن عظیم الشأن آمده است: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سورة زخرف ۸۵). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست» ولی الله تعالی توسط پیامبرش به انسانها نشانه هایی را از وقوع قیامت بیان نموده است که به آنها نشانه های صغری و کبری گفته میشوند. نشانه هایی کوچک قیامت تا حدودی یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند و می پیوندند. در صحیح مسلم از حذیفه بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده، میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردند و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرَوْنَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالْجَالَ وَالْدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ» (تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی شود. آنگاه علامات ده

گانه را بدین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابه الارض، طلوع کردن آفتاب از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یأجوج و مأجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمین): یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر میشود و مردم را بسوی میدان حشر سوق میدهد). مسلم در کتاب «الفتن» باب «فی الایات التی تکنون قبل الساعة» (۲۲۲۵/۴) شماره (۲۹۰۱) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

خروج دابه:

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشم دار میباشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند. از جمله طوریکه در (آیه: ۸۲ سوره نمل) در فوق بیان شد.

مفسران در تفاسیر خویش در باره جمله «وقع القول علیهم» در آیه ۸۲ سوره نمل می نویسند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، إعراض از آیات خداوند متعال، عدم تدبیر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجا که موعظه در آنها مؤثر واقع نمیشود و تذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقق وعید خدا بر آنان واجب میگردد.

پس آیه میفرماید: هر گاه این حالت در مردم استقرار و شیوع یافت جاننداری را از زمین برایشان خارج میکنیم که با آنان سخن میگوید. یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) میفرماید: «وقع القول» یعنی مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم.

سپس میفرمایند: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته میشوند پس قرآنی که درحافظه مردم است چه میشود. گفت: «شبی بر آن میگذرد و حافظه آنها از آن پاک می شود و حتی «لا اله الا الله» را نیز فراموش میکند و به فراموشی می سپارند، در مقابل در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار میگیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می شود».

دلایل از احادیثی نبوی درمورد خروج دابه:

۱- در حدیثی که؛ ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالْدَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» (مسلم ۱۵۸). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خودخیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

۱- طلوع نمودن آفتاب از مغرب

۲- ظهور دجال

۳- خروج دابه الارض».

۲- امام مسلم از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت می کند. او میگوید از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمیکنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إِنْ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضَحَى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا، فَالْآخِرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيبًا». «اولین نشانه های بزرگی قیامت که ظاهر میشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابه الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می آید».

۳- امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسْمُ النَّاسَ عَلَي خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتُهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتُهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطَمِينَ» (المسند: ۵ / ۲۶۸). «دابه الارض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه کسی خریده‌ای او در جواب میگوید: از یکی از نشانه‌دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

۴- امام احمد و ترمذی از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابة ومعها عصا موسى عليه السلام وخاتم سليمان عليه السلام فتخطم الكافر - قال عفان (أحد رواه الحديث): اتف الكافر - بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتى إن أهل الخوان ليجمعون على خوانهم فيقول هذا: يا مؤمن! و يقول هذا: يا كافر». «دابه الارض خارج میشود در حالیکه عصای موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد و کافرا مهر میزند، عفان (یکی از راویان حدیث) می گوید: روی بینی کافر، با مهر علامت میگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می بخشد طوریکه اگر جماعتی روی یک دسترخوان جمع یکی به دیگری خطاب خواهد کرای مؤمن و دیگری به جانب دیگری خواهد گفت ای کافر».

مشخصات حیوان دابه الارض:

در مورد اینکه حیوانی دابه الارض دارای چه مشخصاتی است، علما و مفسران در این بابت نظریات مختلف ینگاشته اند که: برخی از این نظریات توجه شما جلب میدارم:

۱- امام قرطبی میفرماید: اولین و صحیح ترین قول این است که این حیوان همانا چوپه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیفه بن اسید غفاری روایت کرده است استناد میکنند. حذیفه میگوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم، بحث دابه الارض را میکرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لَمْ يَرَعَهُمْ إِلَّا وَهِيَ تَرَعُو بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ.» (در حالیکه مردم متوجه نیستند ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می آید) و از خود صدا در می آورد. (ترغو یعنی آن شتر صدا در می آورد).

منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می شود و اینگونه نقل میکنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند چوپه اش از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. حدیثی که قرطبی در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد. و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

۲- دابه الارض همان جساسه مذکور در حدیث تمیم داری (رضی الله عنه) بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص (رضی الله عنهما) نسبت داده شده است. و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جساسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج میشود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پرمو رسید و از او سوال کرد تو کی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم. او جساسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می کند و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب

میدهد و توییح مینماید. تصریح نشده است که جساسه ناقل اخبار دجال نیست. والله أعلم.

۳- دابه الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد. قرطبی این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می دهد اما سندی برای آن نیاورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.

۴- برخی را عقیده براین است که: دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله میکند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در رد آن میگوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه ای خارق العاده از نشانه های ده گانه قیامت به شمار نخواهد آمد. بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.

۵- دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران یک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می کنند و یا او را مجروح و مقتول می گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرز برای مردم است تا قلب هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین الله بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلیم تجریح است. این قول را ابو عبیه در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر بیان کرده است.

محل خارج شدن دابه الارض:

در مورد اینکه مکان بیرون آمدن دابه الارض در کجا است، در این مورد نظریات علماء هم اختلافی است:

۱- میگویند: دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگترین مسجد روی زمین بیرون می آید طبرانی در «اللاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل میکند (او این حدیث را مرفوع میداند) که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابه من أعظم المساجد فییناهم إذ رنت الأرض، فیینا هم كذلك إذ تصدعت». «دابه الارض از بزرگترین مسجدها خارج میشود. و ناگهان در حالت عادی در زمین به حرکت در می آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می رود.».

ابن عیینه میگوید: «دابه الارض زمانی خارج می شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.

۲- میگویند دابه الارض سه بار خارج میشود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می آید و مخفی میگردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می آید و دوباره پنهان می شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می گردد. در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً میگویند خروج آن در حرم مکه است و الله أعلم.

وقتی دابه الارض خارج میشود مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق میسازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر میزند تا علامت کفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابة الارض با مردم:

طوریکه در (آیه ۸۲ سورة نمل) خواندیم: «و هرگاه سخن (و وعده‌ی عذاب الهی) بر مردم حتمی شود، جنبده‌ای را برای آنان از زمین بیرون آوریم تا با مردم سخن گوید، که همانا مردم آیات ما را باور نمی‌کردند».

ابن کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می‌شوند و فرمان الله متعال را نادیده می‌گیرند و دین حق را تغییر می‌دهند، جنبده‌ای ظاهر می‌شود و با مردم به روشنی صحبت می‌کند.

منظور این است که آنها را مخاطب قرار می‌دهد و با آنان سخن می‌گوید و دلیل این رأی قرائت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبهم قرائت کرده است.

ابن عباس (رض) و عطا می‌فرمایند که: یعنی مردم را مجروح می‌کند بر اساس قرائت «تکلمهم» که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکلم یعنی جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح میکند و بر آنها نشانه‌ای خاص قرار میدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحیح مسلم آمده است).

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: دابه الارض خارج میشود و بر بینی آنها علامت می‌گذارد.

موضوعات که با مردم مطرح می‌دارد:

اما سخنی که با مردم می‌گوید این است؟ «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» «مردم به آیات ما ایمان ندارند».

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (أن) را با همزه مفتوح می‌خواند یعنی دابه به آنها خبر می‌دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام (إن) را با همزه مکسوره قرائت کرده اند و جمله را مستأنفه قرار داده اند یعنی معنی آیه چنین می شود با مردم سخنانی میگوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ مینماید.

ابن جریر میگوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند. خوانندگان گرامی!

در آیات (۸۳ الی ۹۰) مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾
و [یاد کن] روزی را که از هر امتی گروهی از آنان را که آیات ما را تکذیب می کردند، محشور کنیم. پس آنان توقف داده می شوند تا با همدیگر یکجا شوند. (۸۳)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

تا وقتی که [به محل حساب] آیند، [الله] میفرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالیکه هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غیر از تکذیب آیات] چه کارها [ی دیگری] انجام میدادید؟ (۸۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

و به خاطر ظلمی که کرده بودند، فرمان (عذاب الهی) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمی توانند) سخن بگویند. (۸۵)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

آیا آنها ندیدند که ما شب را آفریدیم تا در آن آرام گیرند، و روز را روشن ساختیم؟ البته در این کار برای قومی که ایمان می‌آوردند، علامات (قدرت الهی) است. (۸۶)

تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت می‌گیرند:

در این هیچ جای شکی نیست که: نظام آفرینش با نیازهای بشر هماهنگ است و این هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبری حکیم و یکتاست. کسانی که از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگیرند، مورد انتقادند. بیشترین انتقادهای قرآن از کسانی است که از فهم، حقیقت و تعریف زندگی غفلت دارند.

پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، باید بدانیم که: آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

نقش ایمان و تفکر دینی آن است که هستی را معنادار و هدفدار و نشانه‌ی قدرت و حکمت مورد بررسی قرار می‌دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند هراسان شوند، به جز کسی که الله (امن‌شان را) بخواهد. با خضوع در پیشگاه او حاضر میشوند. (۸۷)

مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که خوف و ترسی بزرگی و قوی ایجاد میکند و پشت سر آن نفخه‌ی مرگ را میدمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن

از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز روز قیامت و ایستادن در محضر پروردگار جهانیان.

ابو هریره (رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشفته‌گی دنیا که فزع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: «وَكُلُّ أُنُوفٍ دَاخِرِينَ» تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سریزیر به محضر الله متعال می‌آیند و احدی تخلف نمی‌کند. (تفسیر صفوات التفاسیر صابونی).

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوهها را بینی و آنها را ساکن می‌پنداری، و حال آنکه همانند حرکت ابر، حرکت دارد، [این] آفرینش الهی است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید باخبر است. (۸۸)

«جَامِدَةً»: ساکن و ثابت. آرام و بی‌حرکت.

«وَهِيَ تَمُرُّ...»: از آنجا که حرکت کوهها به ناچار باید همراه حرکت همه زمین‌های متصل بدان‌ها باشد، لذا حرکت کوهها اشاره به حرکت زمین است. زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می‌گردد، آن را حرکت وضعی مینامند، و هر سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و آن را حرکت انتقالی می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

امام فخر رازی مینویسد: علت این که آنها گمان می‌برند ثابت و ایستاده می‌باشند این است که اجسام بزرگ اگر بریک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان میبرد که ایستاده‌اند، در صورتیکه حرکت میکنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۳۴).

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾

کسانی که (در قیامت) کار نیکو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت. و آنان از وحشت آن روز در امان‌اند. (۸۹)

«فَزِعَ»: خوف و ترس. «آمِنُونَ»: جمع آمِن، در امن و امان. دور از بلا و مصیبت و خوف و ترس.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

و آنها که اعمال بدی انجام دهند، پس چهره‌هایشان در آتش نگونسار میشود. (وبه ایشان گفته میشود) آیا جزائی جز آنچه عمل میکردید خواهید داشت. (٩٠) «كُبَّتْ»: به رو افکنده شد. به صورت بر زمین انداخته شد. از ماده (كَبَّ) به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است. ذکر (وُجُوهُ) برای تأکید است، و مراد از (وُجُوهُ) هم همه اندام‌ها است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

ابن عباس میفرماید: «سَيِّئَةٌ» یعنی شریک قرار دادن برای الله متعال، یعنی آن که روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته میشود. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» به عنوان توبیخ به آنها گفته میشود: آیا جز به میزان کیفر عمل زشت خود در دنیا کیفر می بینید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (٩١ الی ٩٣) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾

جز این نیست که به من فرمان داده شده است که پروردگار این شهر (مکه) را بپرستم، پروردگاری که آن را حرام قرار داده است و همه چیز از اوست. و به من فرمان داده شده که از جمله تسلیم شدگان باشم. (٩١)

از فحوای آیه مبارکه است که: در مکه خون حرامی ریخته نمیشود، شکاری صید نمی شود، یا در ختی بریده نمی شود... والله تعالی مالک هر چیزی است پس در ملکش آنگونه که بخواهد تصرف می کند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به یگانگی پرستش کنم نه دیگران را و اینکه از خاضعان حکم و فرمانش، از منقادان شریعتش و از پیشاهنگان طاعتش باشم. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْصِدُ شَوْكَةً وَلَا يَنْفِرُ صَيْدَهُ وَلَا يَلْتَقِطُ لِقَطْنَهُ إِلَّا مِنْ عَرَفْهَا وَلَا يَخْتَلِي خِلَالَهَا». «بی گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان الله متعال تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی شود، شکار آن رمانده نمی شود و گم شده آن برداشته نمی شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می تواند که آن را معرفی نماید (بگویند که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی شود».

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾

و (به من فرمان داده شده است) اینکه قرآن را بخوانم، پس هر کس راه یابد، جز این نیست که به نفع خود راه می یابد. و هر کس گمراه شود، (گنااهش به گردن خود اوست) بگو من فقطاز بیم دهندگان می باشم. (۹۲) خوانندگان گرامی!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهمیت قرآن عظیم الشأن آغاز یافت، واینک خاتمه آن نیز از قرآن عظیم الشأن بحث بعمل می آورد. مهم ترین مأموریت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و وسلم بعد از توحید، تلاوت آیات الهی بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدمه‌ی هدایت است. محور تبلیغ ما باید قرآن باشد. وظیفه‌ی مبلغ، رساندن حقایق به مردم است، پذیرش یا عدم پذیرش، مربوط به خود آنهاست.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾
و بگو: حمد و ستایش مخصوص برای الله است، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت. و پروردگارت از آنچه میکنید غافل نیست. (۹۳)

«سِيرِكُمْ آيَاتِهِ»: مراد از آیات، آثار قدرت الله متعال در دنیا و اسرار عالم هستی است که در پرتو پیشرفت علم، مردمان با خداشناسی آشنا تر می شوند. یا این که مراد از آیات، فرموده‌های قرآن است که با گذشت زمان و ترقی دانش و معرفت، اعجاز آن نمایانتر میگردد (ملاحظه شود سورة: فصلت/۵۳). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

انسان در برابر اعمال خویش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است که باید برای آن شکر کرد.

در حدیث شریف آمده است: «يا أيها الناس، لا يغترون أحدكم بالله فإن الله لو كان غافلاً شيئاً لا غفل البعوضة والخرذلة والذرة». «هان ای مردم! کسی از شما در باره خدا افریفته نشود زیرا اگر الله متعال از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی گذاشت».

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة قصص

جزء ۲۰

سورة قصص مکی است، و دارای هشتاد و هشت آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام سوره ی «قصص» مسمی بوده؛ چون الله تعالی قصه ی موسی را در آن به طور مفصل از تولد تا زمان بعثتش توضیح و بیان فرموده است. قابل تذکر است که داستان موسی علیه السلام در سوره های «مائده»، «مریم»، «کهف»، «طه»، «قصص»، «نساء»، «بقره»، «اعراف»، «یونس»، «هود»، «اسراء»، «مؤمنون»، «شعراء»، «نمل»، «صافات»، «مؤمن»، «زخرف»، «ذاریات»، «دخان» و «نازعات» نیز توضیح نموده است.

همچنان علت نامگذاری این سوره بنام «سورة قصص»؛ آن است که کلمه ی «قصّ» در آیه بیست و پنجم این سوره آورده شده است، و مربوط به بازگو کردن داستان زندگی و مبارزات موسی علیه السلام برای شعیب پیامبر است. در سورة قصص بیشتر از همه داستان حضرت موسی علیه السلام ابتداء که البته در ابتدا بصورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون و در آخر با قارون ذکر شده است.

قابل تذکر است که داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن چند بار در بعضی جا مجمل و در بعضی موارد به مفصل آمده است، در سورة کهف داستان مفصل او که با حضرت خضر اتفاق افتاده آمده است و در سورة طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفصیل آن در سوره نمل و سپس در سورة قصص اعاده گردیده است.

قابل تذکر است که: این سوره بنام «سوره فرعون»؛ نیز شهرت دارد، زیرا الله تعالی در آیه سوم این سوره میفرماید که: خبر موسی و فرعون را در این سوره نقل میکنیم و جریان ظلم و ستم و ادعای خدایی فرعون و مبارزه حضرت موسی علیه السلام با او را تا موقع هلاکتش نقل می کند.

ارتباط این سوره به سوره قبل:

نظر به اینکه در خاتمه سوره نمل در باره تلاوت قرآن سخن گفت، در سوره قصص بیان می کند که از داستان موسی و فرعون برای مردم میخواند. سوره قصص پس از سوره نمل، در شهر امن مکه مکره فرود آمده و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، چون از داستان به دنیا آمدن موسی علیه السلام تا زمان رسالتش و نیز از رویدادهای شگفت انگیز آن زمان سخن میگوید، به سوره ی قصص مشهور گشته. درین سوره الطاف خدا نسبت به دوستانش و رسوایی دشمنانش در آن آشکار است. [التحریر و التئیر: ابن عاشور]. و این سوره، پس از سوره نمل و پیش از سوره اسراء آمده است.

ارتباط و پیوند این سوره با دو سوره ی قبل از خود:

ارتباط این سوره با سوره های شعراء و نمل این است که: قصه ی موجز و کوتاه موسی علیه السلام را که در آن دو سوره آمده به طور تفصیل بیان میکند و نخست از استکبار و سربرافراشتن و ستم فرعون و کشتن پسران بنی اسرائیل به دست او (سوره بقره آیه ۴۹)، (اعراف آیات ۱۲۷ و ۱۴۱) و به دریا انداختن موسی، شروع، سپس به پرورش موسی علیه السلام در قصر فرعون در دوران کودکی تا سن جوانی و روی دادن قتل قبطی قوم فرعون اشاره میکند که به فرار موسی از مصر به سرزمین مدین می انجامد و با دختر شیخ کبیر مدین (شعیب علیه السلام) ازدواج می کند. سرانجام پروردگارش به کوه طور فرایش می خواند و با او هم سخن می شود و او را به پیامبری برمی گزیند.

هم چنین این سوره به تهدید و نابودی مشرکان منکر قیامت، سؤال و جواب میان مشرکان دوزخی که برای خدا شریک می ساختند و بیزاری آنان که معبودشان ساخته بودند، و نیز به قارون و سرنوشت وی و به نیکوکاری و بدکاری می پردازد.

تعداد آیات کلمات و تعداد حروف سورة قصص:

طوری که یاد آور شدیم که: سورة قصص دارای هشتاد و هشت آیه می باشد. تعداد کلمات آن به: هزار و چهارصد و چهل و یک کلمه میرسد، تعداد حروف این سوره به: پنج هزار و هشتصد حرف میرسد.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سورة «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

اهداف و تعلیمات اساسی این سوره:

بصورت کل در سورة قصص اهداف ذیل به چشم می خورد:

نفی شرک و مبارزه با مشرکان،

اثبات قدرت پروردگار با عظمت در نگهبانی و پشتیبانی از مؤمنان.

فحوای سورة قصص:

قابل یاد آوری است که سوره قصص از جمله سوره های مکی است، و البته آخرین سوره ای است که به هنگام هجرت در میان مکّه مکرمه و جحفه (رابغ) نازل گردیده است. در بعضی روایات آمده است که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابغ» رسید، جبرئیل آمین تشریف آورد و به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ای محمد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولد شده اید، هستید؟ آن جناب فرمود: بلی، به یاد آن سر زمین هستم، آنگاه جبرئیل آمین علیه السلام، این سورة قرآن را

خواند، که در آخر به آنحضرت صلی الله علیه وسلم مژده داده شد که سر انجام مکه ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد. و آن آیه این است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾» (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند بگو پروردگارم بهتر میدانند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است.) سوره ی قصص از جمله سوره های مکی است که مسائل عقیدتی از قبیل «توحید» و «نبوت» و «معاد» را مورد بررسی قرار می دهد و در خط مشی و اهداف با سوره ی «نمل» و «شعرا» همسو است و فضای حاکم بر آن سوره ها بر سوره ی قصص نیز حکم فرماست و آنچه را که در آن دو سوره به صورت مجمل و خلاصه آمده است تفصیل می دهد و آن را تکمیل می کند.

محور سوره ی شریف پیرامون اندیشه ی حق و باطل و منطق اذعان و طغیان دور می زند، و نزاع و کشمکش بین سربازان رحمان و سربازان شیطان را ترسیم می کند. در این راستا دو داستان را آورده است؛ داستان اول عبارت است از قصه ی گردنکشی و طغیانی که به سبب برخورداری از حکومت و تسلط حاصل میشود و در قصه ی فرعون گردنکش و ستمگر نمود پیدا میکند، فرعون ی که بدترین عذاب را به بنی اسرائیل چشاند، مردان را گردن می زد و زنان را زنده نگه میداشت، و در مقابل خدای متعال بزرگی نشان می داد، تا جایی که به خود اجازه داد ادعای خدایی بکند: مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي.

دوم، قصه ی گردنکشی و طغیان به سبب مال و ثروت است که در قصه ی «قارون با قومش» نمایان و منعکس میشود. هر دو قصه رمز طغیان و گردنکشی انسان در این جهان است، اعم از این که به سبب مال و ثروت باشد، یا جاه و سلطنت.

سوره سخن را با بازگفتن طغیان و گردنکشی و فساد فرعون در روی زمین آغاز کرده و منطق طغیان را در هر زمان و مکانی توضیح داده است.

سپس موضوع و بحث را به ولادت موسی علیه السّلام و ترس و هراس مادرش از ستم فرعون، انتقال داده که خداوند متعال به او الهام کرد موسی را به دریا بیندازد تا در کنار فرعون و در کمال عزت و آسودگی به زندگی ادامه بدهد و بسان گلی پاک و خوشبو در میان خار و لجن رشد کند.

سپس در مورد رسیدن موسی به سن بلوغ و کشتن یک نفر قبطی، و مهاجرتش به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شعیب و این که خدای متعال به او دستور داد که به مصر بازگردد و فرعون ستمکار را به سوی خدا بخواند، سخن به میان می آورد و داستان موسی و فرعون را تا زمان غرق شدن فرعون به تفصیل بیان میکند، و درباره ی کفار مکه و ایستادن آنها در مقابل رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم صحبت نموده و توضیح می دهد که مسلک اهل ضلال یکی است.

سپس بحث را به قصه ی قارون کشانده، و تفاوت عظیم منطق ایمان را با منطق طغیان بیان کرده است.

و سوره با ارائه ی طریق نیکبختی یعنی طریق ایمان، همان چیزی که تمامی پیامبران علیه السّلام مردم را به سوی آن فرا خوانده اند، خاتمه می یابد.

ترجمه و تفسیر سورة قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طسم ﴿١﴾

«طا سین میم» (شاید اشاره به اَسْمَاءُ اللَّهِ تعالی باشد یا نام سوره است و قسم به آن یاد شده).

حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن پاک است، و نشان می دهد که کتاب اعجاز انگیز قرآن که دارای فصاحت و بلاغت بینظیری است از امثال این حروف هجایی ترکیب نیز یافته است. (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۱ الی ۶) داستان و قصه‌ی موسی علیه السلام به بیان گرفته میشود.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

این است آیات کتاب روشنگر که در اعجاز، تشریع و احکامش روشن و نمایان است. و یا: این است آیات کتاب الله که روشن کننده (راه حق از باطل و هدایت از گمراهی) است. (۲)

باید با تمام صراحت بیان داشت که: قرآن عظیم الشأن، معجزه‌ی علمی وابدی اسلام، است. قرآن عظیم الشأن با محتوای روشنش، حق را از باطل و راست را از بیراهه روشن می سازد و روشنگر راه سعادت انسان‌ها می باشد.

قرآن عظیم الشأن از حروف الفبای عربی تشکیل شده است، و به صراحت اعلام میداریم که: اگر آنرا کلام بشر می دانید، شما نیز مثل آن را بیاورید. قرآن، کتاب روشن، شفاف و همه فهم می باشد.

عظمت قرآن:

قرآن کریم چون مؤنس و همدمی است که انسان را در زندگی دنیا که میدان رنج است و زحمت و سراسر سختی و مشقت است، همراهی میکند. قرآن نوراست که راه درست و حقیقت را روشن می نماید، و معلمی است که به انسان اخلاق و آداب زندگی می آموزد. قرآن راهنمایی است که دست انسان را گرفته او را از میان تاریکی ها و ضلالت و گمراهی به راه راست و هدایت راهنمایی میکند. لذت و زیبایی قرآن را تنها کسانی درک میکنند که با چشم بینا و قلب عجین و خمیر شده با ایمان با قرآن زندگی کرده، آنرا درک نموده اند. قرآن کریم وحی الله تبارک و تعالی و کلام مجید او می باشد. کتاب جاویدانی است که در آن اَسْمَاء و صفات باری تعالی، عقیده و ایمان، معجزات قدرت و رحمت واسع خالق یکتا بیان می گردد، وقتی انسان با قرآن زندگی می کند، چه شرفی بالاتر ازین برای اوست که الله خالق و توانا از میان تمامی موجودات او را برگزیده با او سخن میگوید!

تَلُوْا عَلَیْكَ مِنْ نَّبِیِّ مُوسٰی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ﴿۳﴾

بخشی از حکایت موسی و فرعون را برای قومی که ایمان دارند، به راستی و درستی بر تو می خوانیم. (۳)

«بِالْحَقِّ»: راست و درست. عین واقعیت. یعنی آنچه در اینجا آمده است، نه تنها خالی از هرگونه خرافات است، بلکه بیان واقعی مطالب حقیقی است. «لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ»: تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنان هدف اصلی این آیات بوده و ذکر داستان به خاطر آنان و جهت استفاده ایشان است.

ای پیامبر! در این سورة مبارکه قسمت از زندگی نامه حضرت موسی علیه السلام و فرعون را درحالی بر تو بیان میدارم. که این داستان وقصه، مشحون از وصف راستی و درستی است، و شک و دروغی در آن موجود نمی باشد،

واین داستان برای قومی که به قرآن ایمان دارد و آنرا تصدیق میدارد، و از آن سود می برند، می باشد.

باید گفت که: داستان‌های قرآنی، خُرافه، خیالی و گزافه گویی نیست، و طوریکه گفتیم هدفِ قرآن از بیان داستان، هدایت مؤمنان است. مبارزه و مجاهدت پیامبران با طاغوت‌ها و ستمگران، سر مشق مثالی مؤمنان است.

هدف کلی قرآن عظیم الشان از بیان داستان، هدایت مؤمنان و بشریت است.
 إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذَّبِحُ
 أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان وضعیف می کرد، پسرانشان را سر می برید، و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه میداشت، او مسلماً از مفسدان بود. (۴)

پلان برتری طلبی و تسلط فرعون بر همه انسانها:

فرعون از جمله کسانی بود که هدفش علو بود؛ (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) وپلان و نقشه عملی اش هم افساد بود؛ «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.» فرعون هدف خودش را رسیدن به مقام برتر دنیوی قرار داد. میگفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى».

این شعار وی مبین این امر است که وی میخواهد شخصیتی و موجود بشود که در عالم بینظیر باشد، همه در مقابل او نه تنها خاضع و برمانبردار باشند بلکه برای او به سجده افتند. این انتخاب هدف است. برای رسیدن به این هدف، یک راه کلی را ترسیم کرد و گفت: باید آن چه را با رسیدن من به این مقام منافات دارد بر هم بزنم.

مثال های از فعالیت های اش این بود که؛ «جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا» بین مردم اختلاف ایجاد کرد و آنها را دسته بندی مختلفی تقسیم کرد. او از این طریق میخواست تا جامعه و مردم آنرا تجزیه و تقسیم نماید، تا بتواند هر گروهی را با وسیله ساده تری شکل آن مخدول و منکوب کند. ولی اگر مردم متحد باشند، نمیتوانست در مقابل آنها پلان های شوم خویش را تطبیق بدارد.

بناءً «يَسْتَضَعِفُ طَائِفَهُ مِنْهُمْ»؛ برای این کار می بایست کسانی را که از ناحیه آنها احتمال خطر میروید همیشه در ضعف و ناتوانی نگهدارد و مانع رشد آنها شود. حق و حقوق شان را نمی داد و در زندگی محروم شان میگذاشت.

و نهایتاً برای اینکه در جامعه دوام نیاورند، به نسل کشی آنها پرداخت. مردان آنها را میکشت و زنهای را زنده نگه میداشت؛ «يَذْبَحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ». آن روزها از زنهای برای کنیزی، خدمه و یا هم استفاده های جنسی استفاده میکردند و زنهای قدرت مقابله با حکومت را نداشتند. هیچ سابقه ای نداشت که زن ها در مقابل او قیامی کرده باشند. از این روی در این خطری را احساس نمی کرد. این نقشه کلی فرعون بود. نام این نقشه در فرهنگ اسلامی بنام افساد در جامعه می باشد.

نکته هایی که از این آیه استفاده می شود این است که مشکل اصلی فرعون که او را به یکی از شقی ترین انسان ها تبدیل کرد، همان چیزی بود که او را وادار به برتری طلبی و تسلط بر همه انسان های دیگر کرد. فرعون فقط به ریاست و سلطنت ملک مصر و تسلط بر یک قوم قانع نبود. او میدید مردمی هستند که مجسمه ها و بعضی حیوانات را می پرستند، و به این فکر افتاد که چرا ما کاری نکنیم که ما را پرستند؛ و درصدد برآمد به مقامی برسد که بگوید: «انا ربکم الاعلی»؛ من از همه شما برترم.

زجاج میگوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمیدانند پس شاید او فرزندان بنی اسرائیل را فقط بدین انگیزه میکشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی اسرائیل آن را از پیامبران خویش در باره ظهور موسی علیه السلام نقل میکردند. و الله اعلم.

چرا فرعون به قتل فرزندان ذکور اقدام کرد؟

نام فرعون مصر «ولید» پسر «مصعب» بود نام همسرش «آسیه» دختر «مزاحم» بود. فرعون دریکی از شب ها در خواب دید که آتشی از طرف «بیت المقدس» آمد و خانمان و گروه قطبی ها را سوزاند ولی گروه سبطی ها «بنی اسرائیلی ها» از این آتش محفوظ ماندند.

بعد از اینکه فرعون از خواب بیدار شد بسیار از دیدن خوب خویش بی نهایت ترسیده بود. جادوگران و کاهنان و منجمان را جهت تفسیر و تعبیر این خواب به حضور خود فرا خواند. آنها چنین نتیجه گیری کردند که از طایفه بنی اسرائیل پسری به دنیا می آید و هنگامی که بزرگ شد مدعی نبوت می شود و با تو به مبارزه می پردازد و در نهایت ترا نابود می کند.

بدین سبب فرعون دستور داد که هر زن حامله ای که حملش پسر باشد باید بعد از وضع حمل بچه اش بقتل برسد. مدتی این عمل زشت و حیوانی و درنده خوئی را انجام دادند. روزی همشینیان فرعون گفتند: اگر این کار ادامه یابد فقط اشخاص پیر و از کار افتاده باقی می ماند و کسی از پسران جوان برای کار

کردن و خدمت به این پیران پیدا نمی شود. فرعون گفت: پس یک سال در میان این کار را انجام دهید. در همان سال اول که فرزند پسر کشته نمی شد هارون برادر موسی به دنیا آمد. چنانکه روایت شده است بصورت کل در حدود دوازده هزار پسر بچه بنی اسرائیل کشته شد.

ابن کثیر میگوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی اسرائیل ادامه داد، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب میشد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی اسرائیل انجام می دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمیتوانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام میدهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگهدارند و در سال دیگر بکشند.

نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی میگذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سال های قتل پسران متولد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده دار باز رسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گماشته بود که بر زنان بنی اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله میشد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه میشد، ثبت میکردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر میرسیدند و اگر نوزاد دختر می بود، آن را به حال خود وا میگذاشتند اما اگر پسر میبود، او را سر بریده و راه خود را در پیش میگرفتند و میرفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری به حکم الله متعال بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

و ما می خواهیم که بر کسانی که در روی زمین به زبونی کشیده شده اند، منت نهیم [و نعمت دهیم] و ایشان را پیشوایان و وارثان (سلطنت) گردانیم. (۵)
 الله تعالی می خواهد تا بر کسانی از بنی اسرائیل که فرعون آنان را در مصر به بردگی و ذلت کشانده است منت گذاشته و آنان را از ستم و طغیان فرعون نجات دهد. و پس از نابود سازی فرعون و سپاهش «و نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً» ایشان را رهبران نیکو کاری و صلاح، دعوت گران هدایت و فلاح و وارثان زمین قرار دهد؛ تا فرجام از آن تقوا پیشگان باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: «أئمة» یعنی پیشوا و فرمانده در امور نیکو و خیر. و قتاده گفته است: یعنی فرمانروایان و شاهان. «و نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و آنان را وارث ملک فرعون گردانیم، سرزمین آنان را وارث شده و بعد از اینکه قبطی ها سروران و بزرگان مصر بودند، در جای آنان مسکن گیرند.
 وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به فرعون و هامان و و لشکریان آن دو؛ آنچه را که از آن می ترسیدند، نشان دهیم. (۶)
 «و تُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»: خداوند با عظمت میفرماید: یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار میگردانیم سرزمین مصر و شام را ملک آنان قرار میدهیم، تا هر طوریکه میخواهند در آن تصرف نمایند.
 مفسر بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: «تُمْكِنَ» در اصل یعنی این که برای چیزی مکانی تهیه شود که در آن قرار گیرد، و سپس در معنی تسلط و فرمانروایی مطلق استفاده شده است. (تفسیر بیضاوی ۸۸/۲).

الله تعالی در ادامه آیه مبارکه میفرماید: به فرعون یاغی و وزیرش، «هامان» و قبطی‌ها چیزی را نشان دهیم که از آن میترسیدند، یعنی نشان دهیم که قدرت پادشاهی اش توسط همان مستضعفان از میان می‌رود و به وسیله‌ی نوزاد بنی‌اسرائیل نابود خواهند شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۷ الی ۱۴) درباره ولادت موسی علیه السلام و به دریا افکندنش و بشارت به پیامبری او، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْقَيْمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، پس هنگامی که [از سوی فرعونیان] بر او بترسی او را (در صندوق گذاشته و) به دریا بینداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز می گردانیم، و او را از از جمله پیغمبران می گردانیم. (۷)

تشریح لغات:

«أَوْحَيْنَا» أوحینا: الهام کردیم، پیام دادیم، وحی الهام کردیم، مانند: و أوحی ربک إلی النحل (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه ۶۸، مائده آیه ۱۱۱، طه آیه ۳۸، انفال آیه ۱۲، زلزله آیه ۵).

«أَرْضِعِيهِ»: شیرش بده، او را شیر بده. «خِفَتْ عَلَيْهِ»: بر او بیمناک شدی.
«الْقَيْمِ»: دریا، رودخانه ی نیل. «وَلَا تَخَافِي»: مترس. «وَلَا تَحْزَنِي»: غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

به اراده الله تعالی نطفه مبارک حضرت موسی در رحم مادرش قرار گرفت و بعد از گذشت مدت معمولی، مادرش وضع حمل کرد ولی می‌ترسید که اگر

فرعونیان از این حملش اطلاع حاصل نمایند، طفلش را خواهند کشت. الله تعالی به مادر موسی با الهام قلبی راهنمایی می کند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» به قلب مادر موسی علیه السلام الهام کردیم. که وی را به دنیا آورد و هیچ ترسی را به خود راه ندهد، موسی را شیر ده و به وعده الله تعالی سخت مطمئن باش.

ملاحظه میشود که امر پروردگار به مادران همین است که: در هیچ شرایطی نباید شیر خویش را به فرزندان خویش قطع و از آنان دریغ نمایند. ابن عباس (رض) گفته است: این القاء به مادر موسی عبارت است از الهام است. و مقاتل گفته است: که جبرئیل خبر آن را به او داد. و قرطبی گفته است: بنا به قول مقاتل وحی به معنی «اعلام» است نه الهام. و همه بر این اجماع دارند که مادر موسی پیامبر نبود و فرستادن فرشته به نزدش مانند سخن گفتن فرشته با آن شخصی «أقرع» و «ابرص» و «نابینا» بود، همان گونه که در حدیث چنان مشهور است. و نیز فرشته با غیر پیامبران صحبت کرده است، از جمله به «عمر بن حصین» سلام کرد در حالیکه پیامبر هم نبود. (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۳).

الله تعالی به مادر موسی طی الهامی گفت: «فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ» پس اگر بیم داشتی از جانب فرعون به او صدمه ای برسد، او را در صندوقی بگذار و آن را به دریای نیل بینداز و از این امر که فرعون و سپاهش موسی را سر بُرند نترس. «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» و از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش؛ زیرا این وعده ای از سوی ما است که پسر را سالم و غانم به تو بر گردانیده و به علاوه وی را به رسالت برانگیزیم. و او را برای نجات بنی اسرائیل نزد فرعون میفرستیم، تا به وسیله ای او بنی اسرائیل را نجات بدهیم.

مادر حضرت موسی علیه السلام دو تشویش و دو نگرانی داشت: یکی ترس از کشته شدن طفلش و دیگری غم فراق او، که خداوند متعال به زیبایی فرمود: «لَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» هر دو تشویش را رفع کرد و فرمود: از نابود شدنش مترس و از فراقش هم غمگین مباش. در این هیچ جای شکی نیست که: در اضطراب‌ها و بن بست‌ها، خداوند بهترین هادی و حامی مؤمنان است. و تمام وضاحت در یافتیم که در دساتیر الهی اسراری نهفته است که شاید در نظر ابتدایی، معقول نیاید. بناءً ما نباید از در تطبیق فرامین الهی، نه از چیزی بترسیم و نه نسبت به مسئله‌ای نگران باشیم.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطا کار بودند. (۸)

خواست انسان در مقابل اراده‌ی الهی بی اثر است فرعون واسطه نجات موسی از رود نیل شد، و در نهایت به دست موسی علیه السلام در همان دریا غرق گردید. فرعون گمان کرد که هدیه‌ای برای او رسیده است؛ اما خداوند اراده فرموده بود که دشمنش را در دامان او پیروراند. واقعاً خدا میتواند نوزاد بی‌دست و پا را در دریا حفظ کند، ولی انسان صاحب دست و پا را غرق سازد. فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه‌ی این تدابیر ابلیسی شانراختی کرداند.

در نهایت کار به جایی رسید که مادر موسی مجبور شده تا طفل خود را در یک صندوقی گذاشته و آنرا به آب انداخت. خاندان فرعون موسی را از روی امواج نیل برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد.

طوری که گفته شد سپاهیان فرعون صندوق را یافته و موسی را گرفتند تا یار و یآوری برای شان باشد و وی را به این منظور که به فرزندی اش برگیرند، پرورش دهند. ولی او دشمن جان شان، سبب اندوه شان و عامل از بین رفتن سیطره و ملک شان گردید. بی گمان فرعون، هامان و افراد ایشان ستمگر، سرکش و مجرم بودند.

فرعون و وزیر و لشکریانش طرح دادند و عمل کردند، ولی تدبیر خداوند همه ی آنها را خنثی کرد.

مفسر قرطبی گفته است: لام در «لیکون» لام عاقبت و صیروت است؛ چون آنها موسی را به این منظور نگهداشتند که نور چشم آنان باشد، اما سرانجام دشمن و سبب اندوه آنها شد. بدین وسیله حال را به مال ذکر کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۲/۱۳).

دانشمندان گفته اند: خاطی آن است که به عمد مرتکب گناه بشود، و مخطی آن است به غیر عمد گناه از او سربزند. خوانندگان گرامی!

در این تدبیر به حکمت الله متعال توجه بفرماید! از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش میدهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر میکند. زیرا فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا الله تعالی آنان را به این شیوه عجیب، که دشمن شان را به دست خودشان پرورش داد، مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

وهمسر فرعون گفت هم برای من وهم برای تو نورروشنی است، او را نکشید، امید است ما را سود دهد، یا وی را به فرزندی خود بگیریم. ولی آنان آگاه نبودند [که دشمنشان را به دست خود می پرورند.] (۹)

هدف از «امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ»: زن فرعون. آسیه، است که قرآن او را زن با ایمانی معرفی می کند (ملاحظه شود سوره: تحریم آیه ۱۱).

و (چون) همسر فرعون (احساس کرد که آنان قصد کشتن این طفل را دارند خطاب به فرعون) گفت: او را نکشید (که او) روشنی چشم من و توست. قابل تذکر است که در زندگی حضرت موسی، چند زن، نقش محوری و اساسی داشته اند: مادر موسی، خواهر موسی، زن فرعون و همسر موسی، در این آیه نقش زن فرعون در جلوگیری از قتل او بیان شده است.

در نهایت از قتل طفل صرف نظر می کنند. فرعون و همراهانش ندانستند که پایان کارشان بر دست این کودک چه خواهد بود.

ملاحظه نمودیم که: زن فرعون، رأی فرعون را تغییر داد و شوکت، سلطنت و ثروت فرعون هیچ یک مانع او نشد.

مفسر طبری میفرماید: آورده اند که وقتی همسر فرعون چنان گفت، فرعون گفت: برای تو آری، اما برای من نور چشم نمی شود. (تفسیر طبری ۲/۲۲۰).

و ابن عباس (رض) گفته است: اگر فرعون می گفت: برای من نور چشم است، خدا او را به وسیله ی موسی هدایت می کرد، اما امتناع ورزید. (تفسیر صفوة التفاسیر صابونی)

مفسران گفته اند: همسر فرعون عقیق و بی اولاد بود، از فرعون خواست موسی را به او ببخشد و فرعون هم موسی را به او بخشید.

در آیه مبارکه در میاییم که مالک دلها الله تعالی است، او میتواند سخت ترین دلها همچون دل فرعون را نیز نرم سازد.

طوریکه خداوند متعال در جمله اخیر این آیه مبارکه میفرماید: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه آنها متوجه نبودند و نمی دانستند که فرعون و اطرافیان ستمکارش به وسیله ی موسی نابود می شوند.

درس بزرگی که از فهم این آیه مبارکه بدست می آید اینست که ما باید فعالیت خویش در نهی از منکر زبانی، در هیچ وخت غفلت نورزیم دیدیم که همین نهی از منکر زبانی چطور کار ساز واقع شد، مثالهای در تأریخ وجود دارد از جمله دیدیم که: زن فرعون با گفتن «لَا تَقْتُلُوهُ» از کشته شدن موسی جلوگیری کرد، چنانکه یکی از برادران یوسف با گفتن «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ» (آیه ۱۰: یوسف) از کشته شدن یوسف جلوگیری کرد. دیدم که: در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که در نهی از منکر یک شخص، چنان قوت نهفته می باشد که؛ نظر جمع را عوض میکند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، توسط نظر جمع را تغییر داد).

همچنان باید گفت: برخی انسانها در ظاهر بسیار بلند پروازند، ولی در باطن اسیر نیازهای درونی خویش هستند. دیدیم فرعون که ادعا می کرد: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سرانجام می پذیرد که ممکن است یک نوزاد آب آورده برای او سودمند واقع شود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

و قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] خالی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] محکم و استوار نکرده بودیم تا

از باور کنندگان وعده ما باشد، به درستی که نزدیک بود آن [حادثه پنهانی] را فاش کند. (۱۰)

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: به محض اینکه مادر موسی شنید که موسی به دست فرعون آفتاده است از شدت و فرط غم و اندوه عقل از سرش رفت. وسخت دست و پاچه شد.

«إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي»: اگر خداوند متعال او را پایدار و شکبا نساخته بود نزدیک بود برای مردم افشا کند که موسی فرزند وی است.

ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی شنید طفلش به دست فرعون افتاده است نزدیک بود چیغ بزند و بگوید: وای بر پسر!

از بس که غم و اندوه بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است.

«لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا»: «اگر دلش را استوار نمی ساختیم» اگر صبر و ثبات را به او الهام نمی کردیم، چنین بود که به وعده الهی و نگهداشت و کارسازی وی، دلش آرام گرفت؛ زیرا مادر موسی به وحی و الهامی که خداوند متعال به وی کرده بود، باورمند و متیقن بود.

آرامش دل‌ها به دست الله تعالی است. و از نشانه های ایمان، آرامش خاطر و دل آرام است.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

و (آن گاه مادر موسی) به خواهر او گفت که از پی طفلم رو. خواهر رفت و موسی را از دور دید (و شناخت) ولی آل فرعون بی خبر بودند. (۱۱)

«قُصِّيهِ»: او را دنبال کن. حال و وضع او را تعقیب کن.

«عَنْ جُنْبٍ»: از جانبی. از گوشه‌ای. مراد دورادور است.

«وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»: در حالی که فرعون و فرعونیان نمی دانستند که او خواهر موسی است و مشغول تعقیب این طفل است.

درس که میتوان از این آیه مبارکه گرفت یکی هم همین است که در امور که حساسیت برانگیز باشد، مصلحت همین است که، کارها را به دیگران واگذار کنیم.

در داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام حساسیت بر روی مادر بیشتر بود و امکان داشت که موضوع افشا گردد. توکل به الله به معنای بی تفاوتی در مسائل نیست. با اینکه مادر موسی زن باایمانی بود، ولی باز هم دخترش را برای تعقیب برادر خود فرستاد.

مادر موسی در لحظه که طفل خویش را (موسی) در آب می گذاشت به خواهر وی گفت: حرکت صندوق را تعقیب کن، ببین که؛ سر انجام با وی چه می شود؟ پس خواهرش پشت صندوق را گرفت و از فاصله ای دور به تعقیب آن پرداخت. سربازان و محافظان قوم فرعون از این نکته که او خواهر وی است و می خواهد تا از اخبارش اش مطلع شود، غافل بودند. نهایت صندوق موسی به قصر فرعون رسید و خواهرش هم آنجا را زیر نظر گرفت.

دیده میشود که: مؤمن، مأموریت خود را به دور از توجه دشمن با دقت و هوشیاری انجام وظیفه می کند و از وظایف داده شده با دقت و ارسائی می کند.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾

و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) پس [خواهرش آمد و] گفت: آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او باشند. (۱۲)

«حَرَّمْنَا»: تحریم کردیم. مراد از تحریم، منع کردن و بازداشتن است.
 «الْمَرَّاضِعَ»: جمع مُرْضِع، زنان شیرده. دایگان. یا جمع مَرَضِع است و اسم مکان و مراد پستان است. یا این که مصدر میمی و به معنی رضاع و شیر دادن است.
 «نَاصِحُونُ»: دلسوزان. خیرخواهان.

در آیه مبارکه به یک حکمت بزرگی متوجه شدیم که: ابتدایی ترین کارها مثل مکیدن پستان مادر توسط طفل شیر خور هم به اراده الهی صورت میگیرد و اگر الله تعالی نخواهد، آنهم اتفاق نخواهد افتاد.

همچنان در آیه مبارکه به یک واقعیت رسیدیم که الله متعال نخواهد، تشکیلات عریض و طویلی همچون دستگاه فرعون نیز از تأمین غذای یک کودک عاجز میماند. و از جانب دیگر الله متعال از روی لطفی که به موسی و مادرش داشت از قبل، شیرخوردن موسی از هر زنی جز مادرش را بر وی حرام گردانیده بود. مفسران گفته اند: موسی چند روز بر این حال باقی ماند و هر زنی را که می آوردند تا او را شیر بدهد پستانش را نمیگرفت. این امر بر آنان مهم شد و کار بر آنان دشوار گشت. او را برداشتند و در خارج از قصر به دنبال زنی شیرده میگشتند. در این اثنا به خواهرش رسیدند.

«فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ» گفت: آیا میخواهید زنی شیرده را به شما نشان دهم که: کفالت و رعایت او را به عهده بگیرد؟ «وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» و بصورت کل در تربیت و شیر دادنش کوتاهی نکند.

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی معروف به «سدی» (متوفی ۱۲۷) میفرماید: آنها را به مادر موسی راهنمایی کرد. مادر موسی به دستور آنها برفت و وقتی به آنجا رسید، دید که طفل در بغل فرعون است و او را ناز میدهد، و طفل هم گریان می کند، و شیر میخواهد. فرعون طفل را به مادرش

داد، و به محض این که بوی مادر خود را احساس کرد، پستانش را گرفت. فرعون گفت: تو با آن چه نسبتی داری که پستان همه را نگرفت، و پستان تو را گرفت؟ گفت من زنی خوشبو هستم و شیرم هم نیکو است. طفلی یافت نمی شود که پستان مرا نگیرد. پس همان روز به منزل برگشت و تمام اهل بیت فرعون برایش ارمان و هدایا و جواهر آوردند. (تفسیر صفوة التفاسیر).
 فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

پس او را به مادرش برگردانیم تا خوشحال و شادمان شود و غمگین نگردد و بداند که حتماً وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت اند این حقایق را] نمی دانند. (۱۳)

سبحان الله، پروردگار با عظمت ما از وعده های خویش تخلف نمی ورزد، هانطوریکه در آیه هفتم خواندیم که الله متعال به مادر موسی وعده داده بود که طفلش را دوباره به اغوش اش بر می گرداند و در این آیه مبارکه دریافتیم که حق تعالی موسی را به مادرش برگردانید تا شادمانیش کامل شود و خاطرش اسوده و آرام گیرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: برای اهل حق، اهداف مهم است، نه عناوین. در جمله «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ» دریافتیم که در نهایت امر، طفل دوباره به اغوش مادر برگشت اگرچه این بار، مادر به عنوان دایه استخدام شد؛ ولی عنوان والقباب مهم نیست، برگشتن طفل به مادر مهم است. موسی علیه السلام سالم و محفوظ به بغل مادر برگشت و بیم و هراس مادرش بر وی و اندوهش از فراق وی از بین رفت. و تا مادر موسی بداند که وعده پروردگار متعال به وی حق است و در آن تردیدی نیست و او وعده اش را خلاف نمی کند. ولی بیشتر کافران نمی دانند که وعده الله متعال خواه ناخواه انجام شدنی است.

از ابن عباس (رض) نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی علیه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند در حالی که خیرخواه او باشند)، عداه‌ای در باریان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آن‌ها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند».

نقل است که چون موسی علیه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی علیه السلام هم فرزند خود را شیر میداد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. توجه نمایید، در این تدبیر خدای حکیم و علیم.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و چون [موسی] به کمال بلوغ رسید و اندام او کامل شد، به او حکمت [نبوت] و مقام علم عطا کردیم و چنین پاداش به مردم نیکوکار می‌دهیم. (۱۴)

«أَشُدُّ»: قدرت و قوت. هدف از آن رشد و نمو جسمانی است.

«إِسْتَوَى»: تکامل و تعادل پیدا کرد و از نظر خرد و اندیشه کامل گردید.

«حُكْمًا»: حکمت. فرزاندگی. روشن بینی (سوره: انعام/۸۹). «ترجمه معانی قرآن».

«آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به کمال نیرومندی و به تمام رشد عقلی‌اش رسید الله تعالی به او حکمت و دانش عطا کرد و او را در دین خویش فقیه و فرزانه گردانید.

اصطلاح «حُكْمًا وَ عِلْمًا»: بصورت کل سه بار در قرآن عظیم الشأن بکار رفته است که؛ در همه موارد، حُکم بر علم مقدم شده است.

«حکم» به معنای فهم درست و قدرت بر قضاوت صحیح و «علم» به معنای داشتن آگاهی و اطلاعات است.

در آیه مبارکه دریافتیم همانطوریکه حق تعالی موسی را بر عبادت و تقوای خود پاداش داد، به همین ترتیب هرکس را که اطاعت و دوستی اش را بر گزیند، پاداش می دهد.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: اولین شرط پذیرش مسئولیت، بلوغ جسمانی است. بلوغ واقعی، تنها به رشد جسمی و نیروی جنسی نیست، بلکه به کمال فکر و عقل نیز وابسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۵ الی ۲۱) به موضوع کشتن مرد قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام از روی خطا، مورد بحث بعمل آمده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

و موسی (روزی) بی خبر اهل مصر به شهر در آمد، آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند، یکی از قوم او، و آن دیگری از دشمنانش بود. آن که از قومش بود، از موسی علیه آنکه از دشمنش بود کمک خواست، و (موسی) سیلی به او زد و او را کشت. گفت این از کار شیطان است، چون او دشمن گمراه کننده آشکار است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَدِينَةُ»: مراد پایتخت مملکت فرعون است که گویا «منف» یا «مصر» و یا این که «مصرایم» نام داشته است.

«مُتَفٍّ» حومه ی مصر یا شهر کی بود به نام «حایین» تا مصر دو فرسخ (حدود دوازده کیلومتر راه فاصله داشت. برخی میگویند: «عین شمس» نام داشت که موسی در وقت خواب نیمروزی داخل آن منطقه شد.

«شِیْعَةً»: قوم و قبیله.

«إِسْتَعَاثَ»: یاری و کمک خواست. فریادرس طلبید.

«وَكَزَّ»: مشت زد.

«قَضَى عَلَيْهِ»: او را کشت. (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قتل شخص قبطی از روی خطاء و سفر موسی علیه السلام به مدین:
در یکی از روز ها موسی علیه السلام بطور پنهانی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار پایتخت مملکت شد، در شهر دید که دو شخص مصروف بگو و مگو و جنگ هستند. یکی آنان از قبیله او یعنی از بنی اسرائیل و دیگری از آنان دشمنان او یعنی از طائفه قبطی های طرفداران فرعون است. شخصیکه از قبیله او بود علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی درخواست کمک می کند، و موسی هم به کمک اش می شتابد، و مشت به جانب مقابل یعنی قبطی می زند، و او و در نتیجه می میرد.

موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً شیطان دشمن گمراه کننده آشکاری است. البته این کار موسی قبل از بعثتش به نبوت بود. موسی از کرده خود پشیمان شد و رو به درگاه خداوند متعال کرد و گفت: پروردگارا! من بر خویشتن با کشتن یک نفر ظلم کردم پس به فریادم رس و مرا ببخش.
خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و او را بخشید، چرا که الله متعال بس آمرزنده و مهربان درباره بندگان پشیمان و توبه کار است. حضرت موسی

گفت: پروردگارا به پاس نعمت هائی که به من عطا فرموده‌ای هرگز پشتیبان بدکاران و گنهکاران نخواهم شد.

شیخ قرطبی میفرماید: موسی این کار را به قصد کشتن او انجام نداد. بلکه میخواست او را دور کند، اما سبب مرگ او شد. (تفسیر قرطبی ۱۳/۲۶۱).

صاوی گفته است: از این جهت آن را به شیطان نسبت داده است که به او امر نشده بود قبطی را به قتل برساند، و برایش معلوم شد کشتن او خلاف اولی میباید؛ چون فتنه و آشوب از آن ناشی میشود و شیطان از فتنه شاد و مسرور میشود. از این رو از آن پشیمان شد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۱۱۲/۳).

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

(آنگاه موسی) گفت: ای پروردگارم! من به خود ظلم کردم، پس مرا ببامرز. و

الله او را بخشید، که او غفور و رحیم است. (۱۶)

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

موسی باز گفت: ای پروردگارم! به سبب نعمت‌هایی که به من داده‌ای، من هرگز مددگار مجرمان نخواهم بود. (۱۷)

در حدیث شریف آمده است: «من مشي مع مظلوم فيعينه علي مظلومه، ثبت الله قدميه علي الصراط يوم تدحض فيه الاقدام... هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه وی یاری کند، خداوند قدم‌هایش را بر صراط پابرجا و استوار نگهمیدارد در روزی که گامها در آن می لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، الله تعال در روزی که گامها در آن می لغزد، قدم‌هایش را بر صراط می لغزاند».

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می نویسد: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم،

آیا از اعوان‌شان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ظالمان هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آن‌هاست. لا حول ولا قوة الا بالله العظيم.

فَاصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

موسی در شهر بیمناک بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک میخواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی! (۱۸) باید یاد آور شد که: هر ترسی مذموم نیست، ترس از نرسیدن به اهداف خود و یا دستیابی دشمن به آرزوهایش، ترس پسندیده است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

و چون خواست به کسی که دشمن هردویشان بود حمله برد، گفت ای موسی میخواهی مرا بکشی همانطور که دیروز کسی را کشتی، نمیخواهی مگر اینکه زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمیخواهی از نیکوکاران باشی. (۱۹) «يَنْطِشَ»: حمله‌ور شود. یورش برد.

«جَبَّارًا»: زورگو. قدرتمند و قدرت نما. نیرومندی که هر چه بخواهد بکند و از فرمان خدا نافرمانی نماید.

چون موسی بر کشتن فرد قبطی مصمم شد، آن شخص اسرائیلی پنداشت که او میخواهد به وی حمله ور شود. پس خطاب به موسی گفت: آیا کنون میخواهی مرا به قتل رسانی چنان که دیروز آن فرد قبطی را کشتی؟ (پس شخص قبطی سخن اسرائیلی را شنید و خبر را به فرعون برد) تو فقط میخواهی شخصی باشی ستمگر و مستبد و سر آن نداری که از اهل صلاح و خیر و استقامت باشی.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

و مردی از دورترین نقطه شهر شتابان آمد [و] گفت ای موسی بدان که بزرگان درباره‌ات همراهی شده‌اند که تو را بکشند [از این شهر] بیرون برو که من از خیرخواهان توام. (۲۰)

«أَقْصَى الْمَدِينَةِ»: دورترین نقطه شهر.

«يَسْعَى»: مراد از سعی، سرعت در رفتن است.

«الْمَلَأَ»: بزرگان دولت. دولتمردان.

وقتی که خبر کشته شدن قبطی پخش شد شخصیکه از خانواده فرعون بود و ایمان آورده بود از نقطه دور دست شهر به عجله آمد و گفت: ای موسی، درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به جرگه نشسته‌اند، یعنی: باهم درباره کشتن مشاوره می‌کنند، یا یکدیگر را به کشتن امر می‌کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

موسی علیه السلام، الله تعالی را به کمک خود خواست و گفت: پروردگارا مرا از مردمان ظالمان رهائی بخش و هنگامی که رو به جانب مدین «شهر شعیب» کرد گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید.

(زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماش (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری).

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

پس موسی ترسان و نگران درحالیکه [حوادث تلخی را] انتظار میکشید از شهر بیرون رفت، [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از قوم ظالم نجات ده. (۲۱)

«خَائِفًا»: ترسان.

«يَتَرَقَّبُ»: انتظار میکشید. چشم به راه دستگیری و وقوع پی آمدها و حوادث بود. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۲ الی ۲۸) در مورد رفتن موسی به مدین و ازدواجش با دختر شیخ کبیر، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجه مطلوب می رساند] راهنمایی کند. (۲۲)

حضرت موسی علیه السلام به طرف مدین مسافرت کرد. مدین شهری یا محلی بود که: شعیب علیه السلام بر اهل آنجا مبعوث گردید (برخی نوشته اند که: سرزمین مدیان از خلیج عقبه تا به مو آب و کوه سینا امتداد داشت). همچنان در فرهنگ قصص قرآن آمده: محل این شهر در شرق عقبه است، مردم آن عرب و از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند، نام آن شهر اکنون معان است. و معان در حال حاضر یکی از ایالات کشور پادشاهی کشور اردن میباشد، گویند: فاصله آنجا تا مصر هشت شبانه روز راه بود. بصورت کل گفته میتوانیم که: «مَدْيَن» شهری در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوک است که در آن زمان از قلمرو حکومت فرعون، بیرون بوده است.

مفسران مینویسند که حضرت موسی علیه السلام بدون توشه و وسیله‌ی سواری بیرون آمد و فاصله‌ی بین مصر و مدین که هشت روز راه بود، و راه را بلد هم نبود. اما به خدایش حسن ظن داشت. خدا فرشته‌ای را فرستاد و او را راهنمایی کرد. روایت است که وقتی به مدین رسید از فرط لاغری شکمش به پشتش چسبیده بود؛ چون در راه از برگ درختان تغذیه می کرد. (تفسیر رازی ۲۴/۲۴۰).

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

هنگامی که به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که (مواشی شان) را آب می دادند، و غیر آنان دو دختر را دید که [مواشی شان را از رفتن به سوی آب] باز می دارند؛ گفت: چه چیزی شما را بر بازداشتن [گوسفندان] وامی دارد؟ گفتند: ما [این دام هایمان را] آب نمی دهیم تا [این] شبانان [دام هایشان را] برگردانند و پدر ما پیری کهنسال است [به این علت از انجام این کار معذور است]. (۲۳)

هنگامیکه موسی علیه السلام به منطقه چاه آب مدین رسید دید که مردمان زیادی بر دور وبه آن چاه گرد آمده اند و می خواهند مواشی خویش را سیراب کنند در یک طرف چاه دو نفر دختر را دید که منتظر اند که گوسفندان خویش را هم آب دهند. موسی علیه السلام به آنان گفت: شما دو نفر چه کار میکنید، گفتند: پدر ما پیرمرد پیر و کهنسالی است و ما گوسفندان خویش را هم آب می دهیم، ولی منتظر هستیم تا سایرین از آب دادن گوسفندان خویش خلاص شوند و چاه برای آب دادن گوسفندان ما خلوت شود. زیرا عادت ما اینست تا زمانی که سایرین از سر چاه نه روند ما به گوسفندان خویش آب نمی دهیم. عادت ما این است تا مردم حیوانات خود را آب ندهند و نروند ما گوسفندان را آب نمی دهیم. و نمی خواهیم با مردان اختلاط داشته باشیم.

ابو حیان گفته است: بدین وسیله عذر و دلیل این که خود گوسفندان را آب می دهند، برای موسی گفتند و یادآور شدند که پدرشان به سبب پیری و ضعف نمی تواند گوسفندان را آب بدهد، بدین وسیله مهر و عطوفت موسی را خواستار شدند که آنها را یاری دهد. (البحر ۱۱۴/۷).

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ
فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

پس موسی به (مواشی) آن دو آب داد، سپس به سایه بازگشت و گفت: ای پروردگارم! من به آنچه از خیر که به بسویم فرود آوردی، محتاجم. (۲۴) «تَوَلَّى»: پشت کرد و رفت. «خَيْرٌ»: رزق و روزی. خوبی و نیکی. «إِنِّي... فَقِيرٌ»: هر رزقی که برای من فرستی نیازمند آنم، و هر گونه نیکوئی که در حق من کنی محتاج بدانم.

پس موسی گوسفندان آن دو دختر را آب داد و سپس به سوی سایه درختی رفته در زیر آن نشست و گفت: پروردگار! من به روزی و فضلت از قبیل غذا و مانند آن فقیر و نیازمندم. حضرت موسی علیه السلام سخت گرسنه بود، از خدا طلب روزی می کرد.

ضحاک گفته است: هفت روز جز سبزیجات زمین چیزی نخورده بود. (ابن کثیر ۱۰/۳).

ابن عباس (رض) گفته است: حضرت موسی از مصر به «مدین» رفت، و جز سبزیجات و برگ درختان خوراکی نداشت و پایش برهنه بود، همین که به مدین رسید کفش هایش از پاهایش کنده شدند. در سایه درختی نشست، او که برگزیده ی خلق خدا بود شکمش به پشتش چسبیده بود و سبزه ی سبزیجات از داخل شکمش دیده میشد، حتی به نصف خرما محتاج بود. (طبری ۳۹/۲۰).

از عمر بن خطاب (رض) روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن

چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست» و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چرا که او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

پس یکی از آن دو [دختر] در حالی که با حالت شرم و حیا گام بر می داشت، نزد او آمد [و] گفت: پدرم تو را می طلبد تا مزد آب دادن (مواشی ما) را به تو دهد. چون نزد او آمد و داستانش را بیان کرد، گفت: دیگر نترس که از آن گروه ستمکار نجات یافتی. (۲۵)
«عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»: با حیا و شرم.

روایت است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام دختران خویش تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که مواشی را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی آمد. اکثر مفسران بر آنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن عظیم الشأن و سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: یعنی از جمله زنان جسور و بی‌بندوبار نبود.

در این اثنا یکی از آن دو دختر که با ارمش ووقار گام برمی داشت باز آمد و به موسی گفت: پدرم تو را به خانه ما خواسته تا اجرت آب دادن حیوان های ما را به تو بدهد.

ابن کثیر در مورد میفرماید: در عبارت، رعایت ادب شده است؛ چرا که او را به طور مطلق نخواند تا موجب شک و تردید نشود. (ابن کثیر ۱۱/۳)

پس موسی همراه دختر به راه افتاد و وقتی که با پدرش شعیب ملاقات کرد «فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» داستان و سبب فرارش را از مصر برایش به تفصیل به قصه گرفت. شعیب گفت: نترس؛ زیرا الله متعال تو را از چنگک ستمگران نجات داده است چرا که آنان را بر ما سلطه ای نیست و هرگز آزارشان به ما نخواهد رسید.

مفسر امام نسفی در تفسیر خویش «التیسیر فی التفسیر» مینویسد: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است». از جمله «تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» آیه مبارکه معلوم میشود که: رفت و آمد زن در بیرون خانه باید براساس حیا و عفت باشد. (حیا، از برجسته ترین کمالات زن در قرآن می باشد).

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ یکی از آن دو دختر: ای پدر من! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است]. (۲۶)

در این میان یکی از آن دو دختر به پدرش گفت: ای پدر! موسی را برای چراندن و آب دادن گوسفندان استخدام کن. وی در حقیقت بهترین کسی

که استخدامش می‌کنی همان کسی است که بر نگهداشت گوسفندان نیرومند و در کار خویش امانتدار بوده و امانت را خیانت نکند. ابو حیان گفته است: سخنانش حکیمانه است و جامع؛ زیرا وقتی کفایت و امانت در مجری امری جمع شده باشد مقصود حاصل میشود. (البحر ۷/۱۱۴).

ابن کثیر نقل میکند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به‌سوی من بینداز، آن وقت میدانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

(آن مرد کهن سال) گفت: می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به نکاح تو درآورم به شرط آنکه هشت سال اجیر من باشی، و اگر ده سال را تمام کردی، اختیارش باخود توست [وربطی به اصل قرارداد ندارد]، و من نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم، اگر الله بخواهد مرا از نیکان خواهی یافت. (۲۷)

«تَأْجُرَنِي»: برای من کار کنی. خویشتن را کارگر من گردانی.

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم که گویند نامش صفورا بود را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از چوپانی گوسفندانم» و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از

نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، چوپانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من.

بدین ترتیب، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی علیه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا انشاءالله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد است. در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه کرام روی داده است. همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابو حنیفه (رح) که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می‌داند. (تفسیر انوار القرآن).

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

[موسی] گفت: این قرارداد میان من و تو باشد، هر یک از این دو مدت را به پایان برم هیچ تعدی و ستمی بر من نیست، و الله بر آنچه می‌گوییم وکیل و گواه است. (۲۸)

«الْأَجَلَيْنِ»: دو مدت. دو سرانجام. قضیت: به پایان بردم، به انجام رسانیدم، به سر بردم، طی کردم «لَا عُدْوَانَ عَلَيَّ»: نباید به من ستم شود و بر مدت افزوده گردد. گناهی بر من نیست، چرا که زمان کار خود را به پایان برده‌ام.

«وَكَيْلٌ»: شاهد و گواه. کسی که کار بدو واگذار میشود و حافظ مردمان و مسؤول کار آنان است.

در مقابل حضرت موسی علیه السلام در جواب «گفت» «این» قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچ یک از ما دو طرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» «و خدا بر آنچه میگوییم» از این شرط هایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ یک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۹ الی ۳۷) در باره بازگشت موسی علیه السلام به مصر پس از ده سال در مدین، رسیدن به پیامبری، پیامبری هارون، تکذیب فرعون، بحث بعمل می آید.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

چون موسی آن مدت را به پایان برد و با خانواده اش رهسپار [مصر] شد، از جانب طور آتشی دید، به خانواده اش گفت: معطل کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید. (۲۹)

بعد از اینکه مدت تعیین شده بین شعیب علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام به پایان رسید و آن کامل ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود.

ابن عباس (رض) گفته است: مدت «اتم» و «اکمل» یعنی ده سال را به پایان رساند. حضرت موسی علیه السلام با همسر خویش راهی سفر مصر شد. حضرت موسی از فاصله دور آتشی فروزان را از طرف کوه طور به همسرش گفت: «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» در اینجا بمان من از دور آتشی را دیدم.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: شبی که حضرت موسی با همسرش عزم سفر مصر را بنا گذاشت، شبی سرد و تاریکی بود و آنها راه را گم کرده بودند، بادی تند می وزید که رفتن را مشکل می ساخت همسرش از درد زایمان به خود می پیچید در چنین موقعی آتشی را از دور دید، به طرف آتش به راه افتاد که شاید در آن اطراف انسانی را بیابد و راه را به او نشان دهد.

همان گونه که خداوند میفرماید: «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ» شاید خبری از راه به دست آورم و کسی را بینم که راه را به من نشان دهد. «أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» یا شعله ای از آتش بیاورم، باشد که خود را گرم کنید.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی! یقیناً منم خدا پروردگار جهانیانم. (۳۰)

زمانیکه حضرت موسی به آن آتش رسید، آتشی را نیافت بلکه نوری را یافت، و از طرف راست دره در آن مکان مبارک و از سمت درخت ندایی آمد. «أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» ندا آمد که ای موسی! منم، الله بزرگ و با عظمت که با شما صحبت می کنم و از اوصاف نقص منزله ام، پروردگار انس و جن و تمام خلایق هستم.

عبد بن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود (رض) روایت فرموده اند که: «به یاد درختی افتادم که موسی علیه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آنگاه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ بر کند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و باز گشتم» قابل تذکر است که در سالهای ۲۰۰۸ میلادی من با خانم خویش عزم سفر به کوه طور و یا هم جبل موسی در مصر نمودیم، بعد از اینکه به وادی مقدس «طوی» رفتیم، از نزدیک این درخت را مشاهده کردیم درخت تاهنوز سبزوارای برگ های کوچک کوچک است، این درخت فعلاً در محوطه کلیسایی به نام «سانتی کاترین» قرار داشته و با یک دیوال سنگی احاطه شده است. (در مورد اینکه این همان درخت زمان موسی است و یا خیر الله تعالی خودش بهتر میداند).

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾

و عصایت را بینداز چون [انداخت و] آن را دید که حرکت می کند گویی مار است، موسی پشت گردانید و بازنگشت. (گفتیم) برگرد و نترس، یقیناً تو از جمله کسانی هستی که در امانند. (۳۱)

و (از تو میخواهم) این عصایی را که در دست داری بینداز. پس چون (موسی عصا را انداخت ناگهان) مشاهده کرد که آن (عصا) چنان جست و خیز میکند

که گویا ماری چالاک و کوچک است، وقتی دید مانند اردهای چابک به سرعت میجنبد، برگشت و پا به فرار نهاد و سرش را به سوی آن برنگرداند. ابن کثیر گفته است: عصا به ماری عظیم الجثه و بزرگ تبدیل شد، ماری که دهانی بسیار بزرگ داشت و دندان هایش را به هم می سایید و از کنار هر صخره‌ای می‌گذشت آن را می بلعید و در دهانش صدای تلو خوردنش به گوش می‌رسید و طوریکه از کوه به پایین می‌غلتد. در این موقع موسی پابه‌فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد؛ زیرا طبیعت انسان از چنان وضعیتی گریزان است. (سید قطب رحمه الله علیه، میفرماید: «موسی به عنوان اطاعت از فرمان مولایش عصا را انداخت، اما چه چیزی رخ داد؟ عصایی بود که مدت‌ها آن را در دست داشت و آن را نیک و به یقین می‌شناخت، اما ماری شد که به سرعت می‌خزید و چابک می‌جنبید و با این که ماری بزرگ بود به سان مارهای کوچک به دور خود می‌پیچید. امری ناگهانی بود که آمادگی آن را نداشت از این رو پا به فرار گذاشت و پشت سرش را نگاه نکرد تا برایش معلوم شود که چیست؟ و در مورد این شگفتی بزرگ بیندیشد. آنگاه فرمان خدا را شنید که میفرمود: «يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ»، آنکه در رعایت خدا باشد چگونه در امان نیست؟ سپس باری دیگر ندا می‌آید: «أَسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»، موسی فرمان را اطاعت کرد و دستش را در یخن آستین خودش برد، آن را بیرون می‌آورد باز ناگهان برای بار دوم در یک لحظه دستش سفید و با فروغ و درخشان میشود و بدون این که دچار مریضی شده باشد، تابان است.

مدت‌ها پوست آنرا گندم‌گون دیده بود. این نشان دهنده‌ی فروغ و پرتوافشانی حق و استحکام و روشنی دلیل است. از «تفسیر فی ظلال القرآن» یکی از

حکمت های الهی همین است که: برای انجام مأموریت های بزرگ، باید قبلاً تمرینات دید، «أَلْقِ عَصَاكَ»: (حضرت موسی علیه السلام باید ابتدا خودش معجزه میدید، تا بتواند آن را در برابر دیگران تکرار واستعمال نماید).

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾

دست را در گریبان ببرد تا بدون هیچ عیبی سفید و درخشان بیرون آید، و برای [از بین رفتن] ترسی که دچارش شده ای دو دست را بر سینه بگذارد، پس این دو معجزه از ناحیه پروردگارت برای فرعون و اشراف (قوم) اوست. چون آنان قوم نافرمان بدکار بودند (۳۲)

به همین ترتیب به حضرت موسی علیه السلام گفته شد که؛ ای موسی! دست را در یخن پیراهنت داخل کن تا بدون مریضی و برص، سپید بیرون آید.

همچنان دست را به سینهات بچسبان تا روانت آرام گیرد و قلبت مطمئن شود. پس این دو نشانه است برایت از بارگاه پروردگارت که یکی: تبدیل شدن عصا به اژدها و دیگری یدبیضا بدون آفت و مریضی است. و این دو دلیل بزرگ به سوی فرعون و سران قومش بر قدرت و یگانگی حق تعالی و راستگویی موسی است. در حقیقت فرعون و سران قومش از طاعت الله متعال خارج و از حدودش تجاوزگر بودند.

ابن کثیر میگوید: «خداوند متعال به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی میترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می‌رود.

ابن کثیر اضافه میکند: چه بسا اگر کسی بر سیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس (رض) گفته است».

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

موسی گفت: پروردگارا، من از فرعونیان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا به قتل رسانند. (۳۳)

موسی علیه السلام گفت: خدایا! من یک نفر قبطی از آل فرعون را کشته‌ام، در حالیکه به قتلش مامور نبوده‌ام. و می‌ترسم وقتی نزد آنها بروم در مقابل آن مرا بکشند.

مفسران گفته‌اند: منظور همان قبطی است که او را با مشت زد و مرد، آنگاه از خدایش درخواست کرد که در دیدارش با فرعون او را تقویت کند و برادرش، هارون را با او بفرستد.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، پس او را همراه من بفرست که یاور و دستیارم باشد تا [در همه امور] مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم [فرعون و فرعونیان] تکذیب کنند. (۳۴)

«رِدْءًا»: یاور و مددکار.

«يُصَدِّقُنِي»: هدف این است که با توضیح گفتارم و ردّ شبهات دیگران، راستی و درستی من روشن شود.

قرآن عظیم الشأن در (آیه ۲۴ سورة طه) می‌فرماید: به موسی علیه السلام الله تعالی هدایت می‌فرماید که: «أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾» «به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است».

حضرت موسی علیه السلام خاشعانه به دعا پرداخت و گفت: پروردگارا سینه‌ام را فراغ و گشاده دار تا در پرتو شرح و سعه صدر، خشم و کین از دل برخیزد و

با آرامش تمام رسالت آسمانی را به جای آورم و کار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشا، تا این که سخن مرا بفهمند و یآوری از خاندانم برای من قرار بده برادرم هارون را. «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى» ﴿۳۶﴾ [طه: ۳۶]. خداوند موسی را ندا داد و فرمود: «ای موسی خواسته تو به تو داده میشود». «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ» ﴿۳۳﴾ [القصص: ۳۳]. «گفت: پروردگارا! من یک نفر از آنان را کشته ام، میترسم مرا بکشند».

خداوند متعال فرمود: ای موسی مترس چند بار شما را از ترس و ناراحتی نجات دادیم مثلاً شما یادت نیست که به منظور حفظ شما از فرعونیان به مادرت گفتیم ترا در تابوت و صندوقی اندازد و آن را به دریا بسپارد و به دریا نیز فرمان دادیم او را به کنار منزل فرعون ببر و محبت ترا نیز در دل فرعون و همسرش انداختیم، تا ترا به منزل خود ببرند و مادر خودت را برای تو به عنوان پرستار و شیرده انتخاب کنند و موقعی که یک نفر قبطی را کشتی باز ترا نجات دادیم و به تو الهام کردیم که به طرف مدین حرکت کنی و چند سال در آنجا ماندی، درحالیکه مجرد بودی و در آنجا متأهل شدی و ثروت و مال زیادی را در آنجا به دست آوردی و از همه مهم تر به رتبه پیامبری رسیدی و در نتیجه به زادگاه خود مصر برگشتی الآن هنگام انجام مأموریت است تو و برادرت همراه با آیات من که در اختیاران قرار داده ام، بروید و در ذکر و یاد و اجرای فرمان من سستی نکنید به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است و در کفر و طغیان از حد گذشته است. (ملاحظه شود کتاب زندگانی پیامبران نوشته: استاد محمد شلماش (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری)

امام رازی در تفسیر خویش مینویسد: یعنی شما برادرم، هارون را با من بفرست تا در ارائه و بیان دلیل مرا یاری دهد. مقصود این نیست که هارون بگوید:

درست گفتی، یا به مردم بگویند: موسی راست میگوید، بلکه منظور این است که هارون با بیان فصیح خود دلایل را توضیح دهد و در مورد شبهات جوابگو باشد و با کفار به جدل پردازد. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۴۹).

اقرار به کمالات دیگران، خود یک کمال و ارزش است. «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي» حضرت موسی با این که پیامبر اولوالعزم بود، به کمال برادرش اقرار کرد. به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش متنی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

همچنان هر نیرویی را در جای خود بکار بگیریم. «هُوَ أَفْصَحُ» (هارون دارای بیانی شیوا بود و در این مأموریت تبلیغی، سخن رسا نقش اساسی داشت، لذا حضرت موسی از خداوند همراهی او را درخواست کرد).

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعُكُمَا الْغَالِبُونَ ﴿٣٥﴾

(الله) به او فرمود که ما به همدستی برادرت (هارون) بسیار بازویت را قوی میگردانیم و به شما در عالم، قدرت و حکومتی میدهیم که هرگز دشمنان به شما دست نیابند، به سبب معجزات ما، شما و کسانی که از شما پیروی میکنند غالب خواهید شد. (۳۵)

«سَنَشُدُّ»: محکم و استوار خواهیم کرد. قوَّت و قدرت خواهیم داد.

«عَضُدٌ»: بازو. تقویت بازو، کنایه از تقویت و پشتیبانی شخص است.

«سُلْطَانًا»: سلطه و شوکت. تسلط و قدرت.

خداوند متعالی در اجابت درخواست موسی گفت: به وسیله‌ی برادرت تو را تقویت کرده و یاری می‌دهیم، و غلبه و تسلط شما را بر فرعون و قومش مقرر می‌داریم. بنابر این آن‌ها به شما آزاری رسانده نمی‌توانند. بدان ای موسی! که تو و هارون و پیروان مؤمن تان همگی، با ادله راستین ما بر فرعون پیروز و غالب خواهید بود.

واقعاً بهترین نوع برادری، در تأیید حق و بازوی یکدیگر بودن در مسیر خداوند است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

پس هنگامی که موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادویی ساختگی و دروغین نیست، و ما این [ادعای نبوت و دعوت به توحید] را از پدران پیشین خود نشنیده ایم [که به ما گفته باشند کسی در میانشان به عنوان پیامبر و دعوت کننده به توحید آمده باشد!!] (۳۶)

«بَيِّنَاتٍ»: آیات ما. معجزات ما. دلائل و حجّت های ما.

«بَيِّنَاتٍ»: روشن. حال است.

«مُفْتَرًى»: سر هم کرده و به هم بافته. مرادشان این بود که موسی در ادعای خود دروغ میگوید و سخنان و معجزه‌های او، جادوی خود او است؛ نه فرموده و معجزه‌هایی که خدا فرو فرستاده باشد و بدی‌شان نموده باشد. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

تهمت، بزرگ‌ترین حربه‌ی مستکبران علیه مصلحان است. با تأسف باید گفت: هستند برخی از انسانها که، منطق روشن را فدای گذشته تاریک میکنند. بطور مثال زمانی که موسی علیه السلام، با برهان‌های منزله از جانب پروردگار با عظمت و حجّت‌های راستینی که روشنگر حق از باطل بود نزد فرعون و

همراهانش آمد آنان به موسی گفتند: یعنی: آنچه‌ی که با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان دین توحید را سراغ نداریم، با آن که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این دین که تو ادعای آنرا داری دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

و موسی گفت: پروردگارم به کسی که از نزد او هدایت آورده و به کسی که سرانجام نیک برای اوست داناتر است؛ بی گمان ظالمان کامیاب نمیشوند. (۳۷) در آیه قبل ملاحظه نمودیم که: فرعونیان با گستاخی و با بی ادبی کامل، معجزات الهی را سحر معرفی کرده و اظهار داشتند که ما گویا در تاریخ اجداد خویش چنین حرفی را نه شنیده‌ایم. ولی در این آیه مبارکه حضرت موسی به کنایه به آنان میفرماید: شما دروغ میگویید، زیرا قبل از من، کسانی چون حضرت یوسف چراغ هدایت نیاکان شما را در دست داشته و دین ابراهیم را ترویج می کرده‌اند.

و موسی علیه السلام به فرعون گفت: بی گمان پروردگارم انسان راستگوی درستکار را که پیام آور حق است از دروغگویی که به ناروا جدال می کند، باز میشناسد و او به کسی که فرجام نیکو و پایان خوش سرای آخرت برای وی است داناتر میباشد. ملاحظه مینمایم که موسی علیه السلام در برابر تکذیب کفار که معجزات را سحر میخوانند، به خداوند متعال توکل کرد. به یاد داشته باشید: کسانی که انبیا را ساحر می نامند، ظالمین و ستمگرانی بیش نیستند. و یقین داشته باشید کسی که ظالم و ستمکار و ناپاک باشد و به خدا دروغ ببندد، ابداً خوشبخت، رستگار و کامیاب نمی شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به فحوای آیات متبر که (۲۹ الی ۳۷) نظر به اندازیم با تمام وضاحت در خواهیم یافت؛ دشمن که تاب مقاومت را در برابر معجزات الهی نداشته و از پدرانسان چنین چیزی خارق العاده را نشنیده باشند، مطمئناً آن را سحر و شعبده بشمار می آورد. در آیه هیچ جای شکی نیست که دشمنان دین خدا و معجزه ی الهی در هر زمان و مکانی سخنان و اتهامات شان یکی است، همان طور که مشرکان مکه به محمد صلی الله علیه وسلم می بستند.

توجه باید داشت که جواب واضح، روشن و گویای موسی علیه السلام به فرعون این است که گفت: پروردگارم آفریدگار همه چیز و همه کس است و از آشکار و نهان هستی خبر دارد و می داند که حق کیست و باطل چیست. در آیات متذکره در میابیم که:

انسان باید در برابر، تزویر، حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، و استدلال های بیهوده و غیر منطقی، دشمن به انواع نیروی مادی و معنوی مجهز و مسلح باشد، همان طور که موسی علیه السلام از پروردگارش خواست، هارون را وزیر و مشیر و مدافع او بگرداند.

در آیات متذکره دریافتیم که درخواست و دعای منطقی و التماس مناسب حال، مستجاب و قطعی است.

فرعون و پیروانش در ادراک حق کور بودند، ناچار به به مکر و فریب، عناد و ستیزه جویی برخاستند و به پیروی از شیوهی نادرست و بدون دلیل گذشتگان شان پناه جستند. قطعاً این تقلید بدون برهان و دلیل عقلا و عادت ناپسند و باطل است.

باید در جواب و مناظره کردن با فرمانروایان و زورگویانی چون فرعون و امثالش در هر عصر و دورانی، حکمت و منطق را به کار گرفت، تا بر قدرت

استدلال بیفزاید، این است که شیوهی مناظره‌ی موسی علیه السلام با فرعون فقط از روی حکمت و استدلال بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۸ الی ۴۳) در باره مجادله‌ی فرعون در مورد ربوبیت خدای متعال، فرجام دشمنی او و قومش، بحث بعمل می آید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

و فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من جز خودم معبودی را برای شما نمی‌شناسم! پس ای هامان! برای من بر گِل آتش بافروز (و آنرا پخته کن) و برای من برج بلندی بساز، تا از خدای موسی اطلاع حاصل نمایم. هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است! (۳۸)

از فهم آیه متبرکه معلوم میشود که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق میشود. فرعون گفت: جز خودم هیچ خدایی برای شما نمی‌شناسم. و همچنان ملاحظه میشود که چگونه مستکبران، عقاید و افکار خود را به دیگران تحمیل میکنند. شعار مستکبران همیشه همین است: هر چه را که من نمیشناسم، وجود ندارد. بناءً فرعون به اعیان و اشراف و بزرگان قوم خود گفت: غیر از خودم برای شما خدایی دیگری را نمی‌شناسم. بین این سخن پوچ فرعون و بین گفته‌ی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» چهل سال بود. این دشمن خدا دروغ می‌گفت؛ چرا که می‌دانست خدایی دارد که او و قومش را خلق کرده است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۳).

همچنان فرعون در خطاب به هامان مشاور ارشدش کرد! برایم بر گِل آتشی بیفروز تا آن گِل پخته و مستحکم شود، یعنی: گِل را برای من پخته کن تا به

آجر تبدیل شود، آنگاه برجی برای من بساز. شاید من از خدای موسی اطلاع یابم یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی را ببینم این را به عنوان ریشخند و تمسخر می گفت. و تکرار میکرد از اینکه موسی می گوید: خدایی دار آسمان دارد، او را دروغگو می دانم.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾
و خلاصه فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین سرکشی و تکبر کردند و چنین پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نخواهند شد. (۳۹)

در طول تاریخ، دیده شده که اشخاصی مغرور و متکبری خود را محور و مرکز همه چیز مینداشتند. طوریکه دیده شد که فرعون و لشکریانش در مصر؛ ظلم و دست به فساد زدند. فرعون و قومش به ناروا در سرزمین مصر تکبر کرده و خود را بزرگتر از آن دانستند که به موسی ایمان بیاورند. و معتقد بودند که حشر و نشری در کار نیست و حساب و کتاب و پاداش و کیفری وجود ندارد. واقعاً فرعون مستکبر و ظالم بود زیرا نه حُجَّت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه هم خودش کدام دلیل داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد. فرعون فقط یک استدلال داشت که: حشر و نشری در کار نیست و اساساً حساب و کتاب مجازات و مکافات وجود ندارد.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾
پس او و سپاهیانش را گرفتیم و در دریا افکندیم؛ پس با تأمل بنگر که سرانجام ظالمان چگونه بود؟ (۴۰)

«فَنَبَذْنَاهُمْ»: ایشان را پرت کردیم و انداختیم.

«الْيَمِّ»: دریا.

«أُنْظُرْ»: بنگر. مراد نگاه کردن با چشم ظاهر نیست، بلکه با چشم دل است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: نهایت وانجام مستکبران، ذلّت و قهر است. دیده شد و هست مواردی که سزاهای الهی صرف و صرف به آخرت اختصاص ندارد. طوریکه خداوند متعال فرعون و لشکریانش را در همین دنیا نابود، ریشه کن و به سزای اعمال خویش رسانید، و در دریا غرق شان ساخت. «فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «پس بنگر که نهایت کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! بنگر که که سرانجام آن ستمکاران که به اوج سرکشی و کفر رسیده بودند، در دنیا قبل از آخرت، چگونه بود آنگاه که به دریای هلاک در افکنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ ﴿٤١﴾

و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی شوند. (۴۱)

«أئمة»: جمع امام، پیشوایان، مراد سردستگان کفر و ضلال و پیشاهنگان کاروان گمراهان است که در دنیا به آنان خطّ و نشان میدهند و در دنیا پیشاپیش ایشان به سوی بدبختی حرکت، و در قیامت نیز در جلو پیروانشان به جانب جهنّم راه می افتند و آنان را به دوزخ می کشانند و بدانجا وارد میگردانند (سوره: هود / ۹۸). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

آنان نه در روز قیامت خود را یاری توانند کرد و نه هم یاورانی دارند که عذاب دامنگیر به سبب کفر و تکذیب را از آنان دفع کند. بدین ترتیب است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمع او بال گردنشان می شود.

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

و در این دنیا لعنت را از عقب شان فرستادیم و روز قیامت هم از جمله طرد شدگان هستند. (۴۲)

«مقبوح»: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است. نفرین کردن بر ظالم و ستمگران حتی بعد از نابودی او هم لازم و ضروری است. و در این هیچ جای شکی نیست که عمل شنیع و بد دنیوی، به عمل شنیع اخروی می انجامد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت باشد و تا ایشان یاد آورد شوند و عبرت گیرند. (۴۳)

یعنی: پس از آنکه اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و اصحاب مدین را نابود ساخت و بعد از اینکه فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود».

پایان کار مستکبران، هلاکت و نابودی است، با شکست طاغوت، زمینه برای صالحان فراهم میگردد. و واقعیت امر اینست که: ارسال کُتُب و رُسل، بر اساس رحمت الهی است. تا انسان بصیرت پیدا نکند، هدایت نمی شود و تا هدایت نشود، لطف و رحمت الهی را دریافت نمیکند. با تأسف باید گفت: با وجود کتب آسمانی و پیامبران، بازهم گروهی از انسانها هدایت را نمی‌پذیرند. خوانندگان گرامی!

پس از پایان قصه‌ی موسی و هارون علیهما السلام، با فرعون و قومش و رویدادهای شگفت انگیز و اندرزهای گوناگون را به بیان گرفت خداوند متعال، همه‌ی این رویدادها را ضمن بیان رازهای غیبی و نهانی- که جز پروردگار با عظمت کسی از آن باخبر نیست. برای پیامبر صلی الله علیه السلام، بیان تا اینکه وی مردم از آن مطلع گردانند.

بناءً در آیات (۴۴ الی ۵۱) در باره موضوعاتی از قبیلی: ضرورت ارسال پیامبران، برخی از دلایل، نشان درستی رسالت پیامبر خاتم الانبیا، هکذا درباره مشرکان مکه، که قرآن و پیامبر را باور نداشتند، بحث بعمل می آورد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾

و (ای محمد) تو در جانب غربی (کوه طور) نبودی، آن دم که امر نبوت را به موسی ابلاغ کردیم. و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم). (۴۴)

ابن کثیر گفته است: خدا در اینجا دلیل نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم را یادآور میشود؛ چرا که از اخبار گذشته طوری خبر میدهد که گویا شنونده آن را مشاهده می کند و گذشته را می بیند، در صورتی که او مردی بی سواد بود و خواندن و نوشتن را نمی دانست و هیچ کتابی را نخوانده و در میان قومی بزرگ شده بود که چیزی از این قبیل مطالب را نمی دانستند، پس معنی آیه چنین است: تو در آنجا حضور نداشتی، اما خدا آن را به تو وحی کرده است تا آنها را از این نمانها باخبر سازی. (ابن کثیر ۱۵/۳).

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، پس عمرشان طولانی شد. و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی تا آیات ما را بر آنان بخوانی، لیکن ما فرستنده بودیم. (۴۵)

در تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد:

اما بعد از موسی ملت ها و نسل ها را خلق کردیم. و زمانی طولانی بر آنها گذشت و فاصله طولانی شد، در نتیجه آنها یاد الله تعالی را فراموش کردند و

شریعت‌ها و مقررات را تغییر داده و تحریف کردند. پس ای محمد! تو را فرستادیم تا امر دین را تجدید کنی و از نو آن را بنیان نهی.

ابو سعود گفته است: یعنی اما در فاصله‌ی زمان تو و زمان موسی، ملت‌های زیادی را خلق کردیم، و امر بر آنان طولانی شد و شرایع و احکام تغییر یافت و اخبار بر آنان مبهم شد، پس به تو وحی کردیم. پس با اکتفا به ذکر «موجب»، این تفصیل حذف شده است. (ابو سعود ۱۵۵/۴).

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

و زمانی که ما موسی را ندا دادیم، تو در ناحیه طور نبودی ولی به سبب رحمتی از پروردگارت [سرگذشت موسی را به تو وحی کردیم] تا به مردمی که پیش از تو [تا زمان عیسی] بیم دهنده ای برای آنان نیامده بود، بیم دهی تا متذکر و هوشیار شوند. (۴۶)

مفسران گفته‌اند: منظور از «قوم» مردم مکه‌اند که قبل از رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان فترت یعنی دوران انقطاع رسالت و در فاصله‌ی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم به سر می بردند. این فاصله‌ی زمانی حدود شش صد سال می باشد.

وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات میکردیم میگفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت! (۴۷)

در آیه قبل هدف آمدن انبیاء را اِنداز و هشدار دانست، این آیه هدف دیگر بَعَثت را که اِتمام حُجَّت و بستن راه بهانه و عذر است با زیبایی خاصی بیان میدارد. مفهوم کلی این آیه مبارکه این است که: کَفَّار میگویند: بدبختی و مصیبت ما به خاطر عمل فاسدی است که به سبب نداشتن پیامبر مرتکب شده‌ایم، اگر پیامبر می داشتیم گرفتار چنین انحرافی نمی شدیم، الله متعال در جواب میفرماید: ما برای اِتمام حُجَّت بر آنها پیامبرانی فرستادیم. قرطبی گفته است: جواب «لولا» محذوف است و تقدیر آن چنین است: (لما بعثنا الرسل) پیامبران را مبعوث نمی کردیم. (تفسیر قرطبی ۱۳/۲۹۳).

و در التسهیل آمده است: «لولا» ی اول حرف امتناع است و «لولا» ی دوم برای تخصیص است و معنی آیه چنین است: چنانچه به سبب کفرشان مصیبتی به آنها نمی رسید، پیامبران را نمی فرستادیم. اما به منظور قطع عذر و بهانه‌ی آنها و اِقامه‌ی حُجَّت بر آنان، پیامبران را فرستادیم تا نگویند: چرا پیامبری را نفرستادی تا ما از آیات تو پیروی کنیم و از جمله‌ی مؤمنان باشیم. (التسهیل ۱۰۷/۳).

باید گفت که: بسیاری از مصائب و حوادث تلخ، مولود عملکرد خودماست. «تُصِيبُهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» بلی اعمال نیک و بد، در همین دنیا نیز اثر خود را می گذارند. ولی ایمان به الله تعالی و پیروی از انبیاء، رمز نجات از مصیبت‌هاست.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾ پس هنگامی که حق [چون قرآن و پیامبر] از سوی ما برای آنان آمد [به جای آنکه بپذیرند] گفتند: چرا مانند آنچه به موسی دادند به او نداده اند؟ آیا پیش

از این به آنچه به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟! گفتند: [این تورات و قرآن] دو جادویند که پشتیبان یکدیگرند!! و گفتند: ما منکر هر دو هستیم!! (۴۸) «الْحَقُّ»: قرآن.

«سِحْرَانِ»: دو تا فسون و جادو. مراد تورات و قرآن است.

«تَطَاهَرَا»: پشت یکدیگر را گرفته‌اند. همدیگر را پشتیبانی و تأکید نموده‌اند. از خصوصیات منکرین حق، همین است که همیشه: بجای توجه به حَقَّانیت، تنها به مقایسه‌های بی اساس و باطل ذهنی خویش نظر می‌اندازند. و اشخاص متحجّر، حاضر به پذیرش حرف جدید و منطقی نیستند. دشمنان، منطقی و کلام حق را خدشه دار می‌کنند تا راه را برای انکار خود باز کنند.

وقتی آیات حق یعنی «محمد و قرآن» از جانب ما برای اهل مکه آمد، به طریق انکار و لجاجت گفتند: مگر نمی‌شد آیات درخشان و دلایل کوبنده‌ای مانند آنچه به موسی عطا شد از قبیل عصا و دست بیضا (ید بیضاء)، به محمد هم می‌شد؟! خدا در رد سخن آنان فرمود:

«أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ»: آیا انسان‌های کوردل به آیات و دلایل درخشانی که به موسی عطا شد، کافر نشدند؟

امام مجاهد گفته است: یهود به قریش دستور میدادند که به محمد بگویند: معجزاتی مانند معجزات موسی را برای ما بیاور. الله تعالی در جواب آنها فرمود: آنها به آیات موسی کافر شدند. (مختصر ابن کثیر ۱۷/۳).

بنابراین ضمیر در «أَوَلَمْ يَكْفُرُوا» عبارت است از یهود. نظر ابن جریر چنین است. و ابو حیان گفته است: به نظر من ظاهراً ضمیر به قریش برمیگردد که گفتند: چرا معجزاتی مانند معجزات موسی به محمد عطا نشد؛ چون تکذیب محمد از جانب آنها به منزله‌ی تکذیب موسی، و نسبت دادن سحر به محمد

در واقع نسبت دادن سحر به موسی است؛ زیرا پیامبران از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. پس هر کس چیزی ناشایست را به یکی از آنها نسبت بدهد، آن را به جمیع نسبت داده است. در این صورت ضمائر با یکدیگر هماهنگ و همسو میشوند. (البحر ۱۲۳/۷).

«قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا» مشرکین می‌گفتند: تورات و قرآن هر دو جز سحر چیزی نیستند، پس هر دو سحرند و در تصدیق یکدیگر همیاری و همکاری کرده‌اند. سدی گفته است: یعنی هر دو یکدیگر را تصدیق می‌کنند. «وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» و گفتند: مابه هر دو کتاب کافریم. ابو سعود گفته است: بدین ترتیب آنها به صراحت انکار کردن هر دو کتاب را اقرار میکنند. و این هم نشان می‌دهد که آنها بی‌اندازه در انکار و گردنکشی فرو رفته‌اند. (ابو سعود ۱۵۶/۴).

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾

بگو پس اگر راست می‌گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا از آن پیروی کنم. (۴۹)

یعنی ای محمد! به آنان بگو: اگر در ادعای خود راستگو هستید، کتابی را بیاورید که از جانب خداوند نازل شده باشد و در هدایت و رشد خود از تورات و قرآن بزرگ‌تر و راهنمون‌تر باشد؛ «إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید در این که هر دوی آنها سحرند.

خردمندان به طور یقین می‌دانند که خدا کتابی آسمانی کامل‌تر و فراگیرتر و فصیح‌تر و بزرگ‌تر از کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و سلم یعنی قرآن را نازل نکرده است. و بعد از قرآن تورات در جایگاه دوم قرار می‌گیرد، همان گونه که خداوند متعال درباره‌ی آن گفته است: (ابن کثیر ۱۷/۳).

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»، و انجیل را به عنوان متمم و مکمل تورات نازل کرده و بعضی مواد که در تورات بر بنی اسرائیل حرام بود در انجیل حلال شده است. (زاد المسیر ۲۸۸/۶).

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ
بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، (و ایمان نیاوردند)، بدان آنها از خواهشات
خود پیروی میکنند و کیست گمراهتر از آنکس که پیروی هوای نفس خویش
کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا میشود؟ مسلماً خداوند
قوم ستمگر را هدایت نمی کند. (۵۰)

باید گفت که: منکران حق و هوا پرستان، از جمله گمراه ترین مردمان بشمار
میروند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

ما آیات قرآن رایکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند. (۵۱)
واقعاً هم انسان، مخلوقی است فراموشکار، و ضرورت همیشگی به تذکر دارد.
«لَقَدْ وَصَّلْنَا»: ارتباط دادیم و متصل کردیم. یکی بعد از دیگری را فرو
فرستادیم. اندک اندک و پیاپی نازل نمودیم و به هم پیوند دادیم (سوره:
فرقان / ۳۲).

«الْقَوْلَ»: مراد آیات قرآن است.

ابن جوزی گفته است: یعنی قرآن را در بخش هایی متفاوت به دنبال هم نازل
کردیم و کیفیت عذاب ملت های پیشین را گزارش دادیم تا که شاید پند
بگیرند. (طبری ۵۶/۲۰).

شأن نزول آیه ۵۱:

۸۰۷- ابن جریر و طبرانی از رفاعه قرظی (روایت کرده اند: خدا «آیه وَلَقَدْ
وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» را در باره ده نفری نازل کرده است که من یکی از آنها
هستم) طبرانی ۴۵۶۳ و ۴۵۶۴ و طبری ۲۷۵۰۴ و ۲۷۵۰۵ از یحیی بن جعد از

رفاعه بن قرظه روایت کرده اند. هیثمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۲۴۴ میگوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت کرده یکی متصل است و دیگری منقطع. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۲ الی ۵۵) در باره ایمان آوردن برخی از اهل کتاب، بحث بعمل می آید.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

کسانی که قبل از آن کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم آنان به [قرآن] ایمان می آورند. (۵۲)

یعنی: آنان که قبل از قرآن تورات و انجیل را به آنها دادیم (یعنی مسلمانان اهل کتاب) این قرآن را تصدیق میکنند و می پذیرند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی آنان که از اهل کتاب به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند.

ولی باید گفت که اهل کتاب واقعی، کسانی هستند که با دیدن اسلام، ایمان می آورند.

شان نزول آیه ۵۲:

۸۰۸- ابن جریر از علی بن رفاعه روایت کرده است: ده گروه از اهل کتاب به اتفاق پدرم خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند و اسلام را پذیرفتند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. پس آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...» نازل شد.

۸۰۹- و از قتاده روایت کرده که فرموده است: برای ما گفته میشد: گروهی از اهل کتاب به اتفاق سلمان و عبدالله بن سلام همواره پیرو حق بودند و پس از بعثت محمد (قرآن و اسلام را پذیرفتند. این آیه در شان آنها نازل شده است (طبری ۲۷۵۰۹ مرسل است).

وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾
و چون [قرآن] بر آنان خوانده شود گویند به آن ایمان داریم آن حق و از جانب پروردگار ماست، ما پیش از (نزول) آن نیز مسلمان (منقاد و فرمانبردار) بودیم. (۵۳)

یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده ایم» یعنی: برای الله متعال مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده ایم. یا به محمد صلی الله علیه و سلم و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و میدانستیم که او به زودی در آخرالزمان مبعوث میشود و قرآن براو نازل میگردد. (تفسیر انوارالقرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).
أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾

آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبائییشان دو بار دریافت می دارند آنها به وسیله نیکیهها بدیها را دفع می کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند. (۵۴)

الله تعالی در آیه متذکره در باره اشخاصی صابر با زیبای میفرماید: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» به سبب صبرشان در پیروی از حق، و به سبب اینکه در راه خدا اذیت و آزار فراوان را تحمل کردند.

قتاده گفته است: آیه در مورد جمعی از اهل کتاب نازل شده است که بر دین و شریعت حق بودند و تا بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از آن پیروی نموده و به آن عمل کردند، و بعد از این که محمد (ص) مبعوث شد به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، لذا الله تعالی در مقابل صبرشان

پاداش آنها را دو برابر عطا کرد. گفته‌اند: از آن جمله سلمان فارسی و عبد الله بن سلام می‌باشند. (طبری ۵۶/۲۰).

«وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و سخنان زشت و ناپسند از قبیل بد ورد و فحش را با سخنان نیکو و پسندیده و زیبا دفع می‌کنند.

ابن کثیر گفته است: با بدی به ماندش مقابله نمی‌کنند، بلکه از آن چشم می‌پوشند و آن را می‌بخشند. (مختصر ۱۸/۳).

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و از حلالی که روزی آنها کرده‌ایم، در راه خیر صرف می‌کنند.

همچنان در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابو موسی اشعری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «سه کس‌اند که پاداش‌شان دوبار داده می‌شود:

۱ مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.

۲ مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳ غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

قبل از همه باید گفت که: ایمانی دارای ارزش می‌باشد، که بر اساس معرفت و شناخت حق باشد. و در ضمن باید گفت که: شرایط و زمینه‌های اشخاص، در دریافت الطاف الهی متفاوت‌اند.

همچنان باید گفت: که مورد انفاق تنها مال نیست، از علم، توان و آبرو نیز میتوان انفاق کرد. در حدیث آمده است: «سه نفر دوبار پاداش عمل خود را میگیرند؛ شخصی از اهل کتاب که به پیامبر خود و به من ایمان داشته باشد.» (اخراج از مسلم).

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾

و هنگامی که سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی بر می گردانند و میگویند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، سلام بر شما [سلام متارکه]، ما خواستار [همنشینی و معاشرت با] نادانان نیستیم. (۵۵)

«اللَّغْوُ»: سخنان پوچ. یاوه سرائی. بیهوده گوئی چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» مؤمن واقعی کسی است که نه تنها به مجلس لغو نمی رود و به سخن لغو گوش نمی دهد، بلکه اگر کلام بیهوده ای را هم می شنود، عکس العمل نشان می دهد. و یکی از نمونه های صبر، بی اعتنایی به لغو و اعراض از آن است. البته اعراض و روگردانی و عدم از لغو در گفتن، شنیدن، دیدن و معاشرت، کمالی است که در همه ی ادیان الهی از آن ستایش بعمل آمده است.

ابن کثیر در شأن نزول این آیه مبارکه از محمد بن اسحاق نقل می کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند... رسول الله برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول الله صلی الله علیه السلام بیرون رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راه شان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ماهیچ قافله ای را احمق تر از شما نمی شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با

شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی کنیم...». (انوار القرآن هروی مخلص)

انسان در برابر آنچه می شنود، مسئول است. وقاطعیّت، صلابت و عدم سازش، نشان ایمان راسخ است. سود و زیان عمل هر کس به خود او بر می گردد. خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۶ الی ۶۱) در باره رد شبهات مشرکان، بحث بعمل می آید.
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت میکند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است. (۵۶)

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي...»: مراد این است که پیغمبر، تبلیغ و ارائه طریق مینماید و بس. توفیق هدایت و ایصال به مطلوب در دست خداوند است (سوره های: بقره آیه ۲۷۲، یونس آیه ۴۳، ابراهیم آیه ۴).

شأن نزول آیه ۵۶:

۸۱۰- مسلم و دیگران از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم (به) کاکای خود گفت: «لا إله إلا الله» را به زبان بیاور تا من در روز قیامت برای تو شهادت بدهم. گفت: اگر سرزنش زنان قریش نمی بود که میگویند: او را ترس بر این کار مجبور ساخت، با گفتن این سخن خوشنودت می کردم.

آنگاه خدای بزرگ آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم ۴۱ و ۴۲، ترمذی ۳۱۸۸، احمد ۲ / ۴۳۴، واحدی در «اسباب نزول» ۶۶۲ از ابو هریره (رض) بدون ذکر کلمه

«زنان» روایت کرده اند. تنها مسلم این حدیث را به طور اختصار روایت و این کلمه را آورده است.)

۸۱۱- نسائی و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به سند محکم و دقیق از ابوسعید بن رافع روایت کرده اند: از ابن عمر سؤال کردم آیا این آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» در باره ابوجهل و ابوطالب نازل گردیده است؟ گفت: بلی.

وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهْدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

و گفتند: اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم. آیا آنان را در حرم امن جای ندادیم، که ثمرات هر چیزی به عنوان روزی از جانب ما به سوی آن رسانده می‌شود؟ لیکن بیشترشان نمی‌دانند. (۵۷)

«الْهُدَىٰ»: هدایت و رهنمود. مراد دین اسلام است.

«نُتَخَطَّفُ»: ربوده می‌گردیم. از میان برداشته می‌شویم.

«أَوَلَمْ نُمْكِنْ»: آیا برای ایشان قرار نداده‌ایم و نساخته‌ایم؟

«ءَامِنًا»: دارای امن و امان. دارای امنیت.

«يُجْبَىٰ»: جمع‌آوری و حمل می‌شود.

شأن نزول آیه ۵۷:

۸۱۲- ابن جریر از قول عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از قریش به نبی کریم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر از تو پیروی کنیم مردم ما را از سرزمین خودمان بیرون می‌کنند، آنگاه این آیه نازل شد (طبری ۲۷۵۳۲).

۸۱۳- نسائی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این سخنان را حارث بن عامر بن نوفل گفته است (نسائی در «الکبری» ۱۱۳۸۵ و «تفسیر» ۴۰۵ از ابن ابوملیکه از عمرو بن شعیب از ابن عباس روایت کرده، نسائی می‌گوید: عمرو

بن شعیب از ابن عباس نشنیده است. طبری ۲۷۵۳۱ از ابن ابوملیکه روایت و عمرو بن شعیب را نام نبرده است. این منقطع است.)
 وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلِكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾

وجه بسیار قریه ها را که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش آنها را سرمست و مغرور کرده بود. پس این خانه های ایشان است که بعد از آنان جز اندکی (در آن) سکونت نشده بود و ما خود ما وارث (دیار آنان) شدیم. (۵۸)
 «بَطَرَتْ»: سرمست و مغرور شده است. طغیان و سرکشی کرده است. کفران کرده و ناسپاس گذاشته است (سورة: انفال / ۴۷).
 خوانندگان گرامی!

در آیه ی قبل خواندیم که گروهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر ما به تو ایمان بیاوریم، کفار مکه ما را آواره خواهند کرد، و خداوند فرمود: همان قدرتی که مکه را محل امن و رزق فراوان برای شما قرار داد، بعد از ایمان نیز میتواند نعمت هایش را برای شما حفظ نماید. در این آیه خداوند متعال میفرماید: فراموش نکنید که ما بسیاری از شهرها را که سرمست از نعمت ها و غرق در رفاه بودند نابود کردیم، شما نیز که به خاطر حفظ رفاه و اموال خود ایمان نمی آورید، با قهر الهی چه می کنید؟!

منظور از «فِتْلِكَ مَسَاكِينُهُمْ»، مساکن مخروبه ی قوم عاد در منطقه احقاف (میان یمن و شام)، یا قوم ثمود در منطقه سدوم است که مردم حجاز در مسافرت های تجاری از کنار آنها عبور می کردند و با چشم خود می دیدند.
 در البحر آمده است: این آیه مبارکه اهل مکه را از دچار شدن به عواقب بد قومی می ترساند که خدا نعمتش را به آنها ارزانی داد و آسایش آنها را فراهم کرد و معیشت آنها را آسان ساخت، اما آنها ناسپاس بودند و در مقابل آن به

سرمستی برخاستند و افراط کردند. در نتیجه خداوند متعال آنان را نابود کرد و دیار آنها را ویران ساخت. (البحر المحيط ۱۲۶/۷).

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمت‌هایشان خود را در ایمان نیاوردن بهانه می‌آوردند و معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمت‌ها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق صرف داشتن پول و سرمایه و یا هم داشتن رفاه نه تنها مایه‌ی سعادت نیست که باعث غرور، طغیان و هلاکت است. ونباید فراموش کرد که: سرنوشت افراد و جوامع چه در دنیا و یا هم در آخرت، در گرو اعمال خود آنهاست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند، تا آنکه [پیش از نابودی] در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما [در هیچ حالی از احوال] نابودکننده قریه‌ها نبوده ایم مگر در حالیکه اهلش ستمکار بوده‌اند. (۵۹)

«حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا»: این بخش، آیه مبارکه اشاره به این واقعیت است که لزومی ندارد در هر شهر و هر قریه پیغمبری مبعوث گردد. همین که در یک کانون بزرگ که مرکز اخبار و محل اندیشمندان و پایتخت بزرگان یک قوم است پیغمبری ارسال شود، کافی و بسنده است.

«وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ»: این بخش، بیان‌گر این مطلب است که ظلم سبب ویرانی است، و ظالمان بدون کیفر و مجازات نمی‌مانند.

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ»: یعنی نابود کردن مردم کافر یک شهر عادت و روش خداوند متعال نمی‌باشد.

به قولی: مراد از ام القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده ایم» بعد از آن که به سوی مرکز آن‌ها پیامبری را فرستاده ایم «مگر این که اهالی آن‌ها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به الله تعالی و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی اعلام کرده است که آن‌ها را نابود نمی کند مگر این که به سبب ظلم و ستم خود مستحق نابودی بشوند، بدین ترتیب عدالت خود را بیان کرده است؛ زیرا با وجود این که ظالمند اما تا زمانی که بر آنان اِتمام حُجَّت نکند و پیامبرانی را برای آنان نفرستد، آن‌ها را نابود نمی کند. و علم خود به احوال آن‌ها را دلیل بر آنان قرار نمی دهد. (تفسیر قرطبی ۳۰۲/۱۳).
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾

آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است، پس آیا از عقل تان کار نمی گیرید؟ (۶۰)
«مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: کالای زندگی دنیوی است و تنها در مدت عمر کوتاها تان از آن استفاده می کنید و بس.

«خَيْرٌ وَأَبْقَى»: خوبتر و پایدارتر. مراد خوب و سرمدی است.
این آیه مبارکه در حقیقت سوّمین جوابی است که خداوند متعال در جواب بهانه جویی کفار مکه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل میشود)، میدهد، که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان به دست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، در حالیکه آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

در آیه مبارکه میفرماید: ای مردم! مال و خیری که به شما عطا شده، متاعی است ناچیز که در زندگی این دنیا از آن بهره می گیرید، و پس از آن منقضی و نابود می شود.

ابن کثیر گفته است: الله تعالى در باره‌ی حقارت دنیا و آراستگی های ناچیز و نعمت های ناپایدارش خبر میدهد، که در مقابل نعمت های آماده شده و پایدار از جانب خدا برای بندگان صالح در آخرت، ناچیز و ناپایدار است. (مختصر ابن کثیر ۲۰/۳).

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»: و اجر و پاداش و نعمت های ابدی و پایدار که از جانب خدا به بندگان مؤمن عطا میشود از این نعمت های ناپایدار بهتر است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۰﴾ آنان را توبیخ کرده است. مگر نمی دانید که پایدار از ناپایدار بهتر است؟

امام فخر رازی گفته است: الله تعالى یادآور شده است که منافع دنیوی با مضراتی در می آمیزد، بلکه زیان های آن بیشتر است، و منافع آخرت تمام نشدنی است، در حالیکه منافع دنیوی پایان پذیر و تمام شدنی است. و سهم هر انسان از دنیا به اندازه‌ی یک قطره از دریا می باشد. و هر کس منافع آخرت را بر منافع دنیا ترجیح ندهند، در واقع عقل و خردش دچار اختلال شده است. (تفسیر کبیر ۲۶/۲۵).

دنیا از فهم قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، از دنیا وزندگانی دنیا با تعبیرات مختلفی ذکری بعمل آمده است، و انسان ها را از اقبال به آن و اغفال در برابر آن برحذر داشته است، از جمله:

دنیا، عارضی است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (نساء، ۹۴).

دنیا، بازیچه پیش نیست. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (انعام، ۳۲).

دنیا، اندک و ناچیز است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه، ۳۸).

زندگی دنیا، مایه‌ی غرور و اغفال است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران، ۱۸۵).

زندگی دنیا، برای کفار جلوه دارد. «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» (بقره، ۲۱۲).

مال و فرزند، جلوه‌های دنیا هستند. «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کهف، ۴۶).

البته این همه هشدارها به خاطر کنترل مردم دنیاگراست و آنچه در آیات و روایات انتقاد شده، از دنیاپرستی، آخرت فروشی، غافل شدن، سرمست شدن و حق فقرا را ندادن است، ولی اگر افرادی در چهارچوب عدل و انصاف سراغ دنیا بروند و از کمالات دیگر و آخرت غافل نشوند و حق محرومان را ادا کنند و در تحصیل دنیا یا مصرف آن ظلم نکنند، این گونه مال و دنیا فضل و رحمت الهی است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که متاع زندگی این جهان را به او داده ایم، باز او روز قیامت از احضار شدگان (در عذاب) باشد؟ (۶۱)

«لَاقِيهِ»: رسنده بدان است.

«الْمُحْضَرِينَ»: احضار شدگان. گرد آورده شدگان. مراد کسانی است که فرشتگان آنان را به پای حساب و کتاب می‌آورند و برای عذاب حاضرشان میگردانند (سوره‌های: روم آیه ۱۶، صافات آیه ۵۷).

قبل از همه باید گفته شود که: وعده‌های الهی، قطعی و مسلّم است و وعده‌های الهی و پاداش‌های اُخروی، هم بزرگ است و هم نیکو واقعیت اینست که: مَثَل آن شخصی است که الله تعالی وی را در دنیای کوتاه از شهوت‌های گذرا و لذت‌های ناپایا بهره‌مند گردانیده است و او دنیا را بر آخرت ترجیح داده، دیدار الله تعالی را فراموش کرده و سپس در روز قیامت نزد حق تعالی حاضر ساخته می‌شود تا وی را در برابر کردارهایش مجازات نماید؟ پس آیا این شخص با آن شخص برابر است؟ هرگز! بنابراین باید انسان بیندیشد که کدام انتخاب برایش بهتر است و بر همین اساس او باید گزینه برآورنده‌تر و ارزنده‌تر را برای خویشتن اختیار کند. در همه حال توفیق بهره‌گیری از متاع دنیا نیز به دست الله تعالی است. و در ضمن باید به عرض برسانم که: کامیابی دنیوی، به هیچ صورت نشانه‌ی آسودگی اُخروی شمرده نمی‌شود.

شأن نزول آیه ۶۱:

۸۱۴- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: خدای بی همتا آیه «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ...» را در باره سرور کائنات و ابو جهل بن هشام نازل کرده است.
۸۱۵- از وجه دیگر روایت کرده: این آیه در مورد حمزه و ابو جهل نازل گشته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۲ الی ۷۰) درباره درهم کوبیدن مشرکان در روز قیامت با سه سؤال، خداوند، حق مطلق و مختار و سزاوار سپاس و بندگی، بحث بعمل آمده است.
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾
روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می‌دهد، و می‌گوید: کجا هستید شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟! (۶۲)

عزیزیان صحنه های قیامت را به فراموش نه سپارید. در این دنیا مرتکب عمل نشویم که؛ در قیامت، از جواب آن، درمانده و عاجز بمانیم باشیم. معبودهای دوست داشتنی دنیوی، ذلیلان و محکومان اخروی اند. هر کس دیگران را به جای خداوند به سوی خویش بخواند، عذاب الهی برایش حتمی است.

انسان ها در انتخاب راه آزادند و مختار اند ولی نباید فراموش کنند که در آخرت جوابگو همه اعمال خویش در دربار عدل الهی می باشد.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

کسانی که حکم [عذاب] بر آنان تعلق گرفته میگویند پروردگارا اینان کسانی هستند که ما گمراهشان کردیم، ما همچنان که خود گمراه بودیم آنان را گمراه کردیم، [اینک] در نزد تو بیزاری می جوییم، ما را عبادت نمی کردند (بلکه خواهشات خود را عبادت می کردند). (۶۳)

«أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»: ایشان را گمراه ساخته ایم، چرا که خودمان گمراه بوده ایم. مراد این است که اغواگران میگویند: پیروان ما به میل خود به دنبال ما آمده اند و به محض این که وسوسه ما با شهوات ایشان موافقت داشته است، از ما اطاعت نموده اند. لذا هر دو گروه یکسان و برابریم (سوره: مائده / ۷۷).
«مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»: عبادت، در اینجا علاوه از پرستش، معنی اطاعت را نیز دارد. «ترجمه معانی قرآن».

بعد از اینکه قیامت بر پا میشود در آنروز صحنه های عجیب و گوناگونی اتفاق می افتد که این آیات به برخی از صحنه ها و اتفاقات اشاره بعمل می آورد.
یکی از این صحنه ها، سؤالات توبیخ آمیز پروردگار با عظمت از کافران است: صحنه ی دیگر، اظهار تنفر و بیزاری معبودها از کسانی است که آنها را می پرستیدند و صحنه ی سوّم، ملامت منحرفان از شیطان است که شیطان هم

در جواب میگوید: مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید؛ «فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (آیه ۲۲ سوره ابراهیم) در قیامت، هر کس گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، ولی از طرف مقابل هم جواب می شنود که: «بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ» (آیه ۳۰ صافات) گناه را به گردن ما نیاندازید، بلکه شما خودتان اهل طغیان بودید.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

و [به آنان] گفته می شود: شریکانتان را (برای نجات) بخوانید، پس آنها را میخوانند، ولی (ندای)شان را جواب نمی دهند. و عذاب را می بینند، (و آرزو میکنند) ای کاش راه یافته می بودند. (۶۴)

یکی واقعیت را همیشه در ذهن خود داشته باشید که: معبودهای دروغین، به ناله های شما در وقت ضرورت جواب نخواهد داد.

طبری میفرماید: آنها وقتی عذاب را مشاهده کنند آرزو میکنند ای کاش! در دنیا هدایت یافته و از حق پیروی کرده بودند. (طبری ۶۳/۲۰) این بر اساس آن است که «لو» برای تمنی باشد، همان چیزی که ما آن را اثبات کرده و طبری نیز آن را اختیار کرده است. و زجاج گفته است: جواب «لو» محذوف و تقدیر آن چنین است. لو كانوا يهتدون لما اتبعوهم و لما رأوا العذاب. ().

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا»: دلستن به غیر خدا در دنیا، مایه ی محروم شدن از یاری او در قیامت است. طوریکه در روز جزا به کافران گفته میشود. خدایان پنداریتان را که به جای الله متعال می پرستیدید فراخوانید. پس آنان را ندا میکنند ولی از آنها جوابی نمی شنوند. آنان و عذابی را با چشم سر می بینند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟ (۶۵)

ابن کثیر میگوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾

در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده میماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤالی کنند! (۶۶)

«عَمِيَتْ»: کور میگردد. مراد مخفی شدن و از یاد رفتن است. این فراموشی از شدت حیرت بدی شان دست می دهد.

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: نمی پرسند. مراد این است که نمی توانند بر اثر هول و هراس از یکدیگر هم سؤال بکنند.

در روز قیامت، که محکمه عدل الهی بر پا می شود، مطمئن باشید که فرصت آنرا نخواهید داشت که به توانید با همفکران دنیوی خویش مصلحت و به مشوره پردازید و به اصطلاح با سؤال از یکدیگر، جوابی برای محکمه عدل الهی آماده سازید.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

اما کسیکه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد. (۶۷)

«عَسَى»: امید است. این اصطلاح نسبت به الله به معنی محقق و مسلم و حتمی است.

مفسر صاوی فرموده است: صیغه ی ترجی در قرآن معنی تحقق و ثبوت میدهد؛ زیرا وعده ی باکرامت از جانب پروردگار مهربان است و خدا خلاف وعده نمی کند (حاشیه ی صاوی بر جلالین ۳).

مطالعه کنندگان گرامی!

این آیات، بسیار زیبا و گویا، دروازه های امید و رستگاری و سعادت را به وسیله ی توبه و بازگشت واقعی به سوی الله متعال گشوده است، که اگر انسان

توبه کنند، و شرایط آن را به جای آورند، به قرآن متوسل شوند، و پیروی از آن را شافع خود گردانند، در واقعیت امر از جمله رستگاران خواهند بود.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

و پروردگار آنچه را بخواهد می آفریند و [آنچه را بخواهد] اختیار می کند، برای آنان اختیاری نیست؛ پاک است الله و بالاتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند (۶۸)

«الْخِيَرَةُ»: حق انتخاب. گزینش. مراد این است که انسان در برابر حکم خدا، صاحب اختیار نبوده و حق چانه زدن ندارد (سوره: احزاب / ۳۶).

«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ»: قدرت مطلقه، از آن پروردگار با عظمت است. تکوین (آفرینش هستی) و تشریع (قانون زندگی) به دست الله تعالی است. الله خالق و صاحب تصرف است، هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کاری را که بخواهد انجام میدهد. هیچ کس حق اعتراض از فرمانش را ندارد.

مقاتل گفته است: آیه در مورد «ولید بن مغیره» نازل شده است، زمانی که گفته بود: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ. مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» هیچ یک از بندگان در این زمینه دارای اختیار نیست، بلکه اختیار و اراده فقط از آن خدای یگانه می باشد و بس.

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: الله تعالی پاک و منزّه است و بالاتر از آن است که احدی در ملکش دخالتی داشته باشد و در ملک و سلطنتش با او شریک شود.

قرطبی گفته است: یعنی خدا هر چه را بخواهد خلق می کند و هر کس را که بخواهد برای پیامبری بر می گزیند و اختیار تام از آن اوست. در تمام امور

حکمت به خرج می دهد و هیچ یک از بندگان بر او اختیار ندارد (قرطبی ۳۰۵/۱۳ با کمی اختصار).

انتخاب رهبر آسمانی به دست الله تعالی است، نه مردم. وجه زیبا فرموده است: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» کسی حق قانون گذاری دارد که آفریدگار هستی باشد. و کسی که در برابر قانون خدا، قانون بشری را بپذیرد، در حقیقت برای خدا شریک پذیرفته است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾

و پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان مینماید و آنچه را آشکار میکند، میداند. (۶۹)

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

او خدائی است که معبودی جز او نیست، ستایش برای اوست. در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست، و همه شما به سوی او باز میگردید. (۷۰)

چون معبودی جز او نیست، پس ستایشها مخصوص اوست.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ»: و اوست خدایی که غیر وی سزاوار پرستش نیست و ماسوايش شايستگي الوهيت را ندارد، همه ستايشها او را است و جمله مدح و ثناها به او اختصاص دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷۱ الی ۷۵) در باره دلایل بزرگی و قدرت الهی و نکوهش دوباره ی مشرکان و امثال آنان، بحث بعمل می آید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٌ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت، پیوسته و همیشه بگرداند، کیست معبودی غیر از الله که برایتان روشنی بیاورد؟ آیا (حق را) نمی شنوید؟ (٧١).

یکی از اصولب ها قرآن عظیم الشأن، مطرح کردن سوالات بیدار کننده است، طوریکه در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به کفار منکرین در مکه بگو: اگر خدا تا روز قیامت شب را بر شما جاوید بدارد، آیا غیر از او دیگر خدایی وجود دارد که برای شما روشنی بیافریند تا در آن تاریکی انبوه و پیوسته، بدان روشنی گیرید؟

«أَفَلَا تَسْمَعُونَ»: آیا گوش شنوا و درک و پذیرش ندارید که به وسیلهی آن بر یگانگی خدا استدلال کنید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَلِيلٌ تُسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

باز بگو: چه تصور می کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند؟ آیا چشم بصیرت (به حکمت گردش روز و شب) نمی گشایید؟ (٧٢) در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که الله تعالی جمله «افلا تسمعون» را به سبب مناسبتی که باشب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به کار گرفتن شنوایی کاراتر و مفیدتر است و جمله «افلا تبصرون» را به سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کار گرفتن بینایی مؤثرتر و کاراتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد، تا در آن آرام گیرید و تا از فضل او روزی بجوئید و تا باشد که شکر بگزارید. (۷۳)

امام فخررازی میفرماید: الله تعالی به وسیله‌ی این آیه یادآور شده است که شب و روز دو نعمت اند و به دنبال هم می‌آیند؛ زیرا انسان در دنیا ناچار است برای به دست آوردن مایحتاج زندگی خود در روز به تلاش و زحمت پردازد و این امر بدون نور و روشنایی روز و بدون استراحت و آرامش در شب میسر نیست، پس هر دو لازمند.

اما در بهشت تلاش و خستگی نیست و احتیاجی به وجود تاریکی شب نیست از این رو نور و لذت برای آنان همواره موجود است. (تفسیر کبیر ۱۱/۲۵). باید گفت طوریکه دیده می‌شود در آیات قرآنی، همیشه شب بر روز مقدم آمده است، شاید از آن جهت باشد که تاریکی شب، ذاتی زمین و از خود آن است، ولی روشنی روز، از آفتاب است که بر زمین عارض می‌شود. یاد آور باید شود که: منشأ خلقت و اعطای نعمت، نیاز او، یا طلب ما نیست، بلکه بخشنده‌گی و رحمتی‌ت الله تعالی می‌باشد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می‌دهد و میگوید کجایند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟ (۷۴)

ابن کثیر گفته است: برای بار دوم توبیخ و سرزنش آنان را که خدای دیگر را با الله پرستش کرده‌اند متذکر می‌شود. پروردگار در ملأ عام به آنها میگوید: شریکانیکه در دنیا می‌پنداشتید کجا هستند؟ (مختصر ابن کثیر ۲۲/۳).

روز قیامت الله تعالى کافران را ندا کرده و به آنان میگوید: خدایان تان که مدعی الوهیت آن ها همراه من بودید کجایند؟ یعنی آیا آنها برای شما نفعی رسانده توانسته یا زیانی را از شما دفع می کند.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾

و از میان هر امتی گواهی بیرون میکشیم و می گوئیم دلیل خود را بیاورید پس بدانند که حق از آن الله است و آنچه که (به وحدانیت الله) افترا می کردند، از ایشان گم و ناپدید می شود. (۷۵)

«نَزَعْنَا»: نزع به معنی بیرون کشیدن است. ولی در اینجا هدف برگزیدن و احضار کردن است.

«شَهِيدًا»: گواه. هدف از آن پیغمبر هر قومی است (سوره های: بقره آیه ۱۴۳، نساء آیات ۴۱ و ۴۲).

«أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ»: حق با خدا است. آنچه خدا فرموده است، حق و حقیقت است. الوهیت حق خدا است و بس.

الله تعالى از میان هر امت از امت های کافر، گواهی بر ضدشان بیرون می کشد تا به آنچه در دنیا از کفر و تکذیب کرده اند گواهی دهد و الله متعال به امت های کافر دستور میدهد تا دلایل و برهان های خود بر صحت آنچه را از شرک ادعا کرده اند بیاورند؛ آن هنگام است که کافران می دانند حجت بالغه و منطق رسا از آن یگانه قهار است و درواقع این اوست که به یگانگی سزاوار عبودیت بوده و شریکی برایش وجود ندارد. و همه ادعاهای باطل و حجت های دروغین از پیش کافران می رود و کسی را نمی یابند که برای شان شفاعت کند یا عذاب را از آنان دفع کند. پس در آن روز نه عذری پذیرفته می شود، نه دوستی سودی می رساند، نه یآوری است که شفاعت کند و نه یاریگری که دفاع نماید.

خوانندگان گرامی!

پس از نكوهش و توبيخ مشركان، خداوند متعال داستان وقصه ی قارون را در میان ميگذارد، تا فرجام كفر پيشگان، ظالمان و مال اندوزان در دنيا و آخرت روشن گردد. زلزله، قارون و اندوخته های مادی اش را نابود کرد و فرو برد و به جز عبرت - اثری از او و سرای زرنگارش را باقی نگذاشت. در آیات متبرکه (۷۶ الی ۸۴) در باره موضوعاتی: ثروت و علم و تأثیر آنها بر نفس انسانی، غرور قارون و پند گرفتن از فرجام و نهایت بد او، بحث بعمل می آید.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

همانا قارون از قوم موسی بود که بر آنان تعدی و تجاوز کرد، و از گنجینه های مال و ثروت آن اندازه به او دادیم که حمل کلیدهایش بر گروهی نیرومند گران و دشوار می آمد. [یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، زیرا الله شاد شوندگان (به مال دنیا) را دوست نمی دارد. (۷۶)

«بَغِي»: سرکشی کرد. تَكَبَّرَ ورزید. خود را بزرگتر از دیگران شمارید و دیگران را پائین تر از خویش.

«الْكُنُوزِ»: جمع کَنْز، گنجینه. دینه.

«الْفَرِحِينَ»: افراد شادمان. مراد کسانی است که بر اثر دست آوردن اموال و داشتن مادیات فراوان مغرور و متکبر میشوند و از باده پیروزی سرمست گردند و از خوشحالی در پوست نمیکنند.

ثروت و دارایی قارون:

آشنایی با تاریخ، بهترین درس عبرت برای انسانها می باشد. آشنایی با سرگذشت فرعون، قارون وهامان و مبارزات حضرت موسی علیه السلام درس بزرگی و آموزنده ای برای عالم بشریت و بخصوص ما مسلمانان می باشد. باید گفت که قارون از جمله اقوام حضرت موسی علیه السلام و از قوم بنی اسرائیل بود. ابن عباس (رض) میفرماید که؛ قارون پسر کاکای موسی علیه السلام بود. و امام طبری گفته است: در تکبر و ستم بر آنان از حد تجاوز کرد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۰).

طوری که که گفته شد قارون در مصر و در زیر ظلم و ستم حکومت فرعون زندگی می کردند و تمامی وجودشان را در خدمت فرعون قرار داده بود. الله تعالی موسی علیه السلام را فرستاد تا بنی اسرائیل را از ذلت و خواری نجات داده و غلّ و زنجیرهای ستم فرعونی را از دست و پای ایشان باز کند و آنان را در ایمان و عزّت و سرافرازی به سرزمین موعود خویش برگرداند. ثروت و داری قارون در طول تاریخ و برای نسل های متعدد و حتی تا زمان ما ضرب المثل و زبان زد شده است و هر گاه بخواهند فراوانی ثروت و مال کسی را توصیف کنند، می گویند گنج قارون را داراست. اموال قارون طلا و نقره و زیورآلات و در نهایت اشیای ذی قیمتی بود که در صندوق های آهنی و در اطاق های مخصوص در قصر های مجلل شیشه ای اش نگاهداری می شود. ثروت و دارای قارون به حدی رسیده بود که؛ کلیدهای این صندوق ها، با زنجیر های طولانی به هم وصل بودند که و این کلید ها توسط اشخاصی قوی و نیرومندی و قوی هیکل حمل می شد که اشخاص ضعیف ولاغری از حمل این کلید ها عاجز و ناتوان بودند.

خوانندگان گرامی!

از آیات (۲۳ و ۲۴) سوره «مؤمن»، به خوبی معلوم می شود که رسالت موسی علیه السلام از آغاز هم برای مبارزه و مقابله با سه تن ظالمین و ستمگران بود: «فرعون»، وزیرش «هامان»، و «قارون»، ثروتمند مغرور: طوریکه میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»؛ (ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم، به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند: موسی ساحر دروغگوئی است).

از این آیه مبارکه معلوم میشود که؛ قارون همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یکسو، نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود ازسوی دیگر، وظیفه خزانه داری گنج های و ثروت های فرعون را بدوش داشت. و از همینجا است که نقش ظالمانه «قارون» بخوبی معلوم می شود: فرعون برای این که بنی اسرائیل را به زنجیر کشد، و تمام هستی آنها را غارت کند، یک مرد منافق حيله باز و به اندازه کافی بی رحم را، از میان بنی اسرائیل برگزید، و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند. او بر اثر ظلم و تعدی ثروتی بزرگی برای خود نیز کمایی کرد. قرائن، نشان میدهد که بعد از نابودی فرعونیان، مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست «قارون» ماند، و موسی علیه السلام تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال، خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج های او، و یا به گفته بعضی از طریق «علم کیمیا»، و آگاهی

بر شئون تجارت سالم، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان، هر چه بود «قارون» بعد از پیروزی موسی علیه السلام بر فرعونیان، ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییرِ چهره داد و با زبر دستی خاصی که خصوصیت این گروه است، خود را در صف قاریان «تورات» و آگاهان بنی اسرائیل، جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

در نهایت، هنگامی که موسی علیه السلام تصمیم گرفت «زکات» از او بگیرد، پرده از چهره اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت، بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق، عاقبت کارش به کجا منتهی گشت.

ثروت و قدرت را احسان الهی بدانیم، نه محصول علم و تلاش خود. (مردم میگفتند: این خداوند است که به تو ثروت داده است، قارون می گفت: خودم بر اساس علم، آن را پیدا نموده‌ام.)

«فرعون»:

فرعون، اسم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است. سلاطین قدیم مصر فرعون نام داشتند. فراعنه مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخ شان تقریباً سه هزار سال را شامل میشود. پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده است. قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس سوم و رامسس دوم که از فراعنه تب بودند، به بالاترین درجه رسید.

راجع به اصل کلمه‌ی فرعون، چهار نظر اظهار شده است:

۱- فرعون مرکب از دو کلمه باشد، یکی «فاه» که به منزله‌ی حرف تعریف است، و دیگر «راء» که به معنی خورشید می باشد. بنابر این فرعون، نخست نام خورشید، بزرگترین معبود ملل شرق بوده، سپس پادشاهان که خود را مظهر او می پنداشتند این نام را به خود داده‌اند.

۲- فرعون از لفظ «ادرو» که در زبان قبلی به معنای پادشاه است، اشتقاق یافته است، ولی این نظر برحسب قواعد اشتقاق بعید می‌نماید.

۳- فرعون، مرکب از دو کلمه است: «فارا» به معنای «قصر» و «آوه» به معنای «عالی» است، و «قصر عالی» یا «دربار» مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون درآمده و در زبان اروپایی به صورت «فاراوه» تلفظ میشود.

۴- فرعون، مرکب از دو لفظ است، «فارع» و «اون». لفظ اول به معنای «حاکم» یا «کاهن» است، چنان که پدرزن یوسف که «کاهن اون» بوده «فوتی فارع» نام داشته است. و لفظ دوم «اون» نام شهری از شهرهای مصر است. صاحبان نظر چهارم میگویند: کاهن و حاکم شهر «اون» وقتی بر تمام مصر حکومت یافت به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان «فرعون» بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید.

در تاریخ مذاهب، دو تن از فراعنه مشهور اند: اول: فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده است.

دوم: فرعون که در زمان ولادت حضرت موسی بر مصر حکومت می‌کرده و در تواریخ اسلامی «قابوس بن مصعب» نامیده شده و عبرانیان او را «فرعون تسخیر» می‌نامند. و برخی او را «ولید بن مصعب» می‌نامند. [ر.ک: اعلام قرآن ص ۴۸۱-۴۸۲].

روابط فامیلی قارون با موسی علیه السلام:

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیره مؤرخین این روابط را بشرح ذیل بیان داشته اند:

قارون فرزند یصهر فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب است. و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام پس آن دو، پسر کاکای همدیگر بودند.

مؤرخان می افزایند که: قارون تورات را به صدایی خوش می خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان که سامری به نفاق گرایید «پس بر آنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام بغاوت کرد و به الله تعالی واحدی کافر شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: «کلیدهای گنج های او را چهل مرد نیرومند حمل میکردند» «آن گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی گمان خداوند شادی زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت هایش شکر نمی گزارند و سپاس نمی گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی شود زیرا می داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد. برخی از دانشمندان گفته اند: هر کس قناعت او را سیر نکند، گنج قارون هم او را سیر نخواهد کرد.

«توبه ی فرعون»:

چون فرعون و لشکریانش برای سرکوب کردن بنی اسرائیل و ظلم و ستم بر آنان به تعقیب آنها پرداختند. با دریای نیل مواجه شدند، اما بنی اسرائیل از دریا گذشتند، ولی فرعون و لشکریانش در امواج خروشان نیل گرفتار شدند و غرقاب دامن فرعون را فرو گرفت و او همچون پَر کاهی بر روی امواج عظیم و خورشان نیل می غلطید، در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت و چیغ زد: «من به معبودی ایمان آورده ام که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند.» ولی بدیهی است که توبه کردن و ایمان آوردن هنگام مرگ، بی اثر و بی فایده است، چنان که خداوند میفرماید:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِن﴾ [النساء: ۱۸]

پس توبه‌ی خلافکارانی که در آستانه‌ی مرگ توبه و اظهار پشیمانی می‌کنند، پذیرفته نیست و ایمان آوردن در لحظه‌ی نزول عذاب الهی اثری ندارد. و چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار میشود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است که هرجانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می‌زند، بی‌آنکه ارزش و اعتباری داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت بسیار مشاهده شده که اگر امواج بلا فرونشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند، باز به برنامه‌های خلاف و ناهنجار و بدسابق بر میگردند. الفهرس الموضوعی لآیات القرآن الکریم فهرست موضوعی آیات قرآن دکتر محمد مصطفی محمد

هامان:

هامان وزیر مشاور ارشد و اعظم فرعون بشمار میرفت. نام هامان بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته (سه بار در سورة قصص البته آیات: ۶، ۸ و ۳۸ و یکبار هم در سورة عنکبوت آیه ۳۹ و دو بار در سورة غافر آیه ۲۴ و ۳۶) مطابق روایات قرآنی هامان از شخصیت های کلیدی و بلند مرتبه و ذی نفوذی و صاحب صلاحیت و مغز اقتصادی حکومت فرعون بشمار میرفت. و در قرآن عظیم الشان از سپاه مصر با نام لشکریان فرعون وهامان ذکری بعمل آمده است.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿۷۷﴾

در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین در تلاش فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (۷۷)

«إِبْتَغِ»: بطلب. بجوی.

«وَابْتَغِ فِيمَا»: مراد این است که نعمت دنیا باید وسیله باشد؛ نه هدف. به عبارت دیگر ثروت دنیا را باید در راه فراچنگ آوردن بهشت خدا به کار انداخت. دکتور صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «وَإِبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» از مالی که خدا به تو عطا کرده است، رضایت او را بجوی و احسان و صدقه و انفاق در راه خدا را پیشه کن.

«وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا»: و سهم خود را از دنیا ضایع مکن، از حلال استفاده کن و در پی آن باش. (عده‌ای میگویند: یعنی عمر خود را با ترک نمودن اعمال نیکو ضایع مکن. از ابن عباس (رض) و مجاهد چنین نقل شده است. اما گفته‌ی قتاده و حسن روشن تر است و ابن کثیر آن را پذیرفته است). «وَ أَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: حسن گفته است: یعنی همان طور که خدا به تو نیکی کرده است تو هم به بندگان خدا نیکی کن.

«وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ»: به وسیله‌ی این ثروت بر مردم گردنکشی و دست درازی مکن، و با نافرمانی در زمین فساد راه میانداز.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»: خدا تبهکار و نافرمان و مفسد در سرزمین را دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

قارون گفت: البته این (مال و ثروت) به خاطر علم و دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او نمیدانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمیشوند (و مجالی برای عذر خواهی آنان نیست). (۷۸)

بیضاوی گفته است: آیه معنی شگفتی و توییخ را میرساند؛ زیرا با وجود این که در تورات خوانده و آن را از مؤرخین نیز شنیده است، باز به نیرو و ثروت خود مغرور شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۵/۲).

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

پس (قارون) با کوبه و زینت خود بر قومش بیرون شد، کسانی که زندگانی دنیا را میخواستند گفتند: ای کاش! ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است میداشتیم، بدون شک او از نصیب بزرگ (از نعمت های دنیا) برخوردار است. (۷۹).

در این هیچ جای شکی نیست که: قدرت و ثروت در دست انسان های غافل، سبب فخر فروشی، خودنمایی و تجمل گرایی است. وبه رخ کشیدن ثروت، صفتی قارونی است. آرزوی قارون شدن، آرزوی دنیا پرستان و در نهایت آرزوی انسان های جاهل است.

قارون به پند و نصیحت قومش اهمیت و توجه بعمل نیاورد وبه تکبر و ستم خود ادامه داد.

مفسران میفرمایند: قارون در یکی از روزها با زینت و زیوری بس چشمگیر از قصر خویش بیرون آمد، در حالیکه تعداد کثیری از انسانها و محافظین اش او را همراهی میکردند که همگی سوار بودند و لباس هایی فاخری از طلا و حریر بر تن داشتند و زین برگ آنها زرکوب شده بود. در کنارش کنیزان و غلامان در کاروانی عظیم حرکت می کردند.

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» وقتی اشخاص سست عنصر و انسانهای ضعیف الایمان، که با

مشاهده‌ی زرق و برق و زیور دنیا فریب می‌خوردند، قارون را دیدند، گفتند: ای کاش! ما هم چنین ثروت و مکنتی داشتیم. واقعاً هم ظواهر زیبای دنیا، دامی برای جذب و انحراف کوتاه فکran است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده بود، گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند بهتر است. و [این حقیقت الهیه را] جز شکیبایان در نمیابند. (۸۰)

قارون، در حالی که خود را عالم و کسب ثروت رابه واسطه‌ی علم خود میدانست؛ ولی الله تعالی در این آیه مبارکه با زیبای خاصی میفرماید: علم حقیقی با مال اندوزی سازگار نیست. در حالیکه علم واقعی، انسان را به سوی آخرت و تقوی و عمل صالح سوق می‌دهد.

زمخشری گفته است: «وَيْلَكُمْ» در اصل دعای نابودی است. سپس در منع و بازداشتن و تحریک بر ترک امور غیر مطلوب به کار رفته است. (تفسیر کشاف ۳/۳۴۱).

عالم آگاه کسی است که زرق و برق دنیا او را مجذوب نسازد و دنیاگرایان را تحقیر کند. ایمان و عمل صالح، زمانی سعادت آفرین است که انسان بر آن پایدار باشد.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

پس او و خانه اش را در زمین فرو بردیم، و هیچ گروهی غیر از خدا برای او نبود که وی را [برای رهایی از عذاب] یاری دهد، و خود نیز نتوانست از خود دفاع کند. (۸۱)

انسان میتواند در دو قوس حرکت کند: قوس صعودی که به معراج رسد و قوس نزولی که به زمین فرو رود. سرانجام ثروت اندوزی، بخل، غرور و هلاکت است. و باید گفت که به هیچ صورت ثروت، وسیله‌ی نجات شده نمیتواند.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَتَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيَكَآنَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

آنها که دیروز آرزو میکردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی الله روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد فراخ و تنگ میگرداند، اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی شوند! (۸۲) باید گفت که در برخورد با مسائل، زود قضاوت نکنیم. آنان که دیروز حسرت میخوردند ای کاش مثل قارون می بودیم، امروز میگویند: چه خوب شد که ما مثل او نبودیم.

ماباید به جای تمنای ثروت دیگران، به داده‌های الهی قانع باشیم. زمخشری میفرماید: «وَيَكَآنَ» مرکب از دو کلمه‌ی «وی» و «کأن» آمده و برای یادآوری و تذکر اشتباه و خطا و ابراز پشیمانی به کار می‌رود؛ یعنی آن گروه از این که آرزوی مقام و منزلت قارون را کرده بودند، به خطای خود پی بردند و پشیمان شده (کشاف ۳/۳۴۲). آنچه که زمخشری ابراز داشته است نظر خلیل و سیبویه و جمهور نیز است.

در جلالین آمده است: «وی» اسم فعل است به معنی و «أعجب أنا» است و کاف به معنی لام است، پس معنی آن چنین است: «آیا عجیب است خدا روزی را به وفور میدهد؟» و شیخ طبری از قتاده نقل کرده است: «وَيَكَآنَ» به معنی «ألم تر أن» میباشد و یک کلمه است نه مرکب، نظر طبری نیز چنین است.

واقعا هم حوادث، و روزگار دنیا سبب بیداری فطرت ها و تغییر پندارها و خواسته های غلط است.. ثروتی که انسان، آن را از جانب خدا و برای او نداند، او را به کفر می‌رساند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يَعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يَعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا مَنْ يَحِبُّ». «خداوند متعال اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

(بلی) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۸۳) این آیه مبارکه بمثابة فیصله نامه و در سنامه عبرت ناکی آزادستان قارون است که هر گونه ثروت اندوزی و برتری‌جویی، مایه‌ی هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت می‌شود.

همچنان از وعید حرمان در آخرت از علو و فساد، معلوم شد که اراده‌ای جزم به گناه وقتی در حد عزم مصمم باشد، آن هم معصیت است. (کما فی الرواح) تفسیر معارف القرآن تالیف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی) البته اگر او باز از ترس الله از این اراده باز آید پس به جای گناه در نامه‌ی اعمال او ثواب نوشته می‌شود و اگر کسی به سببی غیر اختیاری برای انجام آن گناه دست نیافت، و آن را انجام نداد، ولی تا حد توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت و گناه نوشته می‌شود. کما ذکره امام الغزالی.

و پرهیز کار کسی است که اراده‌ی تفاخر و برتری بر دیگران را در سر خود نه بروراند.

در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش به مقداری ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمیشود. شخصی که گفت: یا رسول الله! شخصی دوست دارد که جامه و بوت های خوب و زیبا داشته باشد، آیا این از کبر و برتری جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زییاست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نرزد و کسی بر کسی برنشورد». مطالعه کنندگان گرامی!

قابل یادآوری است که: مالکیت شخصی و فردی مورد پذیرش و تأیید دین مقدس اسلام است و انسان می تواند از راههای مشروع از آن استفاده کند؛ اما وقتی کار به عیاشی و خوشگذرانی و بخل و تنگ چشمی ختم شود و انسان از دادن حق دیگران امتناع ورزد و اموالش را به حرام آلوده کند و حق این و آن را پایمال نماید، باید او را از دخل و تصرف در اموالش باز داشت تا آنان که ستم دیده اند، به حق خود برسند.

از فحوای آیات متذکره بر می آید: پایگاه ظلم نهایت و فرجام بدی دارد و نهایت اش نابودی و ویرانی را برای انسان ببار می آورد.

به یاد داشته باشید که: مال و مکنت فراوان، موجب محنت، رنج و بلا و فساد و طغیان است.

انسانی که به مال و ثروت زیاد، مغرور شود و خوشگذران و سرمست باشد، نادان و احمق است و الله متعال مغروران مال دوست و ناسپاس را مجازات میکند.

و باید گفت که: اصول تمدن اسلامی در چهار چیز خلاصه میشود که عبارتند از:
 الف: کردار نیکو برای رسیدن به پاداش آخرت،
 ب: تلاش برای عمران و آبادانی سرزمین با اطمینان کامل، بی آن که این کار
 بر احساس و خرد انسان چیره گردد.

ج: با مردم به نیکویی رفتار کردن؛ نیکویی مادی و مالی، معنوی و اخلاقی،
 د: و، ریشه کن کردن فساد و تباهی و گناه و ویرانی در سرزمین از هر جهت.
 پس انسان مؤمن باید اموال دنیا را به خاطر برخورداری از نعمات آخرت انفاق
 و هزینه کند، آن را در راه خود خواهی و خود نمایی و ستم ورزی - هم بر
 خود و هم بر دیگران به کار نبندد و عمر گراندیش را در مسیر کردار
 نادرست و پلید، نگذراند؛ زیرا نصیب انسان، همان عمر و کردار نیکوست.
 مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
 السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

هر کس کار نیکی [به پیشگاه خدا] بیاورد، برای او پاداشی بهتر از آن است، و
 هر کس کار بدی بیاورد [پس بداند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده اند]
 جزا سزای آنچه کرده اند، (افزون بر آن) سزا داده نمی شوند. (۸۴)

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ»: مراد از حَسَنَة، هر گونه کار نیک است که پاداش
 مضاعف دارد (سوره های: انعام/۱۶۰، بقره/۲۶۱). یا این که مراد ایمان و عمل
 صالح است که جزای آن بهتر از خود آن است که رضا و خوشنودی الله
 تعالی است که همه خوشیها را به همراه دارد (سوره های: توبه/۷۲، مائده/۱۶).
 «لَا يُجْزَى... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: در برابر سیئات و معاصی، کیفری جز
 کیفر همان عملی را که انجام داده اند دامنگیرشان نمی گردد (سوره های:
 انعام/۱۶۰، یونس/۲۷). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

پروردگار با عظمت: پاداش نیکی ها را با فضل خود می دهد، ولی در کیفر بدکاران با عدل خویش رفتار می کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸۵ الی ۸۸) در باره بشارت بازگشت به شهر مکه، بحث می آید.
 إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
 وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۸۵﴾

آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز
 میگرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت
 آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار قرار دارد.؟ (۸۵)

خواننده محترم!

طوریکه در آیه هفتم این سوره مبارکه خواندیم پروردگار با عظمت به مادر
 موسی الهام فرمود که فرزندات را به دریا بینداز و نگران مباش که ما او را به تو
 باز خواهیم گرداند، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ - إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ» در این آیه مبارکه
 خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وعده میدهد که او را به زادگاهش
 بازگرداند.

«لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ»: آری، همان قدرتی که موسی را به مادر برگرداند، تو را
 نیز (بعد از هجرت) به مکه برخواهد گرداند.

چه زیبا است که: ابلاغ قرآن سبب تمرّد کفار و هجرت پیامبر صلی الله علیه
 وسلم شد؛ اما الله متعال پیغمبر (ص) دوباره به وطن اش مکه مکرمه برخواهد
 گرداند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تو را به مکه باز می گرداند.

شأن نزول آیه ۸۵:

۸۱۶- ابن ابوحاتم از ضحاک روایت کرده است: بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و سلم از مکه مهاجرت کرد و به «جحفه» رسید، به مکه اشتیاق پیدا کرد. آنگاه الله تعالی «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ» را نازل کرد. (ابن جوزی ۶/۲۴۹).

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و تو امید و انتظار نداشتی که این کتاب بر تو نازل شود، لکن رحمتی از سوی پروردگارت بود [که بر تو نازل اشد]؛ پس هرگز مددگار کافران مباش. (۸۶) مفسران گفته‌اند: مشرکان پیامبر را به دین پدران خود می خواندند، اما خدا به او امر کرد که از آنها دوری گزیند و حق را ابلاغ کند. در این گونه جاها خطاب برای پیامبر صلی الله علیه و سلم است و منظور امتش می باشد، تا پشت کافران را نگیرند و با آنان موافق و همراه نشوند.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آنکه بر تو نازل شده است باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش. (۸۷)

دعوت باید خالصانه باشد و هیچ مسئله‌ای را جز رضای خداوند در نظر نگیرد. «ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» آری کسی که به خاطر ملاحظه دیگران دعوت به خدا نکند، در مدار شرک قرار گرفته است.

«وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ» به آن مشرکین توجه مکن، و زیر بار سخنان آنها نرو تا شما را از پیروی از آیات درخشانی که از جانب خدا بر تو نازل شده‌اند باز دارند. وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ مردم را به یگانگی و عبادت خدا بخوان.

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ﴿۸۷﴾ و با سازش و هماهنگی با هوی و هوس کفار به جرگه‌ی مشرکین درنیا؛ زیرا هر کس به طریقه و روش آنها راضی باشد، از زمره‌ی آنان به حساب می‌آید.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾

و معبود دیگری را با الله مخوان که هیچ معبودی جز او نیست، همه چیز جز ذات پاک او فانی میشود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی او باز میگردید. (۸۸)

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»: جز الله کسی را پرستش مکن.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبودی به حق موجود نیست. امام بیضاوی فرموده است: این آیه و ماقبلش برای قطع امید کافران از همیاری پیامبر با آنان نازل شده است. (تفسیر بیضاوی ۹۶/۲).

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»: همه چیز نابود می‌شود، ولی ذات مقدس «الله» باقی می‌ماند. از کلمه‌ی «وجه» ذات خدا مقصود است.

ابن کثیر میفرماید: بدین ترتیب خبر میدهد که خدا همیشه باقی و زنده و پا برجا می‌باشد. خلایق عموماً مرگ را می‌چشند جز او. با (وجه) از ذات تعبیر کرده است، همان‌گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» فرمان و حکم از آن او میباشد و عموم خلایق در روز قیامت نزد او برمیگردند.

باید گفت موحد واقعی کسی است که از همه‌ی معبودها، ابر قدرت‌ها، ایسم‌ها و طاغوت‌ها آزاد باشد. حاکمیت، مخصوص الله تعالی است.

پرورد گارا!

مزه‌ی تلاوت، تدبّر و پندگیری از قرآن عظیم الشان را به ما بچشان.

پرورد گارا! چراغ دل ما را به نور قرآن روشن و وجود ما را روشنی بخش قرار ده.

پرورد گارا! رفتار و گفتار ما را برخاسته از قرآن و سیره رسول الله صلی الله علیه وسلم قرارده. آمین یارب العالمین

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العنكبوت

جزء ۲۰، ۲۱

سورة عنكبوت درمکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنكبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بت پرستان و خدایان مزعوم را در آن به حشره بنام عنكبوتی تشبیه نموده، ایمانشان چون تار عنكبوت سست و ضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوریکه در (آیه ۴۲ سوره عنكبوت) میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۴۱: عنكبوت)

در مورد اینکه خانه عنكبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنكبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند.

قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشأن برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل و عنكبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنكبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعاب خود تار می تند. کلمه «عنكبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد ۵، صفحه ۵۸) از افلاطون نقل شده که مگس حریص‌ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرینی و ترشی، شیرینی، روی چتلی‌ها و کثافات و زخم‌ها می‌نشیند؛ ولی عنكبوت در گوشه ایتارمیتند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال‌ترین و حریص‌ترین حیوان را طعمه گوشه‌گیرترین حیوان قرار می‌دهد، مگس با پای خود به سراغ عنكبوت می‌رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می‌کند.

محور اساسی سوره عنكبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکر دستان‌های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می‌باشد. باید یاد آور شد؛ همان‌طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می‌آید، سوره عنكبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می‌آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می‌آورد که: سوره عنكبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنكبوت» دارای شصت‌ونه آیه می‌باشد. این سوره دارای؛ هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنكبوت» به؛ چهار هزار و صد و نود و پنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنكبوت مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

ارتباط و پیوند سوره عنكبوت با سوره قبیله:

در پایان سوره «قصص» الله تعالی بشارت و انذار فرموده و اینک در آغاز سوره عنكبوت به ذکر تکالیف بندگان می پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنكبوت» با سوره ی قبیله اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباری در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ی قصص از برتری طلبی و قدرت جویی و دسته دسته گردانیدن مردم بنی اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی علیه السلام و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می دادند و آنان نیز با صبر و بردباری آن رنج و مشقت را می پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشتی و نابودی قومش اشاره می کند.

همچنان در سوره ی قصص آیه ی ۸۵ به هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در آیه ی ۵۶ سوره ی عنكبوت به هجرت مؤمنان می پردازد. در آیه ی ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ی مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ی ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنكبوت:

- اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوی و بیان فایده ی جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابر این مؤمن، مجاهدی بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور و شنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی ست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از

خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه‌ی دشمنان تحمل ندارد. (آیه ۱۰ عنکبوت)

- محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند. (آیه ۴۰ عنکبوت).

- مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی و حکمت.

- اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم به وسیله‌ی قرآن، پیامبری درس نخوانده و خط نوشته و رد شبهه‌های مشرکان در این باب.

- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت می کنند و از مرگ خوف ندارند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.

- اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی رسان و برطرف کننده‌ی زیانها و نجات دهنده از مشکلات و پرابلم‌ها است.

- دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جای نیاوردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.

- پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره‌های مریم، عنکبوت، روم و قلم، سایر سوره‌هایی که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلک الکتاب»، آل عمران «الم. نزل علیک الکتاب بالحق»، اعراف «المص. کتاب أنزل إلیک» یس «یس، و القرآن الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. و القرآن المجید» و سوره‌های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و شوری).

محتوای کلی سوره عنکبوت:

این سوره مانند سایر سوره های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی بخش، پیامبری، معاد، پاداش و کیفر و ایمان پاک در دل ها در همه ی احوال و زمان بخصوص هنگام گرفتاری و رنج و محنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر میدهد و پایانش از هدایت و راهیابی مجاهدان فداکار سخن میگوید که به سوی پایدار ترین راه ها و مدد الهی در حرکتند. طوریکه یادآور شدیم محور سوره «عنکبوت»، ایمان و «سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان درمکه در اوج محنت و سختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش و فتنه» در این سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگویی داستان پیامبران.

سوره عنکبوت با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: «الْم * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» و سپس سوره در مورد اشخاصی سخن به میان می آورد که گمان میکنند ایمان عبارت است از کلمه ای که به زبان گفته میشود، و چنانچه با دردسر و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قبلی بر میگردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام برمیگردند و گمان میکنند که عذاب آخرت از عذاب دنیا آسان تر است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»

- این سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه میدهد و سختی ها خوف و ترس های را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور می شود. با قصه ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و

لوط و سپس داستان شعیب علیه السلام را آورده است. و درباره‌ی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و دیگران داد بحث مینماید. و در ضمن از نابودی و تباهی را یادآور می‌شود که این اقوام بدان گرفتار و ریشه‌کن شدند: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا»

- در این قصه‌ها که از پیامبران بعمل آمده است، درس‌های آموزنده‌ای از آزمایش و امتحان نهفته است، درس‌هایی که در تلاش مستمر و شبانه‌روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا میکند؛ مثلاً نوح علیه السلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالی دعوت می‌کند، در حالی که جز تعدادی قلیل به آن ایمان می‌آورند. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش میکند هر طور که شده قوم خود را هدایت نماید. و با دلیل و برهان با آنها به مجادله می‌پردازد، اما جز خودستمگری و بغاوت قومش نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود: «قَالُوا أَتُتْلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ...»

- در قصه‌ی لوط با این نکته بر میخوریم که چگونه این قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

- بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سوره‌ی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بیان میکند. محمد صلی الله علیه و سلم مردی امی (ناخوان) بود، خواندن و نوشتن را نمی‌دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»

- سورة بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگی پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی‌ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی و مالی می‌پردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می‌یابد: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر)

ترجمه و تفسیر سورة عنكبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿١﴾

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست). (۱)

شأن نزول آیات ۱ - ۲:

۸۱۷- ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده است: عده‌ای در مکه زندگی میکردند و اسلام را پذیرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار دیار هجرت نشوید [اقرارتان به اسلام] پذیرفته نمی شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبالشان کردند و آنها را دوباره به مکه بازگرداندند. پس این آیه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در باره شما این کلام الهی نازل گردیده است. مسلمانانی که در مکه می زیستند به یکدیگر گفتند: به سوی مدینه حرکت میکنیم و هر که دنبال ما بیاید دست به شمشیر برده با او می جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آنها آمدند و در میان راه به آنها رسیدند. مسلمانان دست به جنگ زدند طوریکه بعضی از آنها به درجه رفیع شهادت هم نایل شدند و گروهی نجات یافتند. پس الله این آیه مبارکه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (نحل: ۱۱۰) را نازل کرد. (طبری ۲۷۶۹۳ و واحدی در «اسباب نزول» ۶۶۶ از شعبی روایت کرده اند).

۸۱۸- ک: و از قتاده روایت کرده است: جماعتی از مسلمانان مکه به قصد دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم (به سوی مدینه رهسپار شدند، مشرکان مانع هجرت آنها گردیدند و آنها دوباره به مکه مراجعت کردند. در باره آنها الم (۱) أَحَسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] این کلام الهی را برای آنها نوشتند. آنها دوباره از مکه خارج شدند، عده‌ای در راه شهید شدند و عده‌ای نجات یافتند. بر همین اساس الله (آیه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا...) «عنکبوت: ۶۹» را نازل کرد.

۸۱۹- ابن سعد از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرده است: آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب می شد، نازل گردیده است (طبری ۲۷۶۹۲. «زاد المسیر» ۱۰۸۳).
خوانندگان گرامی!

از آیات (۱ الی ۷) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و پاداش آنها، بحث بعمل آمده است.

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمی شوند؟ (۲)
در آیه مبارکه به یک اصلی عالی اشاره به عمل آمده است، طوریکه میفرماید که: ایمان، تنها و تنها به گفتن در زبان و یا هم با ادای شعارها خلاصه و منحصر نمیشود، بلکه ایمان همراه با آزمایش است. صرف ادعا کردن کافی نمیباشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد.

باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه و هر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوریکه در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان از انبیاء گرفته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرار داده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابَهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت وقوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار می باشد.

«لَا يُفْتَنُونَ»: آزمایش نمی گردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات ۱۵۵ و ۲۱۴).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه‌ی «فتنه» به معنای گذاشتن طلا برای جدا کردن ناخالصی‌های آن است و چون در حوادث و سختی‌ها، جوهره‌ی واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش‌ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله‌ی این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳).

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست میگویند و کسانی که دروغ میگویند تحقق یابد. (۳)

در این هیچگونه جای شکی نیست که: آزمایش، یک سنت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت؛ نه مدعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (و هر آینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیای سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم یک مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهنی از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعالی امت‌های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سوی‌شان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعالی می‌خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل‌شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت برای آنان است. بنابر همین عوامل است که: ابن عباس (رض) و سایر مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: «الانعلم» و نظایر آن می‌فرماید: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق می‌گیرد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

آیا کسانی که کارهای بد می‌کنند، گمان می‌کنند که از ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد قضاوت می‌کنند! (۴)

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ایمان را می‌شنود و هم پندار و روحيات ما را بطور دقیق میداند. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعالی از مجازات‌شان بر اعمال‌شان عاجز است، بسیار بد فیصله پیش خود می‌نمایند، و تصور‌شان قابل اشتباه است.

مفسر صاوی در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: این آیه توبیخی شدیدتر از توبیخ اول را نشان می‌دهد. توبیخ اول عبارت است از توبیخ انسان در مقابل این

گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی ۲۳۰/۳).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هدف الله متعال از مرتکبان بدی ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش اند ولی آیه کریمه عام است و هرکسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾
هرکس که به لقای الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست. (۵)

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده و ناامید و مأیوس نخواهد شد. یعنی هر کس امیدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وی است طمع می ورزد، پس یقیناً میعادى که وی به بندگانش از رستاخیز و ثواب و عقاب داده است خواه ناخواه تحقق یافتنی است.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» الله متعال گفتار بندگان را میشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل می آورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾
و هرکس جهاد و تلاش کنند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی نیاز است. (۶)

«جَاهِدْ»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس اماره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمل کرد.

و هر کس در اطاعت الله تعالی و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقین باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر می‌گردد.

یعنی پاداش و مکافات جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خود سازی و به اصطلاح جهاد با نفس باشد یا مبارزه با وسوسه‌های شیطان و یا با دشمنان خارجی. «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عبادات شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد.

و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او می‌رساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می‌سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، پاداششان می‌دهیم. (۷)

در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل امد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت می‌فرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می‌باشد.

بنأ شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعات و پیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالی گناهان شان را خواهد آمرزید و خطاهای شانرا خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترین آنچه عمل می کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداش شان را به حسب نیکوترین اعمال شان در اسلام مقرر می داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده اند پاداش میدهیم، طوریکه در (آیه: ۱۶۰ سوره انعام) میفرماید: (هر کس نیکی ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۸ الی ۱۳) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. و اگر آن دو (مشرك باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به سوی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می کردید، آگاه می سازم. (۸)

«وَوَصَّيْنَا» : سفارش کردیم، دستور دادیم. «حُسْنًا» : نیکی. «جَاهِدَا» : کوشیدند. إِنْ جَاهِدَا : اگر بکوشند. مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ : آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه یک امر انسانی می باشد.

طوری که یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید و شرط وجود ندارد. در کلمه «حُسْنًا» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرط نژادی، سنی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتی اگر والدین کافر و مشرک باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»

«وصینا»: وصی: به معنای متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. «وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصینا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می‌باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته‌اند، پدر هزینه‌ی زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد.

شیخ القاضی محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظهری» در تفسیر آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است. (تفسیر مظهری)

«بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر و به معنای خوبی است، در این جا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید.

امام صاوی می‌فرماید: از این رو خداوند متعال اولاد ها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر

ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳). طوریکه یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است.

با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مسأله توحید و شرک، با هیچ کس کنار آید و به اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد. یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندشان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوریکه در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده‌ی نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از النواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر (ص) میفرماید: لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق المصدر: تخريج مشكاة المصابيح الصفحة أورقم ۳۶۲۴ صحیح التخریج: اخرج البغوي في (شرح السنة) ۲۴۵۵.

و همچنان حدیث شریف (لا طاعة للمخلوق) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصارى نیز روایت شده است (المحدث: المصدر: صحيح الجامع الصفحة او رقم ۷۵۲۰).

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث الباني) مصدر صحيح الجامع صفحه او رقم ۷۵۱۹.

شأن نزول آیه ۸:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص (رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده است؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابه ای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد به نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جان ها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر میخواهی بخور و اگر میخواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد میگوید: این آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ...» نازل شد (صحیح است، مسلم ص ۱۸۷۷ ح ۱۷۴۸ و ترمذی ۳۱۸۹، مسلم مفصل بیان داشته است. «تفسیر شوکانی» ۱۹۹۶).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿۹﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، حتماً در زمره شایستگان درمی آوریم. (۹)

ایمان از عمل جدا نیست:

صرف کار نیک، انسان را در زمره‌ی نیکوکاران قرار نمی دهد. کار نیکی که از ایمان به خدا برخیزد ارزشمند است.

خوانندگان گرامی!

در دو آیه‌ی قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، در زمره‌ی افراد صالح نیز قرار می گیرند.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: کسانی که به الله تعالی ایمان آورده، از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و کارهای نیک مشروع را انجام داده‌اند آنان را در زمره صالحان در می آوریم. یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ قدم گردیده‌اند.

امام قرطبی فرموده است که: الله متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، **الصَّالِحِينَ** متضمن مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳).

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

در میان مردم کسانی هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت میکنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم!) آیا خداوند به آنچه در سینه‌های جهانیان است داناتر نیست؟ (۱۰)

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثری ایمان شان در قلب دیده نمی شود. در ضمن قابل یاد آوری است که: جوهر واقعی انسان را میتوان در فراز و نشیب ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبی درک نمود. طوریکه ایمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبی روشن می شود. و شخصی ایماندار با شخص غیر ایماندار به خوبی تشخیص شده می تواند.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: تشبیه در «كَعَذَابِ اللَّهِ» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند. و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکایا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. گاهی ایمان، اذیت و آزار مردم را بدنبال دارد که باید تحمل کرد. (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، و در گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند و اساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی آگاهی دارد.

امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، و کافر که کفر وانکار خود را علنی میکند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیهی **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** دو گروه را یادآور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و

میفرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا**. نکته‌ی ظریفی که در این آیه نهفته این است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می‌توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۳۷/۲۵).

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می‌شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می‌شناسد و بی‌تردید منافقان را نیز می‌شناسد. (۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها آگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می‌شناسد.

در آیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و توده‌ی مردم بیان میکردند، «إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می‌شناسم.

الله تعالی حال مؤمنان و حال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل

نمی شود و در راه الله چنان که باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن برفراز شده آفتاب پیروزی آن بدرخشد و نشانه های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد و میپندارد که از مسلمانان است. مفسران گفته اند: منظور از «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، و گرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است. (به آنچه که علامه ابن کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳).
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾
و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. (۱۲)
«اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا»: از راه و روش ما پیروی کنید. از دین و مکتب ما پیروی کنید. اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر و منحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی میگویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود میگیریم، چه فرق میکند، آنرا انجام دهید. در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد. ابن کثیر گفته است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من. (ابن کثیر ۳۰/۳).

کافران در سخن و گفتار خویش دروغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (سوره انعام) و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی کشد، بنابر این وعده های کفار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

مفسر مُجاهِد بن جَبْر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شده است.

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا میبستند، حتماً بازخواست خواهند شد. (۱۳) «أَثْقَالًا»: جمع ثَقُل، بارهای سنگین. هدف از آنبار گناهان است. «أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»: بارهای گناهان گمراه سازی دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهی خود (سوره: نحل آیه: ۲۵).

باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش میکشند. از این آیه مبارکه معلوم میشود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا در گناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است. طوریکه در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجری کسانی است که از وی تا روز قیامت

پیروی کرده‌اند، بی آنکه از پاداش های خودشان چیزی کاسته شود. و هرکس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن آبی هریره وابن ماجه، عن انس، قرطبی) مطالعه کننده گرامی!

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصراً با نمونه‌هایی از آزمایش امت های پیشین آشنا می‌سازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (۱۴ الی ۱۵) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت. (۱۴)

«لَبِثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد و پنجاه سال. عَامًا: سال. أَخَذَهُم: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدّت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولی مدّت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس (رض) منقول است که حضرت نوح (ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صد و پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یک هزار و پنجاه سال شد. (تفسیر کابلی)

باید یاد آور شد که: هر یکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلی الله علیه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه ۴۶).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴).

شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ - ۶۰۶ هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار بر ظلم عذاب میدهد. به همین سبب گفته است: «وَهُمْ ظَالِمُونَ» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۲۵/۴۲).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی علیه وسلم پایداری و صبر و مقاوت وی در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان می سازد که نوح علیه

السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروان بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم. (۱۵)

أَصْحَابَ السَّفِينَةِ: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی.

یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید بر کوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هرووی)

در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که: اگر قابلیت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوریکه در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعیت امر اینست که: بی توجهی به پیام انبیا، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است.

آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجه قرآن است. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.)

سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافتی؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت و خانه اش دارای دو دروازه باشد که از یک دروازه داخل میشود و از دروازه دیگری بیرون میشود.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره هایی را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل و سه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعرا، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۱۶ الی ۲۳) داستان و قصه ی ابراهیم و قوش دلایلی بر اصول سه گانه ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را پرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید. (۱۶)

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولوالعزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سرلوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی کند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۲۲).

دستیابی به خیر، در گرو خداپرستی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شر تمیز کرده و راه خیر را برگزیده‌اند. کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می‌روند، در حقیقت جاهل‌اند. (عالم بی تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

شما فقط بتهایی را به جای الله می‌پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی‌گمان کسانی که به جای الله می‌پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجوئید و او را (به یگانگی) پرستید و او را شکر گزارید که به سوی او باز گردانیده می‌شوید. (۱۷)

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبودانی را که غیر از الله بزرگوار می‌پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته‌های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار می‌دهید توانمندی دادن روزی را به شما ندارد.

بناءً در می‌یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالی تشکیل میداد، وی عبادت غیر الله را مردود و بی‌نتیجه اعلام داشت.

در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده و میفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سوی اوست و هر کس را در برابر اعمال‌شان مورد حساب قرار می‌دهد.

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امت‌های پیش از شما نیز (پیامبران‌شان را) تکذیب کردند. و برعهده پیغمبر ما (وظیفه‌ای) جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۸) در این آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می‌دارد که: اگر محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی‌رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می‌رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت‌های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت. (ابن کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته‌های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجّه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش تسلیت پیامبر صلی الله علیه و سلم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشن‌تر است.)

رسالت پیامبران «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم برعهده‌ی او نمی‌باشد.

طبری گفته است: معنی «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» این است که مبلّغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰)

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُدْخِلُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾
آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی‌گمان این (اعاده خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکراست و از همه‌ی انسانها برای اندیشیدن و تفکر دعوت به عمل می‌آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی‌خبری از قدرت خداوند، مایه‌ی انکار از معاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته‌اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدداً همچون مثل اول باز می‌گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده‌ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی‌یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می‌کند؟

«إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می‌کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی میفرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسرین گفته‌اند: آیا نمی‌بینند خدا چگونه میوه‌ها را می‌آفریند و مدتی دوام می‌آورند و سپس از بین می‌روند و باز آنها را اعاده میکند و این چرخه تا ابد تکرار می‌شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می‌کند، سپس بعد از این که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می‌فرستد و سایر جانداران نیز چنین می‌باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه‌ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند میگوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳).

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد می‌کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست. (۲۰)

«سِرُّوا»: بگردید. یعنی سیر و سیاحت کنید. «انظُرُوا»: بنگرید. دقت، مطالعه و بررسی نمائید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان‌ها را می‌گنجد. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست‌شناسی و تحقیق در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکز تحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد». (تفسیر انوار القرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می‌دهد، و فقط به سوی او بازگردانده می‌شوید. (۲۱)

یعنی اینکه الله متعال هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتکب شده عذاب میکند و هر کس از بندگان را که بخواهد در صورتی که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی‌هایش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد. و بازگشت تنها به سوی او تعالی است تا فرمانبرداران را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شیوه‌ی تربیتی قرآن چنان است که هر گاه مهر و قهر خداوند را بیان می‌کند، ابتدا از مهر و رحمت و سپس از قهر و عذاب سخن می‌گوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

و شما نه در زمین و نه در آسمان نمیتوانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جای خدا هیچ سرپرست و یابوری نیست. (۲۲)
امام قرطبی گفته است: یعنی اگر در آسمان هم باشید، خدا را درمانده نمیکنید:
وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳).

یعنی ای بندگان! شما نه در زمین و نه در آسمان عاجز کننده پروردگارتان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.
«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» «و جز الله برای شما ولی نیست»
که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از در گرفت
الله متعال باز دارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب
الله تعالی را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من
ناامید شدند، و اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند. (۲۳)
آن عده از کسانی که برهان‌هایی را که الله متعال بر پیامبرش در کتابش نازل
کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادله یگانگی و الوهیت را منکر شود، و
آن عده کسانی که منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه
که پیامبران صلی الله علیه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ این عده از
اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت است محروم می شوند.
«و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

ابن جریر میفرماید: این ناامیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند.
(تفسیر طبری ۹۰/۲۰).

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اولئک» در آیه ی ۲۳ به این دلیل است که ناامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۴ الی ۳۵) موضوعاتی: پاسخ قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام ، نعمت های الهی، قصه ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار میگیرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، او را به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بی گمان در این (ماجرا) برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی (قدرت الله) است. (۲۴)
ابن کثیر میگوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه کنندگان گرامی! یکی از شیوه های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی نیشند.

طوری که حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش میرود و آنرا به سوی توحید و یکتا پرستی

دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دوّمین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می‌پردازد و سرانجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

نتیجه فعالیت‌های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می‌شود که بعد از شکستادن بت‌ها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختناندن حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می‌کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوری هیزم آغاز می‌کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می‌نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر میکردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم‌های زیاد آنها را آتش زدند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾» [الأنبياء: ۶۹] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ‌خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۶۶ سوره انبیا) میفرماید: «قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾» (ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟!!

«أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾» (اف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!)

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾» (اما مشرکان لجوج و متعصب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾» (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.)

«وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخِسِينَ ﴿٧٠﴾» و (اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و) کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می فرستد و جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما مددگاران نیست. (۲۵)

«مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ»: به خاطر محبت میان خود. مراد این است که بتهایی که میپرستید، مجسمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بت هائی دیده اید و محض تقلید از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می پرستید. و یا این که پرستش بت های مخصوص رمز

وحدت هرقوم و قبیله‌ای بشمار می‌آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود و بس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

پس لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم علیه السلام] گفت: به درستی که من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم، که فقط او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۲۶)

لوط علیه السلام: شخصیت والای معاصر ابراهیم علیه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء ۱۶۰-۱۷۵). لوط علیه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است، که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، داستان لوط علیه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره‌های بیان یافته است.

اکثریت مفسران از جمله ابن عباس (رض) در تفاسیر خویش لوط علیه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی داشته‌اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب ۱۴ آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود. طوریکه در آیه فوق خواندیم: «فَأَمِّنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت لوط علیه السلام که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام‌های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي» و «گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از «کوثری» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند.

قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این مهاجرت در سن هفتاد و پنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبی)
خوانندگان گرامی!

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلی اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشینی های مجللی را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس بازی) بر می داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی زدند.
آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازی» این قوم، قرآن عظیم الشان میفرماید: «أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعُلَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْجَحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾» (الشعراء: ۱۶۵-۱۶۶) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (۱۶۶) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبايح دعوت نمود بلکه هیچ اهمیتی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «قَالُوا لَنْ لَّمْ تَنْتَه يُلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰرِجِيْنَ» ﴿١٦٧﴾ [الشعراء: ١٦٧] (گفتند: ای لوط! اگر (از عیجوبی ما) دست برداری، حتماً از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود).

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزار می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند. سبب این اخراج چه بوده؟ بی‌شرمانه و وحشیانه می‌گویند: «إِنَّهُمْ أَتٰس يَتَطَهَّرُونَ» ﴿٨٢﴾ [الأعراف: ٨٢]. (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.) آنها انسان‌هایی هستند که می‌خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بخصوص همجنس‌بازی از نظراین بدبخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّٰلِحِيْنَ ﴿٢٧﴾

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی‌تردید او در آخرت از جمله صالحان است. (۲۷)

«الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن میگردد. «الصَّالِحِينَ»: (بقره/۱۳۰). صالح بودن، عالی ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره های: نمل/۱۹، قصص/۲۷، شعراء/۸۳، صافات/۱۰۰). «أَجْرُهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خط نبوت در دودمان او.

(«ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد و بعد از اسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قرارداد که از بارگاه خداوند متعال کتابهای نازل شده را آوردند. هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی، ابن کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلی الله علیه و سلم پیامبری بر نخاست.

همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می باشد.

اسحاق علیه السلام:

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملائکه ی اطهار تولد او را

مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» (العنكبوت: ۲۷) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آن‌ها زندگی میکرد.

حضرت اسحاق علیه السلام ۱۸۰ سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاة والسلام.

يعقوب عليه السلام:

يعقوب عليه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفته‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

يعقوب عليه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ۚ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ» [آل عمران: ۹۳]. (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود).

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات یعقوب علیه السلام:

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد خداوند روشنایی دیده را به او بازگردانید. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا» [یوسف: ۹۶]. (هنگامی که مژده رسان پیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید).

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام در سن ۱۴۷ سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام، فرزند دلبنده‌اش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) وَلَوْ طَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

ولوط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتکب میشوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَاحِشَةُ» عمل بی نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت میگویند: «قیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که زشتی آن بیش از اندازه و خارج از حد باشد، «فاحشه» نام دارد. نَادِيكُمُ «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی.

در آیه مبارکه آمده است که: پیامبر خدا لوط را یاد کن؛ روزیکه به قومش گفت: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ» ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبر داد که «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» هیچکس از امتهای پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است و بر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت های آسمانی است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگر این کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه های فراوان و درس عبرت های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه ای ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، و روشنی هدایت شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۱۱ سوره یوسف) میفرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه ی اندیشمندان است یک افسانه ی ساختگی نبوده بلکه کتاب های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می کند).

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است

در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

نِّنْكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش میکنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در محفل عمومی خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر راست میگوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹)

«تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ»: راه زنی می کنید و مردمان را میکشید و اموال شان را به سرقت می برید. با عدم زناشوئی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل میکنید. «ترجمه معانی قرآن» نَادِيكُمْ کلمه «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی.

در تفاسیر آمده است که: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ طوریکه در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق های قبیح استعمال می نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را برهنه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوپ میزدند. و درحضور مردم، از خود باد معده خارج می کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می بردند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضای غریزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازی، بودند.

عمل قبیح وزشت و تنفر انگیزی که در این قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزده بود.. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).
قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم های رهن و قطع الطريق بودند:

«وَقَدْ قَطَعُوا السَّبِيلَ» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافرین را گرفته و اموال شان را به غارت می بردند. قوم لوط در رهنی خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین میگرفتند، آنها را می کشتند و اموالشان را میبردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵).
«وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می نویسد: آنان در ملأ عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذکر را انجام می دادند. ابن عباس (رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می کرد، بند تنبان را باز می کردند و با سنگ و فحش و سوت زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را برحذر می داشت، جوابی نمی دادند جز اینکه: «إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ» به طریق تمسخر و استهزا می گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می کنی، راست می گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا «إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا» آمده و در جای دیگر «إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه می باشد؟ در جواب می گوئیم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را برآنان تکرار می کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت نشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۲۵/۵۹)

سپس وقتی از آنان ناامید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «هود، ۳۲»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «اعراف، ۷۰»، همچنین در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند: «ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ» (انفال، ۳۲)

اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می دهد. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود. رسم و رواج دادن گناه علنی، از قبیح ترین گناهان بشمار می رود.

نباید فراموش کرد که: عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدّتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ اما ده‌ها قرن بدنام شدند).

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. (۳۰)

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی‌رود، برای آنها خواستار عذاب شد. (تفسیر کبیر ۲۵/۵۹).

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبه‌کار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کننده این شهریم، چرا که اهل آن ظالمانند. (۳۱)
«رُسُلُنَا»: فرستادگان ما هدف از آن فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است.

زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند وی را به تولّد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولّد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» و در ستم و فساد غرق شده‌اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

مفسران گفته‌اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب نمود و برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. این ملائک در اوی سری زدند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهیم علیه سلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده‌اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات می‌دهیم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۲)

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی گناه، و او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟ فرشتگان جواب دادند: «قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه‌تریم.

مفسر صاوی گفته است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «يَجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران می‌کنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا»، در جوابش گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۶/۳).

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی گمان او و خانواده اش را نجات میدهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی میماند و جزء نجات یافتگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آنها بود: «فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾» [الأعراف: ۸۳]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید).

خواننده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است. «لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ اما خود فروتن نبود).

دیده می شود که داشتن القاب و عنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر پیامبر بودن به تنهایی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

(برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین و خفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهنده تو و خانوادهات هستیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۳) بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدنشان غمگین و ناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قومش خوب آشنا بود، می دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند. در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا و حالت دشوار و سختی قرار می گیرند و حتی در مورد حفظ مهمان و ذریه‌ی خود نیز نگرانند.

از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، میگذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهماندند که: از جانب الله تعالی مأمورند. و برای شان گفت: «وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ» به خاطر ما ترس و نگرانی را به خودراه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی رسد.

«إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» زیرا خداوند متعال تو و خانوادهات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می باشد.

ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمیتواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب آخرت است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمثابة کلید نجات می باشد. و از جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حق و آرام بخش، غصه و اضطراب نجات می یابند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتکب می شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم. (۳۴)

هدف از «قریه»، در آیه مبارکه همان «سدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند و نفوس زیادی داشتند.

«فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن ترین نمونه آن شرک و کفر می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چرا که آنان با سنگ های سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگ باران است؛ چنان که در غیر این آیه، آمده است. «به سبب آن که فسق می کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

ابن کثیر میفرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو (سرچپه) کرد و سنگ های «سجیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۶).

واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر و عمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی میگردد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره اعراف آیه ۹۶) میفرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به عکس، گناهان، نعمت ها را تبدیل به عذاب می کند.

تکرار گناه و اصرار بر گناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل میشود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می کنند، نشانه روشن باقی گذاشتیم. (۳۵)

باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقت و تعقل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند. خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۶ الی ۴۰) مطالبی را در مورد داستان وقصه‌ی شعیب علیه السلام، هود علیه السلام، صالح علیه السلام و موسی علیه السلام واقوامشان، مطالعه میفرماید. وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را پرستید و روز قیامت را انتظار برید و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۳۶)

تَعْتَوْا «عثو» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعثو، و عثا یعثی به یک معنی می باشند. (تفسیر قرطبی ۳۴۳/۱۳)

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می کاستند و راه را بر مردم می زدند. «مَدْيَنَ» از جمله شهری های است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعیب علیه السلام:

نام حضرت شعیب علیه السلام بصورت کل ده بار در قرآن عظیم الشأن تذکر یافته است از جمله در سوره های: (اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) الله تعالی او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الایکة» نیز شهرت دارند. «كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾» [الشعراء: ۱۷۶-۱۷۷]. (ساکنان ایکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید).

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الایکة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الایکة» هستند.

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط علیه السلام بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿٨٩﴾» [هود: ۸۹] (قوم لوط علیه السلام از شما چندان دور نیست). رسالت شعیب علیه السلام قبل از رسالت موسی علیه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام و لوط علیه السلام و شعیب علیه السلام بحث از موسی علیه السلام به میان می آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بَايِتَنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَيْنَاهُ» [الأعراف ۱۰۳]. (سپس به دنبال آنان موسی علیه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم).

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب علیه السلام قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب علیه السلام چند قرن بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعیب علیه السلام گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند. (برای تفصیل بحث میتوانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) مراجعه فرماید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٣٧﴾

پس او را تکذیب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود از پای درآمدند. (۳۷)

جَاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام:

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا» [هود: ۹۱]. (بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم).

با اینکه دعوت شعیب علیه السلام برای قوم مثل آفتاب واضح بود، زیرا آنها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آنها او را به اخراج از شهر تهدید میکردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمان و میزان)

دعوت میکرد ولی مسخره کنان او را به سخیف ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می نمودند. «قَالُوا يُشْعِبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾» [هود: ۸۷]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه و احمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی و خیالی و بینیادش، بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا میخواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغی و عدوان فضیلت و شرافت مییابد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می گفتند: «أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾» موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می گفتند: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ آتَيْنَاكَ شُعْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٩٠﴾» [الأعراف: ۹۰]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می گردید.)

هلاکت قوم مدین:

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب

هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾» [الشعراء: ۱۸۹]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود.

شعیب علیه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف علیه السلام و تولد و نشأت موسی علیه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در

قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند. (۳۸)

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می کردند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمیکند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود.

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری میشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان‌ها وقصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند درقلعه‌های محکم واستوار زندگی میکردند اطراف آنها را باغها وچشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند. عادیان چنان قوی هیکل داراییه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آنها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت‌ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هود علیه السلام بت‌هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش میکردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر میفرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهایة ج ۱ ص ۱۲۱). آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می‌زد. نعمت‌های خدا را به یاد آنها می‌آورد و برای آنها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجرای از آنها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آنها به او میشود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آن‌ها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند ترس و خوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود:

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَءَاتَيْنَاهُمْ ءَايَاتِنَا فَكَأَنُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨٧﴾» [الحجر: ۸۰ - ۸۱]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی گردان شدند).

منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام میشوند از آنجا عبور میکنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود:

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آنها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید میکند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» [الأعراف: ۷۴]. (و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی میسازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید. ابن کثیر می‌فرماید: آنها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان

وارد مشوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و برکات بود باغها و بوستانهای زیبا، رودبارها و چشمه سارهای جاری و بسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه ای شتر برای آنها آورد که نشانه ای بزرگی بود و بر نبوت او دلالت میکرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه ای وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلایل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، اما ایشان در زمین تکبر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده [براراده و قضا و قدر ما] نبودند [تا بتوانند از عذاب ما بگریزند]. [۳۹]

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباهی و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل و اشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف و متنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حقّ مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنت الله متعال، اتمام حجت و سپس مؤاخذه است.

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و درخشان و آیات نمایان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ» پس در زمین استکبار ورزیدند و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سرپیچی کردند. «وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» (و سبقت گیرنده نبودند) یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه در قبضه وی قرار داشتند. امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰).

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم می کردند. (۴۰)

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست. مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳/۳۷).

طوریکه در آیات متذکره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا» «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تندبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط. «وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی ها و مردم مدین بودند. «وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا» و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازانش بودند. «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و البته چنان نبود که الله تعالی آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهای که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم و ستم کردند.

سزای هر قومی متناسب با گناه آن قوم از جانب پروردگار با عظمت داده میشود. بلی سزاهای الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است. و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزاها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالی نباید مغرور شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۳) به مبحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند. (۴۱)
«كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...»: خانه عنکبوت هر چند از عجائب آفرینش است، ولی در سستی ضرب المثل است و سست تر از آن تصور نمی شود.
«أَوْهَنَ» ضعیف تر. و هن یعنی ضعف.

قبل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می سازد، طوریکه شرک نیز هم در روح های دور از الله جا گرفته و تأثیر می گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می سازد که گویا صاحب خانه است، و خانه اش در برابر حوادث، امکان مقاومت را دارد، مشرک نیز به چنین توهمی دچار می باشد. در حالیکه خانه ی عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس و بنیادی نمی باشد. بنای شرک، مانند خانه ی عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبودانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می دارند مانند وصف عنکبوت است که خانه سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزیند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی آید.

امام قرطبی میفرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می کنند، همان طور که خانه ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می کند و نه از سرما. (قرطبی ۳۴۵/۱۳).

«وَإِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و بی گمان سست ترین ناچیزترین و بی ارزش ترین، خانه ی عنکبوت که هیچ خآن های از خانه هایی که حشرات برای خود می سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر میدانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت ها را پرستش نمی کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

بی گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می گیرند، می شناسد و او غالب با حکمت است. (۴۲)

در حقیقت الله متعال به بتان و همتایانی که جز وی می پرستند دانا است و میداند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی میرسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه ی عنکبوت سست و بی اساس است، باید به خداوند قوی و شکست ناپذیر توکل و اتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

و این مثل ها را برای مردم بیان می کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی کنند. (۴۳)

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل میکنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر و اندیشه نمی کنند، تا برای آنها واضح گردد.

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر (رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، وبر طاعت او عامل باشد، و از کار های ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن و حدیث به نزد الله متعال عالم نمی باشد، تا وقتی که در قرآن وبه تدبر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۴ الی ۴۵) در باره: فایده ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و برپاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی گمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است. (۴۴)

اِنَّ مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ اِنَّ مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ اَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می دارد و البته ذکر الله بزرگتر است. و الله آنچه را انجام می دهد، می داند. (۴۵)

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می گردد: در آیه مبارکه میفرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق

تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کامل ترین روش به اقامه نماز پرداز؛ چون پایبندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می دارد. و نماز ستون دین است. بلی! کسی که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ایمان آباد می سازد و ضمیرش را به یقین منور می نماید.

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگتر و بهتر از هر چیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می دارد بزرگتر است.

یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» پروردگار مّنان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می دهد.

ابو العالیه میفرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را وادار به امر به معروف می کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست باز می دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزدد بها من الله إلا بعدا». «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است».

واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصی برخوردار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند.

حضرت انس (رض) صحابی جلیل القدر حکایت می کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می گزارد اما درعین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۶ الی ۴۹) در باره شیوه ی راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل آمده است.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. (۴۶)

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

کلمه «جَدَل»، «جدال» و «مجادله» از کلمه «جَدَل» گرفته شده‌اند که اولین معنای آن به شدت تاباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشری میگوید: «جَدَلُ الْحَبْلِ: فَتْلُهُ». معنای دوم «جَدَل» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: «و طعنه فجَدَله: أَلْقَاهُ عَلَى الْجِدَالَةِ وَ هِيَ الْأَرْضُ» به او نیزه زد، پس او را بر روی جداله (زمین) انداخت (زمخشری، ۱۹۷۹م، صفحه ۸۵). سومین معنای «جَدَل» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: «جَدَلٌ وَلَدُ الطَّيِّبَةِ» و باز شکاری را به دلیل نیرومندیش «أَجَدَل» نامند (فیروز آبادی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۴۷۴) از طرفی، ابن اثیر «جَدَل» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۴۸) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می‌داند و می‌گوید: «رَجُلٌ جَدِلٌ» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص ۱۰۵).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌وگوی خصمانه آمده است. صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌وگوی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۱۸۹).

معانی اصطلاحی جدل و جدال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، رویا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم به کار می‌رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام می‌گوید: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که درحقیقت همان خصومت است» (جرجانی، ۱۴۰۳ق، صفحه ۷۴). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می‌شود.

وجوه جدال در قرآن:

مشتقات جدل ۲۹ بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می‌پردازند، دو آیه ۱۲۵ نحل و ۴۶ عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حسن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همه این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقه احسن:

دستور خداوند به انجام شیوه احسن، تنها در مورد جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریع نیز بر تراز احسن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همه عرصه‌های زندگانی انسان ارائه شده است؛ از جمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت / ۳۴) و بهترین گفتار در آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء / ۵۳) و دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها» (نساء / ۸۶) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر / ۵۵).

گفتنی است تعبیر «بالتی هی احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد درباره نحوه تصرف در مال یتیم در آیات «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/۱۵۲) «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء/۳۴) به کار رفته و دو مورد درباره نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/۳۴) و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمنون/۲۳) به کار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد. از کلمه‌ی «قُولُوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است!

اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. که میفرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت پردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقرر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته ی آنها را خیره سری و یاوه گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۷۵/۲۵).

وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ بِهِ أَنه قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که بر شما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویید: به آنچه بر ما نازل شده و

آنچه بر شما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۳۵۱/۱۳).

ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگویید: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نزول یافته ایمان آوردیم. خدایگانه و یکتا معبود بر حق ما و چیزی در ذات، نام‌ها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبرش مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می‌آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند. (۴۷)

ایمان داشتن به کتاب‌های آسمانی:

ما به همه‌ی کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، کتابهایی که در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی ایمان داریم، معتقدیم که همه‌ی آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، و همه‌ی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق‌اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.

قرآن همه‌ی کتاب‌های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همه‌ی کتاب‌های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشأن نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب‌های گذشته سه نوع است:

۱- قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده است.

۲- قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده است.

۳- قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.

به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می‌پنداریم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می‌نماییم نه آنرا تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب‌های گذشته می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: ۴۸].

«و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است». نزول قرآن تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های گذشته است، کتاب‌هایی که در برگیرنده‌ی مدح و ستایش و نزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه السلام بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب‌های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان می‌فرماید که قرآن بر کتاب‌های گذشته حاکم و امین و گواه است، هرآنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب‌های خدا ایمان داریم، داستان‌ها و مثل‌های قرآنی را معتبر و واقعی می‌پنداریم، به محکמתش عمل می‌کنیم، و در مقابل متشابهاات آن سر تسلیم فرود می‌آوریم و از حدود آنها تجاوز نمی‌کنیم، حق تلاوت آن را

به جای می آوریم و مطیع اوامر و نواهی رسول الله هستیم. (آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری) وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

تو هرگز قبل از این کتابی نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می افتادند. (۴۸)

یکی از دلایل حَقَانِیت قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغرور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امّی و درس نخوانده، فرهنگ بشریت را تبدیل و تغییر می سازد. همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت و رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امّی بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۴/۲۱).

«إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را می دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می کردند و می گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا نسبت می‌دهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می دهد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم شخصی درس ناخوانده بود و این کتاب معجزه گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پیشین و امور غیبی می باشد. و این بزرگترین دلیل بر درستی ادعای او است.

ابن کثیر گفته است: یعنی ای محمد! قبل از این که این قرآن را بیاوری مدت‌های مدید در بین قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی،

خواندن و نوشتن را نمی دانی، و این چنین بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می نوشتند. (مختصر ابن کثیر ۴۰/۳).

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

بلکه این قرآن، آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند. (۴۹)

مفسران گفته اند: از خصوصیات قرآن این که خدا به دو طریق آن را از تحریف، تبدیل و تغییر حفظ کرده است: اول، این که به صورت مکتوب درآمده و دیگر جای هیچ تغییری نیست. دوم، در سینه حفظ شده است، به عکس سایر کتب؛ چون نوشته شده اند اما در سینه ها حفظ نشده اند، از این رو تحریف بر آنها وارد شده است. در وصف این امت چنین آمده است: «انجیل ها را در سینه هایشان جا داده اند».

حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روی تلاوت میشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۰ الی ۵۵) به برخی از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

و (مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بیم دهنده آشکارم. (۵۰)

مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم معجزات مادی می‌خواستند (مانند عصای موسی، ید بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد، لذا معجزه‌ی خاتم انبیاء از جنس سخن و کلام است. به راستی با وجود معجزه‌ای همچون قرآن، تقاضای معجزه‌ی دیگر ناسپاسی نیست؟

طوری‌که در فوق یاد آوری شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالی بر محمد صلی الله علیه وسلم معجزات محسوسی مانند معجزات عصای، وید بیضای حضرت موسی علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

ای پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هر گونه که بخواهد نازل میکند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت میشوید، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد، بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند.

برای آنان بگو: آیات و نشانه‌ها در تصرف و مشیت الله تعالی است که هر گاه بخواهد فرود می‌آورد و چون نخواهد نازل نمی‌کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بیم دهم و هدایت و ضلالت را برای تان واضح سازم؛ از این رو نمی‌توانم از خود نشانه‌ای بیاورم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر بهانه جویان مقاومت میکرد و به آنان جواب می‌داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می شود، بی گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است (۵۱)

در آیه ی قبلی خواندیم که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم معجزه هایی مشابه مانده معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست میکردند؛ در این آیه مبارکه برای شان جواب داده شد که: قرآن عظیم الشأن، کتابی جامع و کامل است و همه ی ضرورت های معنوی را به شکل از اشکال جواب میفرماید. همانطوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» کتابش. قرآن عظیم الشأن هم «رَحْمَةً» نشانه ی بزرگی و عظمت آن است.

واقعاً هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتی برای مؤمنان است؛ برای آنان که بدان ایمان آوردند، پیرو و هدایاتش باشند و به احکامش عمل نمایند. همچنان موعظه و پندی سودمند برای کسانی است که در آن تدبّر کنند و احکامش را بیاموزند.

«يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»: برآنان تلاوت میشود. مراد این است که قرآن معجزه جاویدان است و برای صحت و سقم آن میتوان پیوسته آن را دید و آزمود.

دیگر همانند معجزات حسّی پیشنهادی شما گذرا و ناپایدار نیست. «فِي ذَٰلِكَ»: در نزول قرآن. «لَرْحْمَةً»: رحمت است و مردمان را از ضلالت میرهاند و به سعادت میرساند. «ذِكْرِي»: یادآوری اعجاز قرآنی و درس های آسمانی. «ترجمه معانی قرآن»

ابن کثیر گفته است: خدا خیره سری و جهالت خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلی الله علیه و سلم درخواست دلایل کرده‌اند، در حالی که کتاب پرقدرتش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن درمانده‌اند. بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز درمانده‌اند. آیا آنان را بس نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطلع می‌کنی. (مختصر ابن کثیر ۴۱/۳).

شان نزول آیه ۵۱:

۸۲۱- ابن جریر، ابن ابوحاتم و دارمی در «مسند» خود از قول عمرو بن دینار از یحیی بن جعد روایت کرده‌اند: برخی از مسلمانان اوراقی را که در آنها شنیده‌های خود از یهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردند). پیامبر اکرم گفت: برای ضلالت و گمراهی قومی همین کافی است که آنها از آنچه پیامبرشان برای هدایت ایشان آورده است روی برتابند و به آنچه غیر آن برای دیگران آورده است متمایل شوند. پس خدا آیه «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ» را نازل کرد. (دارمی ۱ / ۱۲۴، طبری ۲۷۸۳۸، ابو داود در «مراسیل» ۴۱۶ از یحیی بن جعد به قسم مرسل روایت کرده‌اند).

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ يَنِّي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند. و کسانی که به (معبودان) باطل ایمان آورده‌اند و به الله کفر ورزیده‌اند، همین گروه زیانکاران‌اند. (۵۲)

«شَهِيداً»: گواه. «بِالْبَاطِلِ»: مراد از باطل. همه آن چیزهایی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله ای میرسید که: استدلال با مخالف سودی وفایده نمی داشته باشد، بهتر و مصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد و امور را به الله تعالی واگذارید.

او تعالی همه امور آسمانها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنانیکه به آیات الهی کفر می ورزند، مطمئن باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت میشوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروم اند و مستحق عذاب بزرگی در دنیا و آخرت می گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَأَجَلَ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾

آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند. (۵۳)

در قرآن عظیم الشأن چند بار آمده است: هر زمانیکه کفار تهدید به عذاب الهی می شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزاء، پیوسته از پیامبران نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می نمایند، آنان نمی دانند، که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معین است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

درضمن باید گفت که: این عجله ی جاهلانه کفار در چندین آیات قرآنی ذکری از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالی قرار گرفته است.

و الله تعالى برای مجازات آنان زمان مشخص و تغییر ناپذیری را مقدر نمیکرد، «و البته بی آن که خبردار شوند غافلگیرشان می کرد» یعنی: آن عذاب در حالی به سوی شان در میعاد مقرر روی می آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله‌ی این و آن تغییر نمی کند.

در ضمن در میابیم که: سقوط فکری انسان ها در حالتی به قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی خواهد حق را بپذیرد

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴)

«لَمُحِيطَةٌ»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که بر اثر کفر و معاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

می بینیم که: کفار به خاطر ناباوری یا استهزاء، عذاب فوری را از پیامبر توقع دارند، ولی باید بدانند که احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتر محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفوة التفاسیر» می نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجاجت آنها می باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟

ای پیامبر! به کافران بگو عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و (الله) می گوید: بپوشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است). (۵۵)

عذاب دوزخ، تجسم عملکرد و نتیجه اعمال ناروای خود ماست. در همه ای احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خوانندگان گرامی!

مبحث آیات (۵۶ الی ۶۳) را موضوعاتی: از جمله فرمان مهاجرت هنگام دشوار بودن برپایی شعائر دینی، اعتراف مشرکان به آفریدگاری و روزی رسانی و جان بخشی خدا، تشکیل میدهد.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

ای بندگان من که ایمان آورده اید! یقیناً زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید. (۵۶)

«أَرْضِي وَاسِعَةً»: اشاره به این است که مسلمانان از سرزمین کفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزمینی مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت پردازند (سوره: نساء / ۹۷ - ۱۰۰). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

برای حفظ دین و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد که در سایه ی ایمان باشد.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام (رض) آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم». «سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

طوری‌که یاد آور شدیم: این آیه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق میکند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران ننایید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است.

مقاتل در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نفسی چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما باز گردانیده خواهید شد. (۵۷) مرگ، استثنا ندارد و برای همه است. و باید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که در زیر آنها نه‌رها روان است و در آنجا همیشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است.

اساس دستیابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می کنند و بر پروردگارشان توکل می نمایند. (۵۹)

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرنده ی تمام نیکی ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷)

و صبر و توکل، دو نمونه ی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می دهد، و او شنوای داناست. (۶۰)
در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳)

شأن نزول آیه ۶۰:

۸۲۲- عبد بن حمید، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده اند: با رسول خدا (بیرون رفتم و آن بزرگوار در یکی از بوستان های مدینه داخل شد و خرما می چید و می خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیده ام و نه غذای پیدا کرده ام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری و قیصر برایم عطا می کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو

شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک ساله خویش را پنهان میکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رَزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾» نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزه شهوانی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسط ۳ / ۴۲۵ و در «اسباب نزول» ۶۷۳ و بغوی ۱۶۳ به شماره گذاری محقق از جراح بن منهال از زهری از عطاء از ابن عمر روایت کرده اند.) («تفسیر بغوی» ۱۶۵۳).

وَلِّينَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنِّي يُؤَفِّكُونَ ﴿٦١﴾

و اگر از ایشان پرسید چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه رامسخر کرده است؟ حتما میگویند: الله. پس چگونه به بیراهه برده میشوند؟ (۶۱) اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست، (۶۲) «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می کند.

یعنی تنگ گردانیدن و کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست. همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ اما میزان در آمد و رزق در اختیار ما نیست.

لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میداند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتما میگویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی دانند. (۶۳)

«أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف و باران است.

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ای محمد! بگو: «الحمد لله» یعنی: ستایش می گویم خدا را سپاسگزارم که حجت را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و تعقل ندارند، به طوری که اقرار می کنند که خدا خالق و رازق است و انگیهی دیگری را پرستش می کنند. پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده اند، عمل نمی کنند. باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی و کوشش بعمل آریم تا با استفاده از شیوه های مختلف آنان را به اقرار حقایق آشنا سازیم.

خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می دهد که با تعقل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: در قضاوت ها، نظر به اقلیت و اکثریت نداشته باشیم، چه بسا اقلیت بر حق و اکثریت بر باطل باشند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۴ الی ۶۹) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند. (۶۴)

«لَهُوٌّ» به مصروفیت های گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می دارد؛ «لَعِبٌ» انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب)

افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه و جاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند و گرنه به دنیا دل نمی بستند. حیات واقعی، حیات آخرت است.

به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبرش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فنا شدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات ها را به گونه واقعی می دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعی و تلاش برای آخرت مقدم نمیداشتند و دنیای فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک میشوند! (۶۵)

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فَلَمَّا»، نشانه‌ی استجاب دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات و حوادث، راهی است برای شکر نه شرک. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعی باشد. در آیه متذکره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است! قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی ها نعمت الله تعالی بر خویشان را شکر گزارده و نعمت ها را وسیله ای برای افزونی طاعات شان می گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾
(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید! (۶۶)

هدف از «لِيَكْفُرُوا» کفران نعمت است، زیرا در کنار «آتَيْنَاهُمْ» یعنی نعمت دادن، آمده است.

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

باید گفت که در دنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است. به کامیابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت الله کفر می‌ورزند. (۶۷)

آیا کفران مکه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنان که خون‌ها و مال‌ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر می‌برند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند در حالیکه مردم اطراف در خارج حرم با قتل، اسارت، غارت و اخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرار گرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمیکنند.

آیا به شایستگی امور باطلی چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش در حرم امن چشم پوشی میکنند و انکار می‌ورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می‌کنند؟

یکی از راه‌های دعوت مردم به الله تعالی، توجه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری ناامنی‌های پیرامون انسان، امنیت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی‌دانند و به سوی کفر می‌روند.

شأن نزول آیه ۶۷:

۸۲۳- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بربایند و به سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته‌ایم ما را میربایند، همه ما ناشتایی یک نفر آنها هستیم. پس خدای عزوجل «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

و کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (۶۸)
«الْحَقُّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچ کس ظالم‌تر از آن نمی باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد کردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس

اسلام انجام پذیرد. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را هدایت میدهیم و رهنمود میگردانیم و به خیر و حق می‌رسانیم. «سُبُلَنَا»: راه‌های منتهی به خودمان. راه‌های حرکت و سیر به سوی الله و وصول به رضایت‌الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره‌های: محمد / ۱۷، مریم / ۷۶). «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾» (و هر آئینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می‌باشد. (ترجمه معانی قرآن» تألیف)

بلی! الله سبحانه و تعالی با آن بندگانی است که به درجه احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید و عنایتش قرار میدهد، به دوستی بر میگزیند و این همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسر است. مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: کسانی که در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می‌باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راه‌های قرب و رضای خود و یا جنت را می‌فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده میرود و سخنانی را میفهمند که دیگران آنها را احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم». «هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می‌بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل

اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اوّل را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، یک گام و یک لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاش‌ها ارزش می‌دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. وما باید به وعده‌های الله متعال اطمینان داشته باشیم. همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به مانشان می‌دهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة روم

جزء ۲۱

سورة روم در مکه نازل شده و دارای شصت آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان بدست فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت چند سال، «روم» نامیده شد. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «الْم ﴿۱﴾ غَلَبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾»

و آن هم بعضی از معجزات قرآن می باشد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخداد های غیبی آینده ای خبر می دهد که به واقعیت می پیوندند.

روم:

روم نام اقوامی از انسانهاست که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی میکنند، در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی را تشکیل داده بودند، به طوری که دامنه آن تا حدود شامات (سوریه، فلسطین، اردن، لبنان...) توسعه یافته بود.

ارتباط سورة روم با سورة قبلی:

در پایان سورة عنکبوت، الله تعالی از اشخاصی که در راه او جهاد نموده اند تقدیر نموده و به اجمال و اختصار از آن بحث بعمل آورده بود و اینک در آغاز سورة روم به تفصیلش می پردازد. هر دو سوره با حروف مقطع «الم» شروع می شوند.

سوره ی روم به اثبات و خبر از پیروزی رومیان بر فارس در جنگ در مدت ۳ تا ۹ سال و دلایل یکتایی و قدرت الهی در هستی، اندیشیدن در آفرینش آسمانها و زمین، پند گیری از فرجام بی باوران و منکران عصر های گوناگون می پردازد؛ و این که: مشرکان نتوانند و برای روز قیامت نه سودی کسب کرده اند و نه می توانند ضرری از خود دفع نمایند. سپس راه نیکان و بدان را با هم می سنجند و فایده ی ایمان و زیان شرک و کفر روشن تر می گردد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره روم:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم که سوره روم دارای شصت آیه بوده و تعداد کلمات آن به هشتصد و نوزده کلمه میرسد، و تعداد حروف سوره روم به هزار و پانصد و سی و چهار حرف میرسد.

(ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سوره فاطر مطالعه فرماید.)

همچنان سوره روم با حروف مقطعه آغاز شده و از سور مثنائی می باشد مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۳).

محتوای و موضوعات سوره روم:

- سوره ی روم در مکه معظمه نازل شده است و همان اهدافی را دارا می باشد که سایر سوره های مکی آن را دنبال میکنند؛ یعنی مسائل عقیده ی اسلامی را

به طور کلی و در دایره‌ای وسیع یعنی ایمان به توحید و نبوت و معاد و پاداش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

- سورة با پیشگویی در رابطه با حوادثی بسیار مهم آغاز شده است. که قرآن عظیم الشان قبل از وقوع این حوادث از آن خبر داده است. این خبر عبارت است از پیروزی روم بر فارس در جنگی که به زودی در بین آن دو در میگیرد. و طوریکه قرآن کریم خبر داده بود، همانطور اتفاق افتاد و بدین ترتیب پیشگویی تحقق یافت.

این خبر از جمله ظاهرترین و روشن ترین دلیل بر صدق محمد صلی الله علیه وسلم است و دلیل است بر این که وحی نازل شده بر او صادق است، و از بزرگترین معجزات قرآن به شمار می‌آید.

- در سورة روم مبحث مقابله بین حزب رحمان و حزب شیطان به بحث گرفته شده است، طوریکه این مبارزه از قدیم الایام وجود داشت و در طول زمان ادامه داشته است، و مادامی که حق و باطل و خیر و شر موجود است این مقابله و مبارزه برقرار است، و مادام که شیطان یاران و هواداران خود را برای خاموش کردن نور الهی و ستیز با پیامبران بسیج می‌کند، این ستیز برقرار است.

آیات، دلایل و شواهد را بر پیروزی حق بر باطل ارائه داده، پیروزی و غلبه‌ای که در قرون و زمان های متفاوت تحقق یافته است. و این سنت خداوند متعال می باشد و سنت خدای متعال را تبدیلی نیست.

- سورة روم همچنان به بحث در باره روز قیامت و حوادث روز رستاخیز و سرنوشت شوم اهل کفر و گمراهی در آن روز پرداخته است. که در آن روز مؤمنان در باغ ها مسرورند و مجرمان و تبهکاران در عذاب درگیرند، که سرنوشت نهایی نیکان و تبهکاران چنین است. و سرانجام نیک از آن نیکوکاران و تبهکاران نیز به آن سرانجام شوم محتوم گرفتار می‌آیند.

- سورة روم به منظور اقامه‌ی دلیل بر عظمت خدای یگانه و پایدار، بعضی از شواهد موجود در جهان هستی و دلایل غیبی که گویای قدرت و یگانگی خدا بوده و گردنکشان در مقابلش سرافکنده و بزرگان در پیشگاهش به سجده می‌روند، ارائه داده است. و برای جدا کردن و متمایز ساختن حزب رحمان از حزب بت پرستان مثال‌های درخشان آورده است.

- سورة روم با بحث درباره‌ی کفار قریش خاتمه یافته است، قریشی که آیات و برحذر داشتن برای آنان سودی نداشت و هر اندازه دلایل درخشان و قطعی دیدند، پند و عبرت نگرفتند؛ چون بسان مردگان نه شنیدند و نه می‌دیدند. تمام این مباحث به خاطر تسلی خاطر پیامبران در قبال آزار مشرکین و پیشه کردن صبر و شکیبایی به منظور رسیدن به پیروزی آمده است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سورة «روم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

این کلمه «الف، لام، میم» خوانده می‌شود. (اشاره به اَسْمَاء یا اسرار کتاب الهی است). (۱)

این سوره با حروف مقطعه «الف و لام و میم» آغاز گردیده است. در مورد تفسیر حروف مقطعه شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد که: ارجح اقوال این است که الله تعالی مردمان را توجه میدهد به این که این قرآن - از جمله این سوره آن - از همچون حروفی فراهم آمده است، حروفی که عرب‌ها آنها را می‌شناسند، و با وجود این، قرآن معجزه‌ای برای ایشان است، و آنان نمی‌توانند به سان قرآن را بسازند، در حالیکه این حروف در دسترس آنان است و زبان ایشان از آنها ساخته و پرداخته گردیده است.

شأن نزول آیات ۱ - ۵:

۸۲۴- ترمذی از ابو سعید (روایت کرده است: همزمان با روز بدر روم بر فارس غلبه حاصل کرد و آن پیروزی مسلمانان را خوش و خوشحال ساخت. پس «الم ﴿۱﴾ غَلَبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ» نازل شد.

۸۲۵- ابن جریر از ابن مسعود به همین معنی روایت کرده است (طبری ۲۷۸۷۶ در این اسناد میان شعبی و ابن عباس ارسال است).

۸۲۶- ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: در مکه قبل از هجرت رسول الله، مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتاب اند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که به پیغمبرتان نازل شده است، بر ما پیروز میشوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتاب اند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می دهیم. آنگاه خدای عزوجل «الم ﴿۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ» را نازل کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۱ الی ۷) موضوع خبر دادن از غیب مورد بحث قرار گرفته است.

غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾

رومی ها مغلوب شدند (شکست خوردند). (۲)

«الرُّومُ»: ملت روم اساساً به دیانت مسیحی بودند و پادشاه شان در عصر نبوت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، هر قل نام داشت. در ضمن باید گفت که: حکومت بیزانس، نام حکومتی بود که در زمان خویش بر مناطق و سیعی از سرزمین های اروپا، آسیا و آفریقا و قسمتی از ایتالیا مسلط بود، این امپراطوری با امپراطوری فارس در وخت خود قدرت های بزرگی را در جهان تشکیل میداد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد که: «رومیان از نسل روم فرزندان عیص فرزندان اسحاق فرزندان ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده اند».

مفسران می نویسند که: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه البته چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره به وقوع پیوست. بعد از پیروزی فارسان به رومیان، مشرکین طعنه آور به یاران پیامبر صلی الله علیه و

سَلِّم می گفتند: شما و اهل روم دارای کتاب می باشید و ما ناخوانده کتاب هستیم، برادران ما در فارس بر برادران شما یعنی رومیان پیروز شده‌اند. و ما بر شما غالب می‌آییم. بدین ترتیب، این پیروزی را به رُخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چرا که آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند.

در این مورد ابوبکر «صدیق» فرموده است: خدا چشم شما را روشن نفرماید! آنگاه آیه‌ی «وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» فِي بَضْعِ سِنِينَ نازل شد. حضرت ابوبکر صدیق این خوشحالی و خرسندی مشرکین مکه را در پیروزی فارس‌ها با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشت. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آنگاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این... و این... تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما راست برآمد و رومیان پیروز شدند، این... و این... تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر صدیق، شرط بندی کردند و ابوبکر صدیق میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه وسلم این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

شیخ امام نسفی مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر صدیق با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابو حنیفه و امام محمد رحمه الله علیهما، این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند». (تفسیر انوار القرآن).

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾

در نزدیک ترین سرزمین [خود به حجاز که نواحی شام است]، و آنان پس از شکستشان به زودی پیروز خواهند شد. (۳)

ابو سعود گفته است: این آیات از جمله آیات درخشانی می باشند که بر صدق نبوت رسول الله صلی الله علیه وسلم و این که قرآن از جانب خدای عز وجل آمده است، گواه است؛ زیرا از غیبی خبر داده است که جز دانا و باخبر به غیب احدی از آن آگاه نیست، و جریان مطابق خبر اتفاق افتاد. (ابو سعود ۱۷۶/۴).

امام بیضاوی در این مورد میفرماید: این آیه از جمله دلایل صدق نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون از غیب خبر داده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲).

شان نزول:

مطالعه کننده گرامی!

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم: آیات ابتدایی سوره ی روم به پیروزی رومیان بر ایران اشاره دارد. در این مورد علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود مینویسد: «فارس و روم در آن زمان قدرتمندترین دولت های روی زمین بودند و چون رقیب یکدیگر بودند و جنگ هایی میان آنها در میگرفت.

فارسی ها مشرک و آتش پرست و رومی ها اهل کتاب بودند و به تورات و انجیل نسبت داده می شدند، و آنها از فارس ها به مسلمانان نزدیکتر بودند.

بنابر این مسلمانان دوست داشتند که آنها بر فارس ها پیروز شوند، و مشرکین از آن جا که در شرک با فارس ها اشتراک داشتند دوست داشتند فارس ها رومیان را شکست دهند و بر آنها پیروز شوند. پس فارس ها بر رومی ها پیروز گردیدند اما همه ی سلطنت آنان را نتوانستند تصرف کنند، بلکه آن بخش از سرزمین آنها را تصرف کردند که به سرزمین فارس ها نزدیک تر بود. بنابراین مشرکین مکه خوشحال شدند و مسلمانان غمگین گشتند. پس الله متعال به آنها

خبر داد و آنان را وعده داد که به زودی رومیان فارس ها را شکست خواهند داد و بر آنان پیروز خواهند شد».

امام سیوطی رحمه الله در کتاب «اسباب النزول» می آورد: «ابن ابوحاتم از ابن شهاب روایت میکند: درمکه قبل از هجرت رسول الله مشرکان با مسلمانان بحث میکردند و میگفتند: رومی ها یقین دارند که اهل کتابند، مجوس بر آنها پیروز شد، شما گمان میکنید با کتابی که بر پیغمبرتان نازل شده است بر ما پیروز می شوید. پس همانگونه که مجوس روم را که اهل کتابند مغلوب ساخت، ما هم شما را شکست می دهیم. آنگاه خدای عزوجل آیات زیر را نازل فرمود:

«الم ﴿١﴾ غَلَبَتِ الرُّومُ ﴿٢﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ بَنَصْرَ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾» (روم ۱-۶). یعنی: «رومیان شکست خوردند. در نزدیکترین سرزمین. و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان شوند. به نصرت و یاری خداوند. این وعده ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ در چند سال (آینده). فرجام کار و فرمان، پیش از این و پس از این از الله است، و آن روز مؤمنان خوشحال می شوند. (۴)

«بَضْعُ»: به عددی گفته می شود که در ما بین سه و نه باشد.

این پیروزی و تسلط، عنقریب در ظرف سال های اندکی بین ده سال تا سه سال، به وقوع می پیوندد. اما تدبیر همه امور، پیش از پیروزی فارس بر روم و بعد از پیروزی روم بر فارس، خصوص الله تعالی است. در سال هفتم لشکریان دو سپاه یکبار دیگر وارد میدان جنگ شدند، اینبار رومیان بر فارس ها در جنگ غالب شدند، مسلمانان از این پیروزی بی نهایت مسرور شدند.

چه زیبا است که الله تعالی میفرماید: «لَلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» (۴: روم) فرمان اول و آخر، قبل از غلبه و بعد از غلبه از آن الله تعالی می باشد. پس تمام اینها به امر و اراده ی او اتفاق می افتد. و هیچ جزئی از آن دو بدون قضای او تحقق پذیر نیست.

مفسر تفسیر انوار القرآن، عبدالرؤف مخلص هروی، مینویسد: این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دور دست ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوریکه هرقل امپراتور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرارداشت. اما هفت سال بعد از نزول سورة روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقیق پیوست.

ابن جوزی گفته است: یعنی پیروزی و شکست به فرمان و قضای خدا تحقیق پذیر است همچنان ابن کثیر می نویسد که: این پیروزی مصادف بود به روز غزوه بدر، طوریکه ابن عباس (رض) گفته است: روز بدر روز شکست بت پرستان و آتش پرستان بود.

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

به سبب نصرت و یاری الله (رومی ها را بر فارس). هر کس را که بخواهد نصرت می دهد و او غالب مهربان است. (۵)

یکی از نشانه های اعجاز قرآن، پیشگویی های صادقانه و محقق آن است. «غُلِبَتْ - سَيَغْلِبُونَ» است، با یک شکست، نباید مأیوس شویم، باید در هر دو حالت چه در پیروزی ها و چه در شکست ها، محوریت توحید را نباید فراموش کنیم. هم پیروزی را از او بدانیم و هم ساز و برگ نظامی را.

دلیل نصرت الهی، عزت و رحمت اوست:

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی هر که از بندگانش را که بخواهد پیروزی می بخشد و هر که را بخواهد به حالش رها میسازد. اودات با عزتی است که با اعمال غلبه قهر میکند و با حکمش امور را مقدر ساخته است. بر مخلوقات طالب رحمت مهربان است و رحمت وی همه چیزها را فرا گرفته است. واقعاً وعده الهی به وقوع پیوست، اهل روم بعد از چند سال بر فارس پیروزی یافتند و بندگان مؤمن حق تعالی به این امر شادمان شدند.

همچنان باید گفت که: دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش ها و پیرایش هایی است که جهال دنیا پرست آن را می دانند و بدان دلبسته اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می باشد پس نباید فراموش کنیم که در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت خویش توشه گرفت.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

این وعده الله ست که خدا هرگز خلاف وعده نکند، و لیکن اکثر مردم (از این حقیقت) آگاه نیستند. (۶)

باید گفت که: سرچشمه تخلف از وعده‌ها، یا عجز است یا جهل و یا پشیمانی، که خداوند از آنها منزّه است. درضمن باید گفت که: خلاف ورزیدن از وعده بد از جمله عمل بد محسوب میشود ولی مخالفت با وعید، نوعی رحمت است. اکثریت همیشه ملاک نیست؛ دانش، ایمان و تعهد مهم است.

حق تعالی بندگان مؤمنش را طور مؤکّد به پیروزی رومیان نصرانی اهل کتاب بر اهل فارس بت پرست وعده داد، اما بیشتر کافران قریش نمی دانند که وعده خداوند متعال به بندگان حق است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می دانند و ایشان از آخرت غافلند. (۷)

هدف اساسی از جمله «ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: در آیه مبارکه این است که شناخت آنان درباره جهان بی نهایت سطحی و اندک است و برداشت ایشان از زندگی، مجموعه‌ای از خور و خواب و سرگرمی‌ها و لذّات زودگذر است. خوانندگان گرامی!

کوتاه بینی، سطحی نگری و توجّه نکردن به ماورای مادیات، ملاک انحراف و نوعی از جهل که در برخی از انسانها وجود دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان باید متعمق. و باریک بین باشد، نه ظاهر بین و غافل.

دنیا بد نیست، ولی باید متوجه باشیم که غفلت از آخرت بی نهایت بد و گناه است. بنابر همین منطق است که: علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجّه به آخرت، مورد انتقاد سخت شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

در این هیچ جای شکی نیست که: دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. و چیزی واضح است که: توجّه پیش از حد به ظواهر دنیا، سبب غفلت انسان‌ها از آخرت می گردد.

لطیفه:

زمخشری در تفسیر خویش در مورد جمله «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴿٧﴾» مینویسد: از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود که: دنیا دارای ظاهر و باطنی می باشد. ظاهر آن است که ابلهان (احمقان) به آن آشنا هستند از قبیل بهره گیری از خوبی ها و لذائد آن. و باطن و حقیقتش گذرگاهی است برای آخرت، در دنیا برای آخرت توشه می گیرند و در این راستا به طاعت و اعمال نیکو می پردازند. (تفسیر - کشاف ۳/۳۶۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸ الی ۱۶) در مورد واداشتن به تفکرو اندیشیدن، اثبات زنده شدن در جهان آخرت و بازگشت به سوی الله، بحث بعمل آمده است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾

آیا آنها در دل خود فکر نکردند که الله آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده، ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند. (۸)

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ؟»: آیا با خود نمی اندیشند؟ آیا درباره خود فکر نمی کنند تا دریابند که چه کرده اند و چه می کنند و سرنوشت ایشان به کجا می انجامد؟

در باره جمله «فِي أَنفُسِهِمْ»: در آیه مبارکه برخی از مفسران میفرمایند که آنان حتی در باره اسرار وجود و خلقت انسانی خویش که بمثابة عالم صغیر میباشد حتی فکر نمی کنند.

امام قرطبی میفرماید که: این بیان به فناپذیری و ناپایداری اشاره می کند. و نشان میدهد که هر مخلوقی اجلی معین دارد. و نشان می دهد که نیکوکار به پاداش نایل می آید و بدکار مجازات می بیند. (تفسیر امام قرطبی ۹/۱۴).

باید گفت که: تفکر، داروی بسیاری از امراض و از جمله دواى غفلت است. نتیجه‌ی فکر سالم، ایمان به حقایق و هدف داری هستی و آخرت است و نتیجه‌ی بی‌فکری، کفر و انکار روز جزا است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند آنان از ایشان نیرومندتر بودند و زمین را بهتر کاویدند و زیر و رو کردند و آن را بیشتر از آنچه (ایشان) آباد کرده‌اند، آباد نمودند. و پیغمبرانشان با معجزه‌ها به سوی آنان آمدند، پس الله بر آن نبود که بر آنان ظلم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ظلم میکردند. (۹)

امام بیضاوی رحمه الله علیه میفرماید که: در آیه مبارکه سرزنش مردم مکه درک میشود که به دنیا مغرور گشته و به آن افتخار میکردند، درحالیکه ضعیف‌ترین وضع را داشتند؛ زیرا محور قدرت بر وسعت و فراخی سرزمین و تسلط بر مردم و تصرف و حکمرانی و آبادانی و عمران سرزمین‌ها می‌باشد، در حالی که آنها ضعیف و درمانده بودند و در دریای بی‌آب و علف که هیچ اهمیتی نداشت، سکونت داشتند. (تفسیر بیضاوی ۱۰۳/۲)

«وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبران الهی دلایل قاطع و براهین روشنی را که به الوهیت خداوند متعال دلالت داشت با خود آوردند، اما آنان ارمغان پیامبران را رد کرده به تکذیب شان پرداختند و به ایشان مقابله کردند. خداوند آنان را هلاک نمود و در هم کوبید.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ»: اما حق تعالی با این کار بر آنان ستم نکرد؛ زیرا مستحق عذاب بودند و خود با کفر و تکذیب بر نفس‌های خویش ستم روا داشتند. و در نتیجه مستحق هلاک و نابودی شدند.

مطالعه تاریخ بشری، سیر و سفر و استفاده از تجارب دیگران، از راه‌های شناخت، بسیاری از مواردی است که انسان از عمل به آنها منع شده است، آگاهی از تاریخ و فلسفه آن و آشنایی با سرنوشت اقوام پیشین، انسان را از ظاهر بینی نجات می‌دهد. قبل از اسلام، تمدن و قدرت های بزرگی پدیدار شده و نابود شده‌اند. اگر الله تعالی غضب کند، هیچ قومی با هیچ قدرتی، تاب مقاومت به آنرا ندارد. توجه به هلاکت و نابودی قدرت های بزرگ، عامل باز دارنده‌ی غرور است. خداوند متعال ذاتی عادل و مهربان است؛ عامل اصلی هلاکت اقوام پیشین، خود آنان هستند.

عامل اصلی هلاکت آنان سرپیچی و بغاوت این اقوام از دساتیر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم، هستند. بغاوت گران به خود ظلم نموده و متوجه خویش در واقعیت عذاب دردناکی در دنیا و آخرت مواجه می‌سازند.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

سپس سرانجام کسانی که بد عملی کرده بودند، بدتر شد چرا که آیات الهی را انکار و به آنها استهزاء می‌کردند. (۱۰)

باید گفت که: تکذیب کنندگان و مسخره کنندگان، هیچ فایده‌ای از کارشان جز عذاب سوء ندارند. در ضمن باید یاد آور شد که سقوط انسان دارای مراحل است: در مرحله اول مطابق فحوای آیه مبارکه: گناه است به «أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ» تعبیر گردیده است. سپس تکذیب، «كَذَّبُوا» و سپس عملی تمسخر و استهزا. «يَسْتَهْزِئُونَ» آمده است.

با قوت باید گفت که: بغاوت و فساد در روی زمین، بدترین بازگشت و زشت‌ترین سرانجامی است برای یک انسان؛ زیرا آنان به الله متعال کفر ورزیده پیامبر و آیات الهی را به مسخره گرفتند و در نتیجه مستحق عذاب شدند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید. (۱۱)

تنها و تنها پروردگار با عظمت همه مخلوقات را پدید آورده و هیچ قدرت دیگر در خلقت و آفرینش با او شرکت نداشته است. اوست که همگان را بعد از نابودی به حیات نخستین باز میگرداند و سپس همه مردم در روز قیامت برای محاسبه و جزای اعمال به پیشگاه او بر میگردند. که در نتیجه نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب میدهد.

نباید فرموش کرد که: بازگشت همه ما به سوی پروردگار با عظمت و حضور در قیامت، اجباری است. به یاغی گیری و به سرمستی امروز ظالمین و جنایتکاران نه بینید، مطمئن باشید که روز غم انگیزی و دشواری را در پیش رو خویش خواهید داشت ان شا الله.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

آن روز که قیامت برپا میشود مجرمان در ناامیدی و غم و اندوه فرو میروند. (۱۲)

در روز قیامت زمانی که محکمه عدل الهی برپا می شود، ودوسیه اعمال باز میگردد. مطمئن باشید که: کافران از نجات مأیوس میشوند در آن روز تبهکاران ساکت میمانند و دلیل و بهانه‌ی آنها قطع میشود و زبانشان بند می آید و به هلاکت خویش یقین و اعتراف پیدا می کنند. در آن وقت دیگر هیچ دلیل و عذر شان پذیرفته نمی شود.

ابن عباس (رض) در تفسیر جمله: «يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» آیه مبارکه میفرماید: یعنی مجرمان نا امید میشوند. و مجاهد میفرماید: یعنی مجرمان مفتضح و رسوا

میشوند. امام قرطبی میگوید: «أبلس الرجل» یعنی ساکت شد و بهانه‌ای برایش نماند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۴).

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾
و برای آنان از شریکانشان هیچ شفاعت کننده ای نیست و نسبت به معبودهائی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند. (۱۳)
یعنی در آن روز خدایان باطل کافران که در دنیا به عبادت آنها پرداختند و آنها را شریک حق تعالی دانستند شفیع و عذر خواه آنان نمی شوند یعنی شفیع ندارند که برایشان شفاعت کند. یعنی به سرنوشت مبتلا می شوند که: آنها از شرکاتبری کرده و شرکا نیز از آنان تبری می کنند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾
و روزی که قیامت برپا شود آن روز [همه] از هم جدا می شوند. (۱۴)
در روز قیامت، پاكان از ناپاكان جدا می شوند.

مراد از «يَتَفَرَّقُونَ» جدا شدن صف مؤمنان از صف کافران است که دست‌های به بهشت و گروهی به دوزخ میروند و هر یک سرنوشت ابدی خود را می‌آغازد. با در نظر داشت اینکه قیامت از یک سو «يَوْمَ الْجُمُعِ» (شوری، ۷) یعنی روز گردهمایی است ولی از سوی دیگر «يَوْمَ الْفَصْلِ» (صافات، ۲۱) روز جدایی هم بشمار می‌رود.

در روز قیامت، مسلمانان باور مند و کافران تکذیبگر از هم جدا می شوند. روز قیامت روز پایان پیوندها و دوستی‌های غیر الهی است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾
اما کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکه انجام داده اند، آنان را در بوستان [سرسبز و خرم] مسرور و شادمان می گردند. (۱۵)

«رَوْضَةٍ»: به باغی اطلاق می شود که: آب و درخت فراوان داشته باشد.
 «يُخْبِرُونَ»: از «حبر»، به معنای حالت سروری است که آثار آن در چهره
 انسان ظاهر میگردد. ابن کثیر میفرماید: «حبره: معنایی عام دارد که شامل هر
 نوع فرحت و بهجت می شود».

از فحوای آیه مبارکه در میابیم که: یگانه راه کامیابی و راه ورود به بهشت،
 همانا ایمان و عمل صالح است.

بناءً کسانی که با ایمان به الله متعال و از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت و
 پیروی کردند و اعمال پسندیده‌ای را انجام داده‌اند، به سوی باغ‌های پُر از
 نعمت و آسایشی باز میگردند و با برخورداری از نعمت‌ها در آنجا مورد
 اکرام و مهمان نوازی قرار گرفته در شادمانی به سر می برند.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ
 مُخْضَرُونَ ﴿١٦﴾

و اما کسانی که کفر ورزیده و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کرده اند،
 پس این گروه در عذاب احضار خواهند شد. (۱۶)

سر نوشت کسانی که؛ به آیات الهی و به روز قیامت کفر ورزیده اند و آنرا
 مورد تکذیب قرار داده اند، و زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ را
 انکار نموده اند، آنان در عذاب دوزخ برای همیشه ماندگار مقیم خواهند بود؛
 نه از آن بیرون می شوند و نه عذاب شان تخفیف خواهد یافت.

باید گفت که: تکذیب آیات و قیامت، از کفر و عناد انسان‌ها سرچشمه
 میگیرد. سر نوشت انسان، در گرو عملکرد خود اومی باشد.

بصورت کل خدمت مطالعه کنندگان گرامی باید بعرض برسانیم: که با استناد
 آیات قرآنی و احادیثی نبوی مردم در قیامت به دو دسته تقسیم میشوند: الف:

مؤمنان راستکردار، از نعمت های گوناگون الهی برخوردار میشوند و دل و درویشان از شادی و سرور مالا مال می گردد و برای همیشه در خلد برین و در باغ های پر از آب و درخت به سر می برند.

ب: کافرانی که منکر وجود یکتایی الله متعال بوده، پیامبران را دروغگو پنداشته و به روز معاد باور نداشته اند. اینها در آتش دوزخ خواهند ماند و اگر بخواهند از آن بیرون روند و از غم و اندوه فراوان خود را برهانند؛ به آن باز گردانده می شوند، تا طعم عذاب کردارشان را بچشند. (سوره حج آیه ۲۲)، (سوره زخرف آیات: ۷۴ و ۷۵) و از عذابشان کاسته نمی شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۷ الی ۲۷) در باره تسبیح و ستایش الله در تمام اوقات، همچنان به برخی از دلایل بر یکتایی و توانایی الله متعال بحث بعمل می آورد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾

پس هنگامی که در شام و در وقت صبح وارد می شوید خداوند را به پاکی یاد کنید. (۱۷)

این بدین معنی است که: پروردگار خویش را در هنگام شب و در صبحگاهان تسبیح گوید، آنرا به پاکی یاد کنید، بزرگش بدارید و از شریک و همسر و فرزند منزّه بشمارید.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾

همه ستایش ها در آسمان ها و زمین و به هنگام عصر و نیز زمانی که به وقت ظهر وارد می شوید، برای اوست. (۱۸)

حضرت ابن عباس میفرماید: ساکنان آسمان ها و زمین و او را سپاسگزارند و برایش نماز میخوانند (زاد المسیر ۶/۲۹۴).

مفسران گفته‌اند: «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله ایست معترضه و اصل سخن چنین است: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تَصْبِحُونَ وَ عَشِيَا وَ حِينَ تَظْهَرُونَ»، و نکته‌ای که در این مسأله نهفته این است که توفیق انجام دادن عبادت نعمتی است که باید در مقابل آن الله متعال راسپاسگزار بود. (تفسیر صفوة التفاسیر).

همچنان محتوای این آیه مبارکه: اوقات پنجگانه نماز را در خود جمع کرده اند. بدین ترتیب: «حِينَ تُمْسُونَ»: شامل مغرب و عشاء است که خیلی به هم نزدیک هستند. «حِينَ تُصْبِحُونَ»: نماز صبح را شامل است. «عَشِيًّا»: بیان گر نماز عصر است.

«حِينَ تَظْهَرُونَ»: نماز ظهر. اگر معنی امری از «الْحَمْدُ» منظور نظر نباشد، مفهوم آیه چنین است: حمد و ستایش (ساکنان عالم افلاکی و بندگان کره خاکی) در آسمان‌ها و زمین (در همه وقت و حین، به ویژه) عصرگاهان و زمانی که به وقت ظهر میرسید، سزاوار و زینده خدا است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)

در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ» [الروم: ۱۷] را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». هدف از آن همان فراموش شدن اذکار و آوردن می باشد.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را

پس از مردگی اش زنده می کند؛ و این طور (در روز قیامت از قبرهای تان زنده شده) بیرون آورده می شوید. (۱۹)

قبل از همه باید بگویم که؛ نباید دربرپا شدن قیامت و روز رستاخیز هیچ گونه شک و شکاکیت رابخود راه دهیم، زیرا کار خداوند میراندن و برانگیختن است. «يُخْرِجُ»: بیرون می آورد. مراد از بیرون آوردن، آفریدن است. «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ...»: موجودات مرده دائماً جزو اندام موجودات زنده میشوند، و چرخه حیات و ممات و تبدیل بی جان به جاندار و بر عکس ادامه دارد (ملاحظه شود: آل عمران / ۲۷، انعام / ۹۵).

طوری که یاد آور شدیم: الله تعالی زنده را از مرده بیرون می آورد؛ همچنان که جوجه از تخم پدید می آید، مرده را از زنده بیرون می آورد؛ چنانکه تخم را از مرغ به وجود می آورد و زمین را بعد از اینکه سر سبزی اش را با خشک سالی و قحطی از دست داده زنده میسازد. همانطوری که الله تعالی زمین مرده را حیات میبخشد شما را نیز بعد از مردن از قبرهای تان زنده می گرداند و برای حساب اعمال بیرون می آورد.

امام قرطبی گفته است: خدای متعال کمال قدرت خود را بیان کرده است. پس همان طور که زمین را بعد از خشک شدن با رویاندن سبزه باز زنده میکند، همان طور هم شما را برای حشر زنده میکند. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۴). برخی از مفسران در معنای این دو جمله «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» فرموده اند که: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد.

این جمله: «حی» برای مؤمن و «میت» برای کافر استعاره شده است. که استعاره ایست در اوج حسن و جمال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسانهایی شدید و در روی زمین انتشار یافتید. (۲۰)

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل، یازده بار جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ» تذکر رفته، که از جمله هفت مورد آن در این سورة مبارکه می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «همانا الله متعال آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان این ها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت خوی و میان این ها (از طبایع) پدید آمد».

در آیه مبارکه منشأ وجودی همه ی انسان ها خاک معرفی شده است، بناءً بر ما انسانها است که: تفاخرهای بی ارزش در بین خود را کنار بگذارند. در خاک، حسّ و حرکت نیست، ولی در انسان هست و این، نشانه درخشان قدرت و عظمت پروردگار است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که از جنس خودتان برایتان همسرانی آفرید تا در کنار آنان آرام گیرید و در میانتان دوستی و مهربانی نهاد، البته در این نشانه هایی است برای قومی که می اندیشند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتَسْكُنُوا» سکون: آرام گرفتن بعد از حرکت. به معنی آرامش باطن و الفت گرفتن نیز آمده است در لغت آمده: «سكن اليه: ارتاح» منظور از آن در آیه همین است.

لتسكنوا إليها: تا در کنار آنها بیارامید، تا به آنها انس و الفت گیرید و میل کنید. مودة: دوست داشتن و دوستی.

تفسیر:

«خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»: از جنس خودتان برایتان همسرانی بیافرید. یعنی انسانها را در دو نوع زن و مرد خلق و هر یک را مکمل دیگری کرد (ملاحظه شود سورة: نحل / ۷۲).

قرآن عظیم الشأن میفرماید: «بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸). (یاد الله بزرگوار مایه‌ی آرامش دل و روح است. و در این آیه مبارکه فرموده است: «أَزْوَاجًا لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» و همسر مایه‌ی آرامش جسم و روان. و نقش همسر، آرام بخشی است. به یاد داشته باشید که: هدف از ازدواج، تنها ارضای غریزه‌ی جنسی نیست، بلکه رسیدن به یک آرامش جسمی و روانی است. واقعاً هم همسر باید عامل آرامش باشد نه مایه‌ی تشنج و اضطراب از این رو در میان زن و مرد محبت و مهربانی را برقرار ساخت. به یقین که ایجاد این امورات جانب الله تعالی در نظر کسی که در آیات بیندیشد و در دلایل تدبیر نماید. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» در مطالب مذکور برهان روشنی است براینکه اوتعالی در خدایی خود یکتاست و به کمال قدرتش یگانه میباشد. بخصوص برای کسانی که در مطالب مذکور برای افرادی که در قدرت و عظمت الله می اندیشند، پند و عبرت مکنون است، تا حکمت والایش را دریابند.

«وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً»: و در بین زوجین محبت و شفقت قرار داده است. ابن عباس (رض) میفرماید: «موده» یعنی این که مرد همسرش را دوست بدارد و شفقت یعنی این که از جانب او به زنش آزاری نرسد.

ابن کثیر (رح) میفرماید: اگر خدا مؤنث را از جنسی دیگر از قبیل جن یا حیوان قرار می داد این انس و الفت در بین آنان برقرار نمی شد. بلکه به جای الفت نفرت برقرار می شد، و بدین ترتیب رحمت خود را نسبت به فرزندان آدم کامل کرده است. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۳).

رابطه‌ی بین زن و مرد، باید بر اساس مودّت و رحمت باشد. زیرا حکم الهی همین است که میفرماید: «مَوَدَّةٌ وَ رَحْمَةٌ» و واقعیت امر همین است که: مودّت و رحمت، عامل بقا و تداوم آرامش در زندگی مشترک است. مودّت و رحمت، هر دو با هم کارساز است. مودّت بدون رحمت و خدمت، به سردی کشیده میشود و رحمت بدون مودّت نیز دوام ندارد. هر کس با هر عملی که آرامش و مودّت و رحمت خانواده را خدشه‌دار کند، از مدار الهی خارج و در خطّ شیطان است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَلَوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾

و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماس، البته در این (امر) برای اصحاب علم و بصیرت نشانه‌هایی عبرت انگیز است. (۲۲)

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر می نویسد: اختلاف زبان‌ها، تعدّد لهجه‌ها، تباین شکل‌ها و تنوع رنگ‌های سفید، سرخ و سیاه درنسل انسانی، همه براهین و دلایلی‌اند که به قدرت با عظمت و بی نهایت و کمال بزرگی الله متعال دلالت دارند. به راستی که این دلایل، کسانی را که علمی نافع دارند به فهم حقایق میرساند و به اسرار آفرینش آگاه می سازد.

قابل یاد آوری است که: یکسان بودن شکل و رنگ همه‌ی انسان‌ها با ابتکار و نوآوری و بدیع بودن الله تعالی سازگار نیست. در ضمن باید گفت که: انسان‌های عالم و دانشمند، از اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها به معرفت الهی می رسد ولی جاهل، رنگ و زبان را وسیله تحقیر و تفاخر قرار می دهد.

همین موجودیت زبان‌های مختلف در بین بشریت، و تعداد الوان در ذات خود از دلایل وجود خداوند متعال می باشد چنانکه هیچ دو نفری از یک صدا یا از یک رنگ برخوردار نیستند بلکه تفاوت‌هایی میان آن‌ها وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾.

واز جمله دلایل قدرت الله، همین است که شما در شب و روز به خواب رفته (و بیدار میشوید) و از فضل خدا (یعنی روزی) طلب میکنید. بی گمان در این (امر) برای قومی که (موعظه های مارا) میشنوند، عبرت ها و نشانه هاست. (۲۳) به نعمت های الهی نباید به چشم ساده بینیم، خواب هم یکی از نعمت های بزرگی الهی است. پروردگار با عظمت خواب را برای بندگان راحتی از دشواری کارها و راهی برای جدایی از مصروفیت ها ساخته؛ چنان که نه زندگی است و نه مرگ به شمار میرود و روز را آفریده و تعیین کرده تا به طلب رزق و روزی و کار و کوشش پردازند.

بدون شک در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه ها را اندیشمندانه می شنوند و با این نشانه ها بر عظمت الله و امکان رستاخیز استدلال می کنند؛ «نشانه هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند متعال.

در ضمن باید گفت: نعمت هایی که ما دریافت می کنیم، به خاطر استحقاق ما نیست، بلکه لطف و فضل الهی است. که الله تعالی بر مخلوقات خویش ارزانی فرموده است.

مطالعه کنندگان گرامی!

پدیده ی خواب، پدیده ای مهم و حیاتی آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه ی الله متعال است. این موهبت ارزنده ی الله پس از خستگی و کار و کوشش روزانه، جسم و روح را شاداب میکند و نیرو می بخشد. بی گمان اگر خواب در زندگی انسان نمی بود، روح و جسم انسان بسیار زود افسرده و ناتوان و شکسته می شد و از کار می افتاد.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که برق (صاعقه) را برای ترس و امید به شما نشان می دهد، و از آسمان آب نازل می کند، پس زمین را بوسیله آن پس از خشک شدنش زنده و سر سبز می گرداند. یقیناً در این (امر) برای مردمی که عقل و خرد می ورزند، نشانه ها (و عبرت ها) است. (۲۴)

برق (صاعقه) آسمان، بارش و سبز شدن زمین کاری تصادفی نیست، بلکه بر اساس یک برنامه ی دقیق و حساب شده است. و از دلایل قاطعی که به قدرت آفریدگار سبحان، حکمتش در مخلوقات و قدرتش بر اجرای امور دلالت دارد این است که صاعقه را برای بندگان طوری نشان می دهد که از آوازش می هراسند، اما با نزول باران امیدوار می شوند. او تعالی از ابرها آب با برکتی را فرود می آورد که به وسیله آن زمین را با نباتات، کشت ها و میوه ها بعد از قحطی و خشک سالی زنده می سازد. قتاده گفته است: برای مسافر ترس را دربر دارد و برای مقیم امید و انتظار. (تفسیر طبری ۲۱/۲۲).

خوانندگان گرامی!

در این آیه و آیات قبل، توجه شما را به چهار تعبیر جلب مینمایم: این تعبیر چهارگانه عبارتند از: «يَتَفَكَّرُونَ»، «لِلْعَالَمِينَ»، «يَسْمَعُونَ» و «يَعْقِلُونَ».

برای عملی شدن این چهار تعبیر، چهار مرحله ی طبیعی بیان شده است:

۱- انسان در بدایت، فکر می کند. «يَتَفَكَّرُونَ»

دردین مقدس اسلام برای تفکر و تأمل و اندیشیدن اهمیتی بسزای قائل شده است. زیرا، اساس هر عملی چه نیک باشد و چه بد تفکر است. به عبارت دیگر اندیشیدن درست انسان را به سمت با خدا بودن سوق می دهد و نه اندیشیدن و افکار بد او را به طرف شیطان می کشاند.

۲- سپس می فهمد و عالم می شود. «لِّلْعَالَمِينَ»

عالم مقام بالایی دارد چون نه تنها حامل علم، بلکه خود نیز دارای علم است؛ علم ارزش ذاتی دارد، ارزش ذاتی یعنی این که کسی به علم ارزش نداده، بلکه همانطوری که طلا و نقره و بعضی از فلزات ذاتا دارای ارزشند، علم نیز چنین است؛ لذا عالم نیز ارزشمند است و مقام محترم و منصب عالی دارد.

۳- کسی که آگاه شد، حرف ها را با دقت گوش میکند و نکته سنجی میکند. «يَسْمَعُونَ»

گفتن و شنیدن، دو خط اتصالی در بین انسانها است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهی، قدرت گویایی و شنوایی است که سهم مهمی در ایجاد ارتباطهای مهم انسانی دارد و برای داشتن روابطی سالم و سودمند، نیازمند آنیم که شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.

وقتی دیگری سخن میگوید، ما باید گوش فرا میدهیم و از این رهگذر، نکاتی می آموزیم یا باخبر میشویم. خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتی است. نحوه استفاده بهتر، بیشتر و سالمتر از این نعمت خدایی نیز بستگی به میزان درایت و آداب دانی و مراعات حقوق و حدود دارد.

۴- در اثر شنیدن عمیق، انسان به تعقل و اندیشیدن میرسد. که در کلمه «يَعْقِلُونَ» بیان گردیده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾

و از نشانه های قدرت الله این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا و قائم است. هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید). (۲۵)

در این آیه متبرکه، هم آفرینش انسان از خاک، نشانه‌ی قدرت الهی شمرده شد، «خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ» هم مرگ و خروج انسان از قبر. «مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» نشانه قدرت الهی بحساب می آید.

از جمله دلایل واضح و اشکرای بر عظمت، قدرت و یگانگی خداوند متعال دلالت دارد این است که آسمان‌ها را بدون ستون برپا داشته، و با تدبیرش زمین را ثابت نگه داشته چنان که از بین نمی‌روند و به سقوط مواجه نمی‌شوند. وقتی که از شما خواست از گورهایتان بیرون بیایید، بدون درنگ و توقف چنانکه شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است برای محاسبه و جزا بیرون می آید، و حتی یک لحظه هم تأخیر نمی‌کنید.

مفسران گفته‌اند: این امر زمانی است که اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد و می‌گوید: ای آنان که در قبرها غنوده‌اید! یعنی در خواب خفته اید، برخیزید، و مردگان اولین و آخرین همه بر می‌خیزند و می‌نگرند. (البحر المحيط ۱۶۸/۷).

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ﴿٢٦﴾

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و همه برای او فروتن و فرمانبردار او هستند. (۲۶)

«كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ»: در جهان بینی الهی، همه‌ی هستی آگاهانه و خاضعانه، تسلیم و سر سپرده‌ی خداوند متعال هستند.

«قَانِتُونَ»: جمع قانت، خاضع و منقاد. مطیع و فرمانبردار. مراد انقیاد و اطاعت تکوینی است که همه موجودات جهان در آن یکسانند. چرا که از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست الله متعال است. (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل)

الله تعالی در همه چیز یکتاست: در مالکیت: «لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» تنها خداوند یگانه، مالک و صاحب اختیار همه موجودات آسمان‌ها و زمین است؛

(فرشته و انسان و جن) زیرا اوست که آن‌ها را آفریده و روزی داده است. در عبادت: «كُلُّ لَهُ قَانُتُونَ» در خالقیت: تمام آنها فروتنانه فرمانش را می‌پذیرند و در برابر آن تسلیم‌اند. «هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ. ﴿٢٧﴾» و در کمالات: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى. ﴿٢٧﴾».

بلی! اوست که در امور همگان تصرف می‌کند، تدبیرشان را به دست دارد و همه به پیشگاه هیبت و شکوهش فروتن و به فرمانش منقاد‌اند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

و او ذاتی است که خلقت را آغاز میکند باز آن را دوباره ایجاد میکند، و این امر بر او آسان‌تر است، و او را در آسمانها و زمین برترین وصف است و او است شکست‌ناپذیر و حکیم. (۲۷)

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی برای او آسان‌تر است. مجاهد گفته است: آفرینش دوباره از خلقت اولیه برای او آسان‌تر است و آفرینش اولیه نیز برای او آسان است. (مختصر ۵۲/۳).

مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خداوند متعال از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هر چند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان‌می‌باشد». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد در حالیکه این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد در حالی که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن‌گونه که مرا در ابتدا آفریده‌است، مجدداً باز نمی‌گرداند. در

حالیکه آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته است) «بقره/۱۱۶» در حالیکه من یگانه بی نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ کس برای او همتا نیست) (اخلاص آیات: ۳-۴).

هر صفتی که او تعالی بدان موصوف است کامل ترین، بزرگ ترین و والاترین مرتبه اش برای او ثابت است. او تعالی ذات عزیزی است که هیچ کس بر او غلبه نمی کند، هر که باوی محاربه نماید قهرش میکند و چون باوی مقابله نماید ذلیلش میسازد. او در آفرینش و تدبیر، و در حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیه ۲۷:

۸۲۸- ک: ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: مشرکان از زنده شدن مرده ها به قدرت کردگار تعجب کردند. پس الله تعالی «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» را نازل کرد (طبری ۲۷۹۴۲ و ۲۷۹۴۳).
خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۸ الی ۳۲) در باره اثبات یکتایی آفریدگار بر گرفته از احوال انسانی، دستوره پیروی از اسلام، اسلام دین فطرت و یکتاپرستی است، بحث بعمل آمده است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَّا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

خدا برای (هدایت) شما هم از عالم خود شما مثالی زد: آیا در آنچه به شما روزی داده ایم (می پسندید کسی) از غلامان تان شریک تان باشند که شما و

ایشان هردو در آن یکسان و برابر باشید؟ و همانطور که شما (آزادگان) از یکدیگر میترسید، از بندگان هم بیمناک باشید؟ این چنین آیات را برای قومی که خرد می ورزند به تفصیل و روشنی بیان می کنیم. (۲۸).

وجدان خود را باید قاضی بسازیم:

ای انسان! شما که انسان های مشابه اما زیردست خود را شریک خود نمی دانید، چگونه غیر مشابه خدا را شریک او می دانید؟! شما که برای یک لحظه شریک را تحمل نمی کنید، چگونه برای خداوند شریک دائمی می پذیرید؟!

شما که شریک در بهره گیری از رزق را قبول نمی کنید، چگونه شریک در آفرینش را برای او می پذیرید؟! شما که از دخالت افراد مشابه خود بیمناکید، چگونه سنگ و چوب را در کار خدا دخالت می دهید؟!

شما که مالک حقیقی نیستید، حاضر به شریک شدن نیستید، چگونه سنگ و چوب را شریک آفریدگار و مالک حقیقی قرار می دهید؟ دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه متذکره مینویسد:

ای کافران! برای تان مثلی از خودتان ارائه نموده، آیا برده گان و کنیزانی دارید که در رزق و روزی با شما شریک باشند و حقوق مساوی داشته باشند؟ و آیا شما در تقسیم مال ها در صورتی که شریکان آزادی داشته باشید هراس دارید؟ شما به چنین معامله ای راضی نیستید. پس چگونه به چنین امری در حق خداوند راضی میشوید و برایش از بندگان شریکانی را در الوهیت و ربوبیت مقرر میدارید؟ پروردگار براهین و دلایل قاطعش را، برای صاحبان عقل های سلیم و فطرت های معتدل، به وسیله این مثل واضح و روشن بیان می دارد. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

شأن نزول آیه ۲۸:

۸۲۹- ک: طبرانی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: اهل شرک می گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلِكٌ» «خدایا تنها تو را فرمان بردارم، هیچ شریکی برای تو نیست مگر شریکی که خاص توست تو او را مالک گردانیدی او مالک هیچ چیز نبود» بنابراین خدای بزرگ آیه «هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَآ رَزَقْنَاكُمْ» را تا آخر آیه نازل کرد (طبرانی ۱۲۳۴۸ روایت کرده اسناد این به خاطر حماد بن شعیب ضعیف است. «ابن کثیر» ۵۱۸۸).

۸۳۰- جویبر نیز مانند این روایت را از داود بن ابوهند از ابوجعفر محمد بن علی از پدرش نقل کرده است (مرسل است، در این اسناد جویبر بن سعید متروک پس اسناد جداً ضعیف است).

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾

بلکه ظالمان از هوی و هوسهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می کنند، پس کسی را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت میکند؟ و برای ایشان مددکارانی نیست. (۲۹)

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» کافران در شرک ورزیدن به الله متعال از خواہش های نفسانی پیروی کردند، از پدران خود بدون دلیل تقلید نمودند و با نادانی و گمراهی کار خویش را انجام دادند. خداوند کسانی را گمراه میکند که به جای پیروی از علم و عقل، پیرو هوس های خود باشند.

مشرکان تعقل نمیکنند و به خود ظلم می کنند مشرک، برای شرک خود برهان علمی ندارد و سرچشمه‌ی انحرافش هوس های درونی است. شرک، ظلم به خود است.

امام قرطبی گفته است: بعد از این که دلیل بر آنان اقامه شد، این نکته را خاطر نشان کرده است که آنها با پیروی از هوای نفس و تقلید از پیشینیان خود بت‌ها را پرستش میکنند. (تفسیر قرطبی ۲۳/۱۴).

«فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ» کسی که الله تعالی گمراهی را بر او مقدر کرده باشد، هیچ کس توان ندارد به سوی هدایتش رهنمایی کند و توفیقش بخشد «وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» برای کافران یاری کننده‌ای نیست که عذاب پروردگار یگانه قهار را از آنان دفع کند. به یاد داشته باشید که روزی آمدنی است که: ستمگران هوا پرست، روزی غریب و تنها خواهند ماند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

پس رویت را با پیروی از حق و بیزاری از ادیان باطل به سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمیدانند. (۳۰) «أَقِمْ وَجْهَكَ»: روی خود را متوجه ساز. با خلوص و اهتمام هر چه بیشتر رو کن به عبادت و پرستش الله تعالی.

«حَنِيفًا»: حق گرایانه و مخلصانه (سورة: بقره / ۱۳۵). حال ضمیر فاعلی مستتر در (أَقِمْ) یا حال (الدِّین) است. یعنی خالصانه و مخلصانه رو کن، یا رو به دین خالص و حقیقی کن (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

فطرت در لغت به معنای خلقت و شکافتن پرده‌ی عدم و آفرینش یک موجود است. گویا خداوند انسان را به طوری خلق نموده است که به جانب حق

تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

در آیه متبرکه خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ای پیامبر! با مؤمنانی که با تو هستند اخلاص‌مندانه به جانب دین اسلام که از شرک به سوی توحید مایل است روی بیاور و خویشان را به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام ثابت نگه‌دار؛ یعنی: الله متعال مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آن‌ها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد.

باید یاد آور شد که: انسان ذاتاً دین‌گرا و طرفدار حق است. بر خلاف تصور تعدادی که می‌گویند: انسان مثل ظرفی خالی است که با آداب و رسوم و افکار حق یا باطل پر می‌شود و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به او رنگ می‌دهند، خداوند شناخت حق و حق‌گرایی را به ودیعت نهاده است.

انحراف، یک عارضه است؛ زیرا گرایش به دین حق، در نهاد هر انسانی نهفته است. حرکت در مسیر دین، حرکت در مسیر فطرت است.

طوری‌که در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند».

همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی خطبه می‌خواندند و در خطبه خویش به نقل از الله سبحانه فرمودند: «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دین شان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند».

این آیه کریمه واحادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار والقاآت انحرافی و موروثنی و تقلید های باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می کند.

با تأسف باید گفت که: بسیاری از انسانها نمی دانند که آنچه خداوند ترا بدان مأمور داشته فقط اسلام است نه دیگر ادیان.

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾
رجوع کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید. (۳۱)

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» ای مردم! به سوی دین حق رویاوری با توبه از گناهان، اخلاص عمل، راستکاری و طاعت به سوی الله تعالی باز گردید؛ و در محضرش توبه کنید و اخلاص عمل را نشان دهید. با انجام اوامر الهی و پرهیز از نواهی اش تقوا را پیشه سازید؛ از او بترسید و در گفتار و افعال خود مراقب باشید و او را در نظر داشته باشید، اقامه ی نماز، تجلی روح تقوا در انسان است بناءً نمازهای مشروع را با کامل ترین طریق و با مراعات ارکان، و اجبات، و شرایط آن در اوقات آن و با پابندی به فرایض، سنت ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده اید، ادا نمایید و نماز را به صورتی ادا نمایید که مورد رضایت الله تعالی قرار گیرد. مؤحد باشید عبادت را اخلاص مندانه به پیشگاه او تقدیم دارید.

باید یاد آور شد که انسانها در سایه ی توبه و تقوا و نماز، قدرت فاصله گرفتن از شرک و تفرقه را پیدا می کنند.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾
از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند خرسنداند. (۳۲)

«فَرَّقُوا دِينَهُمْ»: دین خود را به هنگام تکدر فطرت، به تبع هوی و هوس پراکنده و جدا ساخته‌اند و آن را بخش بخش کرده‌اند و به جای خداپرستی، هواپرستی نموده‌اند.

«شِيعَةً»: جمع شیعه، گروه‌ها و دسته‌ها. فرقه‌ها و حزب‌ها.

قابل یادآوری است که: شرک، تنها و تنها پرستش آفتاب و مهتاب، بت و مجسمه نیست؛ بلکه هر آن کسیکه عامل تفرقه در دین الهی گردد مشرک است. الله متعال در آیه متذکره از عمل تفرقه منع میفرماید: از جمله کافران، هوا پرستان و اهل بدعت که دین خویش را تحریف نموده کتاب الله و سنت رسولش را تغییر دادند نباشید؛ جزو آنها نباشید که در دین اختلاف ایجاد کردند و آنرا تغییر دادند، در نتیجه به صورت گروه‌ها و احزاب مختلف درآمدند و هر گروه به دین خود تعصب پیدا کرده و هر یک هوی و هوس خود را پرستش می‌کند.

جز آنانی نباشید که مطابق خواهشات نفسانی خود به بعضی از احکام دین ایمان آوردند و به برخی دیگری کافر شدند. با تأسف: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» به گروه‌ها و جماعت‌های مختلفی تقسیم شدند که در بین خود با هم نزاع دارند، هر جماعت و گروهی به ساخته و پرداخته‌ی خود متمسک است و به دین کج و برگرفته‌ی خود شاد و مسرور است و به دفاع از سرکرده‌های خود به دفاع از عقاید مرشد خویش اقدام میکنند، و کوشش میکنند که مسلک باطل خویش را حق معرفی بدارند.

حضرت عباس (رض) میفرماید: از جمله‌ی مشرکین نشوید که دین خود را تبدیل و تغییر دادند، به قسمتی ایمان داشتند و به قسمتی کافر شدند، مانند یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و دیگر پیروان ادیان باطل و نادرست. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳).

پیروان ادیان پیش از ما در بین خود اختلاف پیدا کردند و بر نظرها و مذاهب باطل قرار گرفتند، و هر گروه گمان میبرد برحق است. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۳). در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروه‌ها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۳ الی ۴۰) در بیان طبیعت برخی از مردم... تشویق به انفاق و عطایا به نزدیکان، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾

هنگامی که به مردم آسیب و بلایی برسد پروردگارشان را رجوع کنان میخوانند، باز چون از سوی خود رحمتی به آنها بچشانند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند. (۳۳)

«مَسَّ»: لمس کرد. دست داد.

«ضُرٌّ»: ضرر و زیان عظیم. مراد حوادث زیانبار و وقایع گرانبار است.

«وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ...»: مراد این است که به هنگام مصائب سخت و بلایای شدید، مردم به یاد خدا می‌افتند و این یکی از نشانه‌های فطرت توحیدی است (عنکبوت / ۶۵).

«أَذَاقَهُمْ»: بدی‌شان چشانند. مراد از چشاندن، رساندن و دادن است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

با تأسف باید گفت: تعدادی از انسانهای ناسپاس: همین که به رحمتی الهی دست میابند، به جای شکر، شرک می‌ورزند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ» طبیعت مردم این است که چون به دشواری،

خواری و بلایی مریضی و سایر بلاها مواجه و گرفتار شوند «دَعُوا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» با تمام، با اخلاص در دعا به پیشگاه الله تعالی زاری می کنند و بتها را رها می کنند؛ چون می داند غیر خدا هیچ چیز عذاب و سختی را برطرف نمیکند به سوی الله دست به تضرع می زنند تا سختی و دشواری شان را مرفوع سازد. نشانه‌ی فطری بودن گرایش به الله تعالی آن است که هرگاه سختی‌ها و فشارها، غبار غفلت را بر طرف کنند، انسان به سوی او توجه می کند.

هدف کلی آیه مبارکه همین است که توضیح میدارد که مشرکین؛ چون آنها در تنگی خدا را می طلبند و در حال آسایش برایش شریک می آورند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم، ناسپاسی کنند، بنابراین [از نعمت های اندک و زودگذر] برخوردار شوید که سپس خواهید دانست [سرنوشت و کیفر ناسپاسان چیست؟] (۳۴)

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»: یعنی بگذار به نعمت های خدا کافرو ناسپاس باشند به آنچه به آن ها بخشیده ایم، کفران ورزند، و ناسپاسی پیشه کنند.

«زوداست که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است. گروه از مشرکین؛ عاقبت بهره‌مندی زوال پذیر از زینت حیات دنیا و نعمت های ناپایدارش را خواهند دانست. و به زودی خواهند دانست که: نتیجه‌ی کفر و کفران چیست؟

باید گفت که: شرک اولین قدمی است که انسان به سوی کفر و ناسپاسی بر میدارد، بازگشت به سوی شرک، درحقیقت نوعی از کفران نعمت الهی است. باید اضافه کرد که نه شرک دلیلی دارد و نه مشرک دارای منطقی میباشد، درضمن قابل یاد آوری است که:

توجه به غیر خدا ممکن است برای هر کسی پیش بیاید، ولی استمرار در آن بی نهایت خطرناک است.

أَمْ أَنْزَلْنَاهُمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن میگوید و آنرا موجه می شمارد؟ (۳۵)

محمد علی صابونی مؤلف تفسیر: صفوۃ التفاسیر می نویسد: آیا دلیلی روشن و آشکار در رابطه با صحت شرک مشرکین نازل کرده ایم؟ یا اینکه کتابی از آسمان فرو فرستاده ایم که به صورتی گویا بر درستی روش برگرفته ی آنها گواهی بدهد؟ مسأله آن طور نیست که آنها تصور می کنند.

غرض این است که آنها دلیلی ندارند. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند متعال شریک می آورند؟!.

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

و هنگامیکه رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال میشوند. و هرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد ناگهان مأیوس میشوند. (۳۶)

«فَرِحُوا»: مغرور و سرمست می گردند.

«بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: به سبب کارهایی که کرده اند. مراد مکافات عمل و بازتابهای معاصی انسان است.

«يَقْنَطُونَ»: ناامید و مأیوس از رحمت خدا می گردند و یأس سراسر وجودشان را دربر میگیرد. این آیه بیان میدارد که هم عجب و غرور مذموم است و هم یأس و ناامیدی از رحمت خدا.

ابن کثیر میفرماید: این بیان اعتراض است که عموم انسانها را دربرمی گیرد، مگر اشخاصیکه در حفظ و حمایت الله قرار دارند؛ چرا که بیشتر انسانها در

وقت و فور نعمت سرمست شده و افراط می ورزند و اگر با سختی و کمبود مواجه شوند نومید می گردند. (مختصر ۵۵/۳).

قنوط: طوریکه در فوق متذکر شدیم؛ به معنی مأیوس شدن از رحمت الهی است. ولی در آیه «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا قرار داده است. طوریکه در حدیث شریف به روایت صهیب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، الله تعالی در باره او هیچ حکمی نمی کند مگر اینکه آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی ای برسد، شکر می کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می کند و این نیز به خیر اوست».

انسانهای لاعقیده به خداوند پاک اکثراً کم ظرف و پوک مانند می باشند، با کمترین نعمت مست و متکبر می شوند، و با کمی سختی و غم، به بن بست مواجه می شود.

در کلمه «يَقْنُطُونَ» پروردگار با عظمت ما از مردم تحمّل و ظرفیتی را میخواهد که از دست رفتن نعمت ها آنان را نگران و به دست آوردن نعمت ها آنان را سرعت نکند.

در این هیچ جای شکی نیست که: برخورداری از رحمت الهی، قطعی است، ولی مبتلا شدن به ناخوشایندی و تلخ قطعی نیست.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد فراخ یا تنگ میگرداند؟ در این نشانه هائی است برای قومی که ایمان می آورند. (۳۷)

توجه داشتن به اینکه رزق و روزی به دست پروردگار با عظمت است، انسان را از یأس و ناامیدی باز می دارد.

انسان باید برای کسب معاش تلاش کند، ولی بداند که تقدیر معیشت به دست پروردگار با عظمت است. هر که ازبندگان را که بخواهد به گونه آزمایش رزق و روزی او را فراوان می سازد؟ تا دیده شود که آیا شکر می کنند یا به کفران می پردازند؟

تنها اهل ایمان از دقت در روزی رسانی خداوند، درس و عبرت می گیرند. ولی انسان های غافل همه چیز را بطور سطحی و تصادفی می پندارند. به راستی در فراوانی روزی و کمبود آن بر مردم، دلیل واضحی است که حکمت، آگاهی و مهربانی پروردگار مَنان بر بندگان را در نظر اهل ایمان نمایان می سازد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این هیچ جای شکی نیست که: الله متعال روزی رسان همه ای مخلوقات است؛ خواه کم باشد و یا هم زیاد باشد. بنابر این، انسان نباید از نیکی با فقرا، مساکین و بیچارگان کوتاهی کند، چون که اگر الله روزی فراوان عطا فرماید، با انفاق و احسان کردن خالصانه تقلیل نمی یابد و کم نمیشود؛ بلکه افزون میگردد و اگر روزی کم و اندک بدهد، با امساک و خود داری از نیکوکاری، زیاد نخواهد شد. قطعاً مهر و محبت و دلسوزی به بندگان الله، بخصوص توجه به خویشاوندان و درماندگان از ایمان پسندیده و پایدار حکایت می کند.

فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾

چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای الله را می طلبند بهتر است و این گروه نجات یافتگان اند. (۳۸)
«ذَالْقُرْبَىٰ»: نزدیکان و خویشاوندان.

«الْمُسْكِينِ»: مستمند.

«إِنِّ السَّبِيلِ»: مسافر و وامانده. گدای راه نشین (سورة: بقره آیه ۱۷۷).
 «وَجْهَ اللَّهِ»: (ملاحظه شود سورة های: بقره آیات ۱۱۵ و ۲۷۲، رعد آیه ۲۲).
 در این شکی نیست که: مالک اموال پروردگار با عظمت است، بنابر همین حکمت است که: موارد مصرف آنرا هم باید خداوند مشخص کند.
 مفسر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی، در تفسیر آیه می نویسد: احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی باشند، استدلال کرده اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را.
 ابن عباس (رض) میفرماید: «مسکین گدای گشت کننده بی مال و مکت است». «و نیز» بده «به ابن السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروه اند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می یابند، از آنجا که در جهت رضای الله تعالی و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده اند.

وَمَاءَ آتَيْتُمْ مِنْ رَبٍّ لَّيْرُبُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَاءَ آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

و آنچه به عنوان سود می دهید تا (سهم شما) در اموال مردم افزایش یابد، پس (بدانید که) نزد الله افزایش نخواهد یافت، و آنچه از زکات را که در طلب خشنودی الله پرداخت می کنید (و عوض آن را از کسی انتظار ندارید) پس همین گروه دارای پاداش چندین برابر خواهند بود.. (۳۹)

ای مردم! آنچه را به منظور به دست آوردن سود به قرض می دهید تا ذریعه مال مردم افزونش سازید در نزد الله تعالی فرونی نخواهد یافت، بلکه حق تعالی برکتش را محو و نابود می گرداند. اما چیزی را که به طور زکات و خیرات برای مستحقان می دهید و با آن رضای الله متعال و پاداش اخروی را اراده دارید عملی است پذیرفته شده که در نزد او تعالی چندین برابر ثواب دارد؛ یعنی صدقات، رشد و برکت به ارمغان می آورد ولی سود و ربا، نابودی و خسارت را با خود دارد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

زمخشری گفته است: این آیه درست مانند آیهی «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ» می باشد، نه کم و نه زیاد. (تفسیر کشاف ۳/۳۷۹).

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ» صدقه و احسانی که خالصانه برای الله داده اید، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹) همان افراد به چند برابر احسان و نیکی های خود نایل می آیند و احسانشان مضاعف می شود.

عکرمه میگوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد».

در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه ای پیمان خرمایی را صدقه نمی دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می دهد چنان که یکی از شما چوچه اسب خود را پرورش می دهد تا بدانجا که آن پیمان خرما، از کوه احد بزرگ تر می شود».

یک یادداشت: نام گذاری کلمه «هدیه» در این جا به کلمه ی «ربا»، مجاز است و چون هدیه چیزی بر اموال انسان می افزاید، بدین سبب ربا نام دارد، یا

اینکه: مالی اضافی است و دادنش بر عطا کننده واجب نیست. ابن عباس (رض) میفرماید: مراد از ربا (در این جا) هدیه ای است که انسان به خویشاوندان نزدیک خود می بخشد تا اموالشان افزون گردد. (روح المعانی، جلد ۱۱ صفحه ۴۵ - ۴۶، بخش اول).

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾

الله ذاتی است که شما را آفرید، آن گاه به شما روزی داد، سپس شما را میمیراند، و پس از آن شما را زنده می کند؛ آیا از معبودان شما کسی هست که چیزی از این [کارها] را انجام دهد؟ او منزّه و برتر است از اینکه به او شرک ورزند. (۴۰)

در این آیه به چهار صفت الله تعالی اشاره بعمل آمده است: که هر یک از این صفات به تنهایی برای تسلیم و تعبّد انسان کافی است:

– «اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» (بقره: ۲۱) آفرینش انسان، دلیل مستقّلی بر لزوم بندگی انسان است.

– «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» (قریش، ۳-۴). روزی دادن خداوند به ما، دلیل بر لزوم بندگی ماست.

– «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (روم: ۴۰) میراندن و زنده کردن نیز هر یک به تنهایی، دلیل لزوم تعبّد و تسلیم انسان در برابر پروردگار با عظمت است.

در این هیچ جای شکی نیست که: مرگ و زندگی، گذشته، حال و آینده و رزق و روزی ما به دست پروردگار با عظمت است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۱ الی ۴۵) در باره مجازات تباهکاران و کافران و پاداش مؤمنان، بحث بعمل می آید.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

فساد در خشکی و بحر به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده،
خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشانند شاید (به سوی
حق) باز گردند. (۴۱)

«ظَهَرَ»: پدیدار گشته است. فراوان شده است.

«الْفَسَادُ»: تباهی. مراد بلاها و مصیبت هائی چون خشکسالی و امراض و از
میان رفتن خیرات و برکات است.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»: در این هیچ جای
شکی نیست که: اعمال انسان ها، در طبیعت تاثیر گذار بوده، اعمال ناروای
انسان، مانع از سود بخشی حتی آب که همانا خشکی سالی و کمبود آب
وسایر مصایب در خاک و زمین و عامل بروز حوادث ناگواری مانند قحطی،
بیماری، ناداری، گرسنگی و سایر مصیبت ها در طبیعت هم می گردد.
امام بیضاوی میفرماید: منظور از فساد خشک سالی و کثرت آتش سوزی و
غرق شدن و رفتن خیر و برکت است، که از بدیمنی گناهان افزایش یافته
است. (بیضاوی ۱۰۶/۲).

ابن کثیر گفته است: به سبب معاصی محصول زراعت و میوه جات کم گشته
است؛ چون صلاح زمین و آسمان با طاعت و عبادت مقرون است. (مختصر
۵۷/۳).

«لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا»: در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که: همه ی
سزاها به روز قیامت معطل نمی شود، بلکه بعضی از جزاها در همین دنیا هم
تحقق می یابد. و علت چشاندن برخی از جزا گناه در این دنیا همانا توبه و

بازگشت می باشد. تا با توبه خالص به سوی پروردگار خویش برگردند و از گناهان و معاصی پرهیزند. برای اینکه نعمت ها تداوم یافته عذاب ها برگشتانده شود، حال ها صلاح یابد و آینده ها نیکوتر و بهتر شود.

البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار میشود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهار پایان همه از شر وی احساس راحتی می کنند».

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾

بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت کسانی که پیشتر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است. (۴۲)

یک جامعه با اکثریت منحرف، به قهر الهی مبتلا خواهد شد، گرچه تعدادی اشخاصی صالح هم در آن مسکن گزین باشند.

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالت بگو: به سیر و سفر در اطراف و اکناف زمین پردازید و با تأمل و اعتبار بینید و بنیدیشید که بازگشت و انجام کسانی از امت های پیشین، مانند قوم نوح، عاد و ثمود که به تکذیب پیامبران پرداختند چگونه بوده است؟ منازل شان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهای شان به بیابان های وحشتناکی تبدیل شده است.

«كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ» اکثر آنها به خدا کافر بودند و در نتیجه نابود شدند.
 فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ
 يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾

پس رویت را به سوی دین راست استوار بگردان پیش از آنکه روزی برسد که
 برای آن بازگشتی از (سوی) الله نیست. در آن روز (مردم) متفرق میگردند. (۴۳)
 امام قرطبی گفته است: یعنی توجّهت را به پیروی از دین راست و مستقیم یعنی
 دین اسلام معطوف بدار. (تفسیر قرطبی ۱۴/۴۲).

«مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ» یعنی قبل از فرارسیدن آن روز
 هولناک یعنی روز قیامت که هیچ کس وقوع آن را جلوگیری کرده نمی تواند.
 «يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ» یعنی: مردم در روز قیامت از یک دیگر برای دریافت
 نتیجه اعمال نامه خود پراکنده و متفرّق اند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و
 دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَ لَهُمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾
 کسانی که کافر شوند کفرشان به زیان خود آنان است، و آنان که کار نیک
 انجام دهند، پس (از اکنون زمینه عاقبت نیک را) برای خودشان آماده سازی
 میکنند. (۴۴)

مطالعه کنندگان گرامی!

طوری که در آیه قبل خواندیم که در روز قیامت، مردم پراکنده و در گروه های
 مختلف از هم جدا میشوند. پروردگار با عظمت در این آیه، جدایی مذکور را
 توضیح و بیان می دارد؛ که هر یک از اهل ایمان و کفر به پاداش و کیفر خود
 می رسند.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، دارای اختیار است این بدین معنا
 است که: ایمان و کفر را به تصمیم خود انتخاب می کند.

باید گفت که؛ کفر به تنهایی سبب بدبختی است، گرچه به کاری خلافی دست نزنند، ولی ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه نیازمند عمل صالح است. - برای رفتن به بهشت، تنها ایمان داشتن کافی نمی باشد، بلکه اعمال صالح نیز لازمی و ضروری میباشد. طوری که الله تعالی میفرماید: «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی در قیامت، فضل الهی شامل حال کسانی میگردد که: اهل ایمان و عمل صالح باشند، نه دیگران.

«مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» هر کس به الله متعال کافر شود، زیان و عقوبت کفرش را خودش به تنهایی بر می دارد.

«وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يُمْهَدُونَ» اما هر که به اوتعالی ایمان آورد و اعمال نیک و مشروعی را انجام دهد، مقام و جایگاه راستینی را برای خویشتن آماده می سازد.

امام قرطبی گفته است: با همان عمل صالح در آخرت برای خود فرش و مسکن و مقری فراهم میسازند. «مهد الفراش» یعنی بستر را گسترده. (تفسیر قرطبی ۱۴/۴۲).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾
تا خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند از فضل خود پاداش دهد [و کافران را از رحمتش محروم کند]؛ زیرا خدا کافران را دوست ندارد. (۴۵)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۶ الی ۵۱) در باره اینکه باد و باران از نشانه های قدرت و یکتایی الله است بحث بعمل آمده است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

و از نشانه های قدرت و وحدانیت الله این است که بادهای را مژده رسان میفرستد تا از رحمت خود به شما بپخشاند و کشتی ها هم با امر او به حرکت در آیند و تا از فضل او بجوید و باشد که شما سپاس گزاری کنید. (۴۶)

«مُبَشِّرَاتٍ»: مژده رسان ها. مژده رسان به این که ابرها را به حرکت درآورده و آنها را متراکم و تلقیح مینمایند و از آنها باران ها میبارانند و گرده گیاهان را جابه جا و آنها را باور میکنند و باعث حرکت کشتی های بادبانی و تکان آبها در سطح ابحار و اقیانوس های فراخ، و نعمت ها و برکت های دیگری میگردند. آری! بادهای هم وسیله نعمت های فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله انتقال ابرها و پخش گرده ها و هم باعث سرعت و رونق کار تجارت. از دلایلی که بر الوهیت، قدرت و عظمت خداوند متعال دلالت دارد این است که باد را پیش از باران میفرستد تا به فرود آمدن باران مژده داده ابرها را پراکنده سازد.

زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادهای عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان که در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً». «خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را میفرستد «و تا به شما از رحمت خود بپخشاند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت هاست.

تذکر: باد دبور بادی است که از مغرب میوزد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» این همه برای آن است که بندگان، پروردگار خود را شکر گزاری کرده یگانه اش بشمارند و تنها او را پرستش کنند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُومُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم و آنان دلایل واضح و آشکار برای شان آوردند، پس از کسانی که نافرمانی کردند انتقام گرفتیم. و نصرت دادن مؤمنان حق است بر (عهده) ما. (۴۷)

این پیامبران با دلایل قاطع و براهین روشنی به نزد اقوام خویش آمدند، اما بیشتر مردم کافر شدند و جز اندکی ایمان نیاوردند. الله متعال از تکذیب کنندگان انتقام گرفت، کافران را به هلاکت رساند و بندگان یکتا پرستش را پیروزی بخشید. آری! یاری و نصرت حق تعالی برای دوستانش حق است؛ زیرا به بارگاه او منزلت و تقرّب دارند.

خواننده محترم! در این آیه مبارکه چهار اصل سنت الهی مطرح بحث قرار گرفته است:

اول: سنت فرستادن پیامبر.

دوم: سنت معجزه داشتن انبیا.

سوم: مجازات مجرمان.

چهارم: نصرت مؤمنان

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾

خداوند ذاتی است که بادهای را میفرستد که ابرها را بر می انگیزد، و آن را در آسمان هرگونه که بخواهد میگستراند، و آن را پاره پاره میکند، و می بینی که قطرات باران از لابلای آن بیرون می آید. و هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگانانش که بخواهد میرساند خوشحال میشوند. (۴۸)

«تُثِيرُ»: به حرکت در می آورد و بر می انگیزد.

«سَحَابًا»: ابرها. اسم جنس جمع است.

«كِسْفًا»: جمع کسْفَه، بر وزن و معنی قِطْعَه. تکه ها و توده های ابر بالای یکدیگر. توده های متراکم و انباشته (سورة: اعراف / ۵۷، نور / ۴۳).

«يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد میگردند. خوشحال میشوند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل).

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾

و همانا پیش از آنکه باران بر آنان نازل شود، سخت ناامید بودند. (۴۹)
امام بیضاوی میفرماید: به منظور بیان آشنایی طولانی آنان با باران و نومییدی شدید آنان، تکرار آمده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۷/۲).

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

پس با تأمل به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده میکند، بی گمان این (الله) زنده کننده مردگان است و او بر هر چیز تواناست. (۵۰)
واقعیت امر اینست که: بارش باران و حیات مجدد زمین، نشانه ای از برپایی قیامت است. «يُحْيِي الْأَرْضَ - لَمْحْيِ الْمَوْتَى»: صحنه ی مرگ و حیات، هر لحظه در برابر چشم ما قرار دارد، «إِنَّ ذَلِكَ لَمْحْيِ الْمَوْتَى» و مشت نمونه ی خروار است.

در واقعیت هم ذاتی که زمین را بعد از مردنش با سبز کردن زنده نماید، به زنده ساختن بعد از مرگ مردم و بیرون آوردن شان از قبرها نیز توانست؛ زیرا او به هر کاری قدرت دارد، هیچ چیزی او را عاجز ساخته نمی تواند و هیچ کاری بر او ممتنع نمی باشد.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

و اگر بادی [آفت‌زا] بفرستیم و [کشت خود را] زرد شده ببینند، حتماً پس از آن (به جای توبه) راه ناشکری پیش می‌گیرند. (۵۱)

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: در حالت وفور نعمت و محصول خوب، شاد و مسرور میشوند و وقتی که کشت و زراعت شان دچار آفت و نارسایی شود، نعمت قدیمی و قبلی خدا را ناسپاس و منکر میشوند. پس از آن خدای متعال یادآور شده است که چنان کافرانی صورت مردگان دارند و اندرز و یادآوری آنان را سودی نمی‌دهد:

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۲ الی ۶۰) در باره: دلداری پیامبر، دوران حیات انسان، احوال قیامت، وظیفه ی قرآن و آیه های پایان سوره، بحث بعمل آمده است.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾

پس تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت کرده روی بگردانند. (۵۲)

مفسران گفته‌اند: این مثلی است که الله تعالی آن را در مورد کافران آورده و آنان را به مرده و ناشنوا و نابینا تشبیه کرده است.

در ضمن باید گفت که: اعراض از حق، زمانی خطرناک است که پشت کردن به حق، با عنایت و لجاجت باشد و از جانب دیگر بحیث شیوه‌ی دائمی اشخاص قرار گیرد.

مفسیر تفسیر مسیر داکتر عایض در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! به راستی که تو پند و موعظه را به کسی که خداوند اقلبش را بمیرانده و گوش‌هایش را از شنیدن حکمت بند کرده شنونده نمی‌توانی. بنابراین کفر کافران غمگین مشو و به خاطر عدم پذیرش دعوت نا آرام مباش؛ زیرا آنان

مانند ناشنویان و مردگانی اند که نه می شنوند و نه می دانند. حضور آنان مانند غیاب است و زندگی شان چون مرگ؛ بدان سبب که از پذیرش حق اعراض کردند و از هدایت رو گشتانند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾

و تو هدایت کننده کوردلان از گمراهی شان نیستی. و نمی توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، بشنوانی، چون آنها منقاد و فرمانبردارند. (۵۳) «الْعُمِّيِّ»: کوران. مراد کوردلانی است که آماده پذیرش حق نبوده و کفر را بر ایمان ترجیح میدهند.

قابل یاد آوری است که فهم کلی این آیه مبارکه با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بر امکان شنیدن مردگان تأکید میکند، در تعارض قرار ندارد زیرا هدف از عدم شنوایدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبیر و فهم و پند گرفتن شان است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر (رض) گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجساد شان گندیده است، چه سود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سو گند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما از آنان به آنچه میگویم شنواتر نیستید، آنها میشوند ولی جواب داده نمی توانند».

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا میشناخته است نمی گذرد و بر وی سلام نمیدهد، جز این که خداوند روح وی را به وی بر میگردداند تا جواب سلام او را بدهد».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورها اند، به امت خویش هدایت فرموده اند، تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة». «سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر الله بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ. ﴿٥٤﴾

الله ذاتی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعیف و ناتوانی قوت بخشید، و باز بعد از قوت ضعیف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد می آفریند، و اوست عالم و قادر. (۵۴)

مراحل ضعیف و قدرت انسان، با یک حکمت، حکیمانه طراح و نقشه بندی شده است. آغاز و پایان انسان ضعیف است، در چند روزی که توان و قدرت داریم از آن باید قدردانی کنیم. (یک قوت میان دو ضعیف) «ضَعْفٍ - قُوَّةً - ضَعْفًا» ضعیف دوران کودکی به قوت تغییر میکند، ولی ضعیف دوم باقی میماند، زیرا کلمه ی «شَيْبَةً» در کنار «ضَعْفٍ»، نشان آن است که این ضعیف همراه پیری و ثابت است. بناءً کسی که میان دو ضعیف قرار گرفته، نباید به چند روز قوت مغرور شود. طوریکه در آیه مبارکه با زیبای خاصی فرموده که: ای مردم! پروردگار با عظمت ذاتی است که شما را از آبی بی ارزش و ناچیز یعنی نطفه، خلق نمود، پس تکبر نکنید. سپس شما را بعد از ناتوانی

کودکی، قوت مردانگی بخشید و بعد از توانمندی مردانگی، به ناتوانی کلانسالی و پیری رساند. او هر چه را بخواهد از ناتوانی و قوت، کودکی و جوانی، پیری و کلانسالی پدید می آورد، به مخلوقاتش داناست و به هر چیزی تواناست. آفرینش خود را با علمش مستحکم ساخته و مرادش را با قدرتش نفاذ میبخشد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

مطالعه کنندگان گرامی! از ضعف و پیری گلایه نکنید، زیرا برنامه‌ی حکیمانه‌ی الهی است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾

وروزی که قیامت برپا شود گنهکاران قسم یاد میکنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم میشدند! (۵۵)

امام بیضاوی گفته است: مدت ماندن خود را در دنیا در مقایسه با مدت عذابشان در آخرت کوتاه میدانند یا اصلاً مدت توقف خود را در دنیا فراموش میکنند. اما دنیا زمان اندکی نیست که مانند یک لحظه باشد.

این چنین در سوگند خود دروغ میگویند؛ همچنان که در دنیا برالله متعال دروغ می بستند و از شرایع پیامبران انکار کردند. اشخاصی که در دنیا به قسم دروغ عادت کرد، در قیامت نیز آن به آن ادامه می دهند. مجرمان در قیامت عذر و بهانه می آورند که در دنیا فرصت برای ایمان آوردن نداشتند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

و کسانی که به ایشان علم و ایمان داده شده است، میگویند: بدون شک طبق حکم در کتاب الله تا روز قیامت درنگ کرده اید، پس این روز قیامت است، و لیکن شما نمی دانستید. (۵۶)

این آیه مبارکه جواب اهل ایمان، در برابر آن منطق که مجرمان در آیه قبلی مطرح نموده اند. آنان از دوران کوتاه عمر خود در دنیا و یا مدت اندک برزخ بحث بعمل آورده اند؛ ولی در مقابل اهل ایمان به این سوالات شان جواب داده میفرمایند که: شما مطابق آنچه خداوند متعال برای دوره‌ی دنیا و دوزخ اشخاص معین کرده، زندگی کرده‌اید و بی جهت برای کفر خود، عذرتراشی نکنید. در این هیچ جای شکی نیست که: مدت دوره‌ی دنیا یا برزخ، «فِي كِتَابِ اللَّهِ» در کتاب الله تعالی، از پیش محاسبه و نوشته شده است.

از تعبیر به کار گرفته شده در این آیه متبرکه فهمیده می شود که: علم و ایمان با هم، پدید آورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی بندد و استادان و دانشمندان باید این درس مهمی را مدنظر داشته باشند. علم و ایمان، حتی در قیامت آثار مثبت خود را نشان می‌دهد. علم و ایمان، دو هدیه الهی است که به اشخاصی عطا میشود که علم و ایمان خود را توفیقی الهی بدانیم و مغرور نشویم.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

پس آن روز عذرخواهی ظالمان سودی ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمیشود. (۵۷) استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعتبته فاعتبني»: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد.

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا...» سرنوشت انسان و چگونگی حضور او در قیامت، در گرو عملکرد خود اوست، دیگر در این روز معذرت کافران سود و فایده ای ندارد، که با توبه و یا اطاعت رضایت و خشنودی الله تعالی را به دست آورید؛ چون زمان توبه سپری شده است. و اکنون زمان عذاب و سرزنش آنان است.

باید گفت که: توبه و عذرخواهی تنها در دنیا کارساز است و در قیامت هیچ کارایی ندارد.

مطالب قرآن، سبب اتمام حجت است و کسی که حق را بفهمد و حجت بر او روشن شود، دیگر عذرش پذیرفته نیست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَكِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم. و اگر برای آنان معجزه ای [که خود درخواست دارند] بیاوری آنان که کفر ورزیده اند، قطعاً خواهند گفت: شما جز باطل گرا نیستید [و این معجزه ای که آوردید، جز باطل نیست]. (۵۸)

شخصیکه یکبار در دایره کفر و لجاجت قرار گیرد، باطل را حق می بیند و حق را باطل، دشمنی و سرسختی کفار، باید برای ما درس عبرتناکی باشد، کافران لجوج، هیچ گونه دلیل و نشانه‌ای را نمی پذیرند.

بادر نظر داشت اینکه آوردن معجزه تنها از شان و مقام پیامبر اسلام است؛ اما کفار با بکار بردن جمع «انتم» گویا تمام انبیا و یا مؤمنان را باطل می دانند. در تاریخ ادیان دیده شده است که: کافران نه تنها با محمد صلی الله علیه وسلم، بلکه با تمام انبیا الهی، و حتی با تمام مؤمنان لجبازی نموده و همه حقایق را باطل می شمارند.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

بدین سان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی یابند مهر می زند. (۵۹) در این هیچ جای شکی نیست آن‌عه از اشخاصی که خود را به جهل و نادانی می زنند، مورد قهر الهی قرار می گیرند، نه افراد ناآگاه و بی غرض.

از جانب دیگر باید گفت: همان طور که خداوند متعال بر قلب کسانی که حقایق قرآن عظیم الشان و یگانگی و صفات الله تعالی را انکار میکنند و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمی دانند مَهر شقاوت می زند.

خداوند متعال بر دل های شان چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می ورزند و در برابر آن گردن نمی نهند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

پس صبر کن که وعده خدا حق است و مباد کسانی که یقین ندارند تو را به خشم و سبکسری و اندارند. (۶۰)

«لَا يَسْتَخِفُّكَ»: تو را سبک از جای بر ندارد و مایه فرع و جزع و پریشانی و خشم تو نشود.

ای پیامبر! بر تو لازم است در مقابل تکذیب و آزار آنها صبور و شکیا باش که در حقیقت وعده ی پیروزی و غالب آمدن دینت از جانب خدا حق است و تحقق می یابد.

ابن کثیر نقل می کند: «علی (رض) ابن ابی طالب در حال خواندن نماز صبح بود که شخصی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: «لَكَ لَيْنٌ أَشْرَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره الزمر: آیه ۶۵). «اگر شرک آوری، بی گمان عملت هدر می رود و از زیانکاران خواهی بود».

علی (رض) در حالیکه در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾» (الروم: ۶۰). «شکیبایی پیشه کن، بی گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی و اندارند». این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بر دعوت به سوی ایمان اشاره دارد. «تفسیر انوار القرآن».

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاری است که گاه گاهی چه بسا بدون پایان جلوه گر آید. صبر و اطمینان و ثبات پیشه کردن در برابر نابسامانی دیگران، و تکذیب کردن حق و حقیقت توسط کافران، و شک و تردید ایشان در وعده الهی، اسلحه برنده و توشه راه مؤمنان است. مؤمنانی که به حق و حقیقت دست یافته‌اند و به ریسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ایشان راه صبر و اطمینان و یقین است.

خوانندگان گرامی!

ملاحظه فرمودیم که قرآن پاک دارای چی اعجاز با عظمت است؛ این سوره با پیش‌بینی پیروزی آغاز یافت، و با وعده الهی به نصرت جماعت حق گرا به پایان رسید. ایمان به وعده‌های الهی، عامل صبوری است. و نباید فراموش کرد که اگر لطف و مرحمت و تعلیم الهی نباشد، انبیاء نیز آسیب‌پذیرند.

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة لقمان

جزء ۲۱

سورة لقمان در مکه نازل شده و دارای سی و چهار آیه و چهار رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب آنکه در برگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد. لقمانی که با شناخت وحدانیت خداوند جلّ جلاله، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت. در بیان شأن نزول سورة لقمان روایت شده است که: قریش از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

فحوی سورة لقمان:

سورة «لقمان» از جمله سوره های مکی بوده، که موضوع عقیده را بررسی میکند و به مانند سایر سوره های مکی محور اصلی آن اصول سه گانه ی اعتقادی یعنی توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد.

این سوره با بحث در رابطه با قرآن، آن معجزه ی جاویدان و پایدار حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که تا بقای عالم باقی است، شروع شده و بر یگانگی پروردگار عالمیان دلیل و برهان اقامه کرده و دلایل درخشان دال بر قدرت و ابداع شگفت انگیز الله متعال در این هستی بیکران را یادآور شده است. جهانی که در خلقت آسمان و زمین، آفتاب و ماه، روز و شب، کوه ها و دریاها (أبحار)، امواج، باران ها، گیاهان، درختان و دیگر اجزایش نظم و

ترتیب استوار و متناسب برقرار است، و همان نظم و ترتیب در دیگر دلایل دال بر قدرت و یگانگی او مشاهده میشود و بر قلب و جان تأثیر نهاده و عقل را روشن می گرداند. و انسان در مقابل آن جز تسلیم در برابر قدرت بی پایان خالق عظیم راهی نمی یابد.

- همچنین انظار مشرکان را به دلایل قدرت و یگانگی خدا که در جهان وسیع و پراکنده شده اند متوجه کرده و آنان را به شدت تکان داده و به لرزه در می آورد: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١١﴾ سوره لقمان» (این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده اند؟ بلی، ستمگران (مشرک) در گمراهی آشکارند).

- و سوره با برحذر داشتن «انسان» از آن روز رعب انگیز و هولناک که در آن نه مال سودی دارد و نه فرزند، خاتمه یافته است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾ لقمان) (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و برسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی کند، قطعاً وعده ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

لقمان:

نام لقمان بصورت کل دوبار در قرآن کریم ذکر شده است. اکثر محققان بر آنند که او حکیم بوده است و خواهر زاده یا خاله زاده ی حضرت ایوب علیه السلام می باشد. سال تولدش مصادف با سال دهم سلطنت حضرت داوود

علیه السلام بوده و تا زمان حضرت یونس علیه السلام زندگی کرده است. (رساله: جرعه ای از زلال قرآن، ج ۵، ص ۱۵۱).

تعداد آیات، تعداد کلمات، و تعداد حروف:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم که: سوره لقمان دارای سی و چهار آیه بوده، تعداد کلمات آن به: پانصد و چهل و دو کلمه میرسد. و تعداد حروف این سوره به: دوهزار و صد و ده حرف میرسد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می توان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

محتوا و موضوعات سوره لقمان:

به طور کلی موضوعات و محتوای سوره لقمان در پنج بخش جمع بندی و خلاصه میشود:

بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤمنانی که واجد صفات بخصوص هستند می کند، و در نقطه مقابل، سخن از کسانی میگوید که در برابر این آیات آن چنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گویی گوشه‌ایشان کراس، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمی های ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.

بخش دوم از نشانه های خداوند متعال در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون، و آفرینش کوه‌ها در زمین، و جنبندگان مختلف، و نزول باران و پرورش گیاهان سخن میگوید.

بخش سوم قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرز و وصیت به فرزندش نقل میکند که از توحید و مبارزه با شرک شروع

شده، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبایی در برابر حوادث سخت، و خوشرویی با مردم، تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.

در **بخش چهارم** بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطبق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مسأله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است اقرار می گیرد. و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.

بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مسأله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، و به فکر آن سرای جاویدان باشد. این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی (نطفه و طفل در شکم مادر) که در شکم مادر است آگاه است، تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.

خصوصیات خاص سوره لقمان:

از خصوصیات این سوره، شامل معجزه ی جاودانه ی قرآن و هدایت ربانی، قصه ی لقمان حکیم و وصایای او برای پسرش است، تا مردم نیز از آن درس بگیرند، از شرک دوری ورزند، با پدر و مادر نیکی کنند و از کبر و خود خواهی روی برتابند.

پایان سوره، سفارش به پارسایی و پرهیزگاری، بیم از عذاب قیامت و پنج گنج و حکمت الهی را تبیین می کند. (آیه: ۳۴ لقمان).

شأن نزول:

روایت شده است که «نضر بن حارث» زنان آوازخوان را می خرید و اگر کسی می خواست مسلمان شود او را پیش برده ی آوازخوان می برد و به او می گفت: او را غذا و شراب بده و برایش آواز بخوان، و می گفت: این از نماز و روزه و جنگیدن در راه خدا که محمد تو را بدان می خواند بهتر است.

آنگاه آیه ی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» نازل شد. (برای تفصیل به اسباب نزول واحدی و تفسیر قرطبی و البحر المحيط مراجعه کرده می توانید).

ترجمه و تفسیر سورة لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

«الم الف. لام. میم؛ از جمله حروف مقطعات اند. هرچند می دانیم که معنای ارزنده دارند، اما خداوند متعال به مراد خویش در نزول آنها داناتر است). برخی از مفسران گفته اند که: الم (در باره این حروف گفته شد که اسرار الهی است).

(معنای این حروف به الله معلوم است والله تعالی داناتر است به مراد خود به آن).

به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟ «تفسیر انوار القرآن» (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثرش، رویگردانی کافران از آن و روی آوردن مؤمنان به آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

این آیات کتاب پر از حکمت است. (۲)

این آیات ها کتاب بدیع مُحکم و با حکمت قرآن کریم اند که خداوند متعال آنها را واضح ساخته و برای مردم بیان داشته است.

حکمت: یعنی گذاشتن و نهادن یک چیز در جایگاه و محل مناسب آن است. پروردگار با عظمت در آیات مختلف، از قرآن با صفت «حکیم» یاد میکند؛ مانند «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»؛ (یس، ۲). «وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»، (آل عمران، ۵۸)، «الْكِتَابِ الْحَكِيمِ». (یونس، ۱). واقعاً قرآن عظیم الشان حکیم است در احکام علمی خویش، حکیم است در راه حل هایی عالمانه خویش که برای معالجه امراض انسانی عام؛ فردی و اجتماعی و بصورت کل برای اصلاح جامعه بشری ارائه داشته است، قرآن عظیم الشان است در ترتیب آیات و سوره های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿۳﴾

مایه هدایت و رحمتی است برای نیکوکاران. (۳)

آیات قرآن کریم هدایتی برای مؤمنان اند. تا ایشان را به سوی حق و خوبی ها دلالت کند و رحمتی برای نیکوکاران است تا با ترس از الله متعال و پیروی پیامبرش اخلاص مندانانه بدان عمل نمایند.

محسن: عمل کننده به نیکی ها، یا کسی است که الله را چنان عبادت می کند که گویی او را می بیند. چنان که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که الله متعال را طوری عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

عظمت قرآن عظیم الشان:

واقعاً قرآن عظیم الشان کتاب است که یک هزار و چارصد سال قبل انقلاب عظیمی را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید. قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی

آن فرو نمی نشیند. قرآن کریم در یایی است که عمق آن از تصور ها بیرون است، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شک و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب ها بشری را صیقل و جلاء میدهد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد. در فضیلت قرآن عظیم الشأن پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خیر کم من تعلم القرآن و علمه» (صحیح البخاری) (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم میدهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من کتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشرا مثالا لا اقول آلم حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف.» (سنن ترمذی و دارمی). (کسی که حرفی از کتاب خدا (قرآن) را بخواند برایش به آن (یک حرف) یک حسنه است و حسنه به ده چند است، من نمی گویم که آلم یک حرف است بلکه الف یک حرف ولام یک حرف است و میم حرف دیگری است) یعنی تلاوت آلم سی حسنه دارد.

همچنان در حدیث دیگری که راوی آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعدا كما يعدا الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی)

قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار چهارصد سال قبل زندگی بسر می بردند نازل گردیده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است قرآن کریم مورد رهنمایی ایشان میباشد.

الهی! قرآن را مشعل رهنمایی زندگی ما قرار ده. آمین یا رب العالمین.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

همانان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به آخرت یقین دارند. (۴)
آنانی که نماز را به کامل ترین طریق و با ارکان و خشوع و آدابش بجاء می آورند، در جنب آن؛ زکات اموال خویش را به منظور پاک نمودن نهاد خود و جلب رضایت خدا به مستحقانش پرداخت میکنند. «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و به روز جزا و اموری مانند محاسبه و جزای اعمال به کامل ترین وجه تصدیق مینمایند.

از فحوای این آیه مبارکه بر می آید که: بدون نماز و زکات و یقین به روز آخرت، احسانی اصلاً در کار نیست.

خوانندگان گرامی!

نماز ماشین و مُحَرِّک اصلی اعمال عبادی در دین مقدس اسلام بشمار می آید. مسلمانی که به نماز اهمیت قایل باشد، با تمام قوت و صلابت گفته میتوانیم که او با سایر عبادات هم اهمیت قایل بوده و به ادای آن ارج و احترام خاصی قایل است.

ولی مسلمانی که نماز برایش بی اهمیت باشد، باید در مورد این انسان حکم کرد که همچو انسانها سایر عبادت را نه تنها انجام نمی دهد و یا هم اگر انجام

هم میدهد، آنرا به نیت صحیح بجاء نیاورده و فایده ای چندان از آن بدست نمی آورد.

نماز از جمله عباداتی است که قرآن عظیم الشان بر آن تأکید بیشتر نموده، بنابر مهم بودن این عبادات است که کلمه نماز یعنی صلاه و مشتقات آن بیشتر از (۹۸) بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

نماز روح شخصی مسلمان را به مبداء هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام نگاه داشته، و او را برای انجام سایر وظایف و رسالت های فردی و اجتماعی آماده می سازد.

خواندن و بجا آوردن نماز برای یک مسلمان علاوه بر آنکه انجام یک دستور و یک وجیبه الهی بشمار میرود، خود مانع از انجام بسیاری از اعمال زشت، ناپسند و مانع پیوستن انسان به سایر گناهان میگردد.

یکی از فواید با عظمت نماز اینست که انسان را از فحشاء و منکرات نگاه میدارد: «ان الصلاه تنهي عن الفحشاء والمنکر».

نماز (صلاه) انسان مسلمان را به وقت، زمان، مکان، افراد و جامعه مرتبط میسازد و رابطه اتصال به حق و براق شدن جوهر ایمانی انسان مسلمان مساعدت بنیادی میکند.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند. (۵)

نقش قرآن در یافتن راه سعادت:

بدون شک در این زمانه پیدا کردن راه درست و نادرست مشکل است. اما قرآن کریم بازبان شیرین بارها و بارها، راه سعادت و راه بدبختی را از هم جدا نموده است و به ما انسانها نشان داده است.

قرآن تلاش نموده است که به ما بگوید اگر میخواهی خوشبخت شوی و در آخرت سعادت‌مند باشی، از چه راهی باید حرکت کنی و چرا اگر گمراه شدی نا امید نشوی و بتوانی راه سعادت را پیدا نمایی.

زیرا قرآن راهی را پیش روی انسان می گذارد که خداوند بزرگ می‌خواهد ما در آن حرکت کنیم. راهی که نهایتاً به سعادت ختم میشود و انسانها میتوانند در آن راه، با خیالی آسوده حرکت نمایند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

و برخی از مردم کسانی اند که سخن لهو و بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] علمی از راه الله گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی رسوا کننده خواهد بود. (۶)

معنی و مفهوم کلی «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: سخنانی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی کند. مانند: خرافات، افسانه‌های بیفایده، حرف‌های مضحک، و آوازهای سخیف و بی وقار.

و یا هم «لَهْوَ الْحَدِيثِ»: «الحديث» به معنای گفته‌های قصه‌ها و داستانها ست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کاری ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده میشود و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته میشود که فایده معتد به نداشته باشند، تنها وسیله‌ی اشتغال به گذارنیدن وقت یا تفریحی باشند.

تحریم موسیقی و آواز از دیدگاه قرآن:

در مورد اینکه موسیقی حرام است به این سه آیت از کتاب الله اکتفاء میکنیم: اولین آیه همانا سورة (اسراء آیات ۶۴-۶۵) می باشد، بعد از این که شیطان امرالله تعالی را مبنی بر سجده آدم نادیده گرفت و اخطار داد و قسم خورد که

اگر تا روز قیامت به او فرصت داده شود فرزندان آدم را مطیع خویش خواهد ساخت و آنان را به گمراهی خواهند کشاند، مگر تعداد خیلی کمی که اوامر و دستور اش سرپیچی کند.

پروردگار با عظمت تا روز قیامت به شیطان فرصت دادند و به او فرمودند: تو و پیروانت هر چه می خواهید بکنید جزای اعمال شما دوزخ است.

«وَأَسْتَفْزِزُ مَنْ أَسْطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾» (الاسراء: ٦٤-٦٥). (و هر کس از آنان را که می توانی با آواز خویش تحریک کن و سواران و پیادگان را علیه آنان جلب کن و در اموال و اولاد با آنان شریک شو و به آنان وعده بده. و شیطان جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی دهد. (٦٥) در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است.)

و طوری که در (آیه ٦٤، سورة الاسراء) «وَعَدُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾»

زیرا فریب شیطان هیچ چیزی را از سر آنها رد و دفع نمی کند. اما ابلیس بندگان مخلص را نمی تواند به بیراهه بکشاند، زیرا کسی که به ریسمان الهی چنگ بزند خداوند او را حفظ می کند و پیروزی نصیب می فرماید و شرارت شیاطین انسی و جنی را از سر او دور می کند و در صدر این شیطان، ابلیس لعین قرار دارد. (تفسیر طبری: ٩، ١١٩-١٢٢)

در این آیات فوق الذکراطلاع و خبر است مبنی بر این که ابلیس با کدام طریقه و وسایل بندگان الله را از راه مستقیم منحرف می سازد.

و از جمله آن وسایل، آواز شیطان می باشد که توسط آن، شیطان، انسان ها را گمراه میکند و به دام خود می افکند؛ این دام موسیقی و ساز و آواز حرام می باشد. از مجاهد بن جبر مکی (۲۱-۱۰۴ ق) که امام بخاری و امام شافعی به تفسیرش اعتماد داشت که در عصر و زمانش پیشوا و شیخ مفسرین بوده روایت است که: این مفسر عالی قدر آواز ابلیس را به آوازی (طوله یا شیلی) لهو و باطل معنی و تعبیر کرده است. (تخریج حدیث توسط سعید و ابن ابو دنیا و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابو حاتم صورت گرفته است. الدر المنصور: ۵، ۳۱۲ و ابو نعیم: ۳، ۲۹۸ و ابن الجوزی: ۲۳۲).

و از ضحاک بن مزاحم که دارای علم و دانش زیادی بود و آن را توسط جبر از ابن عباس (رض) آموخته بود به ثبوت پیوسته او آواز شیطان را آوازی گفته است. (سیر اعلام النبلاء ۴، ۵۹۸).

ابن القیم (رح) معتقد است که: تردیدی وجود ندارد که سرود از بزرگ ترین آوازهای شیطان به حساب می آید و شیطان توسط آن انسان ها را حقیر پنداشته و به خوف و ترس و اضطراب می کشاند و عملی ضد قرآن است، در حالیکه در سایه های قرآن دل ها آرام می گیرد و مطمئن می شود و به درگاه خداوند به نیایش می پردازند. (تفسیر قرطبی: ۱۰، ۲۸۸ و البحر المحیط: ۶، ۵۸).

دومین آیه همانا آیه ۶ سورة لقمان است: که میفرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...» لهو حدیثی که انسان را به خود راغب می گرداند تا آن را بگیرد و مالش را در راه آن به مصرف برساند و مستحق عذاب الهی پنداشته شود، عذاب رسوا کننده، آن از آواز می باشد!

از عبدالله بن مسعود (رض) درباره لهو حدیث پرسیده شد و ایشان در جواب فرمودند: «لهو حدیث، قسم به خداوند متعال آواز خوانی است و سه مرتبه این

جواب را تکرار کردند». (روایت ابن ابو شیبہ: ۳۰۹،۶ و ابن جریر: ۶۱،۱۱ و حاکم: ۴۱۱،۲ حاکم حدیث را صحت دانسته و ذهبی با این صحت موافق است و بیہقی: ۲۲۳،۱۰ و ابن جوزی: ۲۳۱).

از ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر و علم امت اسلام و مترجم قرآن مجید و شیخ مفسران بوده؛ لہو حدیث را این طور معنی کرده است: آواز و نظائر آن. (روایت ابن ابو شیبہ: ۳۰۹،۶ امام بخاری در ادب ۳۵۷،۱ و ابن جریر: ۶۱،۱۱ و ۶۲،۹ بیہقی: ۲۲۱،۱۰ و ۳۳۳ و ابن جوزی: ۲۳۱).
عبدالله بن عمر فقیہ مردم مدینہ و مفتی آن زمان گفته است. (سیر اعلام النبلاء: ۲۰۳،۳).

لہو حدیث در قرآن به معنای ساز و آواز است. (تفسیر قرطبی: ۵۲،۱۴).
جابر ابن عبدالله (رض) بعد از ابن عمر فقیہ و مفتی مردم مدینہ به حساب می آید، ایشان درباره لہو الحدیث از دید گاہ قرآن کریم میفرمایند کہ: آواز خوانی و گوش دادن به آن است. (روایت ابن جریر: ۶۲،۱۱).
بناءً در فوق ملاحظہ نمود کہ: این چہار فقیہ بزرگ و سرشناس صحابہ به صراحت فرمودہ اند کہ: لہو حدیث عبارت از آواز خوانی است و قول صحابہ در تفسیر، سند و دلیل می باشد؛ زیرا صحابہ کرامش به علم تفسیر از دیگران عالم ترند و ایشان نزول قرآن کریم را به چشم خود مشاہدہ و لمس کردہ اند و آن اوضاع و احوال را بہتر می دانند کہ، این آیات به آن اختصاص یافته است و از جانب دیگر آنها از قرآن فہم کامل و علم صحیح دارند خصوصاً علما و مشایخ آنها در این راہ پیش قدم اند، ہم چنان وقتی اقوال تابعین بر تفسیر آیتی اجماع کنند، حجت و برہان می باشد.

دربارہ معنی و مفہوم لہو الحدیث در قرآن کریم، صحابہ و تابعین قول متفق دارند کہ به معنای آواز خوانی است. (مقدمہ اصول تفسیر ابن تیمیہ: ۱۰۵،۹۵).

چنانکه بعضی از تابعین بر این معنی تصریح کرده‌اند که عبارتند از:

۱- مجاهد ابن جبر (روایت ابن ابی‌شبیة: ۳۰۹، ۶، طبری ۶۲، ۱۱، ابن جوزی: ۲۳۱ و الدر المنثور: ۵۰۵، ۶).

۲- عکرمه که ایشان از امامان بزرگ و پیشوایان علم تفسیر و قرائت قرآن به حساب می‌روند و در نزد ابن عباس (رض) تعلیم یافته و از او علم آموخته است. (روایت ابن ابی‌شبیة ۳۰۹، ۶، ابن جوزی، ۲۳۱ و ابن ابی الدنيا الدر المنثور: ۵۰۵، ۶).

شعبی / عکرمه را این گونه معرفی می‌کند که: هیچ کسی را عالم‌تر و داناتر به کتاب الله از عکرمه ندیدم. (غایة النهایة: ۵۱۵، ۱ و طبقات الداودی: ۳۸۶، ۱).

۳- مکحول به (روایت ابن عساکر، الدر المنثور: ۵۰۵، ۶) ایشان یک تابعی بزرگوار می‌باشند و در عصر خود امام و پیشوای مردم شام بود و از مذهب او تقلید می‌کردند. (سیر اعلام النبلاء: ۱۵۵، ۵).

۴- ابراهیم نخعی به (روایت ابن ابو الدنيا، الدر المنثور: ۵۰۵، ۶) فقیه عراق و علمبردار فتوا در آنجا. (سیر اعلام النبلاء: ۵۲۰، ۴).

۵- عطاء خراسانی: محدث و مفتی مجاهد. (به روایت ابن ابو حاتم و حاکم در کتاب الکنی، الدر المنثور: ۵۰۵، ۵، ۵۰۷، ۵).

۶- حسن بصری به (روایت ابن ابو حاتم، الدر المنثور: ۵۰۵، ۶) فقیه مردم بصره و محدث، شخصیتی که حضرت عمر (رض) درباره‌اش این چنین دعا کردند: بارالها حسن بصری را در علم دین دانشمند و محبوب مردم بگردان و این دعا نیز اجابت شد. و نیز ایشان کسی هستند که از سینه أم المؤمنین أم سلمه رضی الله عنها شیر خورده‌اند. (سیر اعلام النبلاء: ۵۶۳، ۴).

و همچنین هفت تابعی دیگر که به وضاحت و صراحت گفته‌اند که معنای لهُو الحدیث در این آیه آواز خوانی میباشد و هیچ کس هم با این رأی مخالفت نکرده است.

سومین آیه: همانا (آیات ۵۹ - ۶۱ سورة النجم) است: طوریکه خداوند متعال میفرماید: «أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿۵۹﴾ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿۶۰﴾ وَأَنْتُمْ سَمِدُونَ ﴿۶۱﴾» (آیا از این سخن الهی تعجب میکنید؟ (۶۰) و میخندید و گریه نمی کنید. (۶۱) در حالیکه شما غافلید و هوس رانید؟)

خداوند مشرکین را مخاطب ساخته و میفرماید: آیا به حیرت می افتید که این قرآن بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل میگردد و او را به استهزاء و مسخره میگیرید و میخندید و گریه نمیکنید، به خاطر آنچه از عذاب که برای گناه کاران پیش بینی شده است و سآمد (سامدون: سمود: لهو و سر بلند کردن از روی تکبر) که در کل مکروه و مذموم که خداوند متعال در این آیه ذکر فرموده عبارت از آواز خوانی است.

ابن عباس (رض) فرموده است: «سمود» در این آیه به معنای آواز خوانی است، طبق لغت زبان مردم یمن، چنانکه میگویند: (اسمد لنا) یعنی: بخوان برای ما و نغمه سرایی کن. (روایت طبری: ۱۳، ۸۲ و ابن ابو الدنی: ۱۳۱ و البزاز: ۳، ۷۲ و بیهقی: ۱۰، ۲۲۳ و ابن جوزی: ۲۳۱).

شان نزول آیه ۶:

ابن جریر طبری از ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به نام نصر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به مجرد این که می شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آوازخوان را نزد او می برد و به وی میگفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد میگفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد صلی الله علیه وسلم تو را به سوی آن (از نماز و روزه و جهاد) فرا می خواند.

مقاتل میگوید: «این آیه درباره نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می رفت پس، از آنجا کتاب‌های اعجمیان را می‌خرد و آن‌ها را برای قریش روایت میکرد و میگفت: محمد شما را به شنیدن داستان‌های عاد و ثمود فرامیخواند و من شما را به شنیدن داستان‌های رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستان‌های او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

تحریم موسیقی در احادیث نبوی:

۱- رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «از امت من مردمانی خواهند بود که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌شمارند». بخاری. این حدیث از دو جهت بر تحریم موسیقی و آلات آن دلالت دارد:

الف: فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم «حلال می‌شمارند» به صراحت حرام بودن موسیقی و آلات آن را مانند اشیای دیگری که در حدیث ذکر است بیان می‌نماید.

ب: پیوسته بودن آلات موسیقی با آنچه که حرام بودنش هویدا است (زنا، شراب، ابریشم) دلالت واضح بر تحریم آلات موسیقی دارد و اگر حرام نمی‌بود یکجا و پیوسته با آن‌ها ذکر نمی‌شد.

۲- همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «دو آواز نفرین شده از حق دورند و من از آنها نهی میکنم: صدای نی و صدای شیطانی که به هنگام شادی آواز می‌خواند (آواز خوان)، و صدایی که در هنگام نزول مصیبت بلند می‌شود، و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است» سنن ترمذی.

۳- همچنان پیامبر اسلام میفرمایند: «در این امت فرو بردن به زمین، باریدن سنگ و مسخ شدن رخ خواهد داد، و آن هنگامی که باده‌های شراب را بنوشند و کنیزک‌های آواز خوان را بگیرند و آلات موسیقی را بنوازند» السلسله الصحیحه.

۴- آن حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «الله متعال برامتم قمار، شراب، طبل و طنبور را حرام گردانیده است، و برایم نماز و تر را افزو» صحیح الجامع. روایت است که عبدالله بن عمر (رض) آواز نی نوازی را شنید که نی مینواخت پس انگشتان خود را بر گوش‌های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع فرمود: ای نافع! آیا هنوز هم آواز آنرا میشنوی؟ نافع میگوید: گفتم: آری. پس همچنان انگشتانش در گوش‌هایش بود تا آنکه گفتم: نه. دیگر آواز نی را نمی شنوم. آنگاه دستانش را از گوش‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که صدای نی چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم.

بخاری از عبدالرحمن بن غنم اشعری روایت می کند که گفت: ابو عامر یا ابو مالک اشعری برای ما روایت کرده اند که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده است که فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَيَّ جَنْبَ عِلْمٍ يَرْوَحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْني الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا فَيَبِيتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ وَيَمْسَحُ آخِرِينَ قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ» بخاری (۵۵۹۰)

«در میان امت من افرادی پیدا خواهند شد که زنا و لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می شمارند و اقوامی قله ی کوه ها زندگی می کنند و هنگام شام که چوپان، گوسفندان آنها را به خانه می آورد که اگر مسکینی نزد آنها بیاید و نیازش را از آنها بجوید، میگویند: فردا نزد ما باز گرد، اما شب هنگام خداوند آنها را هلاک میکند و کوه را بالای آنان می اندازد، و گروهی دیگر را به میمون و خوک تبدیل می کند که تا روز قیامت به همین صورت باقی خواهند ماند.»

دیدگاه مذاهب چهار گانه در مورد موسیقی:

امام ابو حنیفه (رح):

امام ابو حنیفه (رح) در تحریم و عدم جواز آواز خوانی بسیار تأکید می نمود و سخت گیر بود حتی که هیچ یک از سایر مذاهب به پایه او نمی رسید.

امام ابو حنیفه شنیدن موسیقی را معصیت می پنداشت. (تلیس ابلیس ۲۲۹).

پيروانش گفته اند: گوش کردن صدای موسیقی و آواز خوانی حرام است.

آنها استدلال می کنند که، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده اند: شنیدن لهو و موسیقی گناه است و نشستن در آن مجلس فسق و لذت بردن از آن کفر است.

حدیث مذکور از زمره احادیث مرسل مکحول به شمار می آید. (فتاویٰ بزازیة حاشیه فتاویٰ هندی ۳۵۹،۶) و حدیث مرسل استاد مکحول روایت کرده است. امام ابوبکر جزائری در رساله اش تحت عنوان حکم الموسیقی و الغناء میگوید: امام ابو حنیفه در تحریم ساز و موسیقی و سرود بسیار سخت گیری کرده و هر دو را موجب فسق دانسته و شهادت مرتکب را مردود شمرده است و پیروانش نیز شنیدن سرود را فسق و لذت بردن از آن را کفر تلقی کرده اند، و چون استنادشان را یک حدیث ضعیف تشکیل می دهد پس می توان گفت که کفر تا کفر فرق دارد و کفر معصیت، معصیت پنداشته می شود و انسان را از دین اسلام خارج نمی کند. امام ابو یوسف فرموده است: اگر مسلمانی آواز لهو و لعب و موسیقی را از داخل خانه بشنود باید بدون اجازه داخل شود و آن منکر را تغییر بدهد زیرا تغییر منکر، بر هر فرد واجب است، و باید امام مسلمین، موسیقی نواز را به زندان بیندازد یا شلاق بزند و تبعیدش کند.

امام مالک (رح):

از امام مالک (رح) پرسیده شد: کدام آوازه را مردم مدینه جایز می پندارند؟ (راوی خلال: ۱۳۱ و ۱۶۵) در جواب فرمودند: یک تعداد فاسقان دیار ما به آن عمل می کنند.

گفته است: کسی که کنیزی خرید و بعد از آن ثابت شد که یک آواز خوان است، آن وقت میتواند او را به داشتن عیب بر فروشنده رد کند؛ زیرا آواز خوانی عیب پنداشته می شود.

امام شافعی (رح):

امام شافعی (رح) فرموده‌اند: شهادت آواز خوان، چه مرد باشد چه زن قابل شنیدن و گوش دادن نمی باشد و کسی که به این شغل اشتغال ورزد با او مثل شخص سفیه و نادان رفتار می‌گردد و یک شخص بیمروت می باشد. (راوی خلال: ۱۹۱). و نیز فرموده است. آواز خوانی یک نوع دیوثی پنداشته میشود. نیز فرمودند: در بغداد یک چیزی را گذاشتم که تغییر نام دارد و زندیقان آن را ایجاد کرده‌اند و مردم را با انجام آن از قرآن باز میدارند. (تغییر: ذکر خداوند به دعا و تضرع و تلحین و طرب است. بدین ترتیب که مطرب و موسیقی نواز جلوی خود یک بالشتی را می گذارد و با چوب بر آن می‌زند.) (در ضمن باید گفت که این روایت را در تلبیس ابلیس: ۳۳۰ می توانید ملاحظه فرمایند.)

امام شافعی (رح) در باره کسی که قرآن کریم را به لحن و طرب و آهنگ میخواند این چنین حکم کرده و فتواء میدهد. پس اگر او امروز اوضاع و احوال سرایندگان زمان ما را می دید چه احساسی پیدا میکرد؟

دیوث کیست:

دیوث به شخصی گفته میشود که همسرش زنای محصنه کند او در این باره غیرت و حسادتی نداشته باشد. دیوث همچنین به معنی کسی که زن خود را برای رابطه جنسی بدسترس دیگران رها میکند. اصل این کلمه سریانی است و بدین ترتیب به زبان عربی و سایر زبانها وارد شده است).

در شرعیت اسلامی اگر کسی در مسئله حرمت زنش بی غیرتی نشان دهد دیوث شناخته میشود، و مطابق حکم حدیثی شریف؛ دیوث وارد جنت نمیشود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ثَلَاثَةٌ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْعَاقُ وَالِدَيُّوهُ الَّذِي يُقَرُّ فِي أَهْلِهِ الْخَبَثُ» (صحیح، روایت احمد ۵۳۴۹)، یعنی: (سه کس هستند که خداوند بهشت را بر آنها حرام گردانیده است: شراب خوار، و کسی که نافرمانی والدینش میکند، و دیوئی که بر پلیدی زنش راضی میشود).

امام احمد ابن حنبل (رح):

امام احمد ابن حنبل (رح) میفرمایند: آواز، نی، سرنا، طنبور، رباب آرمونیه و سایر آلات موسیقی حرام اند. (تلبیس ابلیس: ۲۴۵ حکایت ابن عقیل).
و درباره تغییر میفرمایند: تغییر بدعت نوینی است که درشایع سابقه نداشته است. (روایت خلال: ۱۸۷ تلبیس ابلیس ملاحظه شود).
به امام گفته شد که، تغییر دل را نرم می کند و باز ایشان تکرار کردند که، بدعت است. (روایت خلال: ۱۸۷ تلبیس ابلیس ملاحظه شود).

شخصی از امام پرسید: اگر از من خواستند که مرده ای را غسل دهم ناگهان صدای دُهل را شنیدم آن وقت چه کار کنم؟ فرمودند: اگر توانستی دهل را پاره کن درغیراین صورت از آنجا دورشو. (روایت خلال). (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام تألیف شیخ احمد بن عبدالعزیز حمدان)

اجماع اهل علم بر تحریم موسیقی:

اجماع و اتفاق علماء مبنی بر تحریم موسیقی و آلات آن را جمعی از علماء نقل کرده اند، از آن جمله امام قرطبی، ابن صلاح و ابن رجب رحمهم الله.

این عده علماء متفق اند که موسیقی به دلیل قرآن و سنت ممنوع است و آلات آن مانند نی، طنبور، طبل و غیره (آلاتی که با نام های جدید و در موسیقی از آن استفاده میشود) همه حرام بوده از هیچ عالمی اعم از سلف و خلف که سخنش معتبر باشد اختلافی وارد نشده که آن را مباح دانسته باشد. پس چگونه حرام نباشد در حالیکه موسیقی شعار باده گساران و فاسقان و در عین زمان تحریک دهنده شهوت ها، فساد و بی حیائی می باشد؟

سرور و شادمانی در مراسم نکاح:

مراسم عقد نکاح باید با سرور و با خواندن های مباح وزدن دف در بین مردم اعلان گردد.

در حدیث متبرکه از حضرت بی بی عائشه (رضی الله عنها) از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است آمده: «اعلنوا هذا النکاح واجعلوه فی المساجد واضربوا علیه الدف» (رواه احمد والترمذی). همچنین در حدیث متبرکه دیگری پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أعلنوا النکاح» (ازدواج را اعلان کنید) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۷)، (صحیح ابن حبان: ۱۲۸۵ / ۳۱۳).

و در حدیث دیگری از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: «جاء النبی صلی الله علیه وسلم یدخل حین بنی علی، فجلس علی فراش کمجلسک منی، فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف ویندن من قتل من آبائی یوم بدر، إذ قالت إحداهن: وفینا نبی یعلم ما فی غد. فقال: دعی هذه وقولي بالذي كنت تقولين» (وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد من آمد، وروی فراشی نشست همچون نشستن تراز من. دختر نیمه جوان ما دف (دایره) می زدند و خوبی های پدران شان را که در روز

بدرکشته شده بودند یادآور میشدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبردارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که این سخن را ترک کن و آنچه را که قبلاً می گفتی بگو. (حدیث صحیح: آداب الزفاف: ۱۰۸)، (صحیح امام بخاری: فتح الباری (۵۱۴۷ / ۲۰۲ / ۹) (سنن ابو داوود) عون المعبود: ۴۹۰۱ / ۲۶۴ / ۱۳)، (سنن الترمذی: ۱۰۹۴ / ۲۷۶ / ۲).

همچنان در حدیث دیگری میفرماید: «فصل ما بین الحلال والحرام الدف والصوت في النكاح» (تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف و آواز است) (صحیح سنن ابن ماجه: ۱۵۳۸)، (سنن نسائی: ۱۲۷ / ۶)، (سنن ابن ماجه: ۱۸۹۶ / ۶۱۱ / ۱).

سیرت نویسان مینویسند که: در یک عروسی حضرت عایشه (رضی الله عنها) فارعة دختر اسعد (رضی الله عنها) را در مراسم عروسی اش به منزل شوهر وی نبیط بن جابر انصاری برد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «یا عائشة، ما کان معکم هو؟! فإن الأنصار یعجبهم اللهو» یعنی: «ای عایشه! آیا همراه شما سرگرمی (دف و غیره) نبود؟ زیرا انصار، سرگرمی را دوست دارند.» (بخاری)

در روایتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «فهل بعثتم معها جارية تضرب بالدف، وتغني؟» یعنی: «آیا کنیزی را با او روانه ساختید تا دف بزند و آواز بخواند؟» عایشه رضی الله عنها گفت: او چه باید می خواند یا رسول الله؟ فرمود: باید چنین میخواند: «أتيناكم أتيناكم فحيونا نحييكم ولولا الذهب الأحمر ما حلت بواديكم ولولا الحنطة السمراء ما سمت عذاریکم»

معنی شعر: «ما آمدید، ما آمدید، سلام و درودمان گوید تا سلام و درودتان گویم اگر طلای سرخ نبود آراسته نمی گشت بیابان های تان و اگر گندم های طلائی نبود دوشیز گانتان فربه نمی گشتند».

یادداشت:

طوری که یاد آور شدیم: در شرع اسلام استفاده از دف به همراه ترانه متداول و معمول در مراسم عروسی جایز است. ترانه ای که در آن به چیز حرامی دعوت داده نشود و چیز حرام در آن ستایش نگردد، و آن هم در قسمتی از شب، فقط زنان این کار را برای اعلام نکاح انجام دهند، همان طور که درست صحیح از پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم روایت است. (ابن ابی شیبہ در مصنف خود (۱۶۴۰۶) و ترمذی (۱۰۱۸) روایت کرده است.) اما زدن طبل در عروسی جایز نیست بلکه فقط باید با دف بسنده کرد.

گفتنی است که از ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل (رحمه الله تعالی علیهما جمیعاً) قول به مکروه بودن غنا (آواز خوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

حکم آواز بدون موسیقی چیست؟

آواز یا ترانه ی بدون موسیقی و بدون طبل و دف و دیگر ادوات موسیقی جایز است، البته با وجود شرایط زیر:

۱- در شعر آن کلمات منکر وجود نداشته باشد (مانند سخن گفتن از صفات زنان و مسائل مشابه همچون عشق و عاشقی بین زن و مرد و دیگر عبارات منکر دیگر).

۲- عبارات شرک و کفر آمیز در آن وجود نداشته باشد (مانند عباراتی بر علیه توحید باری تعالی یا مدد از اولیاء الله یا بر علیه دین یا یکی از ارزشهای دینی سخن گفتن)

- ۳- نباید باعث شود که این آواز فرد را از عبادات و ذکر الله تعالی باز دارد و وی را به امورات بیهوده مشغول سازد.
- ۴- بهتر است از شعرهایی استفاده شود که در راستای نشر دین و اخلاق باشد. (اناشید اسلامی).

آنچه از موسیقی مستثنی گردیده است:

باید دانست که نزد فقهاء آواز خوانی حرام همانا ساز و سرودهای است که نفس ها را بر حرام بجنباند و آن را بر هوا و هوس بر انگیزد مانند غزل های که در آن سخنان شرم آور مثل توصیف زنان و ذکر شراب و سایر محرّمات باشد که به اتفاق علماء حرام است، و گرفتن مزد در قبال آن جایز نیست. اما سرود و آواز خوانی مباح آنست که از آنچه ذکر شد سالم باشد، بنابر این مقدار اندک آن در اوقات شادی مانند عروسی و روز عید و نیز به خاطر ایجاد نشاط بر انجام دادن اعمال دشوار بدون آلات موسیقی جایز است، طوریکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه آن را تجویز کردند.

اما بدعت هایی که امروز بعضی ها بنام ذکر و حلقه سماع سرودن موسیقی را پدید آورده اند حرام اند است و اسلام از آن مبرا و بیزار است. والله أعلم بالصواب.

حکم سرود و ترانه های اسلامی:

علمای کرام در مورد ترانه های اسلامی شروط و ضوابطی را بشرح ذیل وضع نموده اند:

- آلات موسیقی در آن استعمال نشود.
- به آواز زنان نباشد.
- سخنان بیهوده و نا مشروع در آن نباشد.

- دارای لحنی نباشد که شنونده را به مستی و طرب آورده و دچار فتنه گرداند.
 - در سرودن و شنیدن آن افراط صورت نگیرد تا مبادا عادت مسلمان نگردد
 طوریکه همه اوقات خود را در آن ضایع سازد و از خواندن و شنیدن قرآن
 وی را دور نماید.

علاج شنیدن موسیقی:

آنچه از برادران و خواهرانی که معتاد به شنیدن موسیقی هستند و به آن علاقه
 خاص دارند نکات ذیل را بخاطر ترک پیشنهاد میداریم:

- باید بدانند که موسیقی از اعمال شیطان است و باعث خشم و غضب الله میشود.
 - به ذکر الله سبحانه پردازند زیرا با ذکر الله تعالی قلب مسلمان آرام و مطمئن
 میگردد، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» ﴿۲۸﴾ [الرعد: ۲۸].

«همان کسانی که ایمان آورده‌اند (راه یافتگان همان کسانی هستند که)
 دل‌هایشان به یاد الله آرام میگیرد، آگاه باش که با یاد الله دل‌ها آرامش مییابد».
 در خانه، موتر و دیگر جاهایی که به موسیقی گوش میداد کست قرآن کریم
 و یا ترجمه آن را بشنود تا شیطان از وی مأیوس شود. پیامبر گرامی ما چنین
 توصیه مینماید: «بدون شک شیطان از خانه‌ای که سوره بقره در آن خوانده
 میشود متنفر می‌گردد».

کتاب‌های سیرت نبی و قصه‌های یاران راد مرد پیامبر اسلام صلی الله علیه
 وسلم را به عمق مطالعه کند.

- میتوانند به بعضی ترانه‌های اسلامی گوش فرا دهند. (برای تفصیل موضوع
 مراجعه شود به کتاب: احکام موسیقی و سرود از دیدگاه اسلام شیخ احمد بن
 عبدالعزیز حمدان).

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ
بِعَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

چون آیات ما بر او تلاوت شود متکبرانه روی بر می گرداند، گویی آنها را نشنیده است،

گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین و پرده است، پس او را از عذاب دردناک خبر ده. (۷)

واقعیت اینست که: تجارب نشان داده است که: شنیدن سخنان لهُو و باطل، آمادگی پذیرش حق را از انسان سلب می‌کند. از جانب دیگر باید گفت که: روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق و حقیقت در انسان می‌گردد. در ضمن قابل یادآوری است که: گوش ندادن به سخن حق، نشانه‌ی استکبار است.

و کسی که کلام حق را نمی‌پذیرد، مثل کسی است که هر به هردو گوش کر باشد. قرآن عظیم الشان در آیه متذکره میفرماید: زمانیکه آیات قرآن عظیم الشان بر این مجرم خوانده می‌شود با تکبر و عناد پشت میگرداند، حق را نمیپذیرد و به رهنمایی گوش نمیدهد؛ وطوری وانمود میسازد که هیچ چیزی را نشنیده و گوشش ناشنوو کر است. ای پیامبر! چنین کسی را به عذاب سخت و درد آور آتش دوزخ مژده بده.

در تفسیر البحر المحيط آمده است: این آیه از چند جهت متضمن ذم است: پشت کردن به حکم و فرمان، تکبر و عدم پذیرش حق، توجه نکردن به شنیدن آیات، غلو در اعراض کردن و روی برگردانیدن که گویا آیات متذکره ران شنیده است؛ چون به آن توجه و اهمیتی نمی‌دهد، سپس با مژده دادن شدیدترین عذاب او را بیش از پیش سرزنش کرده است. (البحر المحيط ۱۸۴/۷ اثر ابو حیان اند)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

و یقیناً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان باغ‌های پر از ناز و نعمت است. (۸)

برای مؤمنان که ایمان و عمل صالح و حسن نیت و اخلاص عمل را دارند، و به اوامر خدا و رسولش عمل کنند و از نواهی الله و پیامبرش اجتناب نمایند، و بر شریعت الله تعالی پایدار بمانند، بهشت جاویدان و پر از نعمتی را خواهند داشت و از نعمت‌ها و انواع لذایذ آن بهره میگیرند، از جمله خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لباس‌ها و زنان و حورالعین و سایر فضل و کرم‌های خدا که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و به ذهن هیچ کس هم خطور نکرده است.

بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. از فحواى آیه مبارکه برمی‌آید که: ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از لطف بی نظیر الهی است. همچنان باید گفت که: تکبر و اعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ایمان ابدی است. بناءً وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و آنها را باید جدی گرفت.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

که در آن همیشه خواهند ماند؛ الله وعده کرده است وعده‌ای به حق و درست، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۹)

در آن نعمت‌های بهشتی برای همیشه تا دوام آسمان‌ها و زمین مستقر خواهند بود و هرگز از آن خارج نمی‌شوند، نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند و این وعده راستین قطعی و تغییر ناپذیر و تخلف از آن صورت پذیر نیست زیرا پروردگار مٔان وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و هیچ کس از او در سخنش راستگوتر و در وعده‌اش وفا کننده تر نمی‌باشد.

حکیمی است که هیچ کاری را جز بر مینا و اقتضای مصلحت انجام نمی دهد. او تعالی ذاتی است که در تدبیر و افعال و در حکم و شریعتش با حکمت است. خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۰ الی ۱۱) در باره مخلوقات الهی و ابطال شرک، بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند، آفریده و در زمین کوه هایی استوار افکنده است تا شما را نلرزاند و به اضطراب نیندازد، و در آن از هر زنده جان پراکنده کرده است، و از آسمان آبی نازل کردیم، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم. (۱۰)

الله متعال آسمان ها را با آن همه وسعت و عظمت و استحکام، بدون ستون هایی که دیده شود بر زمین رفعت بخشید، کوه های با استحکامی را در زمین مستقر داشت تا تکان نخورد و زیرورو نشود و شما را نابود نکنند و با حرکت و جنبش در توازنش خلل ایجات نشود.

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: باید بدانید که استقرار و ثبات زمین به خاطر سنگینی آن است، و گرنه به وسیله باد و آب از جای خود تکان می خورد و اگر خدا آن را مانند ریگ و غبار خلق می کرد، صلاحیت کشت و زرع را نداشت؛ چرا که زمین های ریگزار را می بینی که ریگ در آن حرکت می کند و از جایی به جایی دیگر روان است، و حکمت مستقر کردن آن به وسیله کوه ها همین است. (تفسیر کبیر ۱۴۳/۲۵).

الله تعالی انواع حیوانات و خزندگان را در زمین منتشر کرد، که جز خالق آن احدی از تعداد و اشکال و الوان (رنگها) آنها خبر ندارد.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و از آسمان آبی نازل کردیم تا به وسیله اش زمین را بعد از خشکسالی و قحطی سرسبز کند و در آن از هر روینده ای، جفت با طراوتی را مقرر داشت که دارای منظری زیباست؛ حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهري از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١١﴾

این آفرینش الله است، پس به من نشان دهید کسانی که [مدعی و] در برابر او هستند چه چیزی آفریده اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکاراند. (۱۱)

ای مردم! همه چیزهایی را که شما می بینید و مشاهده می کنید همه مخلوقات خدا می باشند، اکنون ای کافران! «مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» نشان دهید که معبودان ادعا شده شما چه چیزی آفریده اند که با آفرینش الله متعال همسویه و برابر باشد، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ و شما به عبادت آنها می پردازید.

به راستی که کافران در گمراهی و بیخردی به سر می برند چون عبادت را در غیر محل خود قرار داده و چیزی را پرستیدند که نه می شنود و نه می بیند و نه سودی دارد و نه زیانی می رساند. آنان از حق و راهیابی دوراند. «بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» زیرا هدایت را رها کردند و در مسیر گمراهی روان شدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۲ الی ۱۹) مبحث قصه‌ی لقمان حکیم وصایا و اندرزهای لقمان حکیم به پسرش، آغاز می‌یابد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که نسبت به خدا سپاس گزار و شاکر باش و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند، زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۱۲)

«الْحِكْمَةُ»: نبوت. خردمندی. حکمت، وارد بودن و به راه درست رسیدن و رفتن در قول و عمل، و اِیقان یعنی شناخت از روی یقین در امور است. به عبارت دیگر، حکمت مجموعه فضائلی است که دارنده آن در پرتو آن هر کاری را در جای خود انجام می‌دهد و هر سخنی را در موقع مناسب اداء می‌کند. (تفسیر نور - دکتور مصطفی خرم‌دل).

«الْحِكْمَةُ» درستی گفته و عمل. در اصل به معنی قرار دادن هر چیزی است در جای خود.

حکیم یعنی آنکه امور را به درستی انجام می‌دهد. (لسان العرب ماده‌ی «حکم» «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» «و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: «حکمت» عبارت است از قول درست و نظر صایب و راست و گفتار موافق حق.

خداوند متعال برای بنده صالح و توبه‌گارش لقمان دانش دینی، استحکام رأی حقانیت در گفتار را عطا کرد و مأمورش نمود با عمل به طاعات و پرهیز از گناهان شکر گزارش باشد.

امام مجاهد گفته است: حکمت یعنی درک و عقل و درستی گفتار. «لقمان» پیامبر نبود، بلکه حکیم بود. (تفسیر طبری ۴۳/۲۱).

ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مفسیر تفسیر: «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» می نویسد: «لقمان فرزند باعورا، خواهر زاده ایوب علیه السلام یا پسر خاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. امام قرطبی گفته است: بنا به قول جمهور صحیح آن است که «لقمان» حکیم بود نه پیامبر.

همچنان در حدیث آمده است: لقمان پیامبر نبود بلکه بنده‌ای بود که زیاد می‌اندیشید و حسن یقین داشت. خدای متعال را دوست داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، پس منت عطا‌ی حکمت را بر او نهاد! و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب.

«أَنَّ أَشْكُرَ لِلَّهِ» به او گفتیم: در مقابل نعمت‌ها و فضل و کرمی که خدا به تو عطا کرده است او را سپاسگزار باش؛ چرا که تو را به حکمت اختصاص داده و آن را بر زبانت قرار داده است.

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی بر میگردد، زیرا پروردگار سبحان از جهانیان بی‌نیاز است، طاعت مطیعان به وی فایده‌ای نمی‌رساند و معصیت گنهکاران ضرری را متوجه اش نمی‌سازد. «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و هر کس کفران ورزد، یعنی کسی که با انکار از نعمت‌ها به ولی نعمت کفر ورزد، حق تعالی به عبادتش نیازی ندارد. همه ستایش‌های نیکو و سپاسگزاری‌ها در همه احوال مخصوص او تعالی است، او از کافران بی‌نیاز است «در حقیقت خداوند بی‌نیاز است» از

شکرگزاری وی و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

لقمان حکیم:

طبق روایت «وہب بن منبہ» لقمان حکیم خواهر زاده ایوب علیہ السلام، بود و مقاتل میفرماید که برادر خاله زاده اش بود، و در تفسیر بیضاوی و غیره آمده است که عمر طولانی یافت تا اینکه زمان حضرت داوود را در یافت، و این امر که لقمان حکیم، زمان حضرت داوود را در یافته است در تعداد زیادی از روایت تذکر رفته است.

و در تفسیر الدرالمثور از حضرت ابن عباس چنین روایات است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه و شغل نجاری اختیار کرده بود. (اخرجه ابن ابی شیبہ و احمد فی الزہد و ابن جریر و ابن المنذر و غیره)

و از حضرت جابر بن عبد اللہ در بارہ وضع او پرسیدہ شد، فرمود: شخص حبشی کوتاہ قد و پست بینی بود، و مجاہد فرمودہ کہ غلام حبشی با لب های بزرگ و ترکیدہ پا بود. (تفسیر ابن کثیر)

در روایاتی آمد است کہ یک نفر حبشی سیاہ رنگ برای دریافت موضوع حامی بر پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاہ خود غصہ نخور؛ زیرا کہ از سیاہ رنگان سہ بزرگ بہ گونه ای ہستند کہ از ہمہ بہتر اند، حضرت بلال حبشی، و مہجع غلامی کہ حضرت عمر بن خطاب آزادش نمود و حضرت لقمان علیہ السلام. (مراجعہ شود بہ تفسیر معارف القرآن، علامہ مفتی محمد شفیع، عثمانی دیوبندی).

نام حضرت لقمان تنها دو بار در سراسر قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، اما آیات متعددی صفات و مواعظ حضرت لقمان را بیان و بدان اشارہ فرمودہ است.

همچنان در قرآن عظیم الشأن سورة مستقلی بنام لقمان می باشد. مهمترین موضوع درباره این شخصیت این است که آیا او پیامبر بوده یا نه. در این خصوص، طوریکه در فوق هم بدان اشاره بعمل آمد، اکثریت روایات موجود نبوت وی را نفی کرده و او را عبد صالح الله تعالی معرفی داشته اند. طوریکه در آیات (۱۲ الی ۱۹) سورة لقمان بیان شده که خداوند چگونه به او حکمت بخشیده سپس توضیح می دهد که لقمان در امر عقیده و ایمان و روش استوار و مقبول در زندگی به چه چیزهایی پسرش را پند می دهد. به راستی لقمان کیست؟ داستان زندگی اش چگونه است؟

شمایل حضرت لقمان:

باید گفت در روایات داستانی آمده است که؛ در قلب قاره ی آفریقا طفلی به دنیا آمد که او را لقمان نام نهادند. این طفل در همان جا بزرگ شد. حضرت لقمان؛ قد کوتاه داشت، سیاه پوست، دارای بینی پهن، لب های درشت و موی پیچیده و ژولیده. هر روز صبح به میان جنگل های پر از درخت آفریقا که دارای درختانی بلند بود، میرفت و از کوه های بلند و صعب العبور بالا میرفت. همیشه در حرکت و جنب و جوش بود، به طوری که ساق پاهایش درشت و استخوان هایش محکم شده بودند. او انسان بود درجسم محکم و استوار و نیرومند بود و در مقابله با حیوانات درنده سریع و با جرأت بود و بلافاصله آنها را از پای در می آورد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و أعلام قرآن، قصه های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی عقرب ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

لقمان حکیم و جمهور سلف:

چنانچه گفته شد لقمان حکیم، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود: ابن کثیر میفرماید: جمهور سلف اتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از

عکرمه نبی بودن او نقل شده است، ولی سندش ضعیف است و امام بغوی فرموده است: مورد اتفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود. (مظهري)

ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتاده در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حق تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوت می خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که او به اختیار پیامبر داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده. و نیز حضرت قتاده منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید: که تو چرا حکمت را بر نبوت ترجیح دادی؟ وقتی بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوت پست بسیار حساسی بود که اگر بدون اختیار به من داده میشد، حق تعالی آن را از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را اداء کنم، و اگر من به اختیار خود آن را میخواستم، مسئولیت اش به عهده ی من گذاشته میشد. (تفسیر ابن کثیر).

پس وقتی عدم نبوت حضرت لمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که «ان اشکر» میتواند به صورت الهام باشد که اولیا الله بدان مقام نایل میگرددند. (تفسیر معارف القرآن: مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور نبوت و حکمت: لقمان شب و روز در فکر بود. در هنگام گردش در مورد طبیعت و جهان هستی، آمدن شب و روز با دیدن حیوانات و پرندگان و به طور کلی در همه چیز می اندیشید و با دیده ی تأمل و تفکر به همه چیز نگاه می کرد.

روزی از روزها هنگامی که لقمان طبق عادت همیشگی اش در میان جنگل مشغول گردش بود، احساس خستگی شدیدی کرد که تمام وجودش را

گرفته بود. زیر سایه‌ی درختی نشست تا خستگی از تنش دور شده و نیرو و نشاط خود را به دست آورد. اما خستگی او را رها نمی ساخت و خواب بر او چیره شد. چشم‌هایش را بست و در کمال آرامش به خواب عمیقی فرو رفت. در خواب ملایکه‌ای از جانب خدا بر او نازل شد و به او مژده داد که خداوند او را برگزیده است و او را میان انتخاب نبوت و حکمت مختار ساخته است. او نیز از ترس این که مبدا نتواند مسئولیت و مشکلات نبوت را تحمل کند، حکمت را انتخاب کرد.

پس از آن از خواب بیدار شد و چشمانش را گشود. وقتی به اطرافش نگاه کرد، تمام چیزهایی را که می دید همان‌هایی بودند که قبلاً دیده بود، ولی بینش او نسبت به آنها تغییر کرده بود و طور دیگری در مورد آنها اندیشه میکرد. احساس کرد که قلب و جانش در وجودش پاک شده و مشغول تسبیح خداوند می باشند و از افق‌های مادی و دنیوی گذشته‌اند. دنیا را زیباتر میدید و احساس زیبایی می کرد و در خود احساس بزرگی و عظمت می نمود. پس سجده‌ی شکر گذاشت و بر زمین افتاد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص و اعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمد یانی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

بندگی و اولین تجربه‌ی انسانی لقمان:

لقمان به دست عده‌ای راه زن و برده فروش اسیر شد و او را به بازار برده فروشان بردند و او را فروختند و به این ترتیب لقمان به برده‌ای اسیر تبدیل شد که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود نداشت. این اولین تجربه‌ی انسانی بود که او در زندگی با آن برخورد کرد و در خلال آن حکمت و دانش او افزون شد و همچون روشنایی سپیده دم تاریکی‌ها را می زدود و سیاهی را در نوردید. همین دانش و حکمت او بود که موجب آزادی ورهایی او از قید بردگی و بندگی شد و به مدارج بالا و مناصب والای اجتماعی نایل آمد.

ابن کثیر میگوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و جگر آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و جگر آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو جگر و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم جگر و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست».

در این هنگام مالکش با حیرت و تعجب به او نگاه کرد و از رازکاری که انجام داده از او پرسید: چگونه قلب و زبان همزمان هم تلخ ترین و هم شیرین ترین و خوشمزه ترین اعضای بدن می باشند؟

گذشته از امتحانی که آقايش ميخواستہ از او به عمل آورد يا غير آن، مهم حکمت و دانش لقمان در پاسخی است که به او داده و نکاتی که در آن نهفته است؛ تا ابد پند و اندرزی است برای آیندگان. پاسخ لقمان این گونه بود:

سرورم آن دو (قلب و زبان) هرگاه پاک باشند، گواراترین و پاک ترین چیزها می باشند و هرگاه پلید و ناپاک و آلوده باشند، ناگوارترین و تلخ ترین چیزها می باشند. از این پس جایگاه و مقام لقمان نزد مالکش تغییر پیدا کرد و دیگر همچون برده ای اسیر با او رفتار نمی کرد. سپس لقمان بر این وضع ماند، تا این که خداوند امکان رهایی و آزادی او را از بردگی فراهم ساخت.

مفسرین مینویسند که: در یکی از روزها حضرت لقمان در مجلسی بزرگی برای مردم حکمت بیان میکرد، شخصی آمد و از او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفندی می چرانیدی؟ لقمان حکیم، فرمود بلی، من همانم او پرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تو را بزرگ می دانند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راه های دور می آیند؟ لقمان حکیم، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می دهم: یکی این که همیشه راست میگویم و دوم اینکه از گفتار بیهوده اجتناب می ورزم. و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان فرمود: چنین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها را اختیار کنی تو را بدن درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

۱- دیده به پایین دوختن، ۲- کنترل کردن زبان، ۳- قناعت بر رزق حلال، ۴- حفظ شرمگاه، ۵- استوار ماندن بر راستگویی، ۶- وفا به عهد، ۷- اکرام میهمانان، ۸- مراعات همسایه، ۹- ترک کردار و گفتار بیهوده. (تفسیر ابن کثیر، اخذ شده از تفسیر معارف القرآن تألیف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی، مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور).

قاضی در میان بنی اسرائیل:

آوازه ی لقمان در همه جا منتشر شد و اسم او بر سر زبان ها افتاد. بزرگان سخنان او را نقل میکردند و دریافتن راه حل مشکلات از سخنان او بهره می جستند. با گذشت روزگار لقمان در همه جا و نزد همه ی مردم مشهور شد تا اینکه در زمان حضرت داوود - سلام و درود خدا بر او باد - در این میان بنی اسرائیل به عنوان قاضی انتخاب شد. با استفاده از عقل سلیمش و صفای باطنی اش و دانش و حکمتی که داشت، در رفع منازعات و اختلافات میان مردم میکوشید و

سخنان او مورد پذیرش همه‌ی طرف‌های دیگر بود و به این ترتیب جایگاه و احترام او نزد همگان بیش از پیش ارتقا یافت. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: قصص واعلام قرآن، قصه‌های قرآنی تألیف: استاد محمد علی قطب ترجمه: ماجد احمدیانی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾

به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به پسر خویش گفت درحالی‌که او را موعظه میکردپسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است. (۱۳) «يَعِظُهُ»: او را اندرز می‌دهد، نصیحت میکند. لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می‌داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: که ای پسرم! عاقل باش و هیچ کس و هیچ چیز را اعم از اینکه انسان باشد یا بت، شریک الله تعالی قرار مده. و برای پسر خویش گفت که: شرک از بزرگ‌ترین گناهان، بدترین خطاها و زشت‌ترین اعمال ناپسند است. زیرا قرار دادن چیزی است در غیر جای خود. پس هرکس خالق و مخلوق را یکسان و مساوی دانسته و خدا و بت را برابر بداند، بدون شک ابله‌ترین انسان است و از همه کس از منطق و عقل و حکمت دورتر است، باید گفت که الله تعالی به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی‌نیاز و ستوده می‌باشد.

اولین وصیت لقمان به فرزندش:

ما بر این اصل معتقدیم که توحید خالص پیام‌های حیات بخش آسمانی است، و همان فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است، و در دعوت همه‌ی پیامبران، اصلی بوده که مردم را بدان فرا می‌خواندند، و هر چیزی که بر آن عارض گشته مانند شرک و عبادت غیر خدا، یا نسبت دادن

فرزند به خدا، یا اعتقاد به حلول او در یکی از موجودات، شرک و انحرافی است که تمام پیامبران از آن بیزاری جسته‌اند.

اولین وصیت حضرت لقمان به فرزندش همین بود که؛ تنها خدای یگانه را پرستش کند و کسی را شریک او نگرداند؛ چون شرک ظلمی بزرگ به فرد و اجتماع است او را از اصول و قواعد رابطه‌ی بین فرزند و پدر و مادرش آگاه می‌سازد. او به پسرش یادآور می‌شود، که اگر پدر یا مادر مشرک باشد یا هر دوی آنها مشرک باشند و او (فرزند) را به شرک به خدا وادار کنند، نباید از آنها پیروی کند و باید از خداوند پیروی کند، چرا که سرانجام و بازگشت به سوی اوست.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿١٤﴾

و به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش با ضعف بر بالای ضعف به او حامله شد. و جدا کردن او از شیر در طی دو سال است. (و به انسان سفارش کردیم) برای من و پدر و مادرش شکر گزار باش که بازگشت (همه) به سوی من است. (۱۴)

الله تعالی به انسان امر فرموده است که به پدر و مادر خویش نیکی و احسان کن و این احسان و نیکی را بر او واجب گردانیده است.

«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ» زیرا مادرش با ناتوانی مُضَاعَفی که از اثر مشقت و دردها دچار آن شده به او باردار شده و دو سال مدت بارداری و شیر خوارگی‌اش را با زحمت سپری می‌کند.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه ۳۶ سورة النساء) می‌فرماید: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» یعنی: «و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید».

و باز هم میفرماید «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (الأحقاف: ۱۵) یعنی: «و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.»

وصایائی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی حق تر است؟ فرمودند: «مادر».

آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی حق تر است؟ فرمودند: «مادر».

همین گونه آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدر».

همچنان در حدیثی دیگری آمده است: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أی یُبارک له فیهِ) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمه» [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

هكذا پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «رغم أنفه (أی أصابه الذل والخزی) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه». قیل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرك والدیه عند الکبر؛ أحدهما أو كليهما، ثم لم يدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟ فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود.»

بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوش رفتار باشد. از ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمود: «رغم أنف، ثم رغم أنف، ثم رغم أنف من أدرك أبويه عند الكبر، أحدهما أو كليهما، فلم يدخل الجنة» خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، کسی که پدر و مادرش، هر دو یا یکی از آنها به سن پیری برسند و او (با خدمت به آنها) وارد بهشت نشود.

دساتیر اسلام در شفقت با والدین:

شخص مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش اوزحمت و سختی بسیاری راتحمل نموده‌اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی تواند حتی جزءی از زحمات آنها را جبران کند. شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ‌ها درشددت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه‌ی زحمات او را بجا آورده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقه واحدة) (یعنی طلقه واحدة من آلام الولادة) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد».

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» {بخاری در «الأدب المفرد»} یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخوشنود کرده است».

سرپرستی و محافظت از والدین:

شخصی مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه ای آنها بر عهده او میباشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضای خداوند بهره‌مند گردد. اگر فرزند صاحب دارایی باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و

گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم میخواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: (أنت ومالك لأبيك) یعنی: «تو و مالت از آن پدرت هست.» [ابن ماجه].

نیکی با والدین:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، أسماء دختر ابو بکر (رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (نعم، صلی أُمُّک) [مسلم] یعنی: «آری، با او پیوند نگه دار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش برگردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هر کدام یک یک از وجودت خارج شود از دین خود دست بر نمی دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر نخواستی نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جُهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: ۱۵] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [الی] در دنیا به خوبی به آنان معاشرت کن.»

احترام با احساسات والدین:

شخصی مسلمان از هر کاری که موجب بی احترامی به والدینش گردد، دوری میکند حتی اگر چیز جزئی و ناچیزی باشد، مثلاً گفتن کلمه‌ی «اف» = وای بر

شما». خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُمَّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ [الإسراء: ٢٣] یعنی: «آن‌ها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.» والدین خویش به آسما شان صدا نکنید:

وقتی فرزندی والدینش را صدا می زند، میگوید: پدر! یا مادر! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است. ابو هریره رضی الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

پیش از والدین باید ننشینید، و در راه رفتن از آنان پیشی نکنید: از ادب بدور است که فرزند بنشیند و والدینش سرپا ایستاده باشند یا پایش را در حالیکه مقابل او نشسته‌اند دراز نماید و...

لازم است که در حضور آن‌ها ادب را مراعات نموده و در برابرشان فروتن باشد. خداوند تعالی میفرماید: «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾» [الإسراء: ٢٤] یعنی: «و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنانکه مرا در خردی پروردند.»

به خانم و اولاد های خویش نسبت به آنان برتری ندهید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از سه نفری که در بیابان سفری داشتند؛ برای ما حکایت میفرماید که برای سپری کردن شب وارد غاری شدند. وقتی وارد آن شدند، ناگهان صخره‌ی بزرگی از کوه سرازیر گردیده و آستانه‌ی غار بسته شد. هرچقدر سعی کردند تا تخته سنگ را جابجا نمایند نتوانستند.

مطمئن شدند که در همانجا هلاک خواهند شد. اندیشه نمودند تا هر کدام خداوند سبحان را بخواند و از خدا بخواهد که به برکت اعمال نیکش، آنان را نجات دهد.

یکی از آنان گفت: بار خدایا من پدر و مادری داشتم که پیرو فرتوت بودند و قبل از ایشان هیچیک از اعضای خانواده، و خدمتگاران را سیر آب نمی‌کردم، روزی در جستجوی درخت دور رفتم و زمانی بازگشتم که آن دو بخواب رفته بودند، من سهم شیرشان را دوشیدم، چون دیدم که آنها به خواب رفته‌اند، روا ندانستم که آنها را از خواب بیدار کنم و یا یکی از اعضای خانواده و خدمت گزارانم را شیر بنوشانم، من همچنان صبر کردم که آنها بیدار شوند، و قدح هم در دستم بود تا لحظه‌ای که صبح دمید، در حالیکه کودکانم در پیش پایم از گرسنگی جزع و فزع می‌کردند. پس آنها از خواب بیدار شده و سهم شیر خود را نوشیدند. خدایا اگر این کار را برایت کردم ما را از این مشکل نجات ده.

سپس هر کدام اعمال نیک خود را بیان داشته و دعا کردند و صخره از دم غار به کنار رفت و آنها به فضل این فرزند نیکوکار و رفتار نیکویی که دوستانش داشته‌اند از غار بیرون آمده و نجات یافتند.» [متفق علیه]

به این ترتیب شخصی مسلمان پدرش را بر زن و فرزندان مقدم می‌شمارد، و با این شیوه‌ی رفتار به مثال و نمونه برای زن و فرزندان در نیکی در حق والدین تبدیل می‌گردد. تا اینکه وقتی او و همسرش هر دو پیر شدند، فرزندان با آنان نیکو رفتار کنند همچنان که پدراشان با والدینش نیک رفتار نموده است. روایت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: (بروا آباءکم تبرکم أبناؤکم) [طبرانی] یعنی: «با والدینتان نیکی کنید تا فرزندانتان با شما نیکی کنند.»

دعاء کردن بر والدین در زمان حیات و بعد از مرگ:

شخصی مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا میکند. در قرآن کریم درباره‌ی حضرت نوح -علیه السلام- بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: ۲۸] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: (إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له) [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع میشود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که از آن سود برندیافرزند صالحی که برای او دعا کند.» شخصی مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذرهایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن می‌خواند و پاداش آن را به آنان هدیه میکند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گزارد.

وَأَنْ جَاهِدَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

و هرگاه آنها سعی ورزیدند که تو را وادارند به این که چیزی را با من شریک قرار دهی که به آن علم نداری، پس از آنان اطاعت مکن، و در دنیا با آنان به خوبی رفتار کن. و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگشته است، باز بازگشتان به سوی من است، پس شما را از آنچه میکردید آگاه می‌سازم. (۱۵).

انواع اطاعت در اسلام:

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام قرآن عظیم الشأن مجموعاً سه نوع اطاعت وجود دارد:

اول: اطاعت مطلق و بی قید و شرط: اطاعت مطلق و بی قید و شرط همانا اطاعت از الله تعالی، پیامبر صلی الله علیه وسلم و اولی الامر. است طوریکه میفرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹).

دوم: عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و.... است طوریکه پروردگار با عظمت ما (سورة حزاب، آیه ۱) میفرماید: «وَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ»، و یا طوریکه میفرماید «لَا تُطِيعُوا مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا» (انسان، ۲۴)، و یا «لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (ص، ۲۶).

سوم: اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد.

طوریکه یاد آور شدیم که شخصی مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش میباشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود. حق الله، بر هر حقی از جمله حق والدین، نیر مقدم است.

عدم اطاعت از والدین در شرع:

طوریکه در آیه ۱۵ این سوره مبارکه خواندیم: ای انسان! اگر پدر و مادرت با حرص باعث شدند که به الله تعالی کافر شوی و به او چیزی را شریک آوری، یا تو را به گناه مأمور داشتند از این امر شان اطاعت مکن؛ زیرا اطاعت والدین در امور مشروع لازم است و فرمان پذیری مخلوق در کاری که نافرمانی آفریدگار باشد لزومی ندارد. ولی نباید فراموش کنی که: نافرمانی در این

زمینه تو را به بی ادبی در برابرشان وا ندارد، بلکه با آنان باید صحبت نیکو و مهربانی داشته باشی.

طوری که یاد آور شدیم در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم و واجبی نیست، ولی زندگی عادی را باید با آنان حفظ کرد.

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» بلکه با آنان صحبت نیکو و مهربانی داشته باش، هر چند که کافر هم باشند- چون کفر آنان به خدا موجب هدر رفتن زحماتی نمیشود که در تربیت فرزندان متحمل شده‌اند و موجب فراموش کردن و نادیده گرفتن نیکی آنها نمی شود.

باید تا آخر با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتی با والدین مشرک).

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: حکمت در ذکر سفارش نیک بودن با والدین در ضمن وصایای لقمان، تقبیح مسأله‌ی شرک است که در آیه‌ی اول بیان شد: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، خدای متعال میگوید: با این که ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و او را ملزم کردیم که نسبت به آنها مهربان و خوش رفتار باشد؛ چرا که آن دو حق بزرگی بر او دارند، با وجود تمام اینها، در مورد شرک اطاعت از آنها را نهی و منع کرده‌ام و نباید در حالت شرک و نافرمانی از آنها اطاعت شود؛ زیرا شریک قرار دادن برای خدا از بزرگترین گناهان است و بسیار ناپسند و زشت است.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾

فرزندم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمان ها و یا در زمین باشد، الله آن را می آورد (و مورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (۱۶)

منظور این است که چیزی از اعمال بندگان بر خدا پوشیده نمی ماند. «إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» بی گمان خداوند متعال نسبت به بندگان لطیف و مهربان است و از نهان و باطن امور آگاه است. علم وی به هر امر نهانی ای میرسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه ای، عملی انجام دهد، بی گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می شود».

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾

فرزندم نماز را برپا دار و به کار نیک دستور بده و از کار بد منع کن و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم است. (۱۷)

در این آیه مبارکه لقمان به فرزند خویش به اقامه نماز به کامل ترین وجه اش به گونه ای که مشروع شده امر نمود؛ زیرا نماز ستون دین و بازدارنده از فحشا و منکر است.

لقمان، پس از تبیین و تفهیم عقیده ییکتاپرستی و چگونگی معاد، به پسرش و باز داشتن او از شرک و سرگردانی، مهمترین پیوند او را با آفریدگار، که ملازم و همدم توحید باشد، به او سفارش میکند و می آموزد و میگوید: نماز، قلب را بیدار و روح را پاک و زندگی را روشنی می بخشد، پس اولین دستورشان، نماز است، آن هم با رعایت شرایط و ارکان خاص خود، تا بر یقین انسان بیفزاید، او را به الله متعال نزدیک کند و از کارهای زشت و پلید و شرک بازش بدارد و دل و درونش را از آلودگی ها پاک نماید. (سوره شمس آیات متبرکه ۹ الی ۱۰).

به تمام صراحت ملاحظه میشود که یکی از وظایف و مسولیت والدین نسبت به فرزندان، همانا سفارش به نماز است. زیراپاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم.

در آیه مبارکه در یافتیم که وجوب امر به معروف و نهی از منکر واقامه نماز، تنها مخصوص دین مقدس اسلام نیست. بلکه قبل از اسلام نیز، لقمان فرزند خویش را به نماز امر فرموده است. در ضمن سفارش کردن به نماز یگانه راه و طریقه مطمئن است که میتوانیم فرزندان خویش مؤمن والله پرست واقعی و از طریق سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم.

همچنان در این آیه متبرکه که حضرت لقمان فرزند خویش را مأمور به انجام «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» ساخت که امر به معروف کند؛ یعنی مردم را به خیر و صلاح و فضیلت فراخوان و از هر شر و رذالتی نهی و منع به عمل بیاور یعنی مردم را به هر خیر و راهیابی که نقل و عقل به شایستگی آن دلالت دارد فرا خواند.

طوریکه ملاحظه میشود در قرآن عظیم الشأن؛ امر به معروف، همیشه و قبل از نهی از منکرآمده است. «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و این فورمل علمی ما را به یک منطق میرساند که: رشد معروف ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می گردد.

برای یک مؤمن مسلمان کافی نیست که خودش در مسیر حق قرار داشته باشد، بلکه لازم است که؛ دیگران را نیز به مسیر حق دعوت بدارد.

در ضمن قابل یاد آوری است: کسی که میخواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس های مردم درگیر شود، باید به وسیلهی نماز خود سازی و خود را از ایمان سیراب کند.

همچنان لقمان به فرزند خویش توصیه فرمود که نهی از منکر نماید؛ یعنی آنان را از اموری که شرایع با حکمت الهی وفطرت راستین نهی کرده باز دارد. ولی توصیه‌اش کرد تا با مهربانی و نرمی و با حکمت و ملایمت این کار را انجام دهد و چون امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید، آزار و اذیت مردم را تحمل داشته باشد؛ زیرا روش انبیا و پیامبران همچنین است.

واقعیت هم همین است که در تبلیغ دین و اجرای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، باید انسان و مبلغ صبر، حوصله و سعه‌ی صدر داشته باشیم. «وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ» نهی از منکر، با تلخی‌ها و ضرارهای شیطانی و ابلیسی گناهکاران همراه است، مبدا انسان روزی به خستگی مواجه شود و از رسالت تبلیغاتی خویش عقب نشینی کند.

ما در توصیه‌های لقمان حکیم، این حقیقت را دریافتیم که: او می‌فهمد که در این راه و در این مبارزه فرزندش به سختی‌ها مواجه می‌شود، بنابر همین در آیت است که به فرزند خویش فرمان صبر می‌دهد، ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز صادر نمی‌کند. بناءً باید گفت که: امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این راه به انسان میرسد ارزش دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و ناملایمات از حقیقت ایمان سرچشمه می‌گیرد و مفسر فخر رازی گفته است: معنی این بخش از آیه چنین است: آن مسایل از جمله امور واجب و قطعی است. پس مصدر «عزم» به معنی اسم مفعول است، پس «عزم» به معنی «معزوم» و «مقطوع» است. (تفسیر کبیر ۱۴۹/۲۵).

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾

(پسرم!) و با تکبر از مردم روی مگردان و در زمین خرامان راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد. (۱۷)

«وَلَا تُصَعِّرْ»: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقیین» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یکبار در قرآن آمده است. «تُصَعِّرُ»، نوعی از مریضی است که معمولاً شتر به آن اغشته می شود و بر اثر آن گردنش کج می شود.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: تو بر اساس تکبر مثل شتر مریض، گردن خودت را با مردم کج نکن. روی خویش را با تکبر و به گونه توهین آمیز از مردم مگردان، بلکه با ایشان با پیشانی باز برخورد و پیش آمد کن، با مردم تبسم نما و آغوش را برای بندگان الله تعالی باز نگهدار. و حتی اگر کمترین کس با تو سخن میگوید، به او هم گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند.

باید با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم. امام قرطبی گفته است: یعنی به عنوان تکبر و خودخواهی و تحقیر آنان رویت را از مردم برمگیر. نظر ابن عباس (رض) نیز چنین است. (تفسیر قرطبی ۷۰/۱۴). «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» در روی زمین با تکبر، خرامان فخر فروشی و نخوت راه مرو یعنی: خود بینانه، فخرآبانه و گردن کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می شود.

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: و در زمین با تکبر و سرمستی راه نروید، قطعاً تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی به کوه ها نخواهی رسید.

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»
 (اسراء، ۳۷.)

بصورت کل؛ تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. باید گفت که: تواضع و فروتنی در برابر تمام انسان ها لازم است؛ اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم و لازم تر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه های برجسته ی اهل ایمان است. «أَدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره مائده ۵۴)

هدف، نهی از تکبر و گردن کشی است. زیرا خداوند سبحان کسی را که در دلش متکبر باشد، به زبانش فخر فروشی کند، خود را بزرگ بیند و از مردم برتر بشمارد دوست ندارد، بلکه اشخاص فروتنی را دوست می دارد که با بندگانش پیش آمد نیکو دارند.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش گانه از ابن عمر (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من جر ثوبه خيلاء لا ينظر الله إليه يوم القيامة». «هر کس جامه اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، الله تعالی در روز قیامت به سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمی کند».

«لَا يُحِبُّ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «بی گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمیدارد» «اختیال»: تکبر و خود برترینی است.

«فخور»: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می فروشد. البته سخن گفتن از نعمت های الله تعالی بر خود، از باب فخر فروشی نیست زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾» [الضحی: ۱۱] «اما از نعمت پروردگارت سخن بگوی».

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

(پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، و صدایت را آهسته بدار، همانا بدترین آوازه‌ها، آواز خران است. (۱۹)

یعنی زمانی که راه می رفتی تواضع داشته باش و با تکبر و خود پسندی راه مرو، رفتارات نه کند باشد و نه شتاب زده.

دین مقدس اسلام، دین جامعی است و حتی برای راه رفتن هم دساتیر و احکامی خاصی خود را دارد. میانه روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن عظیم الشأن است. شخصی مسلمان نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه‌ی کارها میانه روی را باید مراعات کند.

لقمان حکیم به فرزند خویش در جمله نصایح میفرماید: «أَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» وقتی سخن میزنی صدایت را پایین بیاور؛ زیرا این از حسن ادب و کمال عقل است.

به صدای بلند با مردم سخن مگوی که صدای بلند ناپسند است و برازنده‌ی انسان عاقل نیست. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» به یقین که نارساترین، بدترین و ناپسندترین آوازه‌ها آوازه‌ی خر است. بنابراین هر کس صدایش را بلند کند شبیه خر می باشد و عملی ناپسند و زشت را انجام داده است. قتاده گفته است: ناپسندترین صدا صدای الاغ‌ها می باشد، اولش ناله و آخرش عرعر است.

آداب راه رفتن در دین مقدس اسلام:

دریکی از روزها پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش فرمود: «إياكم والجلوس على الطرقات» فقالوا: ما لنا بد، إنما هي مجالسنا نتحدث فيها. قال صلی الله علیه وسلم: «فإذا أبيتم إلا المجالس؛ فأعطوا الطريق حقها». قالوا: وما

حق الطريق؟ قال صلى الله عليه وسلم: «غض البصر، وكف الأذى، ورد السلام، وأمر بالمعروف، ونهي عن المنكر» [متفق عليه] یعنی: «از نشستن در راه ها بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما چاره‌ی از این نشستن‌های مان نداریم که در آن صحبت می‌کنیم.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: پس هرگاه ناگزیر از نشستن شده‌اید، حق راه را بدهید. گفتند: حق راه چیست، رسول الله (ص) فرمود: حق راه این است که نگاه چشمان از زنانی گرفته شود که از مسیر نشست آنها عبور میکند، و باید از آزار و اذیت قولی و عملی راه گذران خود داری کنند و پاسخ سلام کسانی را بدهند که به آنها سلام میکنند و امر به معروف نموده و در صورت مواجه شدن به منکر از آنها نهی نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی محدثین می نویسند: عمر(رض) شخصی را دید که مرده‌وار راه می رود و به بی حالی و بی رمقی تظاهر میکند، گویی میخواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علينا ديننا اياتك الله». «دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند».

همچنین نقل است که: عمر(رض) شخصیرا دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان میدهد پس به وی گفت: «ارفع رأسك فإن الاسلام ليس بمريض». «سرت را بردار زیرا اسلام مریض نیست». یعنی: با نشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول الله صلى الله عليه وسلم چون راه میرفتند، به شتاب راه میرفتند. پس معنای «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» [لقمان: ۱۹] این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش.

چند سفارش کوتاه منسوب به لقمان، در خطاب به فرزندش:

مطالعه کنندگان گرامی!

لقمان را گفتند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان: هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از فعل آن پرهیز کردم.

- لقمان، در خطاب به پسرش گفت: ای پسر! دنیا بحری عمیق است و بسیاری از مردم در آن غرق شده اند؛ پس تو تقوای الله را کشتی آن بحر بگردان که درون کشتی، ایمان و بادبانش توکل بر الله متعال باشد. آن گاه امید است، نجات یابی. در غیر این صورت تو را رستگار نمی بینم.

- بصورت کل باید بعرض برسانم که: خلاصه ای از وصایای لقمان، جامع بین فضائل دین و آخرت و مکارم اخلاق در دنیا، شامل نه امر و سه نهی و هفت علل و اسباب است نه امر عبارتند از: نیکی با پدر و مادر، شکر و سپاسگزاری از الله متعال و از پدر و مادر، همنشینی و معاشرت پسندیده در دنیا با پدر و مادر، پیروی از راه مبارک پیامبران و شایستگان، ادای نماز، دستور به نیکی، بازداشتن از بدی، اعتدال و میانه روی در راه رفتن، کاستن صدا هنگام سخن گفتن.

سه نهی عبارتند از: دوری از شرک، تحقیر نکردن مردم و روی نگردانیدن از آنها در وقت سخن گفتن. و حذر از راه رفتن متکبرانه و افتخار آمیز.

هفت تعلیل و یا اسباب تعلیل عبارتند از:

۱-...ومن یشکر فإنما یشکر لنفسه... (آیه: ۱۲)،

۲-...إن الشکر لظلم عظیم. (آیه: ۱۳)،

۳-...إلی المصیر... بما کنتم تعملون. (آیات: ۱۴ و ۱۵)،

۴-...إن الله لطیف خبیر (آیه: ۱۶)،

۵-...إن ذلک من عزم الأمور. (آیه: ۱۷)،

۶... إِنْ اللَّهُ لَا يَجِبُ كُلَّ مَخْتَالٍ فَخُورَ (آیه: ۱۸)،

۷... إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتَ لَصُوتَ الْحَمِيرِ (آیه: ۱۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۰ الی ۲۴) موضوعاتی از قبیل: با وجود این همه نعمت و دلایل توحید، ناسپاسی آفریدگار! سلامت، راه و روش مؤمنان و طریق بد، روش کافران است، مورد بحث قرار میگیرد.

ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿۲۰﴾

آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را (چه نعمت های ظاهر و چه نعمت های باطن) بر شما گسترده و فروان ساخته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره الله مجادله می کنند. (۲۰)

امام بیضاوی فرموده است: یعنی نعمت های محسوس و معقول و نعمت هایی که آن را می دانید و یا آنهایی را که نمی دانید، همه را بر شما تمام تکمیل کرده است. (تفسیر بیضاوی ۱۰۹/۲).

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» در بین انسان ها هستند گروهی منکر که بدون برهان درست و دلیل واضح درباره ی یگانگی و صفات خدا به مخاصمه و جدل می پردازند؛ اما هیچ بیان و کتابی ادعا و سخن آنان را مستند نمی سازد و مورد تأیید قرار نمی دهد.

امام قرطبی میفرماید: این آیه در مورد یک نفر یهودی نازل شده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد! به من بگو: خدایت از چه چیزی ساخته شده است و از چه چیز می باشد؟ در همان اثنا صاعقه ای او را

برگرفت. (قرطبی ۷۴/۱۴ و بنا به قولی در مورد «نضر بن حارث» و «ابی بن خلف» و امثال آنها نازل شده است که در رابطه با یگانگی و صفات خدا با پیامبر مجادله می کردند).

«منیر» یعنی واضح و آشکار و نجات دهنده از تیرگی نادانی و گمراهی. باید گفت که: جدال منطقی نیکوست، «وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (و با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن (سورة نحل ۱۲۵) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی ارزش است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُ مَا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾
 هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه الله نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت میکنند)؟ (۲۱) برای انسان دو راه وجود دارد:

الف: راه الله تعالی غفور و رحیم که همانا راه «ما أَنْزَلَ اللَّهُ»

ب: راه شیطان. که زشتی کار و شرک آنان به پروردگار را نیکو جلوه دهد و با زینت دادنش آنان را به سوی آتش برا فروخته دوزخ فرا خواند که کافران را می‌سوزاند؟

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

و هر کسی که روح خود را تسلیم الله کند درحالی‌که نیکوکار باشد به دستگیر محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی الله است. (۲۲)

امام قرطبی فرموده است: زیرا عبادت بدون احسان و معرفت قلبی سودی ندارد. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۴).

احسان: چنانکه در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از اینکه: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند می سپرد، به حال شخصی تمثیل میکند که میخواهد به کوهی بلند و سر به فلک کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن میرسد.

انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نسب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی فرسوده و در نهایت پاره میشوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست میدهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که: تسلیم شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری در آن وجود ندارد. و باید شدن و چنگ زدن به ریسمان الهی، باید با عمل همراه باشد. نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد؛ بازگشت آنان فقط به سوی ماست، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است. (۲۳)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: رسول الله صلی الله علیه وسلم از محزون شدن به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است. طوریکه میفرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ» ای پیامبر! بر کسیکه به رسالت تو کفر ورزد و دعوت را تکذیب کند تأسف مخور و از عملکردش غمگین مباش؛ زیرا تو رسالت خویش را انجام دادی، امانت را ادا کردی و به نصیحت امت پرداختی. ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر میدهد که: به کفر کافر اهمیت مده و گمراهی او تو را افسرده خاطر و محزون و غمگینت نسازد، ما دیر یا زود از آنها انتقام می گیریم.

در ضمن به رسول الله صلی الله علیه وسلم یاد آور میشود که: اندوه برای کفر آنان، تو را نباید از کارهای دیگر باز دارد. کفر آنان به تو آسیبی نمیرساند. ای پیامبر! تو در تبلیغ و موعظه ی آنان کوتاهی نکردی که تونگران باشی.

«إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا» نزد ما بر میگردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست. و آنان را از اعمالی که در این دنیا انجام داده اند، با خبر می کنیم.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خدا از حيله و کفر و تکذیب نهفته در نهاد آنها آگاه است، الله تعالی به رازهای دل ها و خاطرات ضمیرها آگاه است و هیچ چیز نهانی از او مخفی نیست.

نُمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می کنیم. (۲۴)

باید بدانیم که در قیامت، انسان مطابق به اعمال که در دنیا انجام داده مورد مواخذه قرار میگیرد و ارزش کارها را با توجه به عاقبت آنها مورد محاسبه قرار میدهد.

از جانب دیگر ماباید فریب نعمت های کوتاه و موقت دنیوی را نه خوریم، باید بدانیم که این نعمت ها در برابر نعمت های اُخروی اندک و ناچیز است. این نعمت ها زوال پذیر بوده وبا نعمت های همیشگی و جاویدانی قابل مقایسه نیست، نعمت های دنیوی کمترین از کمترین ها میباشد. در ضمن با تمام صراحت و وضاحت باید گفت که رفاه مادی، نشانه ی سعادت انسان نمیگردد. خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۵ الی ۳۲) در مورد اینکه تنها خدای جهان آفرین حق است و دیگر خدایان باطل اند، بحث بعمل آمده است.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

و اگر از ایشان پرسى چه كسى آسمانها و زمين را آفريده است گویند الله، بگو: الحمد لله (كه خود شما معترفید) ولى اكثر آنها نمى دانند. (۲۵)

در طول تاریخ دیده شده كه: انحراف مشركان معمولاً برخاسته از جهل و نادانى آنان سر چشمه گرفته است. طوريكه در آیه متذكره آمده است: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» ای پیامبر! اگر از مشركين مكه پرسى كه آفريدگار آسمانها و زمين كسيت؟ جواب خواهند داد كه فقط خداوند يگانه است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر در مورد این آیه می نویسد: با چنین اقراری دلیل بر آنان اقامه شد؛ زیرا کسی که این موجودات را آفریده سزاوار آن است که به یگانگی عبادت شود. اکنون برای شان بگو: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگو حمد و سپاس سزاوار پروردگاری است که از گفته های شما بر خودتان دلیلی اقامه کرد. آری! بیشتر کافران فکر نمیکنند که چه کسی در برابر نعمت ها مستحق عبادت است و چه کسی در برابر بخشش هایش با توحید و عبودیت سزاوار شکران است؛ از همین رو دیگر چیزها را به او تعالی شریک می آورند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» بلکه اکثر شان نمیدانند یعنی: نمینگرند و تدبیر نمیکنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش میباشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

هر چه در آسمان و زمین است همه ملک، از الله است. در حقیقت الله همان ذات بی نیاز و ستوده است. (۲۶)

الله تعالی معبود بر حقی است که غیر او پروردگاری دیگری وجود ندارد. او تعالی از مخلوقاتش بی نیاز است؛ نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست تنها خداوند، خالق و مالک آفریده هاست، و تنها اوست که بی نیاز و سزاوار ستایش است. ستایش نیکو و شکران فراوان مخصوص او تعالی است و حمد و ثنا در اول و اخیر و در هر زمان و مکان و در همه احوال سزاوار اوست. وَلَوْ أَنَّكَ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و ابحار (دوات گردد) و هفت بحر دیگر به آن کمک برساند سخنان الله به پایان نرسد، یقیناً الله غالب با حکمت است. (۲۷)

واقعاً هم کلمات الهی، قابل شمارش نیستند، طوریکه در (آیه ۱۰۹، سوره ی کهف) میخوانیم: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم.) امام قرطبی گفته است: بعد از این که یادآور شد که آسمانها و زمین را برای انسانها مسخر کرده و نعمتش را بر آنان تمام کرده است، یادآور می شود که اگر درختان قلم باشند و آب ابحار رنگ و جوهر گردد و با آن عجایب صنعت خدا نوشته شود که بر قدرت و یگانگیش دلیل است، این عجایب و شگفتیها پایان نمی پذیرند. (تفسیر قرطبی ۷۶/۱۴).

ابن جوزی مینویسد: بخشی از کلام محذوف است و تقدیر آن چنین میباشد: آنگاه با این قلمها و دریاها کلمات خدا نگاشته شوند، قلمها شکسته شده و دریاها ته میکشد و تمام میشود و هنوز کلمات خدا به آخر نمی رسد و تمام نمی گردد. (زاد المسیر ۳۲۶/۶).

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» الله متعال در پادشاهی اش غالب است، هر که با وی دشمنی کند خوارش میسازد، هر که با او دوستی ورزد عزیزش میدارد و در آفرینش و عملکرد، و حکم و شریعتش با حکمت است.

شأن نزول آیه ۲۷:

۸۳۳- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: اهل کتاب از رسول الله (در باره روح سؤال کردند. پس خدای پاک آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» و از تو درباره روح میپرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز

اندکی به شما نداده‌اند» (اسراء: ۸۵) را نازل کرد. یهود گفتند: تو گمان می‌کنی بهره ما از علم خیلی اندک است در حالیکه برای ما تورات نازل شده که سراسر حکمت است و کسی که به او حکمت داده شود صاحب خیر بی شمار است. «آیة وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...» نازل شد. (طبری ۲۸۴۰۱ روایت کرده این مرسل است).

۸۳۴- ابن اسحاق از عطاء بن یسار روایت کرده است: این کلام خدا «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» در مکه نازل شده بود. چون پیامبر به مدینه هجرت کرد. دانشمندان یهود آمدند و گفتند: برای ما خبر رسیده است که تو می‌گویی، بهره شما از دانش بسیار اندک است. منظور تو ما هستیم یا قومت؟ پیامبر گفت: مرادم همه شما هستید. دانشمندان یهود گفتند: خود به کتابت می‌خوانی که برای ما تورات عطا شده است که همه معلومات و دانش‌ها در آن درج شده است. پیامبر گفت: معلوماتی که در تورات آمده است نسبت به علم الله بسیار اندک است. پس الله آیة «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل کرد (طبری ۲۸۱۵۰ مرسل است).

۸۳۵- ابن ابوحاتم این حدیث را با همین عبارت از سعید یا عکرمة از ابن عباس (رض) روایت کرده است (ضعیف است، طبری ۲۸۱۴۸ از ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است در این اسناد راوی است که نامش ذکر نشده و ابن کثیر ۳ / ۵۵۷ نام این راوی را محمد بن ابو محمد گفته که مجهول است چنانچه در «میزان اعتدال» و «تقریب التهذیب» [۲ / ۱۳۰ ناشر دار الکتب العلمیه بیروت] آمده است. «فتح القدیر» ۲۰۵۴ تخریج محقق).

۸۳۶- ابوشیخ در کتاب «عظمه» و ابن جریر از قتاده روایت کرده اند: مشرکان گفتند: بدون شک سخنان محمد نزدیک به تمام شدن است. پس خدا آیة «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ» را نازل کرد. (طبری ۲۸۱۴۷ از قتاده روایت کرده است).

مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾
 آفریدن شما و برانگیختنتان [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست. (۲۸)

«خَلَقُكُمْ»: آفریدن شما در ابتداء جهان.

«بَعَثُكُمْ»: زنده گرداندن شما پس از مرگ در انتهای جهان.

«كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: آفرینش یک انسان و زنده گرداندن او، با آفرینش همه انسانها و زنده گرداندن ایشان هیچ تفاوتی ندارد، واصلأ مفاهیمی همچون «سخت» و «آسان» و «کوچک» و «بزرگ» در برابر قدرت بی انتهای خدا معنی ندارد. در علم و قدرت الهی، کمیت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد.

ای انسانها! آفرینش و زنده کردن دوباره تان در نزد الله متعال در آسانی و سهولت، فقط مانند آفرینش و برانگیختن یک نفر است. چون وقتی چیزی را اراده کند میگوید: بشو، آن هم فوراً می شود و لباس هستی به تن می کند. صاوی گفته است: یعنی هیچ چیز برای خدا سخت و مشکل نیست، بلکه خلق و زنده کردن تمام عالم بسان خلق و زنده کردن یک نفر بر او آسان است. (حاشیه صاوی ۲۵۹/۳)

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» «بی گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان شأن نزول آیه مبارکه میفرمایند: آیه مبارکه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: الله تعالی ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده ایم، سپس خون بسته گشته ایم، آنگاه گوشت پاره ای، سپس بر آن

گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو میگویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته میشویم؟ پس، الله متعال این آیه را نازل فرمود. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است، هریک تا مدتی معین در حرکت است، و (آیا ندیدی که) الله به آنچه می کنید آگاه است. (۲۹)

خوانندگان گرامی!

از جمله راههای شناخت پروردگار با عظمت، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است. همچنان کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی فکر نکنید، بلکه کاری الهی مدبرانه و با طرح و برنامه بزرگی صورت می گیرد.

پروردگار با عظمت ما در آیه مبارکه میفرماید: آیا نمی بینی و نمی دانی که خدای توانا تاریکی شب را در روشنایی روز می آورد و نور و روشنی روز را بر تیرگی شب چیره میکند و بنا به حکمتش به این می افزاید و از آن میکاهد؟ «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» آفتاب را برای مصلحت بندگان تحت فرمان آورده و برای این که مردمان فواید و منافع بیشتری را از آنها بگیرند، هر یک از آنها در فلک و مدار خود تا مدتی محدود معین و تغیرناپذیری و تا روز قیامت در مسیرش حرکت کند و در مدارش جریان یابد؟

«وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حق تعالی به کارهای نیک و بد انسانها داناست، هیچ امر پنهانی از او پوشیده نیست و هیچ چیزی از وی غایب نمی ماند. واقعاً

ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است. (۳۰)
مطالعه کنندگان گرامی!

اگر ملاحظه بفرماید آغاز از (آیه ۲۴ الی آیه ۳۰) این سورة مبارکه بصورت مجموع: تقریباً ده صفت از صفات الهی مطرح گردیده است: از آنجمله: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حق، علی، کبیر و در هر آیه به یکی از این صفت الهی اشاره بعمل آمده است، بطورمثال: در آیه ۲۵، خَالِقِیت خداوند متعال مطرح شده، «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...»، در آیه ۲۷، به نعمت های الهی اشاره بعمل آمده، «مَا نَفَدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ» و در آیه ۲۸، «مَا خَلَقُکُمْ وَلَا بَعَثُکُمْ» قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ (خلقت و پیدایش) و معاد (بازگشت) انسان بیان گردیده است.

مرحوم عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن: در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی های صنع وی «به سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلند مرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن)

تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حقّ است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

آیا نمی‌بینی که چگونه کشتی به دریا به لطف و احسان الله سیر می‌کند تا به شما بعضی از آیات قدرتش را نشان دهد؟! یقیناً در این (کار) دلایل (وحدانیت الله) است برای هر صبر کننده شکر گزار. (۳۱)

کلمات «صَبَّار» و «شَكُور» مبالغه‌ی در صبر و شکر را معنی می‌دهد.

ابن کثیر گفته است: الله تعالی خبر میدهد که همین بحر را مسخر کرده است تا کشتی در آن به فرمان و لطف و تسخیر او حرکت کند؛ زیرا اگر خدا در آب نیروی حمل کشتی را قرار نمیداد، کشتی حرکت نمی‌کرد. (مختصر ۶۹/۳).

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

و هنگامی که موجی همچو سایه بان آنها را فراگیرد، الله را خالصانه میخوانند و عبادت را خاص او میدانند، اما وقتی آنان را به سوی خشکه نجات دهد پس برخی از ایشان میانه رو هستند، و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی‌کنند. (۳۲)

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مؤلف تفسیر المیسر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: زمانی که کافران به کشتی‌ها سوار میشوند و موج‌ها مانند ابر یا کوهی ارتفاع مییابد و ناشکیبایی و ترس از هلاکت بر آنان چیره میشود به الله متعال پناه میبرند و در برابر اش خالصانه دعا می‌کنند. اما آنگاه که توسط کشتی باسلامتی و آرامش به خشکی میرسند برخی در عبادت خود میانه رو اند؛ یعنی به گونه کامل شکر الله را ادا نمی‌کنند و مؤمن موحد و تقصیر کار اند، ولی

برخی دیگر به نعمت های او تعالی کفر می ورزند و در عبادت اش شریک می آورند.

آری! تنها خیانتکاران بدکار به آیات و دین خدا کفر می ورزند؛ آنانیکه عقدها و پیمانها را شکستند و وعدهها را خلاف کردند، از نعمت ها انکار ورزیدند و احسان الهی را فراموش نمودند. تفسیر المیسر).

مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: انسان به طور فطری خدا شناس است، لیکن وسایل و اسباب مادی همچون پرده ای روی فطرت را می پوشاند و بروز حوادث و خطر ها، این پرده را کنار می زند.

در بسیاری از موارد رفاه مادی، عامل غفلت است، ولی خطر ها و تنگناها، عامل توجه، تضرع، خلوص و غرورزدایی قطع امید از اسباب عادی، یکی از راه های رسیدن به اخلاص است. در ضمن نباید فراموش کرد که: پیمان شکنی ها و ناسپاسی ها، زیاتر از اوقات انسان را به کفر می کشاند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۳ الی ۳۴) در باره پند و اندرز، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَآخِشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و (نیز) از روزی بترسید که هیچ پدری چیزی [از عذاب دوزخ را] از فرزندش دفع نمی کند، و نه هیچ فرزندی دفع کننده چیزی از [عذاب] پدر خویش است. بی تردید وعده الله حق است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد، و مبادا شیطان شما را به [کرم و رحمت] خدا مغرور کند. (۳۳)

ای مردم! با انجام اوامر و پرهیز از نواهی از پروردگار خویش باید بترسیم و از دشواری روزی آشکار، یعنی قیامت هراس داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و عملی باید پرهیزیم. بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، تقواست.

امام طبری گفته است: یعنی شفاعت، او را بی نیاز نمی کند و چیزی را از او دفع نمی کند جز عملی نیکو که در دنیا قبلاً آن را انجام داده است. (تفسیر طبری ۵۵/۲۱).

باید گفت که خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو بار نهی در آیه آمده است: «اتَّقُوا- اخْشَوْا- فَلَا تُغْرِبْكُمْ- لَا يُغْرِبْكُمْ» در قیامت، هر کس گرفتار عمل خویش است وعهده دار کار دیگری نیست. آنچه انسان را از قیامت غافل می کند، دنیا و شیطان فریبده است.

حَسَبَ وَ نَسَبَ، در قیامت کارایی ندارد. «لَا يَجْزِي وَالِدٌ- وَ لَا مَوْلُودٌ» (وقتی پدر و فرزند به فریاد یکدیگر نمی رسند، حساب دیگران روشن است) آنچه در این آیه مبارکه مورد توجه و اهتمام قرار گرفته، صحنه دلخراشی است که پدر نمی تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را درك خواهیم کرد:

در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر میرسد و نه فرزند. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ» (آیه ۸۸ سورة شعرا) (روزی که مال و فرزندان برای انسان نفعی ندارند) در آن روز، دوستان صمیمی کفار از حال یکدیگر نمی پرسند. «وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» و هیچ دوستی از دوستش احوالی نپرسد. (آیه ۱۰ سورة معارج) در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. «وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (آیه ۳۶ مرسلات) (وبه آنان اجازه داده نمیشود تا عذر خواهی کنند)

در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند. «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (سورة مؤمنون، ۱۰۱).

در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها برای کافر از کار میافتد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (سورة بقره، ۱۶۶) به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است. «وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» و شیطان حيله گر که خلق خدا را فریب می‌دهد و با آرزوهای باطل آنها را از آخرت مشغول و منصرف می‌کند، شما را فریب ندهد. آنچه را الله متعال در باب برپاشدن قیامت به شما وعده کرده حق است و در آن شکی وجود ندارد؛ از این رو به زندگی دنیا و به آرایش ظاهری‌اش فریب نخورید؛ زیرا دنیا باطل، نابودشدنی و متاع اندکی است. همچنان شیطان‌های انسی و جنی شما را در شناخت و عبادت پروردگارتان و از هدایت به سوی گمراهی سوق ندهند.

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «فریفته شدن به الله تعالی آن است که شخص در گناه دراز دستی نموده و در عین حال، بر الله تعالی آرزوی آمرزش را ببندد». **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾** بی‌گمان آگاهی از (فرا رسیدن) قیامت فقط نزد الله است، و اوست که باران می‌باراند و آنچه در رحم مادران است می‌داند، و هیچکس نمی‌داند فردا چه می‌کند، و هیچکس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است. (۳۴)

«عِلْمُ السَّاعَةِ»: علم و آگاهی از زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خدا است. اگر انسان‌ها معلومات بدست بیاورند که: مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغرور می‌شوند و هرچه بیشتر به گناه دست می‌زنند.

و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمیدانیم باید همواره آماده باشیم.

«يُنَزِّلُ الْغَيْثَ»: مراد این است که تنها خدا می‌داند در چه موقع باران می‌بارد و کدام منطقه را زیر پوشش خویش قرار می‌دهد و دقیقاً چه مقدار در دشت و بیابان و کوه و دره می‌بارد.

«يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»: مراد آگاهی از تمام خصوصیات و جزئیات نوزاد است. از قبیل پسر و دختر بودن، و استعداد های درونی و خصوصیات بیرونی جنین و به طور کلی کیفیات روحی و صفات جسمانی و اوضاع حال و آینده او است؛ نه گوشه‌ای از احوال فعلی وی.

«مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا»: مراد از کسب، همه چیزهایی است که برای انسان حاصل می‌شود، اعم از این که به نفع او باشد یا به زیان او. همچون: خیر، شر، صحت، مرض، و... مراد از (غداً) زمان آینده است ولو این که لحظه‌ای بعد باشد (سورة: کهف/۲۳). خلاصه مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنج گانه مذکور در آیه، خصوصیات و جزئیات هر یک از موارد است.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا يعلمهن الا الله، لا يعلم ما فی غدا الا الله و لا متی تقوم الساعة، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متی یتزل الغیث، الا الله». «و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلید های غیب پنج چیز است که آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند: آنچه را که فردا روی می‌دهد، جز خداوند هیچ کس نمیداند، جز خداوند کسی نمیداند که قیامت چه وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی

در رحم هاست، جز خداوند کسی نمی داند که چه وقت باران فرود می آید و جز خداوند هیچ کس نمی داند که در کدام سرزمین می میرد». «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» علم الله حد و مرز ندارد و همه چیز را می داند و از ظاهر و باطن اشیاء باخبر است. باید گفت که: علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی نهایت الله نیست. در این هیچ جای شکی نیست که: برنامه ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمیداند فردا چه می شود.

یقیناً الله سبحانه و تعالی به هر چیزی داناست، هیچ امر نهانی از او مخفی نیست و هیچ غایبی از پوشیده نمی ماند.

شان نزول آیه ۳۴:

۸۳۴- ابن جریر و ابن حاتم از مجاهد روایت کرده اند: مردی از اهل بادیه آمد و گفت: زن من حامله است به من بگو که اوپسر می زاید یا دختر؟ و در سرزمین ما خشک سالی آمده و هیچ چیز در آن جا نرویده است، آگاهم کن که چه وقت در آنجا باران می بارد؟ خودم زمان ولادتم را می دانم تو برایم بگو که چه وقت مرگم فرا میرسد؟ پس الله تعالی آیه «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيَنْزِلُ الْغَيْثَ» را نازل کرد (طبری ۲۸۱۷۳ از مجاهد به صورت مرسل روایت کرده است).

الهی پروردگارا!

قرآن عظیم الشان را نور ما، قانون ما، امید ما، منطق ما، مایه‌ی تعقل و تفکر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما و خانواده های مان و عالم اسلام و بشریت قرار بده!

آمین یا رب العالمین

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة السَّجْدَة

جزء ۲۱

سورة سَّجْدَة در مکه مکرمه نازل شده و دارای سی آیه و سه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت به «سورة سجده» مسمی شد، زیرا الله تعالی در آن اوصاف مؤمنان را وقتی که قرآن عظیم الشان رامی شنوند، سر سجده به زمین نهاده والله متعال خویش راسپاس گفته و از خود تکبر و نخوت نشان نمیدهند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابو هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز صبح روز جمعه، سورة سجده (الم تنزیل) وسوره «انسان» را تلاوت میکردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا زمانیکه سورة: سجده (الم تنزیل) و سورة: «تبارک الذی بیده الملك» را نمی خواندند، نمی خوابیدند.

ارتباط سورة سَّجْدَة با سورة قبله:

ارتباط سورة سَّجْدَة با سورة لقمان اینست که: هر دوسوره دلایل توحید را که اصل اساسی عقیده است، بیان می کنند. از اینکه پایان سورة لقمان با دلائل ربوبیت پروردگار بوده لذا سورة سجده را نیز بدان آغاز میفرماید.

تفسیر فی ظلال القرآن و سورة سَّجْدَة:

سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن در باره این سورة می نویسد: این سورة مکی نمونه دیگری از نمونه های سخن گفتن قرآنی با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقیده بزرگی که در قرآن آمده است تا آن را در

فطرت‌های انسانی بیدار گرداند، و آن را در دل‌های ایشان متمرکز و استوار دارد. آن هم عقیده پرستش یزدان یگانه و یکتا، پشیمان، آفریدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره‌کننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها و موجودات موجود در آنها است که شماره آنها را جز خدا نمی‌داند. و تصدیق رسالت محمد صلی الله علیه و سلم است که این قرآن بدو وحی گردیده است برای این که در پرتو آن مردمان را به سوی الله تعالی دعوت کند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخیز و قیامت و حساب و کتاب و جزا و سزا. این مسأله‌ای است که این سوره بدان می‌پردازد. این هم مسأله‌ای است که همه سوره‌های مکی بدان می‌پردازند. هر یک از آن سوره‌ها هم با شیوه و خصوصیت، و با انگیزه‌های خاصی بدین عقیده می‌پردازد. همه این سوره‌ها نیز در این به یکدیگر میرسند که دل بشری را مخاطب قرار میدهند با خطاب خداوندی که بسی آگاه و دانا و مطلع از رازهای این دل‌ها و زوایا و نهانگاه‌ها و پیچ‌ها و خم‌ها و راه‌های دل‌ها، و آشنا با سرشت و ترکیب بند آنها است، و میداند چه چیزهایی از احساسها و انگیزه‌ها و دریافته‌ها و پذیرشها و پاسخگوئی‌ها در همه احوال و اوضاع و شرائط و ظروف در لابلای دل‌ها است.

سورة سجده به این مسأله با شیوه و روشی می‌پردازد که جدای از شیوه و روش سورة لقمان است که پیش از این سوره قرار گرفته است. این سوره این مسأله را در آیه‌های اولی خویش بیان میدارد، سپس آیه‌های بعدی انگیزه‌هایی را ذکر می‌کنند که دل را بیدار، و روح را روشن می‌کنند، و تفکر و تدبّر را بر می‌انگیزند. همچنین دلیل‌ها و برهان‌هایی را بر این مسأله ارائه میدهند که در صفحه جهان و در صحنه‌های آن نشان داده شده است و جلوه گر آمده است، و در پیدایش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنه‌های آن جهان که

لبریز از سرزندگی و جنبش و حرکت است، و در مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگان، و در آثار برجای مانده ایشان که آشکارا درسهای عبرت و پند کسانی هستند که بدان درسها گوش فرا میدهند و در باره گفتار و منطق آنها می اندیشند، دلیل ها و برهانها جای گرفته‌اند و نشان داده شده‌اند.

همچنین این سوره تصویرهایی را از درونهای با ایمان به هنگام تعظیم کردن و چشم امید به الطاف الهی دوختن هایشان ترسیم می کند، و تصویرهایی را از درونهای منکر خدا به هنگام سرکشیها و لجاجتهایی که می‌ورزند ترسیم مینماید، و تصویرهایی از جزا و سزائی را به نمایش می‌گذارد که اینان و آنان دریافت می نمایند. به گونه‌ای تصویرها را نشان می دهد و در معرض دیدگان به نمایش در می آورد که انگار هم اینک حاضر و آماده‌اند و واقعیت و حقیقت دارند و چشم ها آنها را می پابند، و هر کس که قرآن را بخواند آنها را مشاهده می نماید!

این سوره در همه این نمایشگاه‌ها و صحنه‌ها دل انسان را رویاروی میگرداند با چیزی که یک بار دل را بیدار میکند و به حرکت در می‌آورد و به تدبّر و تفکر می خواند، و بار دیگر دل را به ترس و هراس می کشاند، و به چشم امید دوختن و امیدوار بودن رهنمود میگرداند. دفعه‌ای دل را بر حذر می کند، و در باره اش تهدید و بیم روا می دارد، و دفعه‌ای دل را به حرص و طمع می اندازد، و گاهی دل را به قناعت داشتن میخواند.. آن گاه در پایان این امور دل را زیر این انگیزه‌ها و رویاروی این قوانین رها می گرداند و او را به حال خود رها می‌سازد تا راه خویش را برگزیند، و منتظر سرنوشتی باشد که از روی علم و آگاهی و در پرتو هدایت و نور برای خویشتن می‌پسندد و انتخاب می کند.

سَّجْدَة تلاوت و حکم آن:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (۵/۱۰)، (۵/۱۰۶) می نویسد که در قرآن عظیم الشان بصورت کل ۱۴ آیه سجده تلاوت وجود دارد: که از جمله در این سورة مبارکه سجده: در «آیه ۱۵» سجده تلاوت می باشد.

سَّجْدَة:

سَّجْدَة عملی عبادی به معنای گذاشتن پیشانی بر زمین به نشانه خضوع، خم شدن و سر فرود آوردن بر زمین است در مقابل الله تعالی برای اظهار فروتنی و تذلل.

کلمه «سَّجْدَة» را بصورت کل ۶۰ بار در قرآن عظیم الشان تذکر فرموده است. سَّجْدَة برای الله بمعنی ذلیل ساختن شیطان است، هر سجده را که انسان در برابر پروردگار باعظمت انجام می دهد غرور و کبرایا شیطان را به شکست مواجه می سازد.

در شریعت اسلام، مسلمان مأمور است در کنار سجده های نماز، با فروتنی کامل، سجده های دیگری را هم برای الله متعال انجام دهد. که از آنجمله میتوان از سجده تلاوت و سجده شکر نام برد.

سَّجْدَة تلاوت یکی از سنت های رسول الله (ص) میباشد و بخاطری به این نام یاد میشود، چون مربوط به تلاوت قرآن است. این یک فعل عبادت است، که توسط الله (ج) و رسولش (ص) مقرر شده، که در هنگام تلاوت آیاتی قرآن و یا شنیدن آیاتی قرآن، باید بمنظور نزدیک شدن به الله (ج) و برای نشان دادن تسلیمیت به او، اجرا شود.

برای هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن سجده تلاوت یک عمل سنت تصویب شده است. علما اسلام اجماعاً بر مشروعیت این موافق هستند.

ابن عمر (رض) فرمود: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ، حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ» (زمانیکه نبی (ص) یک سورة قرآن را به ما تلاوت میکرد، که محتوی از سجده تلاوت میبود، او سجده میکرد و ما هم همانطور سجده میکردیم، حتی که ما (صحابه کرام) (بخاطری عجله زیاد) برای سجده یک جای یافته نمی توانستیم.) (البخاری و مسلم).

امام ابن القيم (رح) در این مورد میفرماید: «موقعیت های سجده تلاوت آنها هستند، که به ما گزارش شده یابه ما امر گردیده که انجام بدهیم.» این یعنی؛ الله (ج) در باره سجده مخلوقات او بصورت عام یا در حالت های مشخص به ما بیان میکند. پس برای کسیکه قرآن را تلاوت میکند و کسیکه به آن گوش میدهد این تصویب شده که، زمانیکه آیاتی سجده تلاوت بیایند و یا آن آیات که امر به سجده میکنند، به مانند آنها (مخلوقات) عمل نمایم. (مدارج السالکین).

ابو هریره (رض) روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا قَرَأَ ابْنُ آدَمَ السَّجْدَةَ فَسَجَدَ اعْتَزَلَ الشَّيْطَانُ يَبْكِي يَقُولُ يَا وَيْلَهُ أَمَرْتُ ابْنَ آدَمَ بِالسُّجُودِ فَسَجَدَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَأَمَرْتُ بِالسُّجُودِ فَأَبَيْتُ فَلِيَ النَّارُ» (زمانیکه فرزند آدم یک آیه سجده را تلاوت میکند، و بعد به سجده می افتد، شیطان با گریستن به خلوت میرود و میگوید، "وای بر او! به بنی آدم امر شد که سجده کند و او سجده کرد، پس، برای او جنت است، و به من امر شد که سجده کنم، مگر نپذیرفتم، پس برای من دوزخ است." (مسلم و ابن ماجه).

شیخ صالح الفوزان (رح) فرمود: سجده تلاوت را باید هر دو تلاوت کننده و گوش دهنده قرآن اجرا کنند. آنچه که در حدیثی ابن عمر (رض) در فوق ذکر گردید، مشروعیت سجده گوش دهنده قرآن را ثبوت میکند.

و عطف به، شنونده (کسیکه با توجه گوش نمی دهد) بر او لازم نیست که سجده تلاوت را اجرا کند.

امام بخاری (رح) روایت کرده که، «عثمان (رض) از تلاوت کننده قرآنی گذشت که او یک آیه سجده تلاوت را تلاوت کرد، عثمان (رض) همراه با او سجده نمود، مگر عثمان (رض) سجده کرده، نگفت: 'سجده باید با شنونده آن، اجرا شود.» (رواه البخاری)

سجده تلاوت:

سجده تلاوت یکی از معروف ترین سجده هایی است که بر خواننده و شنونده آیه ی سجده واجب می گردد، فرق نمیکند که: خواننده و شنونده در نماز باشد و یا هم در خارج از نماز. اگر کسی یک آیه سجده را در یک مجلس چندین بار تلاوت نمود، فقط بالای اش یک سجده لازم است.

طریق اداء و خواندن سجده تلاوت عبارت است از:

گفتن الله اکبر (تکبیر) بدون اینکه دستهای خود را بالا کند، گفته و به سجده میرود، سه بار «سبحان ربی الاعلی» می گوید بعداً تکبیر می گوید و سر خود را بالا میکند.

در داخل نماز اگر آیه سجده خواند، همینکه آیه ختم شد در صورتی که نماز گزار رکوع میکرد، رکوعش بجای سجده محسوب میشود، حاجت به سجده ندارد و اگر به قرائت خود دوام داد، در ختم آیه سجده «الله اکبر» گفته به سجده برود بعد از سجده بر خیزد و به قرائت خود ادامه بدهد.

سوره های که در آن ها سجده تلاوت وجود دارند:

(سورة اعراف آیه ۲۰۶)، (سورة رعد آیه ۱۵)، (سورة نحل آیه ۵۰)، (سورة اسراء آیه ۱۰۹)، (سورة مریم آیه ۵۸)، (سورة حج آیه ۱۸)، (سورة علق آیه ۱۹)، (سورة فرقان آیه ۶۰)، (سورة نمل آیه ۲۶)، (سورة سجده آیه ۱۵)، (سورة ص آیه ۲۴)، (سورة فصلت آیه ۳۸)، (سورة نجم آیه ۶۲)، (سورة انشقاق آیه ۲۱).

یادداشت: مربوط به سجده سورة ص، در بین علماء نسبت به اینکه آن یک سجده شکر است و یا سجده تلاوت، اختلاف نظر موجود است. والله أعلم

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة سجده:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم، سورة دارای (۳) رکوع، و (۳۰) سی آیات، و (۳۷۴) سی صد و هفتاد و چهار کلمه، و (۱۵۷۶) یک هزار و پنج صد و هفتاد و شش حرف، و (۷۱۳) هفت صد و سیزده نقطه است. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سورة فاطر تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

فحوای سورة سجده:

سورهی سجده در مکه نازل شده و مانند دیگر سوره های مکی اصول باور و عقیده ی اسلامی یعنی: «ایمان به خداوند متعال و روز آخرت، کتاب ها و پیامبران، حشر (قیام و جمع شدن در روز قیامت) و نشر را مورد بحث و بررسی قرار داده است. محوری که سوره پیرامون آن می چرخد عبارت است از: «زنده شدن بعد از فنا و نابودی»، که مدت های مدید مشرکین پیرامون آن به جدل و بحث پرداخته، و آن را وسیله و انگیزه ی تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم قرار داده بودند.

سوره با دفع شك و تردید در مورد قرآن عظیم، همان معجزه‌ی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم که هیچ شبهات و اباطیلی ساحت مقدسش را نمی‌آیند، شروع شده است. با وجود روشنی اعجاز آن و تجلی آیات و فروغ بیانش، و والایی احکامش، مشرکین پیامبر صلی الله علیه و سلم را متهم می‌کردند که این قرآن رابه افتراء و دروغ آورده و ساخته و پرداخته‌ی خودش است، لذا این سوره‌ی مبارک این تهمت و بُهتان رابا دلیل و برهانی جالب و مُقْنِع رد می‌کند. این سوره همچنین با ارائه و بیان آثار اِقتدار و توانایی الله تعالی در آفاق و آنفس به روش خاص به خود قرآن و جلب توجه بشر به نوآوری های خدای یگانه و قدرتمند، در مورد دلایل قدرت و یگانگی خدا داد سخن داده است. آنگاه قرآن شبهه‌ی بی ارزش و بی مایه‌ی مشرکین را در مورد انکار حشر و نشر یادآور شده و با دلیل قاطع و کوبنده که هرگونه راه استدلال را بر دشمن منکر و سرسخت می‌بندد، به رد آن پرداخته است، به طوری که خصم در مقابل کوبندگی قرآن به ناچار به شکست خود اقرار می‌کند.

سورة سجده با بحث در باره‌ی روزحساب و نعمت های آماده شده از جانب الله متعال برای مؤمنان پرهیزگار در منزلگاه جاویدانی پر نعمت، و عذاب و آزار در منزلگاه دوزخ و آتش برای تبهکاران خاتمه یافته است. (بنقل از تفسیر: صفوة التفاسیر / مؤلف محمد علی صابونی).

ترجمه و تفسیر سورة «سَّجْدَة»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿١﴾

«الف لام میم» (مفهوم این حروف به الله معلوم است). یا «الم» (از اسرار یا متشابهات یا اشاره به اسماء الهی یا نام این سوره قرآن است). و یا هم «الم» حروف مقطعه یادآور اعجاز قرآن است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۱/۲).

ابوبکر عتیق نیشاپوری در تفسیر خویش بنام سور آبادی در تفسیر «الم» مینویسد: انا الله اعلم، گفته اند معناه الف الله لام لطیف میم مجید گفت آن خدای که الله است و لطیف است و مجید است، و گفته اند قسم اقسام الله تعالی بآلائه و لطفه و مجده، و گفته اند الم نام قرآن است و گفته اند نام این سوره است. (تفسیر سور آبادی) (۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۹) در باره قرآن و اثر آن، و مبحث اثبات پیامبری، مورد بحث قرار میگیرد.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾

نازل کردن این کتاب که هیچ تردیدی در [وحی بودن] آن نیست، از سوی پروردگار جهانیان است. (۲)

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ»: فرو فرستادن کتاب قرآن. کتاب فرستاده شده. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قرآن عظیم الشأن در مورد اینکه از جانب پروردگار با عظمت نازل گردیده است بارها بدان تأکید ورزیده است:

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ... مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعائر، ۱۹۲).

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (یس، ۵).

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (زمر، ۱).

«تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (غافر، ۲).

«تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (فصلت، ۲).

«تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت، ۴۲).

«تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى» (طه، ۴).

واقعاً ذاتی که قرآن عظیم الشان را نازل کرد که تمام هستی از اوست، بر همه چیز سلطه دارد، عزیز، رحیم، حکیم، علیم و حمید است. بناءً در حَقَّائِیت قرآن شکی وجود ندارد، زیرا از جانب پروردگار جهانیان است.

عظمت قرآن عظیم الشان:

طوری که یاد آور شدیم؛ قرآن عظیم الشان کتابی است که هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده از سوی پروردگار جهانیان است. نه جادو، نه فال بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

ماهیت قرآن کریم:

برخی از زبان شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فُعْلان مانند غُفران، شُکران، رُجحان و گرفته شده از قرأ، قراءه و قرأناً است. و تعداد دیگری بدین باور اند که: «قرآن» اسم عَلَم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

تعداد از علماء میفرمایند که: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و باهم گرد می آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد ۱، صص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه ۳).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علماء تعاریف زیادی برای قرآن آورده اند که کامل ترین و بهترین آنها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر اسلام محمد (ص) نازل شده، به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر عیسی علیه السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می شود»، حدیث قدسی خارج می گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی شود هرچند منسوب به الله تعالی است. (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳).

أَسْمَاءُ قرآن عظیم الشان:

الله تعالی بیش از ۵۰ اسم برای قرآن مجید نام می برد که مشهور ترین آن ها عبارتند از:

کتاب: زیرا مشتمل بر انواعی از قصّه ها، آیات، احکام و اخبار، به شیوه های مخصوصی است.

ذکر: چون شامل مواعظ، تحذیر و اخبار امت های پیشین است.
و نیز بدین سبب که دارای شرافت و عزّت برای کسی است که به آن ایمان آورد و آیاتش را تصدیق نماید، زیرا قرآن کریم حقّ و باطل را از هم جدا می سازد.. (البیان فی علوم القرآن، ص ۵-۶).

قرآن عظیم الشان از تحریف مصون است:

قرآن کریم آخرین، طولانی ترین و کامل ترین کتاب آسمانی و حاکم بر آنهاست.

طوریکه الله تعالی میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: ۴۸] «و [این] کتاب [قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم درحالیکه تصدیق کننده کتاب های پیش از خود بوده و بر آنها شاهد و نگاهبان است.».

همچنان میفرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [یونس: ۳۷] «و [سزاوار] نیست این قرآن، به دروغ [بدون وحی الهی] به الله نسبت داده شود؛ بلکه تصدیق کننده چیزی است که پیش از آن [نازل شده] است و بیان و تفصیل [آن] کتاب است. تردیدی در آن وجود ندارد، از [جانب] پروردگار جهانیان است.».

و میفرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» [یوسف: ۱۱۱] «این [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بافته شود، بلکه تصدیق کننده کتاب های پیش از خود بوده و بیان

کننده [وشرح] هر چیز و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.»

مفسران در توضیح عبارت: «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» می نویسند: یعنی نگهبان و گواه بر کتاب های آسمانی پیش از خود و تصدیق کننده آنهاست؛ یعنی مطالب صحیح شان را تصدیق نموده و تحریف و تغییر صورت گرفته در آنها را رد میکند و این موارد را منسوخ یا اثبات و تأیید می نماید.

به همین علت، تمامی پیروان کتاب های پیشین؛ کسانی که از دین شان برگشته اند، قرآن را نیز قبول دارند، چنانکه الله تعالی میفرماید: «الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِ ءِِنَّهُ الْخَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» [القصص: ٥٢-٥٣] «کسانی که پیش از این [قرآن]، به آنان کتاب [آسمانی] داده ایم، به آن ایمان می آورند. و وقتی [قرآن] بر آنان خوانده شود، میگویند: به آن ایمان آوردیم، بدون تردید این حق از سوی پروردگار ماست، همانا ما پیش از [نزول] آن هم مسلمان بودیم.»

الله متعال از کسی دین و روشی غیر از آنچه در قرآن کریم آمده است را قبول نمی کند. (ملاحظه شود: أعلام السنّة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة، حافظ حکمی، ص ٨١-٨٢، شماره سؤال: ٨٠).

شیخ عبدالرحمان بن سعدی / در باره «وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ» میفرماید: «یعنی شامل آنچه در کتاب های پیشین بوده، است و علاوه بر آن، مطالب بیشتری در حوزه الهیات و اخلاق روانی دارد. بنابراین قرآن کریم تأیید کننده تمامی حقایق موجود در کتاب های پیشین است و دستور و تشویق به آنها نموده و راه های رسیدن به این حقایق را گسترده ساخته است.

کتابی که خبر گذشتگان و آیندگان در آن وجود دارد؛ کتابی که دارای حکم و حکمت است و هر حکمی از احکام کتاب های پیشین را که تصدیق

نموده، مقبول و هرآنچه را رد کرده، مردود و تحریف شده است، زیرا اگر از نزد الله تعالی می بود، قطعاً با آن مخالفت نمی کرد.» (تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، ابن سعدی، جلد ۱، صفحه ۴۹۰).

قرآن کریم آخرین رسالت و پیام الهی به بشریت و بلکه برای تمامی جن و انس است، برخلاف کتاب های آسمانی قبلی که برای اقوامی خاص و دورانی معین و محدود فرستاده می شد.

علاوه بر این، قرآن عظیم الشأن محفوظ از زیادت و نقصان و تحریف بوده و الله متعال ضامن حفاظتش شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.» ذکر همان قرآن است.

مفسران در تفسیر آیه مذکور می نویسند: یعنی ما این قرآن را نازل کردیم، «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ یعنی از هرآنچه شایسته قرآن نباشد؛ مانند اشتباه و تغییر، تحریف، زیادت، نقصان و امثال آن حفاظت می کنیم و هیچ کس نمی تواند باطلی را بر آن بیفزاید یا حقیقتی را از آن حذف کند. (زادالمسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ج ۴، ص ۳۸۴؛ فتح القدیر، شوکانی، جلد ۳، صفحه ۱۳۹).

قرآن مجید تأثیرات فراوانی در دل ها دارد. کسی که با تمام وجود به قرآن گوش دهد، قطعاً تأثیرات بزرگی را در جانش خواهد یافت هرچند معانی و دلالت هایش را نفهمد و اگرچه آشنا به زبان عربی نباشد.

این رازی از اسرار قرآن بوده که بیانگر عظمت و شکوه آن است. قرآن کریم بیشترین تأثیر را در پیشرفت و رستگاری امت ها داشته و دارد. الله تعالی به وسیله این کتاب، قوم عرب را بزرگان حکمت و هدایت و بهترین امت برای راهنمایی مردم ساخت، پس از اینکه در تاریکی های جهالت سرگردان و گمراه بودند.

یکی از خصوصیت های قرآن این است که شگفتی هایش پایانی ندارد و با تکرار زیاد، کهنه و تکراری نمی شود، بلکه هر اندازه که انسان قرآن کریم را بیشتر تلاوت نماید، به همان اندازه شیرینی و جذّابیتش بیشتر می گردد. از دیگر خصوصیت های آن این است که الله فراگیری و حفظ آن را آسان نموده و به همین سبب، بسیاری از فرزندان مؤمنان قرآن کریم را حفظ میکنند. همچنین این کتاب آسمانی مشتمل بر عادل ترین، بزرگترین، گرامی ترین و فراگیرترین احکام است و هیچ مسئله کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه به طور اجمال یا تفصیل، به آن پرداخته و هر انسان منصف و عاقلی این مطلب را قبول دارد هرچند که هم مسلمان نباشد. (البیان فی علوم القرآن، صص ۹-۲۶). علاوه بر مطالب فوق، در مبحث بعدی و نیز در مبحث اعجاز قرآن، سخنان بیشتری در باره جایگاه و ارزش قرآن کریم بیان خواهد شد. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به کتاب: دین اسلام؛ ماهیت، شرایع، عقاید و نظام های آن، «الإسلام حقیقه - شرائعه - عقائده - نظمه» تألیف: دکتر محمد بن ابراهیم حمّد).

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣﴾

ولی [مشرکان لجوج] میگویند (محمد) آن را از پیش خود ساخته است؟ اما (باید بدانند) که قرآن حق است و از سوی پروردگارت آمده است تا گروهی را بترسانی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده است، شاید (پند گیرند و) هدایت شوند. (۳)

اما مشرکین میگویند: محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را خود ساخته و وحی از جانب حق تعالی نمی باشد. و به دروغ آورده است؟ باید برای شان گفت نه

خیر، قرآن وحیی الهی است، ثابت و یقینی است که توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. تا با آن مردمی را بیم دهد که پیش از آنحضرت پیامبری به سوی شان فرستاده نشده بود؛ برای اینکه به سوی ایمان هدایت و به حق منقاد شوند.

مفسران گفته‌اند: آن قوم عبارت از اقوامی بود که در فاصله‌ی بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم زندگی میکردند. و قبل از آن پیامبرانی از قبیل حضرت ابراهیم و حضرت هود و حضرت صالح علیهم السلام آمده بودند. اما از آنجایی که فاصله‌ی آن پیامبران طولانی بود، الله تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را برای آنان مبعوث کرد تا آنها را از عذاب خدا بر حذر بدارد و بر آنان اقامه‌ی حجت کند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، در مقدار شش روز آفرید، آن گاه بر عرش (فرمانروایی) قرار گرفت، جز او هیچ دوست و شفاعت کننده‌ای ندارید، آیا عبرت نمی‌گیرید؟ (۴)

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾

اوست که امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدارش به حساب شما بندگان هزار سال است باز (حقایق و ارواح) به سوی او بالا می‌رود. (و دنیا پایان می‌یابد). (۵)

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ» خداوند متعال امر کائنات را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌نماید، یعنی به تدبیر تمام خلایق در عالم والا و سفلی می‌پردازد و وضعیت هیچ کس را نادیده نمی‌گیرد. بعد از آن این امر و تدبیر

در روزی به سوی پروردگار بالا می رود که اندازه اش هزار سال از روزهای دنیاست؛ از همان روزهایی که مردم بر می شمارند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی قضا و قدر را از آسمان به زمین نازل می کند، و آنچه را که تدبیر و قضای او بر آن رفته است بر زمین نازل می کند.

طول روز قیامت:

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال میباشد و در سوره معارج آمده است که: «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» یعنی مقدار آن روز پنجاه هزار سال می باشد، یک جواب ساده آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی آن روز برای مردم بسیار طولانی محسوس می گردد، و این درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می باشد، کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی تر و کسانی که کمتر به جرم آلوده باشند، برای آنها کمتر محسوس می شود، به حدی که آن روز برای بعضی هزار سال می شود و برای دیگران پنجاه هزار سال می باشد.

برخی از مفسران میفرماید: «كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» در روزی بس عظیم (یعنی روز قیامت) که طول آن به سبب شدت خوف و هیبت، به میزان یک هزار سال از ایام دنیا می باشد.

طوری که در حدیث شریف آمده است: بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در (آیه ۴ سوره معارج) خداوند متعال مقدار روز قیامت را پنجاه هزار سال ذکر کرده است.

امام قرطبی به نقل از ابن عباس (رض) میگوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است

چنانکه اعراب ایام ناخوش را به درازی وایام خوشحالی را به کوتاهی وصف میکنند.

به قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمال شان را به سوی حق تعالی بالا می برند. ابن کثیر می گوید: «اعمال به سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است».

همچنین ابن کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می کند که گفته اند: «فرود آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی میکند» والله اعلم.

یعنی به صورت کل باید گفت که: مرکز مدیریت زمین آسمان است، برنامه ها از آن جا نازل می شود و به آن جا دوباره عروج می کند.

همانطوریکه در آفرینش، همه چیز از او و به سوی اوست، «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تدبیر امور نیز از او و به سوی اوست.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾

او ذاتی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است. (۶)

این مدبّر جهان، همان پروردگار و آفرید گاری است که متصرف کائنات است. او به همه امور پوشیده از چشم ها، به امور پنهان در ضمیرها و به رازهای قلب ها آگاه و دانا است و به چیزهایی که دیدگان می بیند علم دارد. در جهان که ما در آن زندگی بسر می بریم بر دو گونه است: پیدا و نا پیدا؛ اما نزد پروردگار با عظمت ما چیزی بنام غایب و پنهان وجود ندارد. علم الهی، نسبت به پیدا و پنهان یکسان است.

او تعالی در پادشاهی و حکمش غالب است، هر که با وی زور آزمایی کند خوارش میسازد، هر که با وی مقابله کند شکستش میدهد و به بندگانش مهربان است؛ از آن رو ایشان را مهلت میدهد و به سوی توبه فرا می خواند.

الله تعالی ذاتی است که: که در آفرینش، ملک، تدبیر، اداره امور، روزی دادن، زنده کردن، میراندن، نفع و ضرر رساندن و خلاصه در داشتن هر گونه قدرت و اعمال آن یکتا و تنها است و هیچ معبودی جز او وجود ندارد، هر چه بخواهد به تنهایی انجام می دهد و هر گونه بخواهد حکم می راند، هر کس را بخواهد عزت می بخشد و هر کس را بخواهد ذلیل می سازد، «قُلْ اَللّٰهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾» (سوره آل عمران: ۲۶).

«بگو خداوندا! ای دارنده فرمانروایی، به هر کسی که خواهی فرمان روایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی باز بستانی و هر کس را خواهی گرامیداری و هر کس را خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی بر هر کاری توانایی».

پروردگار با عظمت ذاتی است که: اختیار و کنترل آسمان ها و زمین فقط در دست اوست او بر هر چیزی توانا و داناست و از همه بی نیاز است و همه به او نیازمندند، هر امری از آن او، و هر خیر و سعادت در دست اوست، در افعال و کردارش شریک و همتا ندارد و امر او را غالب و بالا دستی نیست، تمامی مخلوقات به شمول فرشتگان و جنها و انسانها بندگان او هستند، که از دائره ملک و قدرت و اراده او بیرون نیستند، افعال او را حصر و احاطه نتوان کرد و در شمارش نتوان گنجاند.

و تمام آن خصایص تنها حق اوست، که او یکتا و بدون شریک است، هیچ احدی جز او شایستگی این خصایص را ندارد، و نسبت دادن و ثابت کردن این کمالات یا بخشی از آن برای غیر خدا به هیچ عنوان درست نیست.

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾» [هود: ٦]. «و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی‌اش بر (عهده) خداوند است و (او) قرارگاه و آرامگاهش را می‌داند. هر یک (از آنها) در کتابی مبین (ثبت) است».

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾
او همان ذاتی که هر چیزی را آفریده و آن را حسن و زیبایی بخشیده است. و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد. (٧)

قبل از همه باید گفت که: آفرینش حضرت آدم علیه السلام با آفرینش بنی آدم متفاوت است. «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آفرینش حضرت آدم از خاک بود، ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند.

«طین»: گِل. یعنی مخلوق برجسته انسان نام را از موجود ساده و کم ارزش گِل آفریده است و او را گِل سرسبد جهان مخلوقات روی زمین کردانید.
«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» همه‌ی آفریده‌ها نیکوست. (حتی زهر در بدن مارهم دارای یک ارزش پر اهمیتی است، درست مانند آب دهان که در دهان انسان نعمت است؛ اما اگر خارج شود، به هر کجا بیفتد یک اهانت است).
ابو حیان گفته است: این تعبیر بیانگر امتنان خداوند متعال است و معنی آن چنین است: هر چیز را در جای خود قرار داده است، از این رو ابن عباس (رض) گفته است: میمون زیبا نیست، اما «خلقتش» دقیق و محکم است. (البحر ١٩٩/٧).

برخی از دانشمندان می‌فرمایند که: اگر برای فیل بطور مثال سری مانند سر شتر، و برای خرگوش سری مانند سر شیر و برای انسان سری مانند سر الاغ

تصور کنی، نقصی بزرگ در آن می یابی، و عدم تناسب و عدم انسجام عجیبی می بینی. اما اگر می دانستی بلندی گردن شتر و شکاف لبش برای این است که در حال حرکت به آسانی بتواند گیاه را بردارد و بخورد، و چنانچه فیل دارای خرطوم می بلند نمی بود نمی توانست با آن جسم سنگین که دارد خم شود تا خوراک و نوشیدنی را بردارد. اگر تمام اینها را می دانستی، یقین پیدا می کردی که خدایی آن را خلق کرده است که همه چیز را خلق کرده و با زبان دل می گفتی: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (نقل از «أوضح التفاسیر».

بناءً باید گفت که الله تعالی آن ذاتی است که: هرچیز را مستحکم آفرید، صنّعتش نیکوست مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ﴿٨﴾

سپس نسل او را از عصاره‌های از آب ناچیز و بیقدر (منی) آفرید. (۸)

یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. یعنی سپس نسل آدم را از طریق تناسل و از چکیده آبی رقیق و ضعیف و ناچیز صاف و بی ارزشی یعنی منی، قرار داد. آنچه نطفه میشود، تنها یک سلول و اسپرم بیش نیست.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

بعد اندام او را برابر کرد و از روح (آفریده) خود در آن دمید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، ولی شما کمتر شکر نعمت های او را بجای می آورید. (۹)

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» کلمه‌ی «سوی» از «تسواه»، به معنای ایجاد تعادل و تناسب و دوری از هرگونه افراط و تفریط است. یعنی: انسان اولیه (آدم علیه) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، را کامل میکند و به او

نیرو می بخشد، سیمایش را نیکو می سازد و به صورت کامل ترین شکل و زیباترین قامت در آمد. با فرستادن و توظیف فرشته ای از روحش در او میدمد. از نشانه های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست.

ابو سعود گفته است: روح را برای تشریف انسان، به خود اضافه کرده است تا نشان دهد که انسان مخلوقی عجیب و صناعی بدیع است و در محضر پروردگار دارای مقامی والا می باشد. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۱۹۶/۴، تألیف: شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی). «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ» برای تان ای انسان ها چشم و گوش و دل می آفریند و اینها نعمت های ارزشمندی اند که به وسیله آنها آوازه ها، رنگها، اشیاء، علوم و معارف را درک میکنید، امور و چیزهای فایده بخش، ضررناک و نیک و بد را باز میشناسید. در میان اعضای بدن، آنچه وسیله شناخت و معرفت است، مهم تر است. (لذا تنها نام گوش و چشم و دل را پروردگار با عظمت ما یاد آور شده است. الله تعالی این حواس را برای شما قرار داده است، تا اصوات را بشنوید، بینایی را داده است تا اشخاص را به وسیله آن ببینید و عقل را داده است تا حق و هدایت را دریابید.

وسعت دایره دید انسان بیش از گوش اوست. (انسان در یک لحظه نمی تواند دو صدا را مجزاً از هم بشنود، ولی می تواند چند چیز را با هم تماشا کند، به علاوه انسان از راه گوش تنها صدای اشیای و اشخاص را می شنود، ولی از راه چشم، موقعیت، رنگ، حجم، حرکت و سکون را می بیند.) (به همین منطق است که: «السَّمْع» مفرد و «الأَبْصَار» جمع آورده شده است.

در ضمن قابل یادآوری است که: رعایت ترتیب کلمات سمع و ابصار وافته در آیه مبارکه بی حکمت نیست: انسان، در قدم اول می شنود و آن آرا را

درک میکند، سپس میبیند و پس از شنیدن و دیدن، ادراکی کامل و احساسی تمام به وجود می آید، آنگاه از حاصل آن چه شنیده و دیده، چیزهایی به دست می آورد.

«قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» اما شکر گزاری تان برای پروردگار تان، در برابر این نعمت‌ها اندک است و از جمله شما بسیار کم اند کسانی که این نعمت‌ها را در طاعت الله متعال به کار برند.

باید گفت که: توجه به دوران های پیدایش انسان، راهی به سوی خودشناسی و خداشناسی و شکرگزاری است. در نهایت باید گفت که: انسان باید شکرگزار باشد، و گرنه سزاوار توبیخ است.

باید این نیروهایی را که الله متعال به شما ارزانی فرموده است! شکر آنها این است که در طاعت الله متعال باید به کار گرفته شوند نه در معصیت وی ولی به تاسف باید گفت که ما انسانها بسیار اندک این گونه می کنیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۰ الی ۱۴) در باره موضوعاتی انکار کنندگان، و موضوع زنده شدن در جهان آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱۰﴾

و (کافران) میگویند: آیا وقتی (ما مُردیم و) در زمین ناپدید شویم، آیا آفرینش جدیدی خواهیم یافت؟ ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار میکنند (و میخواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند). (۱۰)
«ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ»: در زمین گم شدیم. مراد از گم شدن، جزو خاک شدن و در عرض زمین پراکندن و پرتاب شدن است.

از آیه مبارکه معلوم میشود؛ آنچه مورد تردید منکران قیامت قرار می گرفت، معاد جسمانی است. کفار منکر حشر و نشراند، کافران: که از زنده شدن بعد از مرگ انکار داشتند می گفتند: آیا وقتی جسم های ما در قبرها به خاک تبدیل شود با آفرینش جدیدی برانگیخته می شویم؟! این بیان، شان بعید پنداشتن «زنده شدن» و استهزاء را در بردارد. این منکران، وقوع چنین امری را دور از تصور دانسته و برای اثبات اش دلیل هم نمی خواهند، بصورت کل آنان فقط به تکذیب می پرداختند، و دشمنی می ورزیدند.

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

بگو: ملک الموت (فرشته مرگ) که بر شما گمارده شده است روح شما را میگیرد، باز به سوی پروردگارتان باز گردانیده میشوید. (۱۱)

حقیقت انسان روح اوست، همین که روح قبض شد این بدین معنی است که گویا انسان قبض شده است. ای پیامبر! برای کافران بگو: مَلَكُ الْمَوْتِ (فرشته ی مأمور مرگ) که الله تعالی او را به قبض ارواح موظف ساخته، روح های شما را بدون تقدیم و تأخیر از موعده اش میگیرد. و فرشته ملک الموت از انجام مأموریت، داده شده خویش یک ثانیه هم غفلت و شانه خالی نمی کنند. «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» مرگ انسان و دفن او، گامی برای زنده شدن اوست، همان گونه که دفن تخم گامی برای سبز شدن است. بعد از آن در روز قیامت به سوی پروردگار خود باز میگردید و او اعمال شما را محاسبه می کند. در نتیجه برای کسانی مطیع و فرمانبردار اند پاداش نیکو میدهد و کسانی که سرکشان و باغی اند آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می سازند. همان خدایی که جان ها را می گیرد، روزی با یک اراده، همه انسان ها را به سوی خود بر می گرداند.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش میفرماید: ظاهر این است که فرشته‌ی مرگ شخصی است معین و در بعضی از آثار به نام «عزرائیل» موسوم است و مشهور نیز چنین است. همان طور که در حدیث آمده است: «دستیاری دارد که جان را از دیگر اعضای بدن میگیرند تا به حلقوم، «گلو» می‌رسد، آنگاه فرشته‌ی مرگ آن را برمیگیرد». (مختصر ۷۳/۳).

و مجاهد گفته است: زمین بسان یک سینی برایش جمع گشته و هر چه را بخواهد بر می‌دارد.

کلمه‌ی «توفی» به معنای باز پس گرفتن کامل چیزی است. با توجه به اینکه بدن مرده پس از مرگ در جای خود باقی می‌ماند، پس هدف از گرفتن به طور کامل، گرفتن روح است که حقیقت انسان است، او اگر رفت، انسان به طور کامل رفته است. بنابر این روح دارای اصالت و استقلال بوده و باقی است و در قیامت همین روح با ملحق شدن دوباره به جسم، برانگیخته خواهد شد. قرآن عظیم الشان در باره‌ی شیوه‌ی قبض روح، سه تعبیر را بکار برده است: الف: در یکجا میفرماید: فرشتگان، جان و روح انسان را میگیرند. «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» (سوره نحل ۲۸).

ب: در آیه‌ی مورد بحث، مأمور قبض روح را فرشته‌ای به نام ملک الموت معرفی داشته است.

ج: در آیه‌ی ۴۲ سورة زمر این کار را به خداوند متعال نسبت میدهد. «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ»

در جمع این سه آیه شاید بتوان گفت: فرشتگان، روح را می‌گیرند و آن را به ملک الموت تحویل می‌دهند و او به خدای متعال تحویل می‌دهد.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی ملک الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن»

ملک الموت در جواب گفت: شما مطمئن باشید که من با هر مؤمن به نرمی رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعدادی انسانی که در شهرها و یا قریه جات و بیابان ها، کوه ها و دریا ها زندگی میکنند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار میبینم، لذا من به هر یک از کوچک و بزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمد! این هر چه هست بنابه دستور الله است، و اگر من بخواهم که روح پشه ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن که الله بدان دستور دهد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی دیوبندی).

قبض روح حیوانات:

در مورد اینکه «ملک الموت» موظف است که صرف ارواح انسان را قبض نماید و یا اینکه وی موظف به قبض روح تمام مخلوقات، از جمله حیوانات، جنیات، فرشته ها و... میباشد.

بر طبق (آیه ۱۱ / سورة سجده) در می یابیم که ملک الموت مأمور قبض روح انسانها است، ولی هیچ نصی از قرآن یا احادیث صحیح نبوی صلی الله علیه وسلم وارد نشده است که روح حیوانات چگونه و توسط چه کسی قبض می شود، ولی هستند احادیثی که اسناد آن جعلی و برخی بر آن استناد مینمایند از جمله: «آجال البهائم کلها من القمل والبراغيث والجراد والخيل والبغال کلها والبقر وغير ذلك، آجالها في التسبيح، فإذا انقضي تسبيحها قبض الله أرواحها، وليس إلي ملك الموت من ذلك شيء». یعنی: زمان مرگ تمامی حیوانات از قبیل مورچه و شپش و کیک و ملخ و اسب و قاطر و گاو و دیگر حیوانات بستگی به زمان تسبیح آنها دارد، هرگاه تسبیح گفتن آنها پایان رسید خداوند روح آنها را قبض میکند، و ملک الموت چیزی از آنرا برعهده ندارد. ولی همانطور یک در فوق بیان شد سند این احادیث دقیق نبوده و علامه البانی رحمه الله آنرا در «السلسلة الضعيفة» (۱۸۸/۴) بیان داشته و آنرا دروغ دانسته است.

و لذا بعضی از علما گفته اند: ملک الموت ارواح جمیع مخلوقات (انسان و حیوانات) را قبض میکند، و بعضی دیگر از اهل علم گفته اند: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می ستاند، نه فرشته مرگ». برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به: «التذکره» للقرطبی صفحه (۷۵)، «الفواکه الدوانی» (۱/۱۰۰). شیخ ابن عثیمین عالم شهیر جهان اسلام: این مسئله را خارج از تکلیف انسان دانسته و پرداختن به بحث را بی فایده دانسته است، چنانکه از ایشان در مورد قبض ارواح حیوانات پرسیده شد و ایشان جواب دادند: «نظر تو چیست اگر به شما گفته شود که: ملک الموت مأمور قبض ارواح حیوانات است یا مأمور نیست، فایده ی این چیست؟! آیا صحابه در این مورد از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند، در حالیکه آنها از هرکسی بیشتر در یادگیری و کسب علم حریص بودند، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ دادن به سوال آنها از هرکسی تواناتر بود، ولی با این وجود هرگز صحابه از ایشان در این مورد سوال نکردند، آنچه که خداوند متعال میفرماید اینست: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» یعنی ملک الموت مأمور قبض ارواح بنی آدم است، اما در مورد ارواح غیر انسانها چیزی ثابت نشده و خدا بدان آگاهتر است. «لقاء الباب المفتوح» (۱۱/۱۴۶).

بنابراین چون هیچ دلیلی از کتاب و سنت در این خصوص وارد نشده که چه کسی مأمور قبض ارواح حیوانات است، نمی توان بدون وجود دلیل حکم به چیزی داد، زیرا خداوند متعال میفرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء ۳۶). یعنی: از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.

همچنان شان یک مسلمان است که در موضوعاتی به تفحص و تحقیق پردازد که: به نفع قیامتش باشد و بتواند توسط آن از گناه دور شده و به حسنات نزدیک گردد، انسان همواره باید تلاش کند تا بار حسناتش را زیاد کند و در

پی کسب علمی باشد که وی را به این هدف میرساند. هرگز در قیامت از ما پرسیده نمی شود که مثلاً: مأمور قبض ارواح حیوانات چه کسی بود؟ یا: تعداد پیامبران چند نفر بودند؟ و یا از این قبیل سوالات.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

و اگر ببینی وقتی را که مجرمان نزد پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده باشند و میگویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم، ما به قیامت ایمان داریم. (۱۲)

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اگر حال و وضعیت و صحنه های دلخراشی مجرمان را در روز قیامت مشاهده کنی تعجب خواهی کرد؛ که چگونه مجرمان که باذلت و ترسناکی سر افکنده اند و در حالیکه خواری و محنت بر آنان سایه افکنده میگویند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا» پروردگارا! بدی اعمال خویش را دیدیم و سخن حق را که پیامبران ما را به سوی آن دعوت می فرمودند شنیدیم، (آنچه را وعده کرده بودی)، اکنون طور یقین به خطاکاری خود پی بردیم و ما نابینا و ناشنوا بودیم.

واینک به سویت توبه گار شده ایم؛ «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» پس ما را به زندگی دنیا بر گردان تا از اعمال نیکو توشه بگیریم. اکنون به علم یقین دانستیم که به دینت کافر بودیم، پیامبرت را تکذیب نمودیم و زنده شدن بعد از مرگ را دروغ پنداشتیم.

بادر نظر داشت اینکه آنان، خود را در چنین زمانی به بودن از اهل یقین وصف میکنند، به امید این که خواسته شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالیکه این امکان هرگز به آنان داده نمیشود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه ها و کارهایی خویش باز میگردند که از آن نهی

شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگو می باشند.

در این هیچ جای شکی نیست که: سرکشی امروز مجرمان، سرافکندگی فردای قیامت را در پیش روی خود دارد، که به طور یقین این مایه‌ی تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان است.

واقعاً قیامت، روز سرافکندگی و شرمندگی مجرمان است. روز قیامت، روز اقرار است. روز قیامت، روز کشف حقایق و باز شدن چشم‌ها و گوش‌هاست. (کسانی که چشم و گوش خود را بر دیدن و شنیدن حق بسته بودند، در آن روز باز می گردد. مجرمان با تمام وضاحت در یافتند که دلیل جرم و گناه، باور نداشتن به روز جزا و قیامت است. با تمام وضاحت دریافتیم که: آنچه که در قیامت سبب نجات انسان می‌گردد، تنها و تنها عمل صالح است که جای آن در دنیا می باشد.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

و اگر ما میخواستیم حتماً به هر کس هدایتش را می دادیم ولی از سوی من این قول فیصله شده است که جهنم را از جن و انس یکجا پر می کنم. (۱۳)
یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هر آینه جهنم را از همه جن و انس پر می سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و برندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی).

کارهای الهی با مشیت و اراده اوست. پذیرفتن هدایت، باید اختیاری باشد نه اجباری. در ضمن باید گفت که: رحمت همه جانبه و گسترده‌ی الهی، مانع قهر او نیست.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

پس به سبب آن که ملاقات امروزتان را فراموش کردید (عذاب دوزخ را) بچشید، ما نیز شما را فراموش کردیم، و بچشید عذاب همیشگی را بخاطر اعمالی که انجام می دادید. (۱۴)

بعد از اینکه کافران در روز قیامت وارد دوزخ میشوند به طریق استهزا و سرزنش برای‌شان گفته می شود: به علت این که روز آخرت را به فراموشی سپرده و در هوس هایتان مستغرق بودید، این عذاب همیشگی و دردناک را بچشید، «وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» و به سبب کفر و تکذیب‌تان، این عذاب دائمی و جاوید را بچشید، الله تعالی شما را در دوزخ رها گذاشته نه بیرون تان می کند و نه عذاب آن را بر شما تخفیف می دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۵ الی ۲۲) در باره صفت مؤمنان در دنیا، مقارنه ی مؤمن و کافر و پاداش هر کدام، به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٥﴾

تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که چون آن آیات به ایشان یادآوری شود، سجده کنان می افتند و پروردگارشان را با ستایش و به پاکی یاد میکنند و تکبر می ورزند. (۱۵)

«ذُكِّرُوا بِهَا»: بدان پند داده شدند.

«سُجَّدًا»: جمع ساجِد، سجده کنندگان.

«بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»: متلبس به حمد و ستایش پروردگارشان هستند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

مقام و حقیقت سَجْدَة:

سجده در معنای لغوی به حالتی از حالت‌های انسانی اطلاق می شود که در جوارح و بدن ظاهر می گردد.

در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن، انقیاد و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده اند.

اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.

حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند.

در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا می باشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابر این سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی، صفحه ۳۹۶ زیر عنوان اصطلاح سجده).

فضیلت سجده در حدیث نبوی:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد فضیلت سجده میفرماید: من در روز قیامت، تک تک افراد اُمت خود را می شناسم، گفتند: یا رسول الله!

در میان آنه مه مخلوق، چگونه آنها را می شناسی؟! فرمود اگر شما وارد طویل های شوید که پر از اسپان سیاه و خاکستری باشد و فقط یک اسپ در میان آنها وجود داشته باشد که دست و پایش سفید باشد، آیا شما آن را تشخیص نخواهید داد؟ گفتند: بلی.

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: در آن روز، چهره های امت من در اثر سجده میدرخشد و دست و پایشان به برکت وضوء، سفید و درخشان خواهد بود (روایت احمد).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: زمانی که خداوند میخواهد شفقتی در حق بعضی از گناهکاران مسلمان که در دوزخ به سر میبرند، بنماید، به فرشتگانش دستور میدهد، که آنها را از دوزخ بیرون بیاورید، فرشتگان از آثار سجده، آنها را تشخیص میدهند، زیرا آتش دوزخ همه جسم انسان را نابود میکند جز آثار سجده را که سالم میماند (متفق علیه).

تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿١٦﴾

پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود، (پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) با بیم و امید پروردگارشان را می خوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند. (۱۶)

«تَجَافَى»: رها و به دور می شوند. مراد برخاستن از خواب خوش و ترک بستر نرم و گرم است. «الْمَضَاجِعِ»: جمع مَضْجَع، بسترها، رخت خواب ها. یعنی پهلوهایشان از بسترها به دور می شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان مشغول می شوند). آنان برای خواندن نماز شب بر میخیزند که همانا نماز عشاء و وتر است. نماز تهجد یعنی نماز شب را میخوانند.

برخی از مفسرین در معنای این آیه مبارکه نوشته اند: متقیان؛ تا نماز عشا را نخوانند، نمی خوابند. طوریکه (در آیات ۱۷/۱۹ سورة ذاریات) میفرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» ﴿۱۷﴾ وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۱۸﴾ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ﴿۱۹﴾ (اندکی از شب را می خوابیدند. و در سحرگاهان، استغفار میکردند. و در اموالشان، برای سائل و محروم حقی بود). ولی برخی دیگری از مفسران (آیه ۱۷ این سورة) را به دومعنای ذیل آورده اند: یکی آنکه متّقی، بیشتر شب را بیدارند و اندکی از آن را می خوابند، دیگر آنکه متّقی، بیشتر شبها به عبادت بر می خیزند و کم است شبهایی که آنها تماماً در خواب باشند و برای عبادت برنخیزند.

امام ابن کثیر در معنی آن آیه مبارکه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» میگوید: «مراد از آنان، تهجد گزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب بر می خیزند». مجاهد گفته است: هدف آیه مبارکه همانا قیام لیل است. دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر: «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

پهلوهایی گروه ابرابر از ترس پروردگار در هنگام خواب از خوابگاه شان دور است؛ یعنی خواب شان مانند خواب منافقان نیست که چون خود مرده و بیجان باشند، بلکه برای نماز شب (تهجد) برمیخیزند، خدا را بسیار یاد میکنند. «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» و از روزی که به آنها عطا کرده ایم به طریق نیکی و احسان در راه خدا صدقه می نمایند.

باید گفت که: لازمه ی تقوا، فقر و ناداری نیست و میتوان متّقی ثروتمند هم باشد، زیرا قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (آیه ۱۹ الذاریات) در اموال آنان، حقی برای محرومان است. پس آنان باید به

قدری توانمندی در آمد و ثروت داشته باشند که علاوه بر تأمین نیازهای زندگی خود، به دیگران نیز کمک کنند.

در حدیث شریف به روایت معاذ بن جبل (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «اگر می خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

۱- روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

۲- صدقه گناه را نابود می کند.

۳- (در سوم) به پا داشتن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

تهجد یا قیام اللیل:

از فحوای آیات قرآنی، و احادیثی نبوی به این حقیقت میرسیم که: بعد از فرایض، واجبات و سنن، مهمترین نمازی که مسلمانان به ادای آن در شرعیت اسلامی مکلف گردیده اند، فضایل و فواید متعددی هم در بر دارد، نماز تهجد، «قیام اللیل» است.

این نماز در راستای خود سازی و قرب الهی، و در جهت اصلاح و اعتلای روح و روان و تندرستی ظاهری و باطنی انسان سازنده ترین و مؤثر ترین نقشی را ایفا میدارد.

نام های تهجد:

علماء نماز تهجد را با نام های متعددی یاد و مسمی نموده اند که از آن جمله میتوان: صلاة اللیل (نماز شب)، قیام اللیل (شب بیداری)، صلاة التطوع باللیل (نماز نفل شبانه)، صلاة السحر (نماز سحر)، نماز پاکان، نماز انبیا و غیره و غیره نام برد. تهجد در لغت، مصدر و از باب «تفعّل» است و از هَجَدَی هَجَدَهُ جوداً، مأخوذ است. میگویند: هجد و أهجد، یعنی خوابید. و این کلمه در زبان عربی از اضداد است؛ یعنی دو معنای متضاد دارد، هم به معنی خوابیدن در شب است و هم به معنای از خواب بیدار شدن. (جوهری، الصحاح: ۲/۵۵۵)

تهجد در اصطلاح فقهی:

تهجد در اصطلاح فقهی همان شب زنده داری می باشد که غرض برپا کردن نماز شب، تلاوت قرآن عظیم الشان، ذکر خدواند و طلب مغفرت بعمل می آید، برخی از علماء در تعریف اصطلاحی تهجد فرموده اند: «هو صلاة التطوع باللیل» نماز نفلی که در شب خوانده می شود.

هكذا تعدادی از علماء میان نماز شب (قیام اللیل) و نماز تهجد فرق گذاشته اند و گفته اند: خواندن نوافل از مغرب آغاز و تا طلوع صبح صادق، را قیام اللیل و یا هم نماز شب می نامند، ولی نماز نفلی که بعد از خواب شب اداء می شود، آنرا بنام نماز تهجد مسمی داشته اند.

ولی برخی از علماء هر دو را به یک معنا گرفته اند. البته آموزش و روش پیامبر و عمل بیشتر علماء بر همین بوده است که بعد از خوابیدن پاسی از شب بیدار می شدند و نماز تهجد می خوانند.

صحابی جلیل القدر هر یک علقمه بن قیس و اسود بن یزید رحمهما الله در مورد نماز تهجد میفرمایند: «إنما التهجد بعد نومة» نماز تهجد درحقیقت آن است که بعد از خواب اداء شود. (المروزی، قیام اللیل: ۱۹).

فضیلت تهجد در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل ۱۱۲ مرتبه در ۴۵ سوره درباره مقام و منزلت نماز و امر به ادای آن آمده است و از آن جمله در ۱۷ آیه آیاتی در باره نماز شب (قیام اللیل) و دعوت بندگان برای برپا داشتن آن آمده است که این نشانه ای از اهمیت فوق العاده خلوت شبانه معبود با خالق خویش است.

ولی لفظ «تهجد» صرف یکبار در قرآن عظیم الشان و آنهم در (آیه ی ۷۹ سوره ی اسراء) بکار گرفته شده است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى

أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (یعنی ای پیامبر خدا! پاسی از شب را زنده بدار! باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود و نیکو برساند).

ولی قرآن عظیم الشان در مورد سایر نوافل که در قیام لیل و شب زنده داری بعمل میآید در آیات متعددی بدان اشاره نموده که: این آیات عبارتند از: (اسرا ۷۹، فرقان ۶۴، سجده ۱۶ و ۱۷، طه ۳۰، ص ۳۷ و ۳۸، زمر ۹، ذاریات ۱۷ و ۱۸، طور ۴۸، مزمل ۲ و ۳ و ۴ و ۶، دهر ۲۵ و ۲۶، فجر ۳).

در حدیثی آمده است: «علیکم بقیام اللیل فَإِنَّهُ دَابُّ الصَّالِحِينَ قَبْلُكُمْ»؛ نماز شب را بر خود لازم بگیرید، زیرا مواظبت بر آن، شیوه و روش نیکان قبل از شما بوده است. (ترمذی: ۳۵۴۹).

خوانندگان گرامی!

در این حدیث نه تنها بر خواندن نماز تهجد (قیام اللیل) تأکید بعمل آمده است، بلکه نماز تهجد (قیام اللیل) را از روش نیکان امت های گذشته محسوب نموده و به این مطلب اشاره دارد که در ادیان گذشته پابندی به نماز تهجد یکی از معیارهای تقوا و صلاح بوده است و این امت که خیرالامم و پیرو افضل الرسل است، اولی تر و حق دارتر به خواندن نماز تهجد است.

کلمه «علیکم» که جمله آغازین حدیث متبرکه است، معنی تأکید و الزام دارد، که در مورد دیگر نمازهای نفل خیلی کم آمده است.

۲- طوریکه قبلاً تذکر دادیم، نماز تهجد از بهترین و با فضیلت ترین نفل بعد از نمازهای فرضی است «إِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْمَفْرُوضَةِ، الصَّلَاةُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ»؛ (بعد از نماز فرض با فضیلت ترین نماز آن است که در دل شب «جوف اللیل» خوانده شود). (المعجم الکبیر: ۱۶۷۴) هدف از نمازی که در دل شب بجاء آورده میشود، بصورت قطع همان نماز تهجد میباشد.

۳- در روایتی آمده است که در یکی از روزها شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در مورد بهترین عمل پرسید، آن حضرت در جواب آن شخص فرمود: بهترین عمل قیام طولانی در حضور پروردگار در نماز است (یعنی تلاوت کردن طولانی در حال قیام) و همین طور بهترین نماز بعد از فرایض، نماز تهجد است. (مسلم: ۲/۸۲۱)

مسلمانیکه شب زنده‌داری خویش را با نماز تهجد، و با دعا و نیایش و تلاوت قرآن عظیم‌الشان، سپری مینماید، به مهتابی می ماند در آن خلوت و تاریکی می درخشد و مورد الطاف و عنایات پروردگار قرار می گیرد.

واقعیت همین است که: نماز و نیایش در شب و استغفار در سحر، کار دائمی متقین است. استغفار در سحر، اوج عبادت است. و در تهجد و سحرخیزی، از میان تمام اذکار و دعاها، استغفار مقام خاصی خود را دارد.

شأن نزول آیه ۱۶:

۸۳۸- ک: بزار از بلال (روایت کرده است: ما در مسجد می نشستیم و جماعتی از یاران رسول الله (بعد از ادای نماز شام تا نماز عشاء نماز میخواندند. پس آیه «تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ...» نازل شد. در اسناد این روایت عبدالله بن شبيب ضعیف است.

۸۳۹- ترمذی به گونه صحیح از انس (رض) (روایت کرده است: این آیه تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ در باره انتظار به نماز عشاء نازل شده است. (ترمذی ۳۱۹۶، ابوداود ۱۳۲۲ و طبری ۲۸۲۲۲ از انس روایت کرده اند «زاد المسیر» ۱۱۰۹).

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾
پس هیچ کس نمی داند که از آنچه سبب روشنی چشم‌ها است، چه چیزی (از نعمت‌های حیرت‌آور) برای آنها پنهان داشته شده است به پاداش آنچه میکردند. (۱۷)

«مَا أُخْفِيَ لَهُمْ»: چیزهایی که برای آنان پنهان شده است. مراد مواهب عظیم و نعمت های فراوانی است که برای مؤمنان تهیه دیده شده است. در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: الله متعال فرمود: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبُ بَشَرٍ». «برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است». ابو هریره (رض) اضافه کرد: اگر خواستید آیه: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» [السجدة: ۱۷] را بخوانید.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ هرگز برابر نیستند. (۱۸)

ابن کثیر در تفسیر خویش در باره این آیه مبارکه مینویسد: از عدل و کرمش خبر میدهد که در روز قیامت در حکمش بین آنکه به آیاتش ایمان داشته و از پیامبرانش پیروی کرده، و آنکه از اطاعت و فرمان خدا خارج و پیامبرانش را تکذیب کرده است، مساوات برقرار نمی کند. (مختصر ۷۶/۳).

ایمان چیست؟

ایمان عبارت از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است که با طاعت و عبادت زیاد میشود و با گناه و معصیت تقلیل می یابد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ ﴿١﴾ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» (سورة الأنفال: ۲-۳) «مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر

آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل میکنند، کسانی که نماز میگذارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند، اینان همان مؤمنان راستین هستند».

و میفرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ ۖ وَكُتِبَ ۖ وَرُسُلُهُ ۖ وَآلِیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٦﴾» (سورة النساء: ۱۳۶). «وهر کس به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بداند که) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ایمان زبان: عبارت از ذکر و دعا و امر به معروف و نهی از منکر و تلاوت قرآن و غیره است.

ایمان قلب: مانند اعتقاد به وحدانیت خدا و ربوبیت والوهیت و اسماء و صفات او تعالی و وجوب عبادت خدای یکتا که شریک و مانندی ندارد و آنچه که از نیات و مقاصد در ذیل آن داخل میگردد، کما اینکه اعمال قلبی نیز در مسمای ایمان داخل است. مانند محبت برای الله، ترس از الله، توبه و انابت به بارگاه الله و توکل بر الله و غیره، و همچنین اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقیه ارکان اسلام و جهاد فی سبیل الله و طلب علم و غیره از همین قبیل میباشد. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَإِذَا ثَلَّيْتَ عَلَيْهِمْ عَائِيَّتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» [الأنفال: ۲]. «چون آیاتش بر آنها خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید».

و میفرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» سورة الفتح: ۴. «اوست کسی که در دل مؤمنان آرامش نازل کرد تا ایمانی بر ایمان (پیشین) آنان افزون شود».

بنده مؤمن هر چه طاعت و عبادت و وسائل تقربش زیاد شود، ایمانش نیز زیاد میشود، و هر چه طاعت و عبادت و اسباب تقربش کم شود، ایمانش نیز کم میشود، پس گناهان و معاصی در ایمان بنده مؤمن سلباً و ایجاباً تأثیر دارد.

مثلاً: اگر گناهش شرک اکبر یا کفر اکبر باشد. اصل ایمان را باطل می کند، اما اگر پائین تر از آن باشد کمال ایمان را می شکند و پاکی آنرا مکدر کرده و ضعیفش میگرداند، خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» [النساء: ۴۸]. «به راستی خداوند (آن گناه را) که به او شرک آورده شود، نمی بخشد و جز آنرا برای هر کس که بخواهد، می آمرزد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم چی زیبا میفرماید: «لا يَزِيهِ الزَّيْنِي حِينَ يَزِيهِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرِبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»

فاسق:

«فَاسِقًا» فاسق یعنی از فرمان خدا خارج شده. علامه ابن عثیمین در «فتاوی نور علی الدرب (۲/۴)» در مورد اینکه؛ در شریعت اسلام فاسق به چه کسی اطلاق می گردد مینویسد: «فاسق یعنی کسی که از اطاعت الله و پیامبرش خارج شده باشد، و بر دو نوع است: فسق اکبر که کفر است، و فسق پایین تر از آن (که به حد کفر نمی رسد).

مثال فسق اکبر همان است که در (آیات ۱۸-۲۰ سوره سجده) تذکر رفته است: فسق در اینجا به معنای کفر است، فسق دیگری هست که به درجه کفر نمیرسد، مانند این آیه که میفرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (سورة حجرات ۷). یعنی: «اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است». در این آیه خداوند متعال کفر را به تنهایی و فسق را نیز به تنهایی و عصیان را هم که غیر از فسق است را هر یک جداگانه ذکر کرده است.

از فحوای آیه مبارکه معلوم شد که: تنها کفار، مخالف مؤمنان نیستند، افراد فاسق نیز در جبهه‌ی مخالف قرار دارند. **مُؤْمِنًا... فَاسِقًا**

شأن نزول آیه ۱۸:

۸۴۰- واحدی وابن عساکر از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علی بن ابو طالب (گفت: سلاحم در نبرد و روز کار زار از سلاح تو تیزتر و برنده‌تر است، در سخنوری از تو بالاترم. در املاء و نویسندگی به مراتب از تو بهترم. شیر یزدان علی گفت: خاموش ای فاسد تو از راه حق و صلاح بیرون رفته‌ای. پس آیه «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» نازل شد.

۸۴۱- ابن جریر از عطاء بن یسار همینگونه روایت کرده است. (تفسیر طبری، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۷).

۸۴۲- ابن عدی و خطیب در «تاریخ» خود از طریق کلبی از ابو صالح از ابن عباس نیز همینگونه روایت کرده اند.

۸۴۳- خطیب و ابن عساکر از طریق ابن لهیعه از عمرو بن دینار از ابن عباس روایت کرده اند: این آیه در باره علی بن ابو طالب (و عقبه بن ابومعیط که یکدیگر را ناسزا گفتند، نازل گشته است. همچنان در این روایت آمده است که این آیه در مورد عقبه بن ولید نازل گشته است نه ولید.

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، جنه‌الماوی دارند که جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرایی (خداوند) از آنهاست در مقابل اعمالیکه انجام می دادند. (۱۹)

«جَنَّاتُ الْمَأْوِي»: باغ های محلّ زندگی. یعنی دنیا جایگاه سفر است، ولی بهشت جایگاه ماندن و زندگی کردن. «نُزُلًا»: مکانی که مهمان محترم را در آنجا مینشانند. محلّ پذیرائی. چیزی که برای پذیرائی از مهمان آماده میکنند. مراد این است که بهشت محلّ پذیرائی از مؤمنان است و دائماً همچون مهمان از ایشان پذیرائی می شود.

همچنان امام بیضاوی گفته است: بهشت جایگاه و پناهگاه حقیقی است و دنیا منزلگاه کوچ کردن حتمی است. «أنوار التنزیل وأسرار التأویل، مشهور به (تفسیر بیضاوی ۱۱۲/۲).

ایمان از عمل جدا نیست. مؤمن باید تمام کارهایش پسندیده باشد. باغ های بهشتی، برای پذیرایی از مؤمنان است. «نُزُلًا»

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾
اما کسانی که نافرمانی کرده اند پناهگاه و منزلگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن بیرون آیند در آن بازگردانده میشوند، و به آنان گویند: عذاب آتشی را که همواره آن را تکذیب می کردید، بچشید. (۲۰)

فاسق منکر قیامت یعنی: سرپیچی و تمرد کرده اند بر الله تعالی متعال و بر پیامبران علیهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته اند همیشه در دوزخ خواهد ماند. در جنب شکنجه ی جسمی، شکنجه، با تحقیر روحی آنان همراه است. هرباری که بخواهند از آن بیرون شوند، حق تعالی آنان را باز میگرداند و مأموران دوزخ در قالب سرزنش و توبیخ به آنها میگویند «وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» از عذاب دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب میکردید و آن را به باد مسخره مگرفتید، بچشید.

فضیل بن عیاض گفته است: به خدا قسم! دست‌ها بسته و پاها در زنجیرند و زبان‌های آتش آنها را بالا میبرد و فرشتگان آنان را سرکوب می‌کنند. (مختصر ۷۶/۳).
وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾

و بی تردید آنان را غیر از عذاب بزرگ تر [در قیامت] از عذاب نزدیک تر [در دنیا] می‌چشانیم، باشد که (از کفر و شرک و گناه) باز گردند. (۲۱)
«الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ»: عذاب نزدیکتر. عذاب کمتر. مراد مصائب و بلاها و آفات دنیوی است، همچون: زیان‌ها و ضرر‌ها، مریضی‌ها و ناخوشی‌ها، خشک‌سالی‌ها، دردها و رنج‌ها، که بیدارباش‌ها و هشدارهای خدائی بشمارند.
«الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»: عذاب بزرگتر. هدف از آن عذاب اخروی جهنم است (ملاحظه شود سورة‌های: رعد آیه ۳۴، زمر آیه ۲۶).

یکی از سنت‌های الهی، گرفتار کردن گنهکار برای توبه است. «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ» به یقین که الله متعال پیش از عذاب اکبر در آتش دوزخ، کافران را از عذاب دنیا که نزدیک‌تر است می‌چشانیم، از قبیل کشته شدن و اسیر شدن و بلا و سختی و سایر انواع مصیبت‌ها و غم‌ها، بلاها و اضطراب‌ها، محنت‌ها و پریشانی‌ها، مریضی‌های روحی و روانی دردها گرفتار مینماید، ملاحظه میشود که: عذاب آخرت از همه‌ی عذاب‌های دنیوی بزرگتر است.
«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» تا «بازگردند» از شرک و تکذیب و گناهایی که در آن هستند به سوی ایمان، بسوی طاعت و عبادات در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

ولی با چشیدن عذاب‌های دنیوی، بازهم بازگشت خلافکاران از گناهان خود اجباری نیست.

به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است.
امام حسن (رض) گفته است: «عذاب ادنی» یعنی مصایب و ناکامی‌ها و بیماری‌های دنیا که بندگان به آن آزمایش و مبتلا می‌شوند تا توبه کنند. و مجاهد

گفته است: «عذاب أدنی» یعنی کشته شدن و گرسنگی. (مفسران گفته‌اند: مردم مکه هفت سال با خشکسالی و قحطی مواجه شدند تا جایی که مردار و استخوان سگ را می‌خوردند.) (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾

و کیست ظالم تر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود [و] آنگاه از آن روی بگرداند قطعاً ما از مجرمان انتقام کشنده ایم. (۲۲)

بی اعتنائی گنهکار به تذکر، بدتر از گناه می‌باشد، حکم آیه مبارکه همین است که: هیچکس ظالم‌تر نخواهد بود از کسی که به وسیله آیات فرود آمده از جانب حق تعالی بر پیامبرش نصیحت شود، اما آن را ترک کند و بدان ایمان نیاورد، از حق اعراض نماید و بدان عمل نکند. و آنرا به فراموشی می‌سپارد.

اعراض از احکام آیات الهی جرم است و مجرم در معرض انتقام الهی قرار دارد. «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ» به یقین که الله متعال به شدیدترین وجه از دشمنان مجرم و بدکارش آنانیکه آیات الهی به تکذیب گرفته‌اند، با عذاب سختی انتقام می‌گیرد. نباید فراموش کرد که: رحمان و رحیم بودن خداوند، با قهر او منافاتی ندارد. حکم شرعی همین است که: تذکر و محبت کافی نیست، در مورد مجرمان، تنبیه و شدت عمل لازم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۳ الی ۳۰) در باره پندها و اندرزها، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٣﴾

و همانا ما به موسی کتاب (تورات) را عطا کردیم. پس از اینکه موسی (تورات) را دریافت کرده است در شک مباش، و ما او را سبب هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم. (۲۳)

«الْكِتَابَ»: مراد از آن تورات است.

«مَرِيَّةٍ»: شک و تردید.

«لِقَائِهِ»: دریافت کردن موسی تورات را.

«لَا تَكُنْ فِي مَرِيَّةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ»: مخاطب پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. (تفسیر

نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفسر تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی در تفسیر این آیه مینویسد: «پس» ای محمد صلی الله علیه وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی علیه السلام از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنانکه در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی علیه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست. به قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم وعده می دهد که قبل از رحلت، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد. چنانکه این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیه، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود.

در حدیث شریف آمده است: «موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است».

به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلی الله علیه وسلم! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیک تر است.

واقعاً هم آگاهی از تاریخ انبیاء، مایه تسلی و اطمینان خاطر است. آگاهی از تاریخ انبیا، مایه تسلی و اطمینان خاطر است. در باره رهبر آسمانی، نباید هیچ گونه شک و تردیدی وجود داشته باشد. تورات، برای هدایت بنی اسرائیل بوده است، نه جهانیان. «هُدًى لِّبَنِي إِسْرَٰئِيلَ»

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

و از آنان (بعضی از بنی اسرائیل) چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند پیشوایانی قرار دادیم که به حکم ما راهنمایی می کردند. (۲۴)
«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً» «أُمَّةً»: امامان و پیشوایان. مراد انبیاء خدا، یا پیشوایان دینی است که پس از پیغمبران کار امر به معروف و نهی از منکر را به عهده میگیرند.

الله تعالی از بنی اسرائیل هدایتگران و دعوت گرانی را موظف نمود و پیشوایان و رهبرانی را مقرر داشت که مردم در احسان و نیکوکاری به ایشان اقتدا مینمودند و دیگران رابه سوی طاعت الهی و صلاح و استقامت دعوت میکردند. به قولی معنی این آیه مبارکه اینست که: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قراردادیم «که به فرمان ما هدایت می کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به سوی هدایت فرا می خوانند. (تفسیر انوار القرآن).

«لَمَّا صَبَرُوا...»: وقتی که بنی اسرائیل مشقات تکالیف و دشواری های راه خدا را تحمل و بر آن استقامت و شکیبائی کردند. دو چیز انسان ها را به پیشوائی میرساند: نخست ایمان و یقین به آیات الهی، دیگر شکیبائی و پایداری. همچنان ابن کثیر به نقل از یکی از علما میفرماید: «از این آیه به این نتیجه میرسیم که میتوان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

بناءً با صبر و استقامت در برابر شهوات مقاومت نمودند و با یقین و تصدیق در برابر شبهات استقامت کردند؛ زیرا امامت در دین با همین صبر و یقین به دست می‌آید.

ابن جوزی گفته است: بدین وسیله به قریش تذکر می‌دهد که اگر شما هم ایمان بیاورید و اطاعت کنید، در بین شما نیز پیشوایانی قرار می‌دهیم. (زاد المسیر فی علم التفسیر: ۶/ ۳۴۴، تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾
بی‌گمان پروردگارت در میان آنان در روز قیامت در آنچه در آن اختلاف داشتند، فیصله خواهد کرد. (۲۵)

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» ای پیامبر! به راستی که پروردگار تو در میان مؤمنان و کفار در مورد اختلافاتی که داشتند قضاوت و حکم می‌کند، و در امور اختلافی میان اهل شرایع و ادیان به عدل حکم مینماید.. و هر کس مطابق عمل خود برای فرمانبرداران پاداش می‌دهد و سرکشان را به عذاب گرفتار می‌سازد.
«يَفْصِلُ»: قضاوت می‌نماید. فیصله می‌کند.

«بَيْنَهُمْ»: میان بنی اسرائیل. میان انبیاء و بنی اسرائیل. میان کفار و مؤمنین.
شیخ طبری گفته است: در مورد اختلاف آنها درباره‌ی امور دین و زنده شدن و پاداش و کیفر حکم میکند. (تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن طبری ۷۱/۲۱).
أَوَّلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَلَّا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ و (ایشان هم اینک) در مسکن‌هایشان راه می‌روند؟! بی‌گمان در این دلایل (بزرگ و عبرت آموز) است، آیا نمیشنوند؟ (۲۶)

«قرون» جمع «قرن» به معنای قوم و ملّتی است که در یک زمان زندگی می کرده‌اند.

«أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ» «آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را در حالیکه اینان در مساکن تکذیب گران، بعد از هلاکت آنان می گذرند، آثارشان را می بینند و خبرهای آنان را می شنوند؟ و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است مینگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمیگیرند. ابن کثیر گفته است: یعنی آن تکذیب کنندگان از کنار منازل آن ستمگران عبور میکنند، و احدی را در آن دیار مشاهده نمی کنند، و هیچ یک از آنها را که آن را آباد کرده و در آن سکونت گزیدند، نمی یابند. (مختصر ۷۷/۳).

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ» «بی گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمیشنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی زمین های خشک و بی گیاه می رانیم و به وسیله آن کشتزار را می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی بینند؟! (۲۷)

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» آیا کافران تکذیب کننده زندگی بعد از مرگ مشاهده نکردند که الله تعالی آب باران را به زمینی خشک و بایر و بی گیاهی سرازیر می کند و به وسیله آن کشت سبزی را بیرون

می آورد که چهارپایانشان از آن می خورند. یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی خورند، از آن میخورند، پس چرا و به چه دلیل در قدرت و عظمت پروردگار که این کار را انجام داده نمی اندیشند.

«أَفَلَا يَبْصِرُونَ» و فکر نمی کنند تا از روی آن بر کمال قدرت و فضل و کرم خدا استدلال کنند و دریابند خدایی که زمین مرده را دوباره جان می دهد، میتواند آنان را بعد از مرگ باز آورد؟

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

آنها میگویند: اگر راست می گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟ (۲۸)
«الْفَتْحُ»: فیصله و قضاوت میان مردم. مراد دو چیز است: اول روز عذاب استیصال دنیوی، یعنی عذابی که کفار را ریشه کن می سازد و مجال و فرصت ایمان آوردن از آنان سلب می شود. مثل عذاب فرعون و فرعونیان، قوم هود، قوم نوح (ملاحظه شود سورة های: انعام / ۸ و ۴۰ - ۴۴، فرقان / ۳۶ - ۳۸).
دوم روز عذاب سرمدی اخروی که روز قضاوت و فیصله اصلی است و به کسی مهلت گریز از عذاب داده نمی شود (ملاحظه شود سورة های: بقره / ۱۶۲، نحل / ۸۵، انبیاء / ۴۰ سبأ / ۲۶، صافات / ۲۱، دخان / ۴۰).
خوانندگان گرامی!

خداوند متعال در آیات قبل فرمود: ما از مجرمان انتقام میگیریم و آنان را به کیفر اعمال شان میرسانیم. در این وخت است که: کفار به عنوان استهزا و تمسخر می پرسند: روز پیروزی شما مؤمنان و حکم فیصله بخش پروردگار میان کافران و مؤمنان (به گمان شما) چه وقت است؟

صاوی گفته است: مسلمانان میگفتند: خدا ما را بر مشرکین پیروز میگرداند و در بین ما و آنها حکم خواهد کرد. وقتی مردم مکه چنین سخنانی را شنیدند

به طریق استعجال و تکذیب و تویخ و سرزنش گفتند: این پیروزی کی تحقق پیدا می کند؟

شأن نزول آیه ۲۸:

۹۴۴- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اصحاب (می گفتند: به زودی روزگاری خواهد رسید که همه مادران با آسایش و نعمت های فراوان زندگی کنیم. مشرکان گفتند: اگر شما راست میگوئید چه وقت آن فتح و ظفر صورت خواهد گرفت. پس این آیه نازل شد. (طبری ۲۸۳۱۳ روایت کرده این مرسل است.)

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٢٩﴾
 بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت، و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود! (۲۹)

خداوند متعال به این عمل و این سؤال استهزآمیز کافران در این آیه مبارکه جواب فرموده که: ای پیامبر! برای شان بگو: در آن روز که حق تعالی میان مردم حکم فیصله کننده اش را صادر کند، ایمان به الله و رسولش برای تان فایده ای نمی رساند؛ زیرا وقت آن گذشته و شما یک لحظه هم مهلت داده نمی شوید تا امور از دست رفته تان را با توبه به دست آرید و اکنون وقت حساب است نه وقت عمل.

روز قیامت که روز فتح حقیقی است و در آن روز خدا در بین ما و شما حکم خواهد کرد، ایمان آوردن و معذرت خواهی سودی ندارد، پس چرا عجله میکنید؟

بیضاوی گفته است: روز فتح عبارت است از روز قیامت که روز پیروزی مؤمنان بر کفار است و خدا در بین آنها حکم می کند. و بنا به قولی عبارت است از روز بدر. (أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» ۱۱۳/۲)

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

پس از ایشان روی برگردان و منتظر (روز حساب) باش، چراکه ایشان هم منتظر (شکست و نابودی شما) هستند. (۳۰)

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ» به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: از کافران اعراض کن، از آنان روی برگردان. و به آنان اصلاً اهمیت همقایل مه شو، و خساره کفر آنان به تو باز نمی گردد «وَ اَنْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ» منتظر باش که عذابی از جانب الله تعالی را خواهند چشید، اموری را انتظار داشته باش که حتماً به آنان رسیدنی است؛ زیرا کافران نیز گردش بد روزگار بر مؤمنان را چشم به راه اند و انتظار میکشند.

امام قرطبی گفته است: یعنی در انتظار حوادث زمانند که چه به سر شما می آید. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن قرطبی ۱۴/۱۱۲).

ابی هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می کند فرموده است. خداوند بزرگ در حدیث قدسی میفرماید: برای بندگان صالحم نعمتهائی آماده کرده ام که چشمی آن را ندیده و گوشی آنرا نشنیده، و در قلب کسی خطور و گذر نکرده است تا برایشان ذخیره باشد، ترک کنید آنچه در دنیا دیده اید پس چیزی نیست، سپس این آیه را خواند «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» آیه ۱۷. شیخان و ترمذی روایت کرده اند.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة الأحزاب
 جزء ۲۱، ۲۲

سورة احزاب در مدینه نازل شده و دارای هفتاد و سه آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به جهت آنکه دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، به «احزاب» نامیده شد.

همچنان علماء می نویسند که: این سوره به علت به نام سورهی «احزاب» مسمی شده؛ زیرا مشرکین از هر جهت بر ضد مسلمانان در جنگ خندق گرد آمده بودند. از جمله: کفار مکه و غطفان و بنی قریظه و اوباشان عرب برای نبرد با مسلمانان جمع شده بودند. ولی پروردگار با عظمت شر آنان را دفع کرد و با آن معجزه‌ی درخشان، مؤمنان را از جنگ مصون داشت.

علت مسمی شدن جنگ احزاب، به جهت بود که؛ مسلمانان برای دفاع از خود، خندق کردند، بناءً این جنگ به جنگ خندق معروف و مشهور شد. قابل تذکر است که؛ در مجموع، هفده آیه از این سوره مبارکه به جنگ احزاب اختصاص یافته است، و چون در آیات ۲۰ و ۲۲، سه بار کلمه احزاب به کار رفته، لذا این سوره، را به نام «احزاب» مسمی ساختند.

سورة «احزاب» تنها نام این سوره، احزاب به معنای حزب ها و گروه هاست، و سبب نام گذاری آن، طوریکه یاد آور شدیم؛ آیات بیست و بیست و دوم این سوره است که در آن ها بحث از احزاب و گروه ها بعمل آمده است.

نامگذاری سوره:

سوره احزاب طوریکه در فوق هم یادآور شدیم در مدینه پس از سوره آل عمران، نازل شده و چون از رویداد تاریخی معركة خندق که: احزاب قریش و غطفان با دسیسه یهودیان بنی قریظه و منافقان، علیه مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متحد شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در برابر هجوم آنان، در اطراف مدینه برای دفاع از مدینه و خانواده های خویش طرح حفر خندق را در پیش گرفتند، به سوره ی «احزاب» یا «فاضحه»، یعنی؛ (رسوا کننده ی) منافقان و یهودیان مشهور است.

احزاب:

احزاب جمع حزب به معنی دسته هاست.... کلمه «احزاب» بصورت کل یازده مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است و یازده بار در مقام ذمّ است و هدف از آنها دسته های اهل کتاب و مشرکین و تکذیب کنندگان پیامبران علیهم السلام می باشد.

ارتباط و پیوند این سوره با سوره ی قبلی:

سرآغاز و مطلع این سوره با پایان سوره ی سجده پیوند معنوی دارد: پایان سجده اعلام رویگردانی پیامبر از کافران و انتظار مجازات از سوی الله متعال برای آنان است؛ و سرآغاز این سوره در واقع امت پیامبر را به پرهیز گاری و پیروی نکردن از کافران و منافقان... دستور میدهد.

مفهوم کلی سوره:

مفهوم کلی سوره عبارتند از: برخی آداب و رسوم اجتماعی، احکام شرعی و خبرهای قرآنی - تاریخی در مورد غزوه احزاب و بنی قریظه و منافقان. مهمترین این آداب اجتماعی مانند: برگزاری پسندیده ی مراسم عقد نکاح و عروسی و سایر مراسم مشابه آن، اهتمام زن به حجاب، پوشاندن زینتها و

زیباییها در برابر مردان نامحرم، احترام گرفتن و بزرگ شمردن پیامبر نور و رحمت در هر زمان و مکانی و گفتن سخن نیکو و درست.

برخی از احکام شرعی از جمله: پرواداشتن از ذات آفریدگار، دوری از حيله گریهای کافران و منافقان، پیروی از وحی آسمانی، چگونگی و حکم مسأله‌ی ظهار، ابطال راه و رسم فرزندان خواندگی، شناخت اساس ارث، آشنایی با تمام محارم و همسران پیامبر، فرستادن درود و سلام بر روان محمد صلی الله علیه وسلم، رعایت الزامی حجاب، پاک گردانیدن جامعه از آثار خودنماییهای جاهلی، ملزم نبودن زن مطلقه پیش از همبستر شدن به رعایت عده، اختیار دادن به زنان پیامبر میان جدایی از حضرت و یا ماندن در پیش از او و اینکه زنان پیامبر در مقابل کارهای نیک، دو پاداش می گیرند، همان گونه که در مقابل هر کار بد دو سزای می بیند. آزار رسانیدن به الله و پیامبر و مؤمنان حرام است، اهتمام زن به مسؤولیتها و امانتها... سخن درباره‌ی غزوه های احزاب یا خندق و بنی قریظه و پیمان شکنیهای این قوم یهود، رسوایی و بدنامی منافقان و دوری از تزویر، مکر و فریب آنان و سرانجام قصه‌ی زید پسر حارثه و زینب دختر جحش، همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف این سوره:

تعداد آیات سوره احزاب طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به هفتاد و سه آیه، تعداد کلمات آن به (۱۲۱۰) یک هزار و دو صد و ده کلمه، و تعداد حروف آن به (۴۹۹۶) چهار هزار و نه صد و نود و شش حرف، و تعداد نقطه آن به (۲۵۲۷) دو هزار و پنج صد و بیست و هفت نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).

اساسی ترین هدف سوره:

اساسی ترین هدف سوره احزاب را نقاط ذیل تشکیل می دهد:

- محور اصل و اساسی سوره «احزاب»، سازماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است.

شیخ سعید مفسر تفسیر «الاساس فی التفسیر» می نویسد: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: «یا ایها النبی» و «یا ایها الذین آمنوا» به تناوب تکرار شده است».

هدایت مسلمانان در دوره سخت هجوم مشرکان و خیانت یهودیان طی دو جنگ احزاب و بنی قریظه؛

مبارزه با رسومات خرافاتی جاهلی در میان مسلمانان.

محتوای اساسی سوره احزاب:

در بدایت میخواهم به عرض برسانم که؛ سورهی احزاب از جمله سورههای مدنی است که جنبه‌ی تشریعی حیات امت اسلامی را مانند دیگر سورههای مدنی، مورد بررسی قرار میدهد. وجوانب خصوصی و عمومی زندگی مسلمانان را بررسی میکند علی الخصوص موضوع خانواده که در آن مورد احکامی را مقرر داشته است که سعادت و آسایش جامعه را تضمین میکند. و بعضی از عرف و عادت و تقالید موروثی از قبیل «پسر خواندگی» و اعتقاد به وجود دو قلب انسان را باطل و بی اساس معرفی میکند و جامعه را از بازماندههای جامعه‌ی جاهلی و خرافات و افسانه‌ها و اساطیر موهوم پاک مینماید.

مطالعه کنندگان گرامی!

می توان محتوای این سوره ی مبارک را در سه نکته خلاصه کرد:

اول: راهنمایی ها و آداب اسلامی.

دوم: احکام و تشریعات و مقررات الهی.

سوم: بحث درباره ی دو غزوه ی «احزاب».

در **مورد اول**، بعضی از آداب اجتماعی از قبیل آداب جشن عروسی و پوشش و حجاب و عدم آرایش در انظار بیگانه و آداب برخورد با پیامبر صلی الله علیه و سلم و رعایت احترام ایشان و سایر مراسمات اجتماعی را مورد بحث قرار داده است.

در **مورد دوم**، بعضی از احکام تشریعی از قبیل حکم ظهار و پسرخوانده گی، ارث، و ازدواج با طلاق داده شده ی پسرخوانده، و تَعَلُّد همسران پاک حضرت رسول و حکمت آن، و حکم فرستادن درود بر پیامبر و حکم حجاب شرعی، و احکام مربوط به دعوت برای شرکت در جشن عروسی و دیگر احکام را مورد بحث قرار داده است.

و در مورد سوم، درباره ی غزوه ی خندق که به غزوه ی «احزاب» موسوم است به تفصیل سخن رفته، و آنرا به صورتی دقیق ترسیم کرده که چگونه نیروهای طغیان و شر بر ضد مسلمانان بسیج شده بودند. و ماهیت و نهای منافقین را برملا می کند و مسلمانان را از حيله و نیرنگ و کارشکنی آنها بر حذر میدارد و در اول و آخر سوره به طور مفصل درباره ی آنان بحث می کند تا هیچ رازی پنهان و باقی نماند و حيله و نیرنگ آنها برملا شود. سپس نعمت بزرگ دفع نیرنگ دشمنان را به مسلمانان یادآور شده و اینکه خداوند متعال با ارسال پیامبران این دسیسه ها را از آنان دفع نموده، و نیز باد را به عنوان یکی دیگر از

نعمت هایش یادآور می شود. و همچنین غزوه ی بنی قریظه و پیمان شکنی یهود را نیز یادآوری می کند.

- همچنان علاوه بر جنگ احزاب (خندق)، مسائلی دیگری مطرح بحث می باشد. ولی بیشترین موضوعات آن همانا بر محبوبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد پروردگار با عظمت و مبحث حرمت آزار رسانی به آن حضرت به عناوین مختلفی بیان شده است، بقیه موضوعات سوره همه تکمله و متمم همین مطالب اند.

ترجمه و تفسیر سورة احزاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾

ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش، و از کافران و منافقان اطاعت بی گمان الله دانای حکیم است. (۱)

تشریح لغات:

«اتَّقِ اللَّهَ»: هدف از آن مداومت بر تقوا و ترس از الله تعالی یعنی از خدا پروا کن، بر پرهیزگاری پایدار باش.

«لَا تُطِعْ»: مراد پذیرش سخنان کافران و منافقان، و قبول پیشنهادهای سازش کارانه‌ای است که از جانب منافقان مطرح میگردد. یعنی، ای محمد! با کافران و منافقان سازش کاری مکن.

ای پیامبر! «وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» در دعوت منافقان به سوی نرمش و سازش و عدم تعرض به خدایانی که قرن‌ها است آنها را مورد پرستش قرار میدهند، از آنان اطاعت مکن و گفته‌ی آنان را قبول مکن حتی اگر به عنوان نصیحت و دلسوزی آن را برای شما بیان می‌دارند.

مفسران می‌فرمایند که: مشرکین از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست نمودند، تا از بدگویی نسبت به خدایان آنها دست بردارد و بگوید: آنها یعنی بت‌ها، شفاعت میکنند، اما پیامبر صلی الله علیه وسلم از این درخواست و مطالبه آنها ناراحت شد و آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» نازل گردید.

یعنی خدا یقیناً به اعمال بندگان عالم است و می‌داند در نهاد خود چه پنهان می‌دارند، و در تدبیر امور آنان دارای حکمت است.

ابن کثیر در تفسیر خویش «تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر» در معنی این آیه مبارکه می‌نویسد: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

شأن نزول آیه ۱:

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: بعد از غزوهٔ أحد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول الله صلی علیه السلام و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه منوره آمد و در منزل عبدالله ابن ابی رفت. مشرکان از طریق وی به رسول الله صلی علیه وسلم پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتان‌شان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این پیشنهاد، نصف اموال خویش را به پیامبر صلی علیه وسلم می‌دهند. در ضمن منافقان مدینه نیز رسول الله صلی علیه وسلم را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول الله صلی علیه وسلم این پیشنهادات شان را بطور قاطعانه و محکمی رد کردند و این آیه کریمه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ...» نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آنگاه رسول الله صلی علیه وسلم دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که بر اثر آن، آنان از مدینه اخراج شدند. خوانندگان گرامی!

در آیات (۱ الی ۵) در باره پرهیزگاری، پیروی از وحی، توکل بر الله، تعدد قلب، ظهار، تبنی (فرزند خواندگی) بحث بعمل آمده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾
و آنچه را که از سوی پروردگارت به تو وحی میشود پیروی کن؛ البته الله به آنچه انجام میدهد، آگاه است. (۲)

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» ای پیامبر! از آنچه الله تعالی به سویت وحی نموده که کتاب الله و سنت بیانگر آن است؛

«إِتَّبِعْ»: پیروی کن. یعنی بجز از وحی الهی از سایر مشورت های کافران و منافقان - پیروی نکن؛ واقعیت هم همین است که: راه رسیدن به تقوا، تنها و تنها پیروی از وحی است.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» همانا الله از اعمال شما باخبر است و هیچ چیز از امور شما براو پوشیده و پنهان نیست و در مقابل آن به شما پاداش میدهد. برای اعمال نیکو پاداش نیک و برای اعمال بد جزای سختی مقرر می دارد. در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی نکردن از کافران و منافقان و پیروی از وحی، مشکلاتی خاصی و بخصوص خود را دارد که راه مبارزه و مقابله و بیرون رفت از این مشکلات و پرابلم ها، همانا توکل به پروردگار با عظمت و متابعت از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

همچنان باید گفت که: هیچوقت در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمی شود، و اصلاً سازگار و منطقی هم نیست. دوستی با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

و توکل بر الله کن، و همین بس که الله حافظ و مدافع انسان باشد. (۳)

خوانندگان گرامی!

در (آیه ۱۶۰ سورة آل عمران) آمده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (اگر الله تعالى شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر شما را خوار کند، پس چه کسی است که بعد از آن بتواند شما را یاری رساند؟ (بنابر این) مؤمنان فقط باید بر الله تعالى توکل کنند. و همه را به او بسپارند. کسی که حق تعالى را نگهدارنده بداند و از او یاری بخواند، بسنده اوست. پس او بهترین متصرف و نیکوترین صاحب اختیاری است.

چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است: «ان ينصرکم الله فلا غالب لکم» (اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد). در این هیچ جای شکی نیست که: پیروزی های طبیعی تحت الشعاع عوامل دیگر واقع میشوند، ولی هیچ وخت نصرت و امداد الهی تحت هیچ شعاع قرار نمی گیرد. و به این حقیقت و واقعیت دست یافتیم که: پیروزی و شکست هر دو با اراده پروردگار با عظمت است.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾

خداوند برای هیچ کس دو قلب در درون وجودش ننهاده است، و هرگز همسران را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده، و (نیز) فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است، این سخنی است که شما تنها به زبان خود میگوئید (سخنی باطل) اما الله حق میگوید، و به راه راست هدایت می کند. (۴)

امام مجاهد میفرماید که: این آیه مبارکه در باره یکتن از افراد قریشی است که بی نهایت شخصی هوشیار و ذکی بود و در بین مردم با «دو قلب» شهرت داشت، نازل گردیده است. او می گفت: من در سینه خویش دو قلب دارم، با هر یک از آن دو بیشتر از عقل محمد درک می کنم. (در تفسیر قرطبی ۱۱۵/۱۴ و زاد المسیر ۳۴۷/۶ ملاحظه شود).

همچنان سایر مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه کریمه در باره یکی از منافقان نازل گردیده است که همیشه ادعا داشت که من دارای دو قلب هستم؛ قلبی که مرا به کاری دستور میدهد و قلبی دیگر به کاری دیگر. همچنان اعراب طوری تصور داشتند که آنعه اشخاصی که دارای ذکاوت و هوشیار خارق العاده باشد، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دارای دو قلب می باشد، زیرا او حافظه قوی داشت و می گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه بوت در پا و لنگه دیگر در دست در حال فرار است. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ بوت در دست و یکی در پا داری؟ گفت: طوری فکر میکردم که هر دو لنگ بوت در پایم است! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

خوانندگان گرامی!

«قَلْبَيْنِ»: دو دل. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ...»: طوریکه گفته شد هدف کلی این آیه مبارکه این است که همانگونه که الله تعالی برای کسی دو پدر، و یا دو مادر قرار نداده است، به کسی هم دو دل نداده است. در این آیه مبارکه به

تمام وضاحت روشن شد که انسان ها فقط دارای یک قلب است قلبی که در آن میتواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این طوری نیست که همه آنرا در یک قلب جمع کرد.

واقعیت امر هم همین است که: در یک قلب دو دوستی متضاد با هم جمع نمیشود، و اصلاً و ذاتاً سازگار هم نیست. دوستی با پروردگار با عظمت و با رسول الله صلی الله علیه وسلم و دوستی با کفار و منافقان.

همچنان در آیه متذکره موضوع «ظهار» مطرح بحث قرار گرفته است طوریکه میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ أَلَلًا يُتَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ» همسران را که آنها را مورد ظهار قرار می دهید، مادران شما قرار نداده است.

مفسران جوزی در فهم این آیه مبارکه میفرماید: الله تعالی اعلام فرموده است که همسر، به هیچ صورت، مادر شوهر شده نمیتواند. ولی در زمان جاهلیت چنین گفته‌ای به کار میرفت و آن اینکه نفر به زنش میگفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی. (زاد المسیر ۳۵۰/۶).

ظهار چیست:

«يُظَاهَرُونَ» (ظهار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظهار عبارت است از اینکه، شخص به همسر خویش میگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». و آمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلان داشت.

قابل تذکر است که: به کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس الله تعالی در این آیه مبارکه واضح ساخت که: همسر

انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفاره واجب می شود.

مبحث «ظهار» بصورت کل در دو آیه از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیه ۳، سورة «مجادله» و آیه ۴، سورة «احزاب» مطرح بحث قرار گرفته است (خواننده محترم برای مطالعه بیشتر مبحث ظهار میتوانید به سورة مجادله تفسیر احمد مراجعه فرمایند).

همچنان در آیه متذکر مبحث فرزند خواندگی را مورد بحث قرار میدهید طوریکه میفرماید: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» و فرزند خوانده‌ها را پسران شما قرار نداده است؛ زیرا آنهایی که از پشت شما نیستند پسران شما نمیباشند. منظور از آیه اثبات بطلان گمان‌های جاهلیت است. پس همان طور که یک نفر دو قلب در سینه ندارد، همان طور هم همسری که مورد ظهار واقع میشود، مادر نمیشود و پسر خوانده، فرزند نمیشود؛ چون مادر حقیقی همان است که انسان را به دنیا می آورد و فرزند حقیقی همان است که از پشت انسان به وجود می آید. پس چگونه ظهار شده را مادر قرار میدهند؟ و چگونه فرزندان دیگران را که از پشت آنها نیستند، فرزندان خود قرار میدهند؟ سپس الله تعالی هدایت فرموده است که: نسب آنها را به پدران خودشان باز گردانند. بصورت کل باید بعرض برسانم که: معیار حق و باطل، در امور شرعی همانا وحی الهی است، نه رسم و رواج ها و به اصطلاح آداب و عادات که در اجتماع وجود دارد.

شأن نزول آیه ۴:

۸۴۶- ترمذی به نحو حسن از ابن عباس (رض) روایت کرده است: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز میخواند چیزی را به یاد آورد که آن را

فراموش کرده بود. منافقانی که با آن بزرگوار نماز میخواندند، گفتند: آیا نمیبینید که او دو دل دارد، ولی با شما و دلی با خودش. پس آیه «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ» نازل شد.

۸۴۷- ک: ابن ابوحاتم از طریق خصیف از سعید بن جبیر، مجاهد و عکرمه روایت کرده است: در آن روزگار شخصی بود که همه می گفتند: این مرد دوتا دل دارد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر طبری، جلد ۲۱، صفحه ۱۱۸).

۸۴۸- ک: ابن جریر نیز از طریق قتاده از حسن (چنین روایتی را نقل کرده و افزوده است: آن مرد میگفت: من دونفس دارم، یکی بر من امر و دیگری نهی میکند. (تفسیر طبری ۲۸۳۲۱ و ۲۸۳۲۲ به قسم مرسل روایت کرده است).

۸۴۹- و طرطق ابن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است: این آیه در مورد مردی از بنی فهم نازل شده است که میگفت: در سینه خود دو دل دارم با هریکی از آنها بهتر از عقل محمد درک میکنم. (تفسیر طبری ۲۸۳۲۰ به قسم مرسل روایت کرده است).

۸۵۰- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: این آیه در باره جمیل بن معمر مردی از قریش از بنی جمع نازل شده است.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾

آنان (پسرخوانده‌ها) را به پدرانشان نسبت دهید، این کار پیش الله عادلانه‌تر است، و اگر پدران شان را نشناختید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما هستند، و بر شما در آنچه اشتباه کرده‌اید گناهی نیست مگر (گناه) در آنچه دلهایتان قصد آن را دارد، و خداوند آمرزگار مهربان است. (۵)

«أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» «أَدْعُوهُمْ»: صدایشان بزنید. ایشان را بخوانید و بنامید. فرزندان را به پدران شان نسبت دهید و نسب ها را به هم مخلوط نسازید، «هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» این کار در نزد پروردگار متعال به عدل و حقانیت نزدیک تر است. «أَقْسَطُ»: عادلانه تر است. استعمال اسم تفضیل عادلانه تر بدان معنی نیست که اگر آنان را به نام پدر خوانده ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، بلکه مقایسه عادلانه و ناعادلانه، یا به عبارت دیگر خوب و بد است. وقتی که میگوئیم: انسان اگر خود را به کام ارژدها نیندازد بهتر است. مفهوم سخن این نیست که اگر خود را به کام ارژدها بیندازد به و خوب است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

ابن جریر گفته است: خواندن آنها به نام پدرانشان در نزد الله عادلانه تر و درست تر و به حقیقت نزدیک تر است از این که آنها را به نام غیر پدران خودشان بخوانید. (تفسیر طبری ۷۶/۲۱).

«فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» اگر پدران حقیقی فرزندان را نمی شناختید، آنان را با ملاحظه رابطه اجتماع و محبت خویش به نام برادران دینی تان بخوانید؛ زیرا ایشان برادران و دوستان دینی شما می باشند.

ابن کثیر گفته است: خدا فرمان داده است در صورتی که پدر اصلی فرزند خوانده شناخته شود باید نسبت او را به پدر اصلی بازگرداند، و اگر پدرانشان شناخته نشوند در عوض نسب از دست رفته، آنها را برادر و دوست دینی به حساب آورید. از این رو پیامبر صلی الله علیه و سلم به زید بن حارثه میگفت: «تو برادر و دوست ما هستی». (مختصر ابن کثیر ۸۱/۳).

وابن عمر رضی الله عنه گفته است: تا زمانی که آیه «أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل نشده بود، نمی گفتیم: «زید بن حارثه» بلکه می گفتیم: زید بن محمد. (بخاری آن را روایت کرده است).

ابن کثیر میفرماید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خداوند متعال برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیک‌تر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آن‌ها بسوی پدران حقیقی آن‌ها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سخن تان که فلان فرزند فلان است در حالیکه فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدران‌شان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شما» بنابراین، به آن‌ها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

مطالعه کنندگان گرامی!

«وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! اگر خطایی از شما نا آگاهانه سرزند و دل‌های تان قصد آن را نداشته باشد، خداوند متعال شما را تنها به امور و کارهای قصدی (نه به خطاکاری‌ها) مؤاخذه می‌نماید. «وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» اما گناه و تقصیر وقتی بر شما می‌باشد که به طریق عمد او را به غیر پدرش نسبت بدهید.

«وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» و مغفرت خدا وسیع و رحمتش عظیم است، اهل اشتباه را می‌بخشد و به مؤمن توبه کننده رحم می‌کند.

الله تعالی برای شخص خطاکاری که به قصد گناه نکرده باشد می‌آمرزد و توبه کنندای را که به گناه اصرار نورزد مورد رحمتش قرار می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از اتم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، در گذشته است». «ولی» گناه در آن چیزی است که دل‌هایتان قصد آن را کرده است» از نسبت دادن عمدی

پسران به غیر پدران حقیقی شان در حالیکه به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده میگوید: «اگر مردی را به نام غیر پدرش بخوانی در حالیکه بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هر چند او درواقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنهکار هستی».

در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام». «کسی که خود را به نام غیر پدرش میخواند در حالیکه میداند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است».

أبو حفص نجم الدین عمر بن محمد نسفی (۴۶۲ - ۵۳۸ق) در تفسیر خویش میگوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه میشود: چنانچه آن فرزند خوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت میشود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد میشود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد امام ابو حنیفه (رح) کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزند خواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطاء می‌کند چنان که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

شان نزول آیه ۵:

۸۵۱- بخاری از ابن عمر (رض) روایت کرده است: ما همواره زید بن حارثه را زید بن محمد می‌گفتیم. تا این که آیه «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نازل شد. (صحیح است، بخاری ۴۷۸۲، مسلم ۲۴۲۵، ترمذی ۳۲۰۹ و ۳۸۱۴).

خوانندگان گرامی!

خلاصه اهداف و محتوای آیات متبرکه (۱ الی ۵) را چنین جمع بندی و خلاصه نمود: الله متعال خواست با این آیات، عزت و کرامت را در دل های مسلمانان بنشانند و به آنان اطمینان و اعتماد بخشد، تا به سخن دشمن التفات نکنند.

اسلام تنها مجموعه ای از راهنمایی ها، اندرزها، راه و رسم ها قوانین و مقررات و عادات نیست. اسلام؛ یعنی، تسلیم شدن در برابر فرمان الله متعال، التفات کردن به امر و نهی قرآن و رویگردانی از برنامه های غیر الهی. مسلمان نباید گول بیگانه بخورد، باید در همه ی شؤون زندگی خویش بر الله توکل کند تا خدا یار و نگهدارش باشد.

و اینک در آیات: (۶ الی ۸) در باره پیامبر و منزلت او، بحث بعمل می آید.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او در حکم مادران ایشان هستند، و خویشاوندان (در استحقاق میراث) نسبت به همدیگر در کتاب الله از مؤمنان و مهاجران اولویت بیشتری دارند، مگر اینکه در حق دوستان احسان بکنید. این در کتاب نوشته شده است. (۶)

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مسایل دین و دنیا برای مؤمنان از خودشان بهتر و نزدیک تراند. و حکم و فرمانش نافذتر و اطاعتش واجب تر است. بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته های شخصی خود مقدم بدارند.

«الَنْبِيُّ أُولَى...»: همچنان هدف از این آیه مبارکه اینست که: پیغمبر اسلام در جان و مال امت محمدی، حق تصرف بیشتری از خود تصرف مؤمنان در جان و مال خود دارد، و پیغمبر همیشه باید عزیزتر از جان و مال مؤمن در نزد مؤمن باشد، و فرمان و فرموده او مقدم بر اراده و خواست خود انسان (ملاحظه شود سورة: نساء آیه ۶۵).

در آیه (۶۴) سورة نساء آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن الهی از او اطاعت کنند...).

طوری که میدانید هدف نهایی پیامبران الهی هدایت مردم و آزاد کردن آنها از قید و بند طاغوت‌های بیرونی و درونی است. لذا مبارزه با ظلم اجتماعی، مخالفت با هواهای نفسانی و دل سپردگی به آفریننده هستی در اولویت برنامه‌های آنان است.

- کسانی که به ندای پیامبران الهی پاسخ مثبت می دهند در حقیقت خود را در معرض فضل و رحمت خداوند قرار می دهند و از مغفرت و رحمت مخصوص او بهره مند می شوند.

- برای تحقق این اهداف، خداوند از مردم می خواهد از پیامبران اطاعت کنند تا در مسیر درست زندگی قرار گیرند.

- آیه مبارکه اطاعت از رسول خدا را مطلق ذکر کرده و بدون هیچ قید و شرطی آورده است. از این رو معلوم میشود که اولاً در تبعیت از پیامبر نباید چون و چرا کرد و همین قدر که مطمئن شدیم فرمانی از پیامبر صادر شده است باید بدون چون و چرا انجام دهیم. ثانیاً باید بدانیم که اطاعت از رسول در حقیقت همان اطاعت از خداست.

«أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»: همسران پیغمبر مادران امت محمدی هستند، و لذا مؤمنان باید برابر فرمان آسمانی حرمت مقام مادری ایشان را رعایت کنند و یکایک مادران آسمانی را گرامی دارند (ملاحظه شود سورة: احزاب آیه ۵۳). از این رو نکاح همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان حرام است. و نیز از این جهت که در اثر آزار آنها رسول الله صلی علیه وسلم آزار می بیند، که شدید ترین درجه ی حرمت است.

در «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود آمده است: در قضیه ی تحریم ازدواج با آنها و وجوب تعظیم آنان، به مثابه ی مادران می باشند، ولی در غیر موارد مذکور همانند بیگانه هستند. (ابو سعود ۲۰۳/۴).

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» این قسمت از آیه مبارکه، بیان گر این واقعیت است که مؤاخات و برادری موجود میان مهاجرین و انصار مدینه در صدر اسلام، و مؤاخات و برادری منعقد در هر زمانی، موجب ارث بردن نمی باشد.

میراث بردن مؤمنان خویشاوند از یک دیگر، نسبت به میراث بردن به اساس ایمان و هجرت (که در نخستین دوره اسلام مشروع بود و بعد از آن منسوخ شد) اولی و بهتر است؛ زیرا نظام ارث براساس نسب مشروعیت یافته و بر مبنای اخوت دینی نیست؛ مگر آنگاه که مسلمانان اراده انجام کار خیری را داشته باشند و چیزی را به عنوان خیرات تحفه، نیکی، وصیت و احسان برای غیر ورثه بدهند.

مفسران گفته اند: بدین وسیله قاعده ی صدر اسلام نسخ شده است که تورات در بین آنان بر مبنای برادری ایمانی و هجرت و غیره مقرر بود. (تفسیر زاد

المسير فی علم التفسیر: تالیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۶ میلادی - ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری)

«کِتَابِ اللَّهِ»: هدف از آن لوح محفوظ یا قضا و قدر الهی است و یا هدف از آن قرآن کلام آفریدگار است که قوانین ارث در آن مقرر است (ملاحظه شود سورة: بقره آیه ۲۳۳، نساء آیات ۱۱ و ۱۲ و ۱۹ و ۱۷۶).

«إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا» مگر اینکه نسبت به برادران مهاجر و انصارتان در حال حیات خود نیکی و احسان کنید، یا این که وصیت کنید که بعد از مرگ چیزی به آنها داده شود که چنین وصیتی جایز و بلا مانع است، و خدا بندگان را به دست و دل بازی به شیوه‌ای معروف تشویق کرده است.

«كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» این حکم که خداوند متعال آن را مشروع کرده در لوح محفوظ نوشته و ثبت است، پس با عمل به امور مشروع، تابع امر او تعالی باشید، از امام اموری که به عنوان شریعت آورده متابعت نمایید، به همسران آن حضرت احترام داشته باشد و با اذیت و آزار بر آنان تعرض نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند خشم و لعنت الله تعالی بر او لازم میگردد. مفسرأبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عکابه الدوسی بصری (۶۱ - ۱۱۷ق) میفرماید: در نزد الله نوشته شده است که کافر از مسلمان ارث نمی برد. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۲۶).

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾
و [یاد کن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و (نیز) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از [همه] آنان عهد محکم گرفتیم. (۷)
«مِيثَاقًا غَلِيظًا»: پیمان سخت و عهد استوار (سورة: نساء آیه ۲۱).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت مقام و منزلت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در میان مؤمنان، به بیان گرفت اینک الله متعال مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان را در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت چنین بیان میفرماید: ای پیامبر! از روزی یاد کن که خداوند متعال از پیامبران برای تبلیغ رسالتشان پیمانی مستحکم گرفت و او تعالی از تو واز نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام، عهد و پیمان گرفت که پیام الهی را تبلیغ کنند، امانتش را اداء نمایند، از آنچه به تبلیغش مأمور شده‌اند چیزی را نپوشند و هر کدامشان یک دیگر را تصدیق نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اینها پیامبران اولوالعزم و از مشاهیر پیامبراند و به منظور بیان مزید شرف عظمت، حضرت محمد را از پیش آورده است.

مفسر بیضاوی میفرماید: مخصوصاً آنها را نام برده است؛ چون از مشاهیر و صاحبان شریعت اند و به عنوان تعظیم و تکریم مقام و منزلت پیامبر ما، وی را قبل از آنها آورده است. (تفسیر بیضاوی ۱۱۴/۲).

و ابن کثیر فرموده است: به خاطر شرفش اول پیامبر خاتم را آورده است و بدین وسیله منزلتش را بیان کرده است. سپس دیگر پیامبران را به ترتیب زمانی ذکر کرده است. (مختصر ۸۳/۳).

لَيْسَ السَّالُّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾

تا صادقان را از صدقشان بپرسد و (الله) برای کافران عذاب دردناک آماده کرده است. (۸).

«لَيْسَ السَّالُّ»: تا سؤال کند. هدف این است که پیغمبران باید پیام الله تعالی را به مردم ابلاغ کنند، و علماء نیز تا آنجا که در توان دارند باید در تبیین آئین الهی

سعی عظیمی به عمل آرند و از کتمان پرهیزند تا با در دست داشتن حجت، خدا از مردم باز خواست فرماید. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

«الصَّادِقِينَ»: راستکاران و راستگویان. هدف از آن انبیاء است (سورة: مائده آیه ۱۰۹) و یاهم هدف از آن مؤمنین است که در مقابل کافرین قرار گرفته‌اند (سورة: احزاب / ۲۳، حجرات آیه ۱۵، حشر آیه ۸).

«لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» الله تعالی از پیامبران میثاق و عهد و پیمان محکم گرفت، تا نحوه پاسخ دهی هر قوم در برابر دعوت را از ایشان پرسد و در نتیجه مؤمنان را با دخول در بهشت پاداش دهد و کافران را در آتش دوزخ عذاب نماید.

صاوی گفته است: حکمت در پرسش از پیامبران، در حالی که خدا خود از صدق آنان آگاه است، عبارت است از تقبیح و سرزنش کفار در روز قیامت. (صاوی بر جلالین ۲۶۹/۳).

امام قرطبی فرموده است: آیه یادآور این است که وقتی از پیامبران در روز قیامت سؤال شود، پس دیگران چگونه باید باشند؟ و فایده‌ی پرسش از آنها توبیخ کفارست، همان طور که از عیسی پرسید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ؟» (تفسیر قرطبی ۱۲۸/۱۴).

قابل یادآوری است که: فلسفه‌ی سؤال کردن از پیامبران صلی الله علیه وسلم، برای این است تا راست کرداری داستان روشن گردد؛ که کافران و بی باوران در روز قیامت و در حضور همه‌ی مردم (علی رؤوس الأشهاد) رسوا و سرافکنده و خوار شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۹ الی ۲۷) در باره جنگ احزاب یا خندق بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و الله به آنچه می کنید بیناست. (۹)

در آیه مبارکه خطاب به مؤمنان آمده است که: از فضل و احسان الهی بر خویشتن در روز غزوه احزاب یاد آورید؛ «إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ» وقتی که سربازان احزاب و لشکر آنان به سوی شما آمدند یعنی در زمانی که اهل کفر اعم از یهود، مشرکان و منافقان بر شما اتفاق ورزیده و شما را از هر طرف در احاطه و محاصره خویش گرفتند.

«إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...»: اشاره به جنگ احزاب است. جنگ احزاب، نام مبارزه همه جانبه ای است که از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروه های مختلفی همچون یهودیان بنی نضیر و طایفه قریش، و قبائل غطفان و بنی اسد و بنی سلیم در سال پنجم هجری به راه انداخته شده بود.

«رِيحًا»: طوریکه یاد آور شدیم طوفان باد سخت و سردی است که بر سپاه شان دشمن فرستاده شد که بر اثر آن خیمه های شان را از بیخ برکند، دیگ های شان را دور انداخت و خاک ها را بر روی شان پاشید.

«جُنُودٌ لَمْ تَرَوْهَا»: هدف فرشتگانی است که خوف و هراس را به دل سربازان دشمن انداختند. چه بسا مراد چیزهای دیگری هم باشد که جز خدا کسی از آنها آگاه نیست.

مفسران گفته اند: باد و طوفانی خانمان برانداز یعنی باد صبا را در شبی بسیار سرد و تاریک بر آنان نازل کردیم، شدت باد به حدی بود که منازل آنها را

برکند و دیگر هایشان را واژگون نمود و انسان را به زمین می انداخت. خدا فرشتگان را اعزام داشت و آنها را به لرزه درآوردند، جنگ نکردند بلکه در دل آنها رعب و هراس انداختند. («حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است.). مفسر ابو السعود (متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم» میفرماید: منظور از جنود، احزاب یعنی قریش و غطفان و یهود بنی قریظه و بنی نضیر است. در حدود دوازده هزار نفر بودند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم باخبر شد که آمده‌اند، به مشوره «سلمان فارسی» در چهار اطراف مدینه خندق کند، بعد از آن خود با سه هزار نفر از مسلمانان بیرون آمد و در پشت خندق اردو زد. به طوری که خندق در بین آنها و مشرکین قرار گرفت. بیم و هراس بالا گرفت، و مؤمنان گمان‌ها بردند. و در بین منافقان، نفاق و دودلی و هراس نمایان شد تا جایی که «معتب بن قشیر» گفت: محمد وعده‌ی گنج خسروی و تزار را به ما می‌دهد در حالی که یارای رفتن به قضای حاجت را نداریم. (ابو سعود ۳۰۴/۴).

شان نزول آیه ۹:

۸۵۲- بیهقی در «دلائل» از حدیث (روایت کرده است: شبی در جنگ خندق [در شوال سال پنجم هجری بنا بر قول صحیح مشهور] متوجه شدم که ما سپاهیان اسلام در نظم و ترتیب خاصی نشسته ایم. ابوسفیان با همراهانش از احزاب مختلف در بلندی‌ها بالای سر ما مستقر بودند و بنی قریظه در پایین قرار داشتند که از طرف آنها در باره فرزندان و خانواده خویش نگران بودیم، هرگز شبی تاریکتر و طوفانی‌تر از آن بر ما نگذشته است. منافقان شروع کردند به اجازه گرفتن از نبی کریم که به خانه‌هایشان برگردند آنها بهانه میکردند که خانه‌های ما عاری از پاسبان است در حالیکه امنیت خانه‌هایشان

تأمین بود. هریکی از آنها که از پیامبر اجازه رفتن می گرفت برایش اجازه میداد بازهم پنهانی محل را ترک میگفتند. ما در حدود سه صد نفر بودیم، ناگاه رسول الله به سوی ما آمد و متوجه یکایک ما شد به من که رسید گفت: اخبار سپاه دشمن را برای من بیاور، به لشکرگاه آنها رفتم آنجا باد به شدت میوزید به خدا سوگند آواز سنگ‌هایی را که باد و طوفان بر فرش‌ها و بارهای آنها می زد می شنیدم آنها می گفتند: کوچ کنید کوچ کنید، نزد پیامبر اکرم (برگشتم و از احوال دشمن آگاهش ساختم. آنگاه خدای عزوجل آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بیهقی در «دلائل» ۳ / ۴۵۴ و ابونعیم در «دلائل» ۴۳۳ روایت کرده اند. حاکم ۳ / ۳۱ و بیهقی ۳ / ۴۵۰ از طریق بلال بن یحیی عیسی از حذیفه به همین معنی روایت کرده اند. اسناد این حسن است به خاطر بلال. و اصل این در صحیح مسلم ۱۷۸۸ است که آن را حاکم صحیح شمرده و ذهبی هم با او موافق است. به «ابن کثیر» ۵۳۲۰ به تخریج محقق نگاه کنید).

غزوةُ اَحزاب:

اکثریت سیره نگاران معتقدند که غزوة اَحزاب در ماه شوال سال پنجم به وقوع پیوسته است. و اما واقدی و ابن سعد میفرمایند: که این غزوة در ماه ذیقعدة سال پنجم اتفاق افتاده است. از زهری، مالک بن انس و موسی بن عقبه نقل شده است که گفته‌اند: غزوة اَحزاب در سال چهارم. اتفاق افتاده است. (السيرة النبوية في ضوء المصادر الاصلية، صفحه ۴۴۴)، (البدایة والنهاية، ج ۴، ص ۱۰۵).

ابن حزم نیز به طور قطعی تأریخ وقوع آن را سال چهارم دانسته است. دلیل این تأکید شان را چنین توضیح میدارد که ابن عمر در این غزوه که پانزده

ساله بود؛ بخاطریکه ایشان در غزوة احد که به اتفاق در سال سوم. اتفاق افتاد، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وسلم ایشان را که چهارده سال سن داشت، برگردانید.

انگیزه های غزوة احزاب:

یهود بنی نضیر بعد از اخراج از مدینه و استقرار در مدینه، در حالیکه قلبهایشان مملو از کینه و نفرت مسلمانان بود، به فکر انتقام از مسلمانان افتادند و برای این منظور نقشه هایی طراحی نمودند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید قبایل مختلف عرب را برای جنگ با مسلمانان برانگیخت و برای اجرای این نقشه شوم، جماعتی مرکب از سلام بن ابی الحقیق، حی بن أخطب، کنانه بن الریبع، هوزه بن قیس و ابو عماره تشکیل دادند. (السيرة النبوية، ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۲۳۷).

این گروه در مأموریتی که به آنان محول گردیده بود، خویش تا حد زیادی موفق گردید و توانست قریش را که از محاصره اقتصادی تحمیلی دولت اسلامی رنج می برد و قبیله غطفان را که چشم به مال و نعمت مدینه دوخته بود و بسیاری از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه آماده کند.

این گروه یهودی به مشرکان مکه گفتند: دین شما از دین محمد بهتر است و شما نزدیک تر به حق هستید؛ چنانکه خداوند این مطلب را در قرآن بیان نموده و فرموده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبَتِ وَالْطَّغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾» (سوره النساء: ۴۹-۵۲)

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می شمارند؛ بلکه خدا است که کسانی را که بخواهد، پاک می دارد و بدیشان به اندازه نخ هسته خرما هم ظلم نمی شود. بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد، آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از دانش کتاب بدیشان رسیده است. چگونه به بتان و شیطان ایمان می‌آورد و درباره کافران میگوید: اینان از مسلمانان بر حق ترو راه یافته تراند. آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را نفرین نموده است و هر که را که خداوند نفرین کند، کسی را نخواهد یافت که یاری کننده او باشد».

استاد «ولفنسون» یهودی به این اشتباه بزرگ تاریخی یهودیان اشاره می نماید و میگوید: «آنچه هر انسان مؤمن به خدای یگانه، چه یهودی و چه مسلمان، را می‌آزارد، گفتگویی است که بین برخی از یهودیان با بت پرستان قریش اتفاق افتاد که در نتیجه این مذاکره، یهودیان، دین بت پرستی قریش را از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم برتر دانستند». (تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ولفنسون، صفحه ۱۴۲).

این دیدگاه یهودیان، اسباب خوشحالی قریش را فراهم آورد و برای جنگ آمادگی بیشتری اعلام نمود و به اتفاق گروه یهودی برای یورش به مدینه موعدی مقرر کردند. (تاریخ اليهود فی بلاد العرب، ولفنسون، صفحه ۱۴۲).

همچنین یهودیان بنی نضیر با سران اعراب غطفان، قرارداد نظامی متحدی علیه مسلمانان امضا نمودند که مهم ترین بندهای آن عبارت بود از:

الف: غطفان باید شش هزار جنگجو داشته باشد.

ب: بعد از پیروزی باید یهودیان محصول خرماي یک سال خیر را به غطفان بدهند.

(غزوة احزاب، محمد احمد باشمیل، ص ۱۴۱).

بعد از امضای این پیمان نامه، یهودیان با ده هزار مرد جنگجو که چهار هزار آنها از قریش و هم پیمانانشان و شش هزار دیگر از غطفان و هم پیمانانشان بودند، به قصد حمله بر مدینه به راه افتادند و نزدیک مدینه اتراق کردند.

غزوة احزاب و نتایج آن در قرآن:

قرآن عظیم الشان، در مورد غزوة احزاب به تفصیل سخن گفته است و این دو غزوه (احزاب و بنی قریظه) را به ثبت رسانیده است و قرآن مسائل جاودانه‌ای را که گذر زمان و مکان، آنها را فرسوده نمی نماید بیان می‌دارد و این هم از همان نوع است؛ زیرا مسلمانان دائماً از طرف دشمنان مورد تهاجم نظامی قرار خواهند گرفت؛ گاهی از بیرون بر آنان یورش خواهند برد و گاهی از داخل شهر و دیارشان مورد حمله قرار خواهند گرفت و از آنجا که در گذر تاریخ حوادثی چون حادثه احزاب و بنی قریظه تکرار خواهند شد، قرآن آنها را ثبت نموده است تا مسلمانان در صورت تکرار این جریان، از رویدادهای گذشته در رویارویی با آن استفاده نمایند.

با دقت و تدبر در قرآن کریم، مهم‌ترین مسائلی که از غزوة احزاب استنباط می‌گردد، عبارتند از:

۱- یادآوری مؤمنان به نعمتهای الهی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾» [احزاب: ۹].

۲- ارائه تصویری شگفت انگیز از مصیبت و بحرانی که با آمدن نیروهای احزاب دامگیر مسلمانان شده بود: «إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾» [الأحزاب: ۱۰].

۳- پرده برداری از نیت‌های شوم منافقان و اخلاق زشت و بزدلی و عذر تراشی و عهدشکنی آنها: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾» [الأحزاب: ۱۲].

۴- تشویق مؤمنان در هر زمان و مکانی به تأسی از گفتار، کردار، جهاد و اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم تا به این گفته الهی جامه عمل بپوشانند که میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾» [الأحزاب: ۲۱].

۵- ستایش از مؤمنان به خاطر موضعگیری‌های کارآمد آنان که با ایمان راستین و وفای به پیمان خدا با نیروهای احزاب روبرو شدند و جنگیدند. «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾» [الأحزاب: ۲۳]. «در میان مومنان مردانی هستند که در وعده خود با خدا راست بودند؛ پس برخی از آنان به پیمان خود وفا نمودند (و شهید شدند) و برخی نیز در انتظاراند و هیچ گونه تغییری در پیمان خود ندادند».

۶- بیان یکی از سنت‌های تغییرناپذیر الهی که عبارت است از: اختصاص فرجام نیک برای مؤمنان و شکست برای دشمنانشان؛ همان گونه که میفرماید: «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾» [الأحزاب: ۲۵].

«خداوند، کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند و در حالیکه به هیچ یک از نتایجی که در نظر داشتند، نرسیده بودند. خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت و خداوند نیرومند و چیره است».

۷- احسان خداوند متعال بر بندگان با ایمانش، آنجا که آنها را بر بنی قریظه در دژهای تسخیرناپذیرشان، بدون درگیری جنگی، پیروز گردانید و دردل‌هایشان

رعب و وحشت انداخت به گونه‌ای که به فیصله خدا و رسولش محمد صلی الله علیه وسلم گردن نهادند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد ۲، صفحه ۴۹۰-۴۹۱)؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَهُرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾» [الأحزاب: ۲۶-۲۷]. خداوند کسانی از اهل کتاب را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند، از اردهایشان پایین کشید و به دل‌هایشان ترس و هراس انداخت، گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید و زمینها و خانه‌هایشان و دارایی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام نهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی گمان خداوند بر هر چیزی توانا است».

غزوة احزاب از غزوات مهمی در حیات مسلمانان بشمار می رود، مسلمانان، علیه دشمنانشان به نبرد پرداختند و در آن نتایج مهمی را رقم زدند. از جمله:

- پیروزی مسلمانان و شکست و پراکنده شدن و بازگشت زیانبار آنان در حالی که تمام آرزوهای آنان به یأس و ناامیدی تبدیل گردید.
- تغییر موقعیت جنگی به نفع مسلمانان، آن گاه که حالت تهاجمی جایگزین حالت دفاعی گردید؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به این مطلب اشاره کرد و فرمود: «از این پس ما به جنگ آنان خواهیم رفت و آنان به جنگ ما نخواهند آمد.» (بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق، جلد ۵، صفحه ۵۸، شماره ۴۱۰۹).

- کشف چهره واقعی بنی قریظه و کینه درونی آنها نسبت به مسلمانان که منتظر فرصت بودند و پیمانشان را با پیامبر صلی الله علیه وسلم در دشوارترین شرایط زیر پا گذاشتند.

- غزوة بنی قریظه یکی از نتایج غزوة احزاب بود؛ چراکه در غزوة احزاب یهودیان بنی قریظه در این شرایط دشوار عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم شکستند بنابر این پیامبر صلی الله علیه وسلم غزوة بنی قریظه را ترتیب داد تا آنان را به سوی این عمل زشتشان برساند. (حدیث القرآن الکریم عن غزوات الرسول، جلد ۲، صفحه ۴۴۲).

(مواخذ: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) تألیف: علی محمد الصلابی).

جنگ احزاب یا خندق از دیدگاه تاریخ:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: در ماه شوال سال پنجم هجری. ده تا دوازده و به قولی پانزده هزار مرد جنگی از مشرکان، بت پرستان و اهل کتاب، پیرامون مدینه اردو زدند، تا - به زعم خود - کار پیامبر صلی الله علیه وسلم و دین خدا را یکسره کنند. از این شمار، چهار هزار تن از مردم قریش و هم پیمانانشان به رهبری ابوسفیان از سمت جنوب و بنی اسد و گروه های دیگر از شرق مدینه به فرماندهی طلحه، غطفان با شش هزار نیرو به فرماندهی عبینه پسر حصن، بنی سلیم از مر الظهران به فرماندهی ابوالاعود، یهود بنی نضیر به ریاست حی بن اخطب و پسران ابی محقیق و یهود بنی قریظه به ریاست کعب پسر اسد؛ هرچند با پیامبر پیمان بسته بود؛ اما حیی آنقدر کوشید تا پیمانش را شکست و باورشان این بود که دین بت پرستان از دین محمد بهتر است. (سوره نساء آیات: ۵۱ و ۵۴ و ۵۵).

اسباب جنگ خندق:

یهودیان، به دلیل غدر و خیانت و دسیسه های شان، زار و زبون شده و از گمراهی بیدار نگشته و هر لحظه منتظر بودند مسلمانان به فرجام بد جنگ با

مشرکان، گرفتار شوند؛ اما وقتی دیدند که مسلمانان به قدرت رسیده اند، در تب و تاب خشم و کینه سوختند، به توطئه دست زدند و ساز و برگ جنگ را فراهم آوردند، تا بر پیکر این نیروی نوپا ضربه بزنند... اما چگونه؟ بیست تن از سرانشان نزد مردم مکه و غطفان و... رفتند، آنها را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم تحریک کردند و به آنان وعده‌ی هم‌پشتی و کمک دادند و این نقشه‌ی ننگین را جامه‌ی عمل پوشانیدند.

تدبیر و کاردانی پیامبر صلی الله علیه وسلم:

هنوز نیروی دشمن از جای خود حرکت نکرده بود که خبر این توطئه خطر آفرین به پیامبر صلی الله علیه وسلم رسید، او نیز فوراً جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مشورتی تشکیل داد و نقشه‌ی دفاع از استقلال مدینه را مطرح نمود. سرانجام به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنه به کشیدن خندق به دور مدینه کمر همت بر بستند.

نقشه‌ی خندق را طوری کشیدند که شمال، مغرب و جنوب غربی و قسمتی از جنوب شهر را در بر میگرفت. خندق از قلعه‌ی شیخین، واقع در شمال مدینه شروع شد و در حومه‌ی قبا در جنوب پایان یافت. طول آن ۱۲ هزار ذراع؛ یعنی، شش هزار متر=۶ کیلومتر به مقیاس امروز و عمق از ۵ ذراع بیشتر و عرض آن نیز زیاد و دارای دیواری عمودی بود. عمودی بودن دیوار برای این بود که: نه سواره و نه پیاده نتوانند از آن عبور کنند.

ابوبکر صدیق و عمر (رض)، آن دو صحابه‌ی بزرگ، روزی «زنبه» (کلنگ و زنبیل) خود را به دست دیگران داده بودند و خود با جامه‌هایشان خاک میریختند.

شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی مدینه را خندق زدند؛ چون دارای موانع بسیار و باغهای فراوان و کوچه‌های تنگ و باریک بود.

هم زمان با کندن خندق، پیامبر دستور داد: آن چه محصول کشاورزی و باغ در خارج شهر مدینه است به داخل شهر بیاورند، تا لشکر مهاجم از آن استفاده نکند.

عمق خندق ۷ تا ۱۰ ذراع و عرض آن ۹ ذراع یا بیشتر بوده است. (بنقل از روح المعانی، و صفحات ۳۱۴ الی ۳۱۶ کتاب «محمد، پیغمبری که از نو باید شناخت».)
 إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾

به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (ومدینه را محاصره کردند) وزمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده بود، وجانها به لب رسیده بود، وگمانهای گوناگون بدی به خدا میبردید! (۱۰)
 «مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: کنایه از محاصره از هر سو است.

«إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ»: زمانی که احزاب از بالای دره و از جانب مشرق به جنگ شما آمدند. طوایف اسد و غطفان از این سمت آمده بودند.

«وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ»: و از پایین دره یعنی نزدیک ترین نقطه از سمت مغرب.

از این طرف قریش و کنانه و اوباش عرب آمده بودند.

«زَاغَتِ الْأَبْصَارُ»: هدف این است که: اختلال پیدا کردن چشم ها از شدت خوف و هراس است.

«بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»: دل ها به گلوگاه ها رسیده بود.

«تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونُ»: درباره وعده خدا گمانها می بردید. مراد این است که برخی ها که قوی الایمان بودند به وعده خدا اطمینان کامل داشتند، و برخی ها که ضعیف الایمان بودند، چندان امیدی به وعده پیروزی الهی نداشتند.

خلاصه‌ی مطلب اینکه مشرکین از سمت مشرق و مغرب آمده بودند و مانند حلقه‌ی انگشتر مسلمانان را در میان گرفته و یهود بنی قریظه آنها را یاری میدادند. آنها پیمان را با پیامبر نقض کرده و به مشرکین پیوستند.

ترس شدت یافت و مصیبت بالا گرفت، و از این رو خداوند سبحان میفرماید: **وَ إِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ** وقتی که چشم‌ها از ترس و حیرت کج شده و از شدت رعب و هراس چشم‌ها خیره شده بود. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳).

«وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» و قلب‌ها در سینه‌ها از جای خود تکان خورده و حتی از شدت ترس و رعب نزدیک بود به گلو و حنجره برسد.

حسن بصری گفته است: منافقان گمان میبردند که مسلمانان ریشه‌کن میشوند و مؤمنان گمان می‌بردند که پیروز میشوند. (تفسیر کشاف ۴۲۶/۳) پس گمان مؤمنان خیر و گمان منافقان شر بود. و ابن عطیه گفته است: نزدیک بود مؤمنان آشفته شوند، و میگفتند: این خلاف وعده یعنی چه؟ این گمان همان خطوراتی است که به خاطر انسان‌ها خطور کرده و دفع آن غیر ممکن است. ولی منافقین شتاب کرده و به حرف آمده و میگفتند: خدا و پیامبر جز فریب وعده‌ای به ما نداده‌اند. (البحر المحیط ۲۱۷/۷).

هَٰذَا لِكِ ابْتِلَٰئِ الْمُؤْمِنِينَ وَ زُلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

آنجا بود که مؤمنان مورد آزمایش قرار گرفتند و به تزلزل و اضطرابی سخت دچار شدند. (۱۱)

امام قرطبی در تفسیر؛ آیه مبارکه «هَٰذَا لِكِ ابْتِلَٰئِ الْمُؤْمِنِينَ» مینویسد: این آزمایش به وسیله ترس و قتال و گرسنگی و محاصره شدن و مصیبت صورت گرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۶/۱۴).

مؤلف تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش مینویسد: «در این موقعیت دشوار، اهل ایمان مورد امتحان قرار گرفتند، مسلمانان

آزموده شدند، راستگوی و دروغگوی از هم جدا شد و به مسلمانان بلای هولناکی رسید که از اثرش دل ها به اضطراب آمد و نفس ها ترسید. این دشواری پدید آمد تا ایمان اهل ایمان زیادت یابد، یقین شان بزرگ شود و اعتمادشان به پروردگار بیشتر گردد.».

«وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا»: و از شدت فشاری که آنها را فراگرفته بود سخت تکان خوردند. تا جایی که انگار زمین زیر پایشان آشفته و مضطرب گشته و انگار زمین لرزه رخ داده است.

ابن جوزی میفرماید که: زلزله در اصل به معنی تکان شدید می باشد و در اینجا عبارت است از اضطراب و آشفتگی قلوب. (التسهیل ۱۳۴/۳).

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان مریضی (شک و نفاق) بود می گفتند: الله و پیغمبرش جز فریب و وعده های دروغ به ما نداده اند. (۱۲)

شان نزول آیه ۱۲:

۸۵۳- ابن ابوحاتم و بیهقی در «دلائل» از طریق کثیر بن عبدالله بن عمرو منزلی از پدرش از پدر بزرگش روایت کرده اند: در غزوه احزاب رسول الله با تدبیر درست اقدام به حفر خندق کرد. و خدای عزوجل در عمق خندق یک سنگ سفید سخت و مدور را پدیدار کرد. رسول الله کلنگ را گرفت و با شدت به آن سنگ ضربه زد سنگ شکست و از آن برقی جهید که بین سنگلاخ های مدینه را روشن کرد. رسول الله و مسلمانان تکبیر گفتند. بار دوم سنگ را با کلنگ کوبید سنگ شکافته شد و درخششی از آن پدیدار گشت که فاصله میان دو سنگلاخ مدینه را روشن کرد، پیامبر اسلام صدای تکبیر را بلند کرد و

اصحاب بزرگوار نیز با او هم‌آواز شدند. بار سوم سنگ را کوبید، سنگ شکست و برقی از آن درخشید که فاصله میان سنگلاخ‌های مدینه را روشن کرد. پیامبر تکبیر گفت و آواز تکبیر مسلمان‌ها نیز در فضا طنین انداخت. از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این باره پرسیدند، گفت: با ضربه اول قصرهای حیره و مداین و کسری برایم آشکار گردید. جبرئیل (آگاه ساخت که امت من در آن سرزمین پیروز خواهند شد. با ضربه دوم قصرهای حمر از سرزمین روم برایم نمایان شد. جبرئیل خبرم داد که امت من در آن دیار چیره خواهند شد. ضربه سوم را که وارد کردم قصرهای صنعا برایم ظاهر گردید و جبرئیل برایم بیان داشت که امت من آنجا رانیز فتح خواهند کرد.

منافقان خطاب به مسلمان‌ها گفتند: آیا از یاهو سیرایی‌ها، وعده‌ها و امیدهای بیهوده او تعجب نمی‌کنید اظهار میدارد که از یثرب (نام تأریخی مدینه) قصرهای حیره و مداین کسری را تماشا میکند و شما هم آن قصرها و شهرها را فتح می‌کنید. در حالیکه شما از ترس به حفر خندق پرداخته اید و توان بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارید. پس «آیة وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾» نازل شد. (ابن سعد ۴ / ۹۸، بیهقی در «دلائل» ۳ / ۴۱۸، طبری ۲۸۳۷۰ و بغوی ۱۶۸۲ به شماره‌گذاری محقق از کثیر روایت کرده اند. اسناد این از جهت همین کثیر واهی است زیرا او ضعیف متروک است. قسمتی از این حدیث شواهد دارد و قسمتی منکر است. «تفسیر بغوی» ۱۶۸۲).

۸۵۴- جویبر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در باره معتب بن قشیر انصاری که این سخنان را گفته بود نازل شده است. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویبر که متروک متهم است و از ضحاک که ابن عباس (رض) را ندیده روایت می‌کند).

۸۵۵- ابن اسحاق و بیهقی از عروه بن زبیر و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده اند: معتب بن قشیر گفت: محمد به ما وعده میدهد که گنج های کسری و قیصر را تصاحب میکنیم، در حالیکه هیچ کدام از ما نمی تواند با آرامش خاطر به مستراح برود. و اوس بن قیظی با گروهی از قوم خود گفت: خانه های ما در خارج مدینه قرار دارد که بیم نفوذ دشمن در آنجا می رود به ما اجازه بده که به نزد زنان و فرزندان خود برویم. (طبری ۲۸۳۶۹).

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

و نیز به یاد آور بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای پایدن شما نیست، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت میخواستند و میگفتند خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط میخواستند (از جنگ) فرار کنند! (۱۳)

«يَثْرِبَ»: نام شهر «مدینه» در دوره جاهلیت بود.

«مُقَامَ»: جای اقامت. اقامت. مراد ماندن در دور و بر خندق برای دفاع از خود است. «عَوْرَةٌ»: شکاف و درز دیوار و جز آن. در اینجا مراد «ذَاتُ عَوْرَةٍ»: یعنی صاحب شکاف و محلّ رخنه است که دزدان و امثال ایشان می توانند از آنجا وارد منزل گردند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

خوانندگان گرامی!

در این آیه مبارکه به سخن جماعتی از اهل نفاق ذکری بعمل آمده است (طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می شود) که جمعی از منافقان یعنی «اوس بن قبطی» و پیروانش، و «ابی بن سلول» و هوادارانش می گفتند: «يَا أَهْلَ

يُثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ» ای اهل مدینه! در اینجا مکان و محل و مسکن و قرار گاهی ندارید. «فَارْجِعُوا» به خانه های خود برگردید، و محمد و یارانش را ترک نمایید. «وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ» گروهی از منافقان از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بازگشت به خانه های خود اجازه خواستند؛ به دلیل اینکه خانه های آنان با امنیت نیست و محل اعتماد نمی باشد. «يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ» خانه های ما محکم و محفوظ نیست و می ترسیم که دشمن و دزدان بدان دست بزنند و از این جهت نسبت به اهل و فرزندان خود پریشان هستند. «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يَرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» اما این سخن در واقعیت و حقیقت دروغ بود، بلکه گریز از جهاد و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم و یاران شان را اراده داشتند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا ﴿١٤﴾

و اگر (لشکر دشمن) بر آنان از اطراف مدینه در آورده می شدند، باز از آنان طلب فتنه (خیانت به مسلمانان) می شد، حتماً این کار را انجام می دادند و مگر اندکی در آن درنگ نمی کردند. (۱۴)

اگر کافران اهل احزاب که در اطراف مدینه بودند از تمام جهات و نواحی مدینه وارد می شدند «ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا» آنگاه از آنان خواسته می شد کافر شوند و به جنگ مسلمانان بروند، آن را قلباً و به میل خود انجام می دادند. «وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا» در پذیرش این خواسته شتاب می نمودند و به زودترین فرصت به آغوش کافران می شتافتند. و به دلیل شدت فساد خود و رخت برستن حق از نهادشان در آن تأخیر روا نمی داشتند. پس معلوم میشود که آنها بر ایمان پایدار نبوده و بدان متمسک نیستند، و با کوچکترین ترس و اضطراب آن را رها می کنند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾

و همینان بودند که پیشترها با الله عهد بسته بودند که پشت [به دشمن] نکنند و عهد الله بازخواست شدنی است. (۱۵)

گروه منافقان قبل از جنگ خندق و بعد از بدر با الله تعالی تعهد و پیمان مؤکد بسته بودند که در جنگ فرار نکنند.

قتاده میفرماید: بعد از اینکه منافقان در بدر غایب بودند و دیدند خدا چه کرم و نصرتی را به شرکت کنندگان در آن عطا کرده است، گفتند: اگر با جنگ روبرو شویم، حتماً خواهیم جنگید. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵۰). بنابر قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند.

«وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» و شایسته بود به این عهد و پیمان وفا کنند؛ از میدان معرکه نگریزند و جهاد و قتال در راه حق را رها نکنند، اما به این عهد خیانت کردند و پیمان را شکستند. بیان متضمن تهدید و وعید است.

قطعاً خداوند متعال از این عهد و پیمان آنان را مورد سؤال قرار می دهد؛ زیرا عهد الهی مورد محاسبه قرار می گیرد؛ یعنی کسی که به آن وفا کند پاداش می یابد و کسی که آن را بشکند به عذاب گرفتار می شود.

واقعیت هم همین است که: در سختیها، و روزهای دشوار جوهر واقعی انسان ها شناخته می شوند و صف ها از هم جدا می شود.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمیبخشد و در آن صورت جز اندکی بهره مند نمی شوید. (۱۶)

«قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»: ای پیامبر! برای منافقان بگو که گریز شما از جنگ، از ترس مردن و کشته شدن سودی ندارد؛ مطمئن باشید که فرار شما موجب طول عمرتان نمی شود و این فرار هرگز اجل شما را به تأخیر نمی اندازد و هرگز مرگ را از شما دفع نمی کند.

«وَ إِذَا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا»: اگر از مرگ بگریزید، بازهم در زندگی دنیا جز مدت اندکی نخواهید ماند و آن مدت زندگی مقدر شماست که بعد از گذشت آن چاره‌ای از مرگ نیست. اکنون بهتر است مؤمنانی شرافتمند بمیرید؛ نه منافقانی ترسو.

باید گفت: هیچ کس از مقدرات حتمی پروردگار با عظمت، از جمله مرگ نمی توان فرار کرد. و به خاطر کامیابی زود گذر، سعادت ابدی را نباید از دست دهیم.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

بگو: اگر الله در حق شما بلا یا رحمتی خواسته باشد، چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه میدارد؟ و در برابر خداوند یار و یابری برای خود نخواهند یافت. (۱۷)

ای پیامبر! برای منافقان بگو: چه کسی می تواند شما را از خدا پناه بدهد؟ «إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» اگر پروردگار به شما عذابی را اراده کند یا رحمت و آسایشی را بخواهد، کیست که شما را از آن نگهدارد؟ خداوند پاک ذاتی است که مرگ و نابودی یا بقا و پیروزی شما را مقرر و مقدر کرده است. «وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» «و جز خدا برای خود ولی نمی یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یابری شان کند.

در این هیچ جای شکی نیست که: رحمت و عذاب، تلخی و شیرینی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان میرسد. او ذاتی است که: «أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا - أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (البته اراده‌ی سوء یا رحمت خداوند، با توجه به حکمت است).
 قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

بدون شک الله کسانی از شما که مردم را (از جبهه و جهاد) باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود میگفتند: به سوی ما بیایید (و خود را به کشتن ندهید) به خوبی میشناسد؛ (آنان ضعیف و ترسو هستند) و جز اندکی به جبهه نمی روند. (۱۸)

«قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ» خداوند متعال باز دارندگان از قتال در راه خویش را «می شناسد»؛ یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم باز می داشتند و کارشکنی می کردند آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول الله صلی الله علیه وسلم را از جنگ سست می ساختند و به ایشان می گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند. و در نهایت ابو سفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد.
 «وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا»: آنان که برای برادران شان گفتند: به ما رو آورید، با ما باشید، پیامبر و یارانش را تنها بگذارید و آنان را ترک نماید.
 بگذارید نابود شوند و در کنار آنها نجنگید.

خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا» و جز تعدادی کم از آنها در میدان نبرد حاضر نمی شوند آن هم به طریق ریا و سمعه و از ترس اینکه مبدا چهره شان افشا شود.

صاوی گفته است: زیرا هر آنکه دیگران را از نبرد منع کند، جز به میزانی اندک و بر مبنای قصدی پلید، به نبرد نمی رود. (حاشیه‌ی صاوی ۲۷۳/۳).

در البحرالمحیط آمده است: معنی آیه چنین است: جز به میزانی بسیار کم به میدان نبرد نمی آیند، با مسلمانان میروند و وانمود می کنند که در کنار آنها میباشند، اما آنان در جنگ شرکت نمی کنند مگر خیلی کم و از روی ناچاری. بنابراین جنگ آنها ریا و تظاهر است؛ نه جنگ حقیقی. (البحر ۲۲۰/۷).
مطالعه کنندگان گرامی!

در قرآن عظیم الشأن به انواع برادری اشاره بعمل آمده است:
اول: برادری طبیعی که از طریق والدین سر رشته می گیرد.
دوم: برادری دینی که به واسطه ی هم کیشی حاصل میشود «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

سوم: برادری سیاسی و حزبی که در این آیه به آن اشاره شده است.
چهارم: برادری رفتاری که به واسطه ی پیروی حاصل میشود. چنانکه مبذّرین، برادران شیطان معرفی شده اند. «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» (آیه ۲۷ سورة اسراء) همانا اسرافکاران برادران شیطان هایند و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس بود. مراد از جمله «الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ»، دعوت منافقان از مسلمانان ضعیف الایمان برای ترک جبهه است.
أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده میکنی آنچنان به تو نگاه می کنند و چشم هایشان (راست و چپ) می چرخد. اما هنگامی که حالت خوف و ترس برود، بر شما با زبانهای

تند و تیز زبان درازی میکنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلاند. آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار برای الله آسان است. (۱۹)

«أَشِحَّةٌ»: جمع شَحِیح، بخلاء. آزمندان.

«أَشِحَّةٌ عَلَیْكُمْ»: مراد این است که اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و برای تهیه توشه و ادوات جنگی حاضر به همکاری نیستند. برخی از مفسران فرموده‌اند: مراد این است که قبل از جنگ خویشان را دوستان و دوستداران گرم شما نشان می دهند.

منافقان با فرا رسیدن وقت جهاد از اینکه کشته نشوند از جنگ سخت در حراس بودند طوریکه دیده میشوند که از: شدت ترس و حرص، چشمانشان باحیرت و اضطراب دور میخورد حال آنکه از جنگ حراس دارند؛ مانند کسی که مرگش فرامیرسد و چشمانش از خوف و ترس آینده‌اش به دوران می آید. قرطبی گفته است: آنان را به جبن و ترسویی توصیف کرده است و طریقه‌ی ترسوها این است که به چپ و راست می نگرند و خیره می شوند. و چه بسا از فرط ترس غش میکنند و بی هوش می شوند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵۳).

«فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَنَةِ حِدَادٍ»: زمانیکه درگیری و جنگ خاتمه یافت و ترس و شدت دور شد، با زخم زبان و کلمات تند، تیز و زننده شما را آزار می دهند و در ذم و طعنه زدن به شما از حد فراتر می روند.

قتاده میفرماید: ولی زمانیکه وقت غنیمت فرارسد درباره‌ی شما زبان درازی میکنند و میگویند: به ما بدهید، به ما بدهید، ما هم با شما حاضر بودیم، و شما از ما شایسته‌تر نیستید. ولی در موقع نبرد از آنها ترسو تر نمی بینی و از هر بزدلی بیشتر حق را زیر پا می نهند، ولی در موقع غنیمت خسیس‌ترین گروه و زبان دراز ترین جماعت اند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵۳).

«فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ»: الله تعالى به سبب نفاق و کفرشان اعمال آنها را باطل کرد؛ زیرا ایمان، شرط قبول اعمال است.
«وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»: و همان باطل کردن عمل برای خدا سهل و آسان است.

خصوصیات و صفات بارزه منافقان همین است که: هرگز خیرخواه مسلمانان نیستند؛ به هنگام خطر از کمک و حضور در جبهه بخل می ورزند، و در شرایط بحرانی تعادل خود را از دست میدهند. منافقان، معمولاً کم کار و زیاد پرگو هستند. هنگام جنگ و سختی ترسوترین مردم و هنگام آرامش طلبکارترین انسانها هستند.

يَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوْدُوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُوا فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾
آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر احزاب باز آیند ایشان دوست دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما سوال کنند. و اگر در میان شما بودند جز اندکی پیکار نمی کردند. (۲۰)
خود باختگی، زیاتر اوقات قدرت فهم واقعیات را از انسان سلب می دارد، اشخاصکه ضعف عقیده و ایمان داشته باشند، زندگی در جوامع دور از فرهنگ را بر زندگی در جامعه دینی، ترجیح می دهند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾
برای شما در (سیره) و زندگی رسول الله صلی الله علیه وسلم سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند. (۲۱)

ابن کثیر میفرماید که: خداوند متعال در این آیه مبارکه به مردم امر فرموده است که در صبر و بردباری و تلاش و روابطشان با دیگران، به پیامبر صلی الله علیه و سلم تأسی و از او پیروی کنند. از این رو در روز احزاب به آنهایی که به جنگ آمدند و آشفته و سست قدم و متزلزل شدند، فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یعنی چرا به او اقتدا نکردید و به اخلاق و خوی او تأسی نجستید؟! (مختصر ۸۸/۳)

اطاعت از پیامبر اطاعت از الله است!

قرآن عظیم الشأن با زیبای خاصی میفرماید: سخن پیامبر وحی الهی است، و پیامبر هر آنچه میگوید برگرفته از وحی الهی است، و وحی او را زیر نظر دارد، اگر چنانچه حرفی مخالف با واقعیت شرعی از او سرزند بلا فاصله وحی او را تصحیح میکند. پس کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم را بپذیرید و به آنچه میگوید عمل کنید که هیچ فرقی بین مصدر قرآن و سنت الهی نیست، و شرعیت اسلامی بر هردو بنا شده است: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» ﴿۱﴾ ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾ ﴿۲﴾ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ ﴿۳﴾ ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيُ يُوحَىٰ﴾ ﴿۴﴾ (سوره النجم: آیات ۱ الی ۴) «قسم به ستاره چون فرود آید * که صاحب شما (محمد مصطفی) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است. * و هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید * سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست». خوانندگان گرامی!

در این آیه خداوند متعال با زیبای خاصی فرمود که: ای مؤمنان! هر آینه در وجود این پیامبر والا مقام برای شما الگوی نیکو مقرر است، شما در اخلاص و جهاد و تلاش و شکیبایی اش از او پیروی کنید؛ زیرا ایشان براساس هوی و هوس نه چیزی می گوید و نه کاری می کند. بلکه هر چه می گوید و هر کاری می کند براساس وحی نازل شده صورت می گیرد.

در بیش از ۵۰ آیت قرآن کریم به صراحت مؤمنان را دستور می‌دهد تا از خداوند و از پیامبرش پیروی کنند، و طاعت و فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه وسلم مرادف با طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال شمرده می‌شود.

طوری‌که می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ﴿٨٠﴾» [النساء: ۸۰] «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم». همچنان در (آیه ۵۹ سورة النساء) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر اطاعت کنید. و همچنین از صاحبان امر خودتان...».

امام ابن کثیر می‌فرماید: اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم همان پیروی از سنت اوست. البته با دقت در این آیه مبارکه متوجه می‌شویم که فعل امر «اطاعت کنید» «أَطِيعُوا» برای خداوند متعال و پیامبر تکرار شده است. و این تکرار فعل امر از نظر بیان عرب دلالت بر استقلالیت و شمولیت آن دارد. به این معنا که اطاعت از پروردگار و اطاعت از پیامبر بصورت مطلق و همیشگی و غیر قابل بحث و بررسی و چون و چراست. در حالیکه عطف «أُولِي الْأَمْرِ» بر اطاعت پیشین به این اشاره دارد که اطاعت از سران و صاحبان امر تنها در مواردی که در آن اطاعت از خداوند و پیامبر باشد جایز است. در غیر اینصورت بر هیچ مخلوقی جایز نیست که در آنچه نافرمانی خدا و رسول در آن است از بنده‌ای دیگر فرمان ببرد!

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾» [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را بپامزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است * بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

انکار سنت مایه قهر و غضب الهی است:

قرآن عظیم الشان سرپیچی از دستورات و فرامین و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را موجب خشم و عقاب الهی برمی شمرد، از فرموده‌های قرآن: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾» [النور: ۶۳] «دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما از بعضی دیگر قرار ندهید، الله کسانی از شما را که برای [بی‌اعتنایی به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون می‌روند می‌شناسد. پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی میکنند، برحذر باشند از اینکه بلایی [در دنیا] یا عذابی دردناک [در آخرت] به ایشان رسد».

همچنان می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا» (سورة: النساء: ۸۰) «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

خوانندگان گرامی!

پروردگار با عظمت ما پیامبران را به نام خودشان مخاطب قرار داده است و گفته است: **يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا، يَا اِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَقْتَ الرُّؤْيَا وَا يَا مُوسَى اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلامِي، ولى محمد را جز با لفظ «نبی» و «رسول» مخاطب قرار نداده است:**

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَا يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ.» و در تمام قرآن کریم حتی یک بار او را با نامش مخاطب قرار نداده است، بلکه ندا با لفظ «نبی» و «رسول» صورت گرفته است و این امر به بزرگی شأن و مقام و منزلتش اشاره دارد. و نیز به ما می آموزد که ادب را رعایت کنیم، و جز با احترام و اکرام و جلال نام مبارکش را به زبان نیاوریم. و جز با کامل ترین صفت او را توصیف نکنیم: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...، إِنَّ الَّذِينَ يُغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى!...» (به آنچه که ابو حیان در «البحرالمحیط» ۲۱۰/۷ و قاضی عیاض در کتاب «شفاء» نوشته شده است، نکات مفید و کلام مفیدی است).

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

و چون مؤمنان احزاب (لشکرهای کافران) را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که الله و پیغمبرش به ما وعده داده بودند، و الله و پیغمبرش راست گفتند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. (۲۲)

الله تعالی در آیات قبلی حال منافقان را به بیان گرفت، حالا میخواهد، حال مؤمنان را بخصوص در هنگام رویارویی و مقابله بادشمن مورد بحث قرار دهد طوریکه میفرماید: «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ

رَسُولُهُ» زمانیکه مؤمنان کافران به طرف آنان می آیند و از هر طرف آنان را مانند حلقه انگشتر احاطه کرده اند، گفتند: این همان وعده ای است که پیشتر از طرف خداوند متعال و پیامبرش به ما داده شده بود؛ یعنی بعد از ابتلا نجات میابیم و سپس یاری و پیروزی به ما داده میشود. اکنون پروردگار وعده اش را عملی میکند و پیامبر صلی الله علیه وسلم در خبرش راستگوی و صادق است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از جنگ احزاب به اصحاب شان فرمودند: «بی گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکرهاى کفار به سوى شما آمدنى هستند». همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت مى شود اما سرانجام، کار به سود شما و به زیان آنهاست».

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهی که با خدا بستند صادقانه وفا کردند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند. (۲۳)

شأن نزول آیه ۲۳:

۸۵۶- مسلم، ترمذی و دیگران از انس (روایت کرده اند: عمویم انس بن نضر در جنگ بدر حضور نداشت و این امر بر او سخت و گران تمام شد و گفت: در اولین کار زاری که رسول خدا (حضور داشت من نتوانستم شرکت نمایم، اگر خدا (کارزار و نبرد دیگری را پیش بیاورد و من بتوانم با رسول خدا در آن شرکت نمایم البته خدای دانا و توانا به بندگان خود نشان خواهد داد چه فعالیت ها و جان نثاری ها بکنم، در غزوة أحد حضور یافت مردانه جنگید تا

جام شهادت نوشید و در پیکرش هشتاد و چند ضربه شمشیر، اثر نیزه و تیر مشاهده شد. آنگاه آیه «رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» تا آخر آیه نازل شد. (صحیح است، بخاری ۲۸۰۵ و ۴۰۴۸، مسلم ۱۹۰۳، ترمذی ۳۲۰۰، احمد ۱۹۴/۳).

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٤﴾

تا سرانجام خدا صادقان را به سبب صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند یا [اگر توبه کنند] توبه آنان را بپذیرد؛ زیرا خدا همواره غفور و رحیم است. (۲۴)

ابن کثیر میفرماید: از اینکه مهربانی و رأفتش بر غضبش فزونی دارد آیه را با آن خاتمه داده است. (مختصر ابن کثیر ۸۹/۳).

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

و الله کافران را به خشم و غضبشان بازگردانید، بی آنکه به خیری رسیده باشند و الله مؤمنان را از کار جنگ (با فرستادن طوفان) کفایت کرد و الله توانای غالب است. (۲۵)

خداوند متعال کافران (احزاب) را درحالی از مدینه بیرون راند که گرد و غبار خواری و شکست را به دامن داشتند و «لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا» به خیری از پیروزی و غنیمت دنیوی، یا مزد و پاداش اخروی نایل نشده بودند.

«وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»: او تعالی با اسباب مقدّر خویش چون وزش باد شدید و نزول فرشتگان از آسمان شردشمنان را از مسلمانان دفع کرد، به این معنی باد و ملائک را بر آنان بسیج کرد و پا به فرار نهاده و شکست خوردند.

«وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا» واقعاً! او تعالى نیرومند است؛ چنان که هر که با وی محاربه کند خوارش میسازد، هر که با او زور آزمایی نماید شکستش میدهد و در پادشاهی اش سیطره و غلبه دارد. از این رو پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «چنان که در حدیث شریف آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ». «خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست» (شیخان این حدیث را روایت کرده اند) همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الاحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم». «بارخدا یا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدا یا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان».

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم میبرید». و چنان شد که رسول الله فرمودند تا آن که فتح مکه را خداوند متعال نصیب مسلمانان ساخت. وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾

و الله کسانی از اهل کتاب را که آنان را مدد کرده بودند، از قلعه هایشان فرود آورد و در دلهایشان ترس و هراس انداخت! (به طوری که) گروهی را میکشید و گروهی را اسیر میگرفتید. (۲۶)

«ظَاهِرُهُمْ»: ایشان را پشتیبانی کرده بودند.

«صَيَاصِي»: جمع صَيْصَه، آنچه بدان پناهنده شوند. در اینجا مراد قلعه‌ها و سنگرهای محکم است.

«تَأْسِرُونَ»: اسیر می‌کردید.

الله تعالی یهود بنی قریظه را از قلعه‌ها و برج‌های شان که در آن تحصن کرده بودند، بیرون راند، زیرا مشرکین را یاری دادند و پیمان را به هم زدند و بر ضد پیامبر صلی الله علیه و سلم و یارانش به پا خواستند.

«وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»: و در دل‌های آنان ترس و وحشت انداخت؛ تا جایی که خود سنگرو قلعه‌ها را گشودند و تسلیم شدند. ابن جوزی گفته است: آیه در مورد «یهود بنی قریظه» نازل شده است؛ چون آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم پیمان بودند، اما پیمان را نقض کرده و در کنار قریش قرار گرفتند. وقتی مشرکین شکست خوردند و قریش از مدینه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و سلم بنی قریظه را محاصره کرد تا این که به حکمیت «سعد بن معاذ» تن دادند. آنگاه سعد حکم داد مردانشان کشته و زن و اطفال شان به اسارت برده شوند. (التسهيل فی علوم التنزیل ۱۳۶/۳).

این است که خدا فرموده است: «فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» یعنی مردان، در آن روز تعدادی بین سی صد تا نه صد نفر از آنان کشته شد. «وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» و گروهی را به اسارت میگیرید، این گروه عبارت بودند از زنان و اطفال. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی)

خوانندگان گرامی!

یهود بنی قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول الله صلی الله علیه و سلم بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول الله صلی الله علیه

وسلم کمک و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک هم پشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خداوند متعال جبریل علیه السلام را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «الله متعال به تو فرمان میدهد که به سوی بنی قریظه به پا خیزی».

رسول الله صلی الله علیه وسلم در دم به پا خاسته و مردم را به یورش بر بنی قریظه فرمان دادند. بر جهای بنی قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن ام مکتوم (رض) را جانشین خویش ساختند و بیرق سپاه را به علی سپردند. بنی قریظه به مدت بیست و پنج شب در محاصره آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به میانجیگری سعد بن معاذ (رض) رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم پیمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد (رض) آمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول الله به وی فرمودند: «این گروه - و به سوی بنی قریظه اشاره کردند - به میانجیگری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد (رض) گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد (رض) به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن نشسته بودند و در حالیکه

به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! آن‌گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت درآیند و اموال‌شان به غنیمت گرفته شود». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حقاً که به حکم خدا از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنان‌شان اسیر ساختند. (تفسیر انوار القرآن).

وَأَوْزَكُكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

و زمین‌شان و دیارشان و دارایی‌شان، و همچنین زمینی را که هنوز گام به آنجا نهاده بودید به شما میراث داد، و البته الله بر هر کاری تواناست. (۲۷) ای مسلمانان! خداوند توانا شما را بر خانه‌ها و کشتزارها و بر اموار یهودیان چون اسلحه و چارپایان مسلط ساخت.

«وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا» و نیز شما را بر سرزمینی مسلط داشت که هنوز پایتان به آنجا نرسیده بود که عبارت از خبیر بود که بعد از قریظه فتح شد. و دیگر سرزمین‌هایی که مسلمانان بعداً آنجا را فتح کردند.

«وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا»: پروردگار بزرگ بر هر چیزی تواناست، از انجام هرچه اراده کند ناتوان نیست و هیچ امری از تدبیرش بیرون نمی‌باشد. ابو حیان فرموده است: خدا این آیه را با بیان اقتدارش بر همه چیز به پایان رسانده و به فتوحات فراوان مسلمانان اشاره کرده است، پس در واقع می‌خواهد بگوید همان طور که این سرزمین‌ها را به ملکیت آنها درآورده است، همچنین قادر است سرزمین‌های دیگری را نیز به آنها بدهد. (البحر المحیط ۷/۲۲۵).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۸ الی ۳۰) در باره راه و رسم بیت نبوی؛ یعنی مخیر کردن همسران پیامبر میان دنیا و آخرت و میزان مکافات و مجازات شان، بحث بعمل می آید.
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زیور و زینتش را میخواهید بیایید تا بر خوردارتان نمایم و شما را به رها کردنی نیک رها سازم. (۲۸)
 مفسر مشهور اسلامی دکتر عایض بن عبد الله القرنی مسیر در تفسیر خویش:
 «تفسیر المیسر» می نویسد:

ای پیامبر! برای همسرانت که از تو نفقه بیشتری طلب کردند بگو: اگر زندگی دنیا و ظاهر فریبی اش مقصود شماست، بیایید آنچه را از متاع دنیا در توان دارم به شما می دهم. آن را بپذیرید و شما را به نیکوترین وجهی که در آن ضرر و آزاری نباشد رها می کنم.

شان نزول آیه ۲۸:

امام احمد از جابر روایت کرده است که ابو بکر رضی الله عنه به منزل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد درحالی که مردم دم در نشسته بودند. او از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه ی ورود خواست، اما اجازه نیافت. بعد از آن عمر رضی الله عنه آمد و او هم اجازه ی ورود خواست، به او هم اجازه ندادند. بعد از آن به هر دو اجازه دادند. ابو بکر و عمر وارد شدند، دیدند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته است و در اطرافش همسرانش حضور دارند، اما پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ساکت بود. عمر گفت: چیزی میگویم که شاید پیامبر صلی الله علیه و سلم بخندد! آنگاه گفت: یا رسول الله! دختر زید-همسر عمر-چند لحظه پیش از من نفقه خواست، من هم پس گردنی به او

زدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشینش نمایان شد و گفت: زنانی که در اطرافم قرار دارند، از من نفقه می خواهند؟! ابو بکر به طرف عایشه رفت که او را بزند، و عمر هم نزد حفصه رفت، هر دو گفتند: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی می خواهید که ندارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانع آن دو شد. زنان گفتند: بعد از این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نمی خواهیم که نداشته باشد. آنگاه آیه «اختیار» نازل شد: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا**. پس از آن از عایشه رضی الله عنها شروع کرد و فرمود: من مطلبی میگویم، نمی خواهم در مورد آن شتاب به خرج بدهی، تا با پدر و مادرت مشاوری نکنی جوابی مده، حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آن امر چیست یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه را بر او خواند. آنگاه حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: آیا درباره‌ی شما با پدر و مادرم مشاوری کنم؟ نه البته، من خدا و پیامبر و منزلگاه آخرت را برگزیدم و خواهش میکنم به هیچ یک از همسران من مگو که من چه چیزی را برگزیده‌ام.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: الله مرا نفرستاده است که سختگیر باشم، بلکه مرا به عنوان معلم و آسان گیر فرستاده است و هر زنی از من پرسد به او خواهم گفت. (اخراج از امام احمد و در ابن کثیر ۹۲/۳ نیز چنین آمده است.) (صحیح است، مسلم ۱۴۷۸، احمد ۳ / ۳۲۸).

مطالعه کنندگان گرامی!

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم را پروردگار با عظمت در جنگ احزاب بر بنی قریظه و بنی نضیر به پیروزی رسانید، همسران رسول الله صلی الله علیه و سلم گمان بردند که گنجینه‌ی گرانبها و ذخایر یهود به او اختصاص

یافته است. آنگاه در اطرافش نشسته و گفتند: یا رسول الله! دختران کسری و تزار زر و زیور دارند، در حالیکه می بینی ما در فقر و تنگی به سر می بریم و با درخواست رفاه و فراخی حال، قلب او را آزدند، و از این که از او خواستند مانند زنان پادشاهان و بزرگان با آنان عمل کند پیامبر آزرده خاطر شد، آنگاه خدا به او امر کرد آیه ای را برای آنان بخواند، که در مورد آنها نازل شده است، در آن موقع نه (۹) زن در نکاح داشت. (البحر المحيط ۲۲۷/۷).

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالْدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

و اگر الله و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید، پس الله برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده کرده است. (۲۹)

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین بنی قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می بینید به سر می بریم!». پس، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواستند تا بر هزینه زندگی شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر هم چشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می ورزیدند و بدین گونه رسول الله صلی الله علیه وسلم را اذیت میکردند. بدین جهت، رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنان یک ماه ایلاء کردند آنگاه الله تعالی این آیه را که به نام آیه «تخیر» نامیده میشود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را میخواهید «بیایید تا شما را متعه دهیم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که

برای خوشحال نمودن زن - به حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن که زیانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به دست آورید. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

برخی دیگری از مفسران می نویسند: بعد از نزول این دو آیه، رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه (رض) میفرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را (در میان طلاق و ماندن در نکاح خود) مُخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رُخداد) را طلاق نشمردند».

یادآور می شویم که در این هنگام، زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول الله (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم به همسری ایشان درآمده اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه (رض) وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان، برای الفت دادن دلها و به خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۱ الی ۳۴) در باره برخی از خصوصیات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم، بحث بعمل آمده است.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

ای همسران پیامبر! هر کس از شما کار ناشایست آشکار را به عمل آورد، عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است. (۳۰)
ابن عباس (رض) گفته است: یعنی مرتکب نشوز یا بداخلاقی بشود. (زاد المسیر ۳۷۸/۶)

صاوی میفرماید: این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار میدهد، و فضل و عظمت و قدر و منزلت آنها را نشان میدهد؛ زیرا عتاب و سرزنش و تشدید در خطاب نشان دهنده‌ی والایی منزلت آنها می باشد؛ چون با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند و همسران بهشتی او می باشند. پس به همان اندازه که با پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک اند به همان اندازه به خدا نیز نزدیک اند. (تفسیر الکشاف ۴۲۴/۳)

ویژگیهای همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم:

از جمله ویژگیهای ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم میتوان به نکات ذیل اشاره بعمل آورد:

- مزد و پاداش دو برابر کردار نیکو و مهیا کردن روزی کریمانه برای آنان در بهشت،

- ممتاز بودن آنان از جهت فضیلت، کرامت و منزلت و شرافت،

- قاطع و جدی بودن هنگام سخن گفتن و حذر از نرم و نازک و بی حال سخن گفتن،

- باوقار و سنگین بودن و خودداری از آمد و رفت بی مورد در جاهای عمومی و دوری از خودنمایی جاهلانه و آشکار کردن زینتها.

- پایداری و تداوم در برگزاری نماز و پرداخت زکات و پیروی از الله و پیامبر،

- مصئون نگهداشتن خود از گناه و نافرمانی و ریاکاری، و آراستن دل و درون به تقوای آفریدگار،
 - یاد دادن قرآن و حدیث به زنان مؤمن و پاسخ گویی به سؤالات سایر سؤال کنندگان از مرد و زن و به یاد آوردن نعمت های خدای مهربان.

آغاز جز ۲۲

وَمَنْ يَفْتَنُ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش اطاعت خاضعانه کند و کار نیک انجام دهد، پاداشش را دو بار به او میدهم و برای او روزی نیک و ارزشمندی آماده کرده ایم. (۳۱)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾

ای زنان پیغمبر، شما مانند دیگر زنان نیستید (بلکه مقامتان رفیع تر است) اگر خدا ترس و پرهیزکار باشید، پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت نکنید تا کسی که در دلش بیماری است به طمع نیفتد، و سخن شایسته بگویید. (۳۲)

ابن عباس (رض) گفته است: این آیه منزلت آنها را نشان می دهد و میگوید: قدر و منزلت شما در نزد من مانند قدر و منزلت سایر زنان صالح نیست. شما نزد من مکرم ترید، و اگر پرهیزگار باشید پاداشتان بزرگ تر است، بدین ترتیب تقوی را برای آنان شرط قرار داده است و نشان می دهد که فضیلت آنها براساس تقوی میباشد، نه براساس ارتباط شان با پیامبر صلی الله علیه و سلم.

(تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر: المسیر ۳۷۸/۶)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمان و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که الله میخواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاکیزه گرداند. (۳۳).

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»: در منزل خود بمانید و جز برای رفع حاجات خارج نشوید، و مانند زنان غافل که بی هدف و بدون لزوم در کوچه ها و معابر رفت و آمد می کنند، عمل نکنید.

«وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»: و مانند زنان زمان جاهلیت زیور و زینت و محاسن خود را در محضر مردان بیگانه نشان ندهید. در آن زمان زن به بازار میرفت و محاسن و قسمت های حساس بدن خود را نشان میداد، و قسمت هایی از بدن را نمایان می کرد که نمی بایست و شایسته نبود نمایان شود. قتاده گفته است: با ناز و ادا و اطوار راه می رفتند، پس خدا از آن نهی کرد.

عصری جاهلیت:

قابل یادآوری است که: جاهلیت به عصری خاص، اختصاص ندارد، در هر عصر و دورانی، زنان، خود را نمایش دهند یعنی زینتهای خویش را آشکار نمایند و بی باکانه در میان مردم بگردند، آن عصر، عصر جاهلیت نام دارد، یا حداقل برای چنین زنانی جاهلیت است که سر و سینه و گردن و خود را به بسیار عادی - به مردان بیگانه و چشم چرانان هوس باز نشان میدهند و کمترین توجهی به حقوق اجتماعی ندارند و بدین وسیله تشنگان هوس را در دام بدنمایی و وسوسه ی شیطانی می اندازند و برایشان آتش فتنه بر میافروزند.

بلی! ای زن مؤمن بیدار شو، آرزوها و هواهای جاهلی را در هم شکن، آتش خانمان برانداز شهوات را با عشق به کانون گرم و پر محبت خانواده ات، خاموش گردان، آن چه که الله به زنان والامقام پیام آورش فرمان داده است، رعایت نما، تا در هر دو جهان سرافراز باشی.

«وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ»: اقامه‌ی نماز و ادای زکات را ادامه بدهید و بر آن پایدار بمانید.

ابن کثیر گفته است: اول آنان را از ارتکاب شرم‌نوع کرده، سپس آنان را به انجام دادن خیر از قبیل اقامه‌ی نماز که پرستش خدای یگانه می‌باشد و ادای زکات که نیکی و احسان به مردم است، امر فرموده است. (تفسیر ابن کثیر ۹۴/۳).
«وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و در تمام امور از الله و پیامبر اطاعت کنید تا به مقام و منزلت پرهیزگاران نایل آیید.

«إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»: خدا در حقیقت می‌خواهد که شما را از شرک و آلودگی گناهان نجات دهد و پاک سازد، گناهایی که آبروی انسان را می‌آلایند همان طور که ناپاکی‌ها بدنش را می‌آلایند. أَهْلَ الْبَيْتِ ای خانواده‌ی نبوت! «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» و تا شما را کاملاً از چرک و آلودگی گناهان و نافرمانی پاک نماید.

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

[ای همسران پیامبر!] و آنچه را که از آیات الله و حکمت در خانه‌هایتان خوانده میشود یاد کنید، بی‌گمان الله لطف کننده آگاه است. (۳۴)
«أَذْكُرَنَّ»: یاد کنید و بیان دارید.

«الْحِكْمَةِ»: هدف از آن سنت نبوی است.

زمخشری میفرماید: به آنها یادآور شده است که منازل آنها محل نزول وحی است. و به آنها امر کرده است که مطالبی را که در منازل خود میخوانند فراموش نکنند. قرآن را که جامع دو امر یعنی دلایل روشن و قطعی بر صدق نبوت، و حکمت علوم و شرایع آسمانی است از یاد نبرند. (تفسیر کشاف ۴۲۵/۳).

زنان و مردان در گرفتن پاداش آخرت یکسانند:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

مسلماناً مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمان بردار فرمان الله و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان بردبار، و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه دهنده، و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که الله را بسیار یاد می کنند، الله برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»: مردان و زنانی که اهل صلح و صفا و متقادو فرمانبرداران حکم الله و ارکان اسلام اند. اسلام؛ یعنی، خشوع و فروتنی در برابر دستور الله. و دارای خلق و خوی اسلامی هستند.

«وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»: و مردان و زنان تصدیق کننده ی خدا و آیات خدا و آنچه بر پیامبرانش نازل کرده است،

«الْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ»: مردان و زنان مطیع اراده و معترف به الوهیت الله و فرمانبر که عبادت را ادامه میدهند و بر طاعت پایدارند، (ملاحظه شود سورة: بقره آیه ۲۳۸، و سورة نساء آیه ۳۴).

«وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ»: و مردان و زنانی که در ایمان و نیت و اعمال و اقوال خود صادقند،

«وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ»: و مردان و زنانی که بر طاعت پایدار و در مقابل هوس‌ها و ناگواری‌ها و شادمانی‌ها صبور و شکیبا می‌باشند،

«وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ»: و مردان و زنان فروتن و خاشع که در ظاهر و باطن در مقابل خدا سر اطاعت خم می‌کنند،

«وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ»: و زنان و مردانی که مال خود را صدقه میدهند و احسان پیشه دارند و زکات را می‌پردازند،

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ»: و زنان و مردانی که به خاطر جلب رضایت خدا ماه رمضان و دیگر ایام را روزه می‌گیرند، پس روزه، زکات بدن است و آن را ترکیه و پاک می‌کند.

«وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ»: و مردان و زنانی که فرج خود را از حرام و گناه محفوظ می‌دارند و از ارتکاب ناشایست از قبیل زنا و کشف عورت خود را مصئون می‌دارند، وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ و مردان و زنانی که مدام یاد خدا را بر زبان دارند و هر وقت و هر جا خدا را یاد می‌کنند،

«أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»: الله برای چنان پرهیزگاران نیکو و پاک و متصف به این صفات ارزشمند و پسندیده، پاداشی بس بزرگ یعنی بهشت را آماده کرده است و گناهانشان را به وسیله‌ی اعمال نیکو که انجام داده‌اند، میزداید.

شأن نزول آیه ۳۵:

۸۵۸- ک: ترمذی به نحو حسن از طریق عکرمه از ام عماره انصاری (رض) روایت کرده است: آن بزرگوار خدمت رسول الله (آمد و گفت: همه چیز را فقط برای مردان می بینم و من هیچ ندیدم که از زنان هم یاد شده باشد. پس الله تعالی آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (ترمذی ۳۲۱۱ از ام عماره روایت کرده و گفته است: «این حدیث حسن غریب است» و سلمان بن کثیر ضعیف است).

۸۵۹- ک: طبرانی از ابن عباس (رض) روایت میکند: زنان گفتند: ای رسول خدا! شأن و حالت قرآن چگونه است، مردان مسلمان را یادآور شده و از زنان مسلمان هیچ یاد نمیکند. پس الله تعالی آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل گردانید. (طبری ۲۸۵۱۰ و طبرانی ۱۲ / ۱۰۸ از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. اسنادش به خاطر قابوس بن ابوظیاب ضعیف است، زیرا هیشمی ۷ / ۹۱ میگوید: «قابوس ضعیف است، اما عده ای او را ثقه می دانند و باقی راوی های این ثقه اند» با این وصف به حدیث بعدی شاهد است. «زاد المسیر» ۱۱۳۶ به تخریج محقق).

۸۶۰- ابن سعد از قتاده روایت کرده است: هنگامی که در قرآن از زنان پیامبر نام برده شد، زنان دیگر گفتند: اگر خیر و نیکویی نصیب ما می بود ما را هم متذکر میشد. پس خدا آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد. (طبری ۲۸۵۰۵ از قتاده روایت کرده، مرسل است).

همچنان از؛ از اُم سلمه رضی الله عنها روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: یا رسول الله! چرا در قرآن نام مردان آمده است و نامی از زنان در آن نیست؟ آنگاه آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...» نازل شد. (امام نسائی آنرا در سنن خود از ام سلمه روایت میکند).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۶ الی ۴۰) در باره قصه ی زینب دختر جحش و زید پسر حارثه، بحث بعمل می آید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿٣٦﴾

و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه در کاری که الله و پیغمبرش (در آن) فیصله کرده باشند اختیاری از خود ندارند و کسی که از الله و پیغمبرش نافرمانی کند در حقیقت به گمراهی آشکار گرفتار شده است. (۳۶)

ابن کثیر میگوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به». «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

شان نزول آیه ۳۶:

۸۶۱- طبرانی با سند صحیح از قتاده روایت کرده است: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم (به خواستگاری زینب رفت قصد داشت که او را به زید نکاح کند، اما زینب پنداشت که رسول الله خودش قصد ازدواج با او را دارد. هنگامی که دانست پیامبر او را به زید خواستگاری میکند خودداری کرد. پس خدا آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» را نازل کرد. پس از آن زینب به ازدواج با زید راضی شد. (طبری ۲۸۵۱۵ و طبرانی ۴۵/۲۴ به سند صحیح از وی روایت کرده اند، مرسل است.)

۸۶۲- ابن جریر از طریق عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم زینب دختر جحش را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد، زینب این کار را ننگ پنداشت و گفت: من از لحاظ اصل و تبار،

بزرگی و شرف بر زید برتری دارم. پس الله تعالى ايه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» را نازل کرد. (طبری ۲۸۵۱۶ روایت کرده، در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است، دار قطنی ۳ / ۳۰۱ از زینب بن جحش به همین معنی روایت کرده. اسناد این هم ضعیف است..).

۸۶۳- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) مانند این روایت کرده است. (طبری ۲۸۵۱۳ روایت کرده در این اسناد عطیه عوفی ضعیف است..).

۸۶۴- ابن ابو حاتم از ابن زید روایت کرده است: این آیه در باره ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط نازل شده است، او اولین زنی بود که رهسپار دیار هجرت شد او خواهان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، اما آن بزرگوار برای زید بن حارثه نکاحش کرد، برای همین خودش و برادرش از این کار ناخشنود شدند و گفتند: ما خواهان رسول خدا بودیم، اما او ما را برای برده خود نکاح کرد. پس این آیه نازل شد. (طبری ۲۸۵۱۷ از عبدالرحمن بن زید روایت کرده معضل است..).

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾

و[یاد کن] زمانی را که به آن شخص که خدا به او نعمت [اسلام] بخشیده بود، و تو هم [با آزاد کردنش از طوق بردگی] به او احسان کرده بودی، میگفتی: همسرت را برای خود نگاه دارو از الله بترس و در نفس خود آنچه را که الله ظاهر کننده اش است پنهان می ساختی و از مردم می ترسیدی و الله به آنکه از او بترسی سزاوارتر است. پس چون زید نیاز خود را از او برآورد، او را به ازدواج تو در آوردیم تا تنگی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر

خواندگان نشان نباشد، وقتی که نیاز خود را از آنان به انجام رسانند، و حکم الله انجام یافتنی است. (۳۷)

دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «الَّذِي...»: کسی که هدف از آن زید پسر حارثه است که پسر خوانده پیغمبر بود.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»: مراد نعمت هدایت و توفیق شرفیابی به دین اسلام است.

«أَنْعَمْتُ عَلَيْهِ»: مراد نعمت آزاد کردن زید از غلامی و حسن تربیت او است.

«مَا»: چیزی که. مراد پیام وحی است. یعنی خدا به پیغمبر خبر داده بود که زید پسر حارثه، برده آزاد شده تو، زینب دختر جحش، عمه زاده تو را طلاق خواهد داد، و تو باید (بر خلاف میل خود و علیرغم سنت جامعه جاهلیت) او را به همسری پذیری. تا دو سنت غلط جاهلی شکسته شود: یکم حرام بودن ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده برابر عرف محیط، دوم کسر شأن بودن ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده. «وَطَرًا»: نیاز و حاجت.

«قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا»: زید از زینب کام دل گرفت و نیاز خود را برآورده کرد. کنایه از پایان گرفتن زندگی با زینب و طلاق دادن او است.

شأن نزول آیه ۳۷:

۸۶۵- بخاری از انس (رض) (روایت کرده است: این آیه «وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» در خصوص زینب دختر جحش و زید بن حارثه نازل شده است. (صحیح است، بخاری ۴۷۸۷ و ۷۴۲۰، ترمذی ۳۲۲۱، نسائی در «تفسیر» ۴۲۷، ابن حبان ۷۰۴۵ و احمد ۱۴۹ / ۳ و ۱۵۰ روایت کرده اند).

۸۶۶- حاکم از انس (رض) روایت کرده است: زید بن حارثه می آمد و از زینب دختر جحش خدمت رسول الله (شکایت میکرد. سرور کائنات میگفت:

همسرت را برای خودت نگهدار. پس این آیه نازل شد. (احمد ۳ / ۱۵۰ و حاکم ۲ / ۴۱۷ از انس (رض) روایت کرده اند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم این را صحیح می شمارند).

۸۶۷- مسلم، احمد و نسائی [از انس بن مالک بن نضر] روایت کرده اند: چون عدت زینب سپری شد، رسول الله (به زید گفت: برو او را برای من خواستگاری کن، زید رفت و او را در جریان گذاشت. زینب گفت: من به هیچ کاری اقدام نمی کنم تا پروردگارم به من دستور بدهد. سپس به نماز ایستاد. کلام الهی که نازل گشت پیامبر آمد و بدون اجازه زینب به اطاق او داخل شد.

[انس بن مالک میفرماید] به چشم خود مشاهده کردم، هنگامی که عروسی زینب (رض) صورت میگرفت، رسول خدا در جشن عروسی وی برای مردم نان و گوشت تهیه کرد، بعد از صرف غذا همه خارج شدند، و تنها چند نفر باقی ماندند که در داخل خانه زینب باهم صحبت میکردند. رسول الله از آنجا بیرون رفت، من هم به دنبال ایشان روان شدم، آن بزرگوار از خانه های زنان خود دیدن میکرد، به ایشان خبر داده شد که آن گروه بیرون رفتند. او آمد و وارد خانه شد. من هم رفتم تا با آن بزرگوار داخل خانه شوم اما بین من و خودش پرده افکند. در اینجا خدای بزرگ آیه حجاب «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ...» را نازل کرد و مایه پند و هدایت مسلمانان شد. صحیح است، مسلم ۱۴۲۸، نسائی در تفسیر ۴۳۰ و نسائی ۶ / ۷۹، احمد ۳ / ۱۹۵، ابویعلی ۳۳۳۲ و ابن سعد ۸ / ۸۲ از انس روایت کرده اند).

ازدواج رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب بنت جحش:

مطابق روایات تعداد کثیر از مفسرین همین است که (آیه ۳۶ سورة الأحزاب) در باره زینب بنت جحش نازل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم

خواست امتیازات طبقاتی موروثی را میان جماعت مسلمانان از بین ببرد در نتیجه همه مردم یکسان و برابر باشند؛ که هیچ فضل و برتری برای کسی بر کس دیگر نباشد جز به تقوا. آن موقع بردگان آزاد شده به نسبت صاحبان برده در طبقه پائین تری بودند؛ از جمله یکی از این بردگان آزاد شده، زید بن حارثه، برده آزاد شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که پیامبر او را به عنوان پسر خوانده خود اختیار کرد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که با تزویج زنی شریف از طایفه بنی هاشم، خویشاوند خود به نام زینب بنت جحش، به زید بن حارثه این مساوات کامل را محقق سازد، تا آن امتیازات طبقاتی خود به خود در خانواده اش ساقط گرداند. این امتیازات آن چنان عمیق و ریشه دار و گسترده بود که جز فعل واقعی از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم که جامعه اسلامی او را به عنوان نمونه و سرمشق میگیرند، از بین نمی برد. تا در نهایت تمام بشریت در این زمینه راه او تعقیب نمایند.

ابن کثیر در تفسیر خود روایت کرده که عوفی از ابن عباس (رض) نقل کرده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ...» سبب نزول این آیه این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت تا برای پسرخوانده جوانش، زید بن حارثه خواستگاری کند. به همین منظور نزد زینب بنت جحش اسدیة (رض) رفت و او را برای زید خواستگاری کرد. زینب گفت: من با او ازدواج نمی کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بلي فانكحيه»: «چرا، باید با او ازدواج کنی». زینب گفت: ای رسول الله، آیا راجع به خودم به من امر می کنی؟ هنگامی که هر دو بحث می کردند، خداوند این آیه را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...» آنگاه زینب گفت: آیا تو راضی هستی که او با من ازدواج کند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «بله». زینب گفت: در این صورت از رسول الله

صلی الله علیه وسلم سرپیچی نمی‌کنم و خودم را به ازدواج او در می‌آورم.
(فی ظلال القرآن، سید قطب، ۵/۲۸۶۵).

زید بن حارثه ده دینار و شصت درهم، یک پیراهن زنانه، یک دانه چادر (روسری)، یک عدد ملحفه، یک عدد پیراهن، پنجاه مُد خوراک، و ده مُد خرما را برای پسران جحش فرستاد این مواد را پیامبر صلی الله علیه وسلم به زید بن حارثه داده بود.

زندگی زناشوئی میان این دو زوج نزدیک به یک سال ادامه داشت، سپس اختلافات خانوادگی میان آنان شروع شد و تا آنجا رسید که هیچ محبت و صفا و صمیمیت و دوستی‌ای میان آنان نماند.

زید شکایت زینب را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌برد، پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به او می‌گفت: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ» [الأحزاب: ۳۷]. «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!». پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را نصیحت و توصیه می‌کرد که زینب را نگهدارد اما خداوند خلاف آن را می‌خواهد؛ «و خداوند بر کار خود، غالب و مسلط است». پس خداوند می‌خواهد که «زینب» همسر پیامبر محبوب صلی الله علیه وسلم باشد تا عادت و رسم پسر خواندگی را ابطال کند و چون عرب‌های قبل از اسلام با همسران پسر خواندگانش بدان‌گاه که نیاز خود را بدانان به پایان بردند و طلاقشان دادند، ازدواج نمی‌کردند؛ پس باید به نحوی این عادت جاهلیت را از بین برد. شکاف و اختلاف میان زید و زینب هم روز به روز بیشتر می‌شد تا جایی که زندگی میانشان به بن‌بست رسید؛ پس به ناچار وضع چنان شد که: از هم جدا شوند. آنگاه دستور خداوند متعال مبنی بر اجازه طلاق دادن زینب و امر به رسول الله صلی الله علیه وسلم که با او ازدواج کند، آمد. خداوند متعال

فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لَكَ لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾» [الأحزاب: ٣٧].

«(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند (متعال) به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات «زید») می‌گفتی: «همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالیکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان الله تعالی انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود)».

حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» می‌گوید: ابن ابی حاتم این ماجرا را از طریق سُدی روایت کرده و آن را در سیاق واضح و زیبایی آورده است که لفظش چنین است: «به ما خبر رسیده که این آیه راجع به زینب بنت جحش، نازل شد. مادر زینب، أمیمه بنت عبدالمطلب، عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست که زینب را به ازدواج زید بن حارثه برده آزاد شده خود درآورد؛ اما زینب آن را نپسندید. سپس راضی شد به هر چه که رسول الله صلی الله علیه وسلم بکند، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم زینب را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. سپس الله متعال، بعداً به پیامبرش اعلام کرد که زینب، بعداً از همسران او خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم شرم می کرد از این که به زید امر کند که زینب را طلاق دهد. پیوسته میان زید و زینب اختلاف و نزاع روی می داد، آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به او دستور داد که همسرش را نگهدارد و از الله بترسد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم از مردم میترسید که از او عیب جویی کنند و بگویند محمد با زن پسرش ازدواج کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم، زید را پسرخوانده خود اختیار کرده بود».

ابن ابی حاتم از طریق علی بن زید از علی بن حسین بن علی روایتی دارد که وی گوید: خداوند پیش از آنکه پیامبر صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کند، به او اعلام کرد که زینب، زن او خواهد شد. پس وقتی که زید نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و شکایت زینب را نزد او آورد و پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: همسرت را نگهدار و از الله بترس، خداوند فرمود: به تو خبر داده بودم که زینب را به ازدواج تو درمی آورم، و تو چیزی را در دل پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می سازد. (فتح الباری، ۳۸۴/۸).

و زینب این چنین مادر مؤمنان شد:

وقتی که زید، زینب (رض) را طلاق داد، و عده اش سپری شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم با او ازدواج کرد تا زینب به بزرگترین فضیلت و افتخار در تمام هستی برسد، و همسر محمد صلی الله علیه وسلم و مادر مؤمنان بشود.

زینب بنت جحش، مادر مؤمنان زیاد نماز میخواند؛ قلبی خاشع و فروتن داشت؛ و همیشه با خداوند ارتباط داشت. و رسول الله صلی الله علیه وسلم این صفات عالی در او را دوست می داشت و نمازش و ارتباطش با پروردگار برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بسیار خوشایند بود. (نساء أهل البيت، احمد خلیل جمعه، ص ۳۰۰-۳۰۱).

از ثابت صحابی جلیل القدر روایت شده است که میگوید: قضیه ازدواج زینب بنت جحش نزد انس (رض) ذکر شد، انس (رض) گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم را ندیده‌ام که به اندازه زینب، برای هیچ یک از همسرانش غذای ولیمه داده باشد؛ در مهمانی عروسی زینب بنت جحش یک گوسفند را به میهمانان داد. (بخاری به شماره ۵۱۷۱؛ مسلم به شماره ۱۰۴۹؛ و ابو داود به شماره ۳۷۴۳ آن را روایت کرده‌اند).

از عایشه (رض) روایت شده است که می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد زینب بنت جحش غسل میخورد و کنار او می ماند. من و حفصه با هم همدستی کردیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد هر کدام از ما آمد، به او بگوید: مغفیر خورده‌ای؟ همانا من بوی مغفیر را از تو احساس میکنم. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا ولكني كنت أشرب عسلاً عند زینب ابنة جحش فلن أعود وقد حلفت لا تخبري بذلك أحداً» (نزد بخاری به شماره ۵۲۶۷ این زیادت آمده است: «يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك - تا - إن تتوبا إلى الله» به عایشه و حفصه، (وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً) به خاطر گفته پیامبر صلی الله علیه وسلم: «بلکه غسل خوردم». (بخاری به شماره ۴۹۱۲؛ مسلم به شماره ۱۴۷۴؛ و ابوداود به شماره ۲۷۱۴ آن را روایت کرده‌اند).

«نه، ولی نزد زینب بنت جحش غسل می خوردم. اما از این به بعد دیگر غسل را نزد زینب نخواهم خورد. و تو را سوگند میدهم که این مطلب را به احدی خبر ندهی».

به همین خاطر زینب (رض) جایگاه و مرتبه‌اش نزد پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را می دانست، و با سه خصلت بر زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم افتخار می کرد.

از شعبی (رض) روایت شده است که میگوید: زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم میگفت: من با سه چیز به خود می‌بالم که هیچ یک از زنان آن را ندارند تا به خودشان بیالند:

- ۱- پدر کلان من و پدر کلان تو، یکی است.
- ۲- خداوند از آسمان مرا به ازدواج تو درآورد.
- ۳- سفیر خدا، برای امر ازدواج ما، جبرئیل بود. (البدایه و النهایه، ۱۴۶/۴؛ و «أنساب الأشراف»، ۴۳۵/۱).

این مادر مؤمنان، ام سلمه (رض) است که به جایگاه هویتش، زینب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میکند، میگوید: زینب مورد توجه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او خیلی خوشش می‌آمد، و زینب زنی نیک و صالح، بسیار روزه دار و شب زنده دار بود. (تهذیب الأسماء و اللغات، ۳۴۵/۲).

ابن قیم در زاد المعاد میفرماید: یکی از ویژگیهای برجسته ی زینب دختر جحش اسدی این بود که: خداوند متعال، ولی نکاح او شد.

زید پسر حارثه کیست؟

زید بن حارثه بن شراحیل بن عبدالعزی بن امرؤالقیس بن عامر بن نعمان بن عامر بن عدود بن عوف و مادرش سعدی بنت ثعلبه بن عبد عامر بن افلت بن سلسله و از قبیله ی (بنی معن) است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به لحاظ سنی ده سال از ایشان بزرگتر بود.

کنیه ی ایشان ابو اسامه بود.

اسارت و بردگی:

مادر ایشان سعدی به همراه زید (رض) برای دیدار اقوام خود می رفتند که گروهی از سواران قبیله ی بنی قین بن جسر در دوره ی جاهلی بر آنان حمله

کردند و زید را که هنوز طفل پیش نبود به اسارات گرفتند و او را در بازار عکاظ به معرض فروش آوردند و حکیم بن خزام بن خویلد او را برای عمه‌ی خود، حضرت خدیجه (رض) در مقابل چهارصد درهم خرید و چون او با رسول الله صلی الله علیه وسلم ازدواج کرد او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه نمود و بخشید.....

حارثه و کعب پسران شراحیل به مکه آمدند و فدیة ی زید (رض) را همراه آوردند و به حضور پیامبر آمدند و او را به نیکی یاد نمودند و منت آزادی زید را خواستار شدند؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر خودش بودن با شما را برگزیند بدون دریافت فدیة او را به شما بر می گردانم ولی اگر بودن با من را برگزید من هرگز تقاضای شما در مورد شخصی که بخواهد بامن باشد را نمی پذیرم. گفتند چه نیک قضاوت نمودی! پیامبر صلی الله علیه وسلم زید را فراخواند و فرمود: آیا این دوشخص را می شناسی؟ گفت: بلی یکی پدرم و دیگری کاکایم است. پیامبر (ص) از او پرسید: مرا که می شناسی و معاشرت با مرا هم دیده ای، اکنون اختیار دست توست یا من را انتخاب کن یا ایشان را! زید (رض) گفت: من کسی را بر شما ترجیح نمی دهم که شما برای من هم پدر و هم مادری!

آن دو گفتند: وای بر تو! آیا بردگی را بر آزادی و بر پدر و مادر و عمو و خاندان خود ترجیح می دهی؟ گفت: آری! که من از این مرد محبتی دیده ام که هیچ کس را بر او بر نمی گزینم؛ چون رسول خدا زید را اینگونه دید، زید را با خود به (حجر اسماعیل) برد و اعلام نمود: ای کسانی که در اینجا حضور دارید! گواه باشید که زید چون پسر من است که من از او و او از من ارث میبرد! چون پدر و عموی زید او را این چنین دیدند، خوشحال شدند و باز گشتند ولی زید (رض) را پسر پیامبر صلی الله علیه وسلم صدا میزدند و زید همینگونه ماند تا اسلام در مکه و منطقه آشکار و علنی شد!

شهادت زید بن حارثه:

ایشان در ماه جمادی الاول سال هشتم هجرت زمانی که پنجاه و سه ساله بود، در جنگ موته در سال هشتم هجری قمری در منطقه موته، که بمثابه امیر و قوماندان جنگ بود، به شهادت رسید.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ
وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾

بر پیامبر در آنچه الله تعالى برای او مقدر و معین گردانیده هیچ تنگی نیست، این سنت الهی در مورد پیغمبران پیشین نیز جاری بوده و حکم الله روی حساب و برنامه دقیقی است. (۳۸)

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» بر پیامبر گناهی نیست اگر آنچه خداوند متعال برایش مباح ساخته استفاده کند، از ازدواج با زینب (رض) «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است»

ضحاک گفته است: یهود کثرت ازدواج را بر پیامبر عیب می گرفتند، اما خدا نظر آنان را مردود معرفی کرد و فرمود: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران علیهم السلام و امت‌های گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است. امام قرطبی گفته است: در مورد توسعه‌ی ازدواج حضرت محمد صلی الله علیه و سلم سنت و روش پیامبران پیشین را مقرر نموده است، مانند حضرت داود که یک صد زن داشته و سلیمان که علاوه بر کنیزان سی صد زن داشت.

(تفسیر قرطبی ۱۴/۱۹۵).

«وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا» یعنی: امر خداوند متعال یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازل‌ی پروردگار اطلاق می شود و ذکر (مقدوراً) بعد از آن، برای تأکید.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾

همان کسانی که پیام های الهی را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و جز الله از کسی نمی ترسند. و الله از لحاظ محاسبه با بندگان خود کافی است. (۳۹)
پس ای محمد ص! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در بارهات میگویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است.
آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می دهد.
(تفسیر انوار القرآن).

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه فرستاده الله و خاتم پیغمبران است و الله به همه چیز داناست. (۴۰)
زمخشری گفته است: در حقیقت محمد پدر هیچ مردی از شما نبود تا آنچه در رابطه با پدر و مادر و پسر ثابت می شود، در مورد او و پسر خوانده اش نیز ثابت شود از قبیل حرام بودن صهر و نکاح. (تفسیر کشاف ۴۳۰/۳).
«وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ» اما آخرین پیامبران است و خدا به وسیله ای او رسالات آسمانی را خاتمه داده است، چنان که بعد از وی پیامبر دیگری نمی باشد.

ابن عباس (رض) گفته است، می‌خواهد بگوید: اگر نبوت را با او خاتمه نمیدادم، به او پسری عطا میکردم که بعد از او پیامبر بشود. (زاد المسیر ۳۹۳/۶). «وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» حق تعالی به همه اعمالی که شما انجام میدهند داناست، هیچ چیزی از او پنهان نیست و هیچ غایبی از وی پوشیده نمی‌ماند.

شأن نزول آیه ۴۰:

۸۶۸- ترمذی از عایشه (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زینب ازدواج کرد. مردم او را سرزنش کردند و گفتند: با همسر پسر خود ازدواج کرد.

پس الله تعالی آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ...» را نازل کرد. (ترمذی ۳۲۰۷ از داود بن زریقان از داود بن ابوهند از شعبی از عایشه روایت کرده است. اسناد این حدیث به دو علت ضعیف است، داود بن زریقان متروک است، عامر بن شراحیل شعبی از عایشه منقطع است. ترمذی میگوید: «این حدیث غریب است» زاد المسیر ۱۱۴۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۱ الی ۴۴) در باره بزرگداشت و شکوه پروردگار به وسیله‌ی او را و اذکار، بحث بعمل می‌آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید الله را یاد کنید یادی بسیار. (۴۱)

«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.

این مؤمنان راستکار! الله متعال را با زبان، دل و همه اعضای وجودتان شب و روز و در سفر و حضر با تهلیل و سپاسگزاری و تمجید و ستایش و تقدیس، از خدا زیاد یاد بکنید.

«اذْكُرُوا»: یاد کنید، همواره الله را به یاد داشته باشید.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

و دایم صبح و شام به تسبیح و تنزیه ذات پاکش پردازید. (۴۲)

«سَبِّحُوهُ» (صبح): بستاید.

«بُكْرَةً» بامدادان، سحرگاهان، صبح هنگام.

«أَصِيلًا» شامگاهان، پایان روز.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

او ذاتی است که خود و فرشتگانش به شما درود میفرستند، تا سرانجام شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آورد، و او در حق مؤمنان بسیار مهربان است. (۴۳)

«يُصَلِّي» التفات و توجه دارد، رحمت و درود میفرستد.

شأن نزول آیه ۴۳:

۸۶۹- عبد بن حمید از مجاهد روایت کرده است: چون آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب: ۵۶) نازل شد. ابوبکر صدیق گفت: ای منجی عالم، خدا هیچ خیر و نیکویی را بر تو نازل نمیکرد، مگر این که همه مسلمانان را نیز در آن شریک می ساخت. پس الله «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» را نازل کرد (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است، تفرد عبد بن حمید به این روایت نشانه وهن این است).

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

درود [خاص] آنان در روزی که به لقای او نایل شوند، سلام است، و او برای ایشان پاداشی ارجمند آماده ساخته است. (۴۴)

تحیت: درود، درود حیات بخش. کلمه ی ابراز محبت و احترام و اکرام. «يَلْقَوْنَهُ»: او را ملاقات میکنند، به دیدار او میرسند. «كَرِيمًا»: با ارزش، گرانبها، قیمتی، نفیس.

به قولی معنای «سلام» این است: الله متعال آنان را از آفتها سالم نگه میدارد و در روزی که با او دیدار میکنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده میدهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت. خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۵ الی ۴۹) در باره برخی از آداب اسلامی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم. (۴۵) مفسر معروف جهان اسلام دکتر مصطفی خرمدل، مؤلف تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» در تفسیر آیه مبارکه می نویسد:

«شَاهِدًا»: گواهی دهنده به حق. یعنی وجود مبارک پیغمبر، با اوصاف و اخلاق زیبایش، و ارائه برنامه‌های سازنده مکتوب در قرآن و منظور در افعال واقوالش، گواه بر حَقَانِیت مکتب آسمانی اسلام است. گواه بر احوال و اعمال امت اسلامی است، همان‌گونه که هر پیغمبری شاهد و گواه بر امت خویش است، و جملگی پیغمبران چنین گواهی و شهادتی را در روز قیامت اداء خواهند فرمود (ملاحظه شود سورة: نساء آیه ۴۱).

«مُبَشِّرًا»: مژده دهنده مؤمنان به بهشت و سعادت سرمدی. «نَذِيرًا»: بیم دهنده کافران به دوزخ و عذاب ابدی.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به علی و معاذ (رضی الله عنهما) که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید،

آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ» [الأحزاب: ۴۵].

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

و تو را دعوت کننده به سوی الله به حکم او قرار دادیم، و چراغی روشنی بخش. (۴۶)

باید یاد آور شد که پیامبر در جامعه، بمثابة چراغ هدایتی است که نور آن سبب رشد، حرکت و تشخیص است.

در آیه متذکره پروردگار با عظمت ما میفرماید: ای محمد! تورا به عنوان دعوتگری مبعوث نمود تا مردم را به سوی توحید، رهایی از شرک و اخلاص عبادت برای الله متعال دعوت نمایی.

ابن کثیر میفرماید: یعنی ای محمد! تو در درخشش و فروغ مانند آفتاب میباشی که جز دشمن سرسخت هیچ کس آن را انکار نمی کند. (تفسیر ابن کثیر ۱۰۲/۳).

زمخشری میفرماید: الله تعالی او را به چراغی پرفروغ تشبیه کرده است، همان طور که به وسیلهی چراغ پرفروغ شب تاریک روشن میگردد و مردم به وسیلهی آن راهیاب میشوند، همان طور هم الله به وسیلهی او تاریکی شرک را روشن و متجلی کرده است. (تفسیر الکشاف ۴۳۲/۳).

الله تعالی او را به پنج صفت موصوف کرده است که تمام آنها کمال و جمال اند و تمجید و شکوه پیامبر را میرسانند و در آخر آنها آورده است: حضرت محمد صلی الله علیه و سلم همانند چراغی پرفروغ است که خدا به وسیلهی او تاریکی گمراهی را متلاشی کرده است. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

وظیفه ورسالت انبیا همانا دعوت مردم به سوی وحدانیت الهی است، و باید گفت که: موافقت دعوت انبیا به کمک و اذن الهی می باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

و (ای پیغمبر!) به مؤمنان بشارت ده که برای آنها از سوی الله فضل و پاداش بزرگی است. (۴۷)

«فَضْلًا كَبِيرًا»: خیر و نعمت فراوان. یعنی الله تعالی آن قدر از فضل خود به مؤمنان می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی به هم می زند یعنی برتری است بر سایر ملّت ها. (ملاحظه شود سورة های: بقره/۲۶۱، انعام/۱۶۰، سجده/۱۷). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

شأن نزول آیه ۴۷:

۸۷۰- ابن جریر از عکرمه و حسن بصری روایت کرده است: چون خدای بزرگ آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...» (فتح: ۲) را نازل کرد. گروهی از مسلمانان گفتند: مبارکت باد ای رسول الله! دانستیم که خدا با تو چه میکند. باما چه خواهد کرد؟ پس خدا آیه «لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ (فتح: ۵):» و در سورة احزاب آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾» را نازل کرد.

۸۷۱- بیهقی در «دلائل النبوة» از ربیع بن انس روایت کرده است: چون آیه وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ (احقاف: ۹) نازل شد. و بعد از آن نیز آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (فتح: ۲)» نازل گردید. گفتند: ای رسول خدا! به خوبی آگاه شدیم که پروردگار (باخود تو چه میکند، پس برای ما چه پاداش خواهد داد؟ در این خصوص آیه «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾» نازل شد. میگوید: منظور از فضل کبیر بهشت است. وَلَا تُطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و اذیت و آزارشان را اعتبار مده (و استقامت داشته باش) و بر الله توکل کن و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد. (۴۸)

«لَا تُطِعْ...»: مخاطب پیغمبر و مراد پیروان او است. «دَعْ»: رها کن. مراد از رهائی در اینجا بی اعتنائی و ناچیز شمردن است.

ای پیامبر! در ترک چیزی از امور دعوت، از سخن کافران و منافقان پیروی مکن، از آزار و اذیت آنان صرف نظر نما و این اذیت و آزار، تو را به ترک امور دعوت باعث نشود. به الله متعال توکل و اعتماد داشته باش و امور را به او بسپار؛ زیرا حق تعالی ترا از امور ترس آور بسنده است و در برابر دشمنان یاور توست. بنابر این در همه امور و همه کارها به او توکل کن.

صاوی گفته است: این آیه نشان می دهد که توکل و تکیه کردن به خدا امری است بس بزرگ، پس هر کس به خدا تکیه کند در تمام خواسته های دنیا و دینش او را بس است.

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» (صاوی ۲۸۲/۳).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعَهُنَّ وَسَّرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون با زنان مؤمن ازدواج کردید باز پیش از آنکه با آنان آمیزش کنید طلاق شان دادید دیگر شما را بر این زنان عده ای نیست که آن را بشمارید، پس ایشان را ازهدیه مناسب بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید. (۴۹)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! آنگاه که عقد نکاح را با زنان بستید اما با هم نزدیکی نکردید هدف از آن نکاح است «الْمُؤْمِنَاتِ»: زنان مؤمنه. این تعبیر زنان کتابیه را خارج نمیسازد و تنها بیان گر اغلیت است.

«أَنْ تَمْسُوهُنَّ»: مراد از مسّ، جماع یعنی نزدیکی زناشوئی است. و این یکی از کنایه‌های مشهور زبان عربی است، و یکی از اسالیب زیبای قرآن عظیم الشان بشمار میرود؛ زیرا قرآن از استعمال کلمات قبیح و زشت خود داری میکند.

«تَعْتَدُونَهَا»: از مصدر اعتداد، به معنی حساب نگاه داشتن، مراد این است که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود، نگهداشتن عده لازم نیست. از این حکم، زن که شوهرشان وفات نموده مستثنی است و باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارد (تفسیر قاسمی). «فَمَتَّعُوهُنَّ»: مراد این است که اگر مهریه‌ای تعیین شده، نصف آن پرداخت می شود (سورة: بقره / ۲۳۷) و اگر مهریه‌ای معین نشده است، حق متاع و هدیه مناسب داده می شود (سورة: بقره آیه ۲۳۶).

«وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»: و به شیوه‌ی نیکو و بدون ضرر و آزار و پایمال کردن حقوق آنان، آنها را آزاد کنید. (طبری ۱۴/۲۲).

ابو حیان گفته است: سراح جمیل یعنی گفته‌ی نیکو و آزاد کردن به شیوه‌ی پسندیده، بدون آزار و منع کردن حق‌ی از او. (البحر المحيط فی التفسیر القرآن: البحر ۲۴۰/۷).

باید گفت که در این حکم همه فقها اجماع دارند: در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد استبراء است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاق‌شان داده‌اید، متعه بدهید.

بنابر این، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا اینکه برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلیها وحنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمردن ندارید. خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۰ الی ۵۲) در مورد ویژگیهای پیامبر اسلام، بحث بعمل آمده است. **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِن وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾**

ای پیامبر! برایت حلال کردیم آن همسرانت را که مهرشان را داده ای، و همچنین کنیزانی را که الله در جنگ بهره تو ساخته است، و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران ماماهايت و دختران خاله‌هايت که با تو هجرت

کرده اند، و زن مؤمنی که خویشان را به پیغمبر ببخشد (و) اگر پیغمبر بخواهد که او را به زنی گیرد که مخصوص توست نه دیگر مؤمنان، به راستی دانستیم آنچه را که بر آنان درباره زنانشان و کنیزان شان مقرر کرده ایم تا بر تو هیچ حرج و تنگی نباشد و الله آمرزنده مهربان است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْلَلْنَا»: حلال کردیم، روا نمودیم. «آتَيْتَ»: پرداخت کردی، دادی. اجورهن: مهریه هایشان، أجور جمع اجر (سوره نساء آیات ۲۴ و ۲۵)، (سوره مائده آیه ۵)، (سوره ممتحنه آیه ۱۰).

«مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ» آن چه دست تو مالک آن شد از کنیزان (سوره روم ۲۸). «أَفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ»: الله به تو غنیمت داد، خدا دستاورد جنگی را نصیب تو کرد. عمات: جمع عمه، خواهران پدر. «هَاجَرْنَ»: زنان مهاجرت کردند. وهبت نفسها للنبي: مهریه ی خود را به پیامبر بخشید، خود را به پیامبر هبه کرد. «يَسْتَنْكِحَهَا»: او را به همسری خود در آورد. «خَالِصَةً لَّكَ»: مخصوص توست، ویژه ی توست.

«مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»: نه برای سایر مؤمنان، برای دیگر مؤمنان نیست، حق مؤمنان دیگر نیست. لکی: تا این که. «لَكَيْلًا يَكُونُ»: تا این که نباشد. یادداشت: مهریه ی هر کدام از زنان پیامبر دوازده اوقیه و نیم، معادل پانصد درهم نقره بوده است. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

پروردگار با عظمت در این آیه مبارکه: چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، به بیان گرفته است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ» ای پیامبر! به منظور گشایش و آسان

کردن تبلیغ دعوت، ما انواع زنان را برای مباح قرار داده‌ایم. از جمله زنانی را برای مباح کردیم که آنها را در مقابل مهری معین به عقد خود درآورده و هم اکنون تحت نکاح تو قرار دارند. (این یکی از دو نظر مفسران است. و نظر دیگر این که منظور تمام زنان می‌باشد. خدای متعال برای پیامبر صلی الله علیه و سلم مباح کرده است اگر مهر هر زنی را پرداخت کند می‌تواند با او ازدواج کند و این نظر از اولی وسیع‌تر است. و قرطبی با استدلال به حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها آن را پذیرفته است که می‌فرماید: «تا خدا زنان را برای پیامبر حلال نکرد، از دنیا نرفت» (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۴).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده‌اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران خاله ات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابو طالب که دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم».

مراد از دختران عمو و عمه پیامبر صلی الله علیه وسلم زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نزدیک باشند و چه دور - عموهای ایشان گفته میشوند. مراد از دختر خاله‌ها و دختر دایی‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول الله حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر صلی الله علیه وسلم «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بخشند، به صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر (رض) نازل شد که خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم پیشکش کرد. البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر صلی الله علیه وسلم میتوانند بدون مهر و ولی و شاهدان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم بخشید (که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند) مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب میگردد، چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد بروع دختر و اشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی هاست.

اما از نظر جمهور فقهاء، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشیده‌اند و زنانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زن اند. همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است.

و چنان که ابن عباس (رض) گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر صلی الله علیه وسلم نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبود و پس از آن که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده‌است: «نشنیده‌ایم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنان شان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به عنوان گرامی داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش صلی الله علیه وسلم گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید «و» نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین هایشان مالک آن شده‌است» از کنیزانی که اسیر گرفتن شان جایز است، نه از کسانی که اسیر گرفتنشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند.

همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنانکه باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت صلی الله علیه وسلم است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. (تفسیر انوار القرآن)

شان نزول آیات ۵۰ - ۵۱:

۸۷۲- ترمذی به قسم حسن و حاکم به نحو صحیح از طریق سدی از ابوصالح از ابن عباس از ام هانی (فاخته دختر ابوطالب). روایت کرده اند: رسول الله از من خواستگاری کرد، و من از آن بزرگوار معذرت خواستم، عذرم را پذیرفت. پس الله «إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» را نازل کرد. چون مهاجرت نکرده بودم قرآن پاک ازدواج پیامبر اکرم را با من مجاز و مشروع نشمرد.

۸۷۳- ابن ابوحاتم از طریق اسماعیل بن ابوخالد از ابوصالح از ام هانی (رض) روایت کرده است: رسول الله خواست با من ازدواج کند، چون من هجرت نکرده بودم خدا آن بزرگوار را از ازدواج با من نهی کرد. و در باره «مَنْ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكِ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّائِي هَاجَرْنَ مَعَكَ» نازل شد.

۸۷۴- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: این گفته الله «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً تَأْخِرُ آيَةً» در خصوص ام شریک دوسیه نازل گردیده است.

۸۷۵- ابن سعد از منیر بن عبدالله دوسی روایت کرده است: ام شریک غزیه دختر جابر بن حکیم دوسیه از وجاهت و جمال برخوردار بود و از رسول الله صلی الله علیه وسلم تقاضا کرد که با او ازدواج کند، آن بزرگوار هم پذیرفت. عایشه گفت: در زنی که خود را به مرد ببخشد خیر نیست. ام شریک گفت: من همانم. خدا ام شریک را در کتاب عزیز مؤمنه یاد کرد و فرمود: «وَأَمْرًا مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» چون این آیه نازل گردید، عایشه خطاب به پیامبر گرامی گفت: پروردگار همه آمال و آرزوهایت را به سرعت برآورده میسازد.

۸۷۶- بخاری و مسلم از عایشه (رض) روایت کرده اند: [خوله بنت حکیم از جمله زنانی بود که خود را به رسول الله بخشیدند پس] عایشه گفت: آیا زن شرم نمی کند که خود را به مرد می بخشد، برای همین خدای عزوجل آیه «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ...» را نازل کرد. پس عایشه به پیامبر اکرم گفت: می بینم که خدایت به خوشنودی تو مبادرت می کند.

(صحیح است، بخاری ۴۷۸۸، مسلم ۱۴۶۴، نسائی ۶ / ۵۴، ابن حبان ۶۳۶۷، واحدی ۷۰۴ و حاکم ۲ / ۴۳۶ همه از عایشه روایت کرده اند. ملاحظه شود: «تفسیر شوکانی» ۲۱۴۹).

۸۷۷- ابن سعد از ابو رزین روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم قصد کرد برخی از زنان خود را طلاق دهد. چون آنها خبر شدند پیامبر صلی الله علیه وسلم (را صاحب اختیار دانستند و حقوق خود را به او بخشیدند و اجازه دادند، هر که را خواسته باشد بر دیگری ترجیح بدهد. پس خدای بزرگ آیه «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكِ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾ تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ رَا تَا آخِر نَازِل كَرَد.» (ابن سعد ۸ / ۱۵۸، طبری ۲۸۵۶۷ و ۲۸۵۶۹ و ۲۸۵۷۲ از منصور از ابو رزین روایت کرده اند.)

۳۸- فاخته دختر ابو طالب.

۳۹- صحیح است، بخاری ۴۷۸۸، مسلم ۱۴۶۴، نسائی ۶ / ۵۴، ابن حبان ۶۳۶۷، واحدی ۷۰۴ و حاکم ۲ / ۴۳۶ همه از عایشه روایت کرده اند.

۴۰- ابن سعد ۸ / ۱۵۸، طبری ۲۸۵۶۷ و ۲۸۵۶۹ و ۲۸۵۷۲ از منصور از ابو رزین روایت کرده اند. این حدیث مرسل و ضعیف است.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَايَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقْرَءَ أَعْيُنَهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

نوبت هریک از زنان را که می خواهی به تاخیر انداز و هر کدام را می خواهی نزد خود جای ده، و اگر زنی از آنانکه (از او) کناره گرفته ای باز بجویی بر تو گناهی نیست، این نزدیکتر است به آنکه چشمانشان روشن گردد و اندوهگین نشوند و همگی شان به آنچه به ایشان می دهی خشنود گردند و الله آنچه را که در دل های شماست می داند و الله دانای بردبار است. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجِي» (رجو): به تأخیر میاندازی. «تُؤْوِي» (اوی): جا میدهی. «اَبْتَغَيْتَ»: خواستی، طلب نمودی. «عَزَلْتَ»: دور کرده ای، به دور داشته ای، ترک کرده ای.

«أَدْنَى»: نزدیک تر. «أَنْ تَقَرَّ»: که روشن گردد، که خوشحال شود. «لَا يَحْزَنُ»: محزون نشوند، دلتنگ نگردند. «يَرْضَيْنَ»: خشنود شوند. [این دو فعل جمع مؤنث غایب اند.] من بعد: پس از این زنان.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب نوبت میان همسران بر رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول الله صلی الله علیه وسلم میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک میساختند، در نوبت مساوات را رعایت میکردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می انداختند، به هر مقدار که میخواستند، در نوبت به آنان سهم میدادند. روایت شده است که عائشه (رض) از سر غیرت و رشک زنانه میگفت: «آیا یک زن حیا نمیکند که خود را به کسی میبخشد؟». همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. آنگاه حضرت بی بی عائشه (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أرى ربك يسارع في هواك: یا رسول الله! من می بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فرا روی تو نیست

و بی هیچ حرجی می توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آنکه چشمانشان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده‌ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگان‌شان آرام می‌گیرد.

ابن کثیر در معنی آن میگوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی میدهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین میکنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتن شان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا میداند» یعنی: هرچه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی میداند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمان‌هایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) آمده است که فرمود: با آن که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات میکردند: «اللهم هذا فعلي فيما املك، فلا تلمني فيما تملك ولا املك» «زاد ابو داوود یعنی: القلب: بارخدايا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم،

سرزنش نکن». ابو داوود می افزاید: مراد رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند.

همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص (رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوبتر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدروی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾

بعد از این دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست و برایت حلال نیست که زنان دیگر را جایگزین آنها کنی هرچند زیبایی آنان تو را خوش آید، به استثنای کنیزانی که در ملک تو هستند. و الله بر همه چیز مراقب است. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ»: و نمی توانی زنان دیگری انتخاب کنی، جایز نیست زنی از همسرانت را طلاق بدهی و یکی دیگر را به جایش بگیری. «رَقِيبًا»: ناظر، مراقب، آگاه و باخبر، نگهبان.

تفسیر:

مفسران در مورد این آیه مبارکه میفرمایند که: الله تعالی به منظور گشایش و آسان کردن نشر و تبلیغ دین چهار صنف زن را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مباح کرده است: «زنان با مهرشیربها. زنان مملوک، زنان مهاجر، و زنانی که خود را بخشیده اند»، و بعد از نزول آیه ی «تخیر»: «قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ...» پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را مخیر کرد، و آنها خدا و

پیامبر و آخرت را اختیار کردند و خدا به احترام آنها، بر پیامبر حرام کرد که با زنی دیگر ازدواج کند و همسری پیامبر را بر آنان منحصر کرد. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه ۵۲:

۸۷۸- ابن سعد از عکرمه روایت کرده است: پیامبر زنان خود را مخیر ساخت و آن بزرگواران خدا و رسول او را اختیار کردند. پس خداوند متعال آیه «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدِّلَ بَهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» را نازل کرد. (ابن سعد ۱۶۱/۸ و ۶۲ این مرسل و از قسم ضعیف است، در این اسناد واقدی متروک است. ترجمه آیت: «وبعد از این [موارد پیش گفته] زنان برای تو حلال نیستند. و نه [حلال است] آنکه زنانی دیگر جایگزین آنها کنی. و هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آرد مگر آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۳ الی ۵۵) آداب رفتن مؤمنان به بیت نبوی و آیه ی حجاب، بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

ای مؤمنان! وارد خانه‌های پیغمبر نشوید مگر آنکه برای (صرف) طعام به شما اجازه داده شود، بی آن که منتظر (پخته شدن) آماده شدنش باشید، ولی

هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده شوید و به گفتگو ننشینید، این کار پیغمبر را رنج می دهد اما او شرم می کند ولی الله از بیان حق شرم نمیکند. و چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید، این برای دلهایتان و دل های آنان پاکیزه تر است، و برای شما سزاوار نیست که پیغمبر الله را برنجانید و حق ندارید که پس از مرگ او همسرانش را به همسری خویش در آورید، البته این کار نزد الله گناهی بزرگ است. (۵۳)

امام قرطبی میفرماید که: این ادبی است که خدا آن را به فرومایگان آموخته است. در کتاب ثعلبی آمده است: فرومایگان را بس است که شرع آنها را تحمل نمی کند. (تفسیر قرطبی ۲۲۴/۱۴).

شأن نزول آیه ۵۳:

۸۷۹- بخاری و مسلم از انس (رض) (روایت کرده اند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (با زینب دختر جحش (رض) ازدواج کرد، مسلمانان را به مهمانی عروسی دعوت نمود و آنها بعد از غذا تا دیر وقت آنجا نشستند و به صحبت مشغول شدند، پیامبر چنان وانمود کرد که گویا آماده برخاستن است بازهم آنها برنخواستند. چون آن حالت را مشاهده کرد خودش برخاست و عده ای از مسلمانان نیز با او برخاستند و تنها سه نفر نشستند و سپس آنها نیز بیرون رفتند. پس من آمدم و از رفتن مهمان ها پیامبر را آگاه ساختم. پیامبر آمد تا که داخل خانه شد، من هم آمدم میخواستم داخل خانه شوم که بین من و خودش پرده را افکند. آنگاه خدا آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ

حِجَابَ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾» را نازل کرد (صحیح است، بخاری ۴۷۲۱ و ۶۲۳۹ و ۶۲۷۱، مسلم ۱۴۲۸، ترمذی ۳۲۱۷ و ۳۲۱۹، نسائی در «الکبری» ۱۱۴۱۶ و ۱۱۴۲۰)

۸۸۰- ترمذی به قسم حسن از انس (روایت کرده است: با رسول خدا یکجا بودم به در خانه زنی که تازه با او عروسی کرده بود، آمد در آنجا گروهی نشسته بودند. رفت و [ضرورت خود را انجام داد] وقتی برگشت که مهمانان رفته بودند. به خانه داخل شد و بین من و خودش پرده را انداخت. جریان را برای ابو طلحه نقل کردم. گفت: اگر جریان از این قرار باشد که گفتم یقیناً در این باره کلام آسمانی نازل خواهد شد. بنابراین آیه حجاب نازل گردید (ترمذی ۳۲۱۷ و طبری ۲۸۶۱۳ از انس (رض) روایت کرده اند).

۸۸۱- طبرانی به سند صحیح از عایشه (رض) روایت کرده است: من با رسول خدا در یک کاسه غذا میخوردم که عمر فاروق آمد. پیامبر اکرم (او را به غذا دعوت کرد، در اثنای تناول غذا انگشتان او به انگشتان من رسید. پیامبر خدا گفت: آه، اگر در باره شما زنان حکم و فرمان می‌داشتم هرگز کسی شما را به چشم نمی‌دید. بنابراین، آیه حجاب نازل شد (بخاری در «ادب مفرد» ۱۰۵۳، نسائی در «الکبری» ۱۰۵۳ و ابن ابوحاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» ۳ / ۶۲۱ آمده از طریق مجاهد از عایشه روایت کرده اند. این اسناد منقطع و ضعیف است، چون مجاهد از عایشه نشنیده. واحدی ۷۰۹ از مجاهد به قسم مرسل روایت کرده. دار قطنی این را درست می‌شمارد چنانچه حافظ در «تخریج الکشاف» ۳ / ۵۵۵ نقل کرده).

۸۸۲- ک: ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب گردید و دیر وقت نشست. پیامبر سه

بار از خانه خارج شد تا او بیرون برود، اما او برنخواست. عمر فاروق آمد و اثر ناخوشی را در چهره رسول الله صلی الله علیه وسلم مشاهده کرد و به آن شخص گفت: شاید تو باعث آزار و اذیت رسول الله (شده باشی)، رسول الله گفت: سه بار از خانه خارج شدم، تا دنبال من بیاید، اما او این کار را نکرد.

عمر فاروق گفت: ای رسول الله، چه خوب بود زنان خویش را امر به حجاب میکردی، زیرا این‌ها با دیگر زنان قابل مقایسه نیستند و این پرده نشینی برای قلب‌های آنان پاکیزه‌تر و بهتر است. آنگاه آیه حجاب نازل شد.

حافظ ابن حجر گفته است: امکان جمع بین این روایات وجود دارد به این ترتیب که این واقعه اندکی قبل از قصه ام المؤمنین زینب صورت گرفته باشد، پس از جهت نزدیکی این دو باهم سبب نزول آیه حجاب رابه این واقعه مربوط دانسته‌اند. و هیچ مانعی وجود ندارد که این آیه چندین سبب نزول داشته باشد.

۸۸۳- ابن سعد از محمد بن کعب (روایت کرده است: چون رسول الله به سوی خانه خود می رفت عده‌ای از مسلمانان با شتاب به آنجا می‌رفتند و مینشستند [این کار موجب آزار پیامبر میشد] و این حالت از سیمای مبارک هم مشخص نبود. پیامبر از آنها شرم میداشت و به غذا دست دراز نمی‌کرد.

مسلمانان به سبب ارتکاب این عمل مورد سرزنش قرار گرفتند. و آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِهَا إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾...» نازل شد.

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾
اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید [خدا می داند]؛ یقیناً خدا به هر چیزی داناست. (۵۴)

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: مراد از این تعمیم، ضمن این که اقامه‌ی دلیل بر مقصود است، هراساندن و وعید نیز در آن مقرر است. (تفسیر بیضاوی ۱۲۰/۲).

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

بر آنها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران، و فرزندان، و برادران، و فرزندان برادران، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است. (۵۵)

امام قرطبی گفته است: وقتی آیه‌ی حجاب نازل شد پدران و فرزندان به پیامبر گفتند: ما هم از پشت پرده با آنها صحبت کنیم؟ آنگاه همین آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۳۱/۱۴)

منظور از نِسَائِهِنَّ زنان مؤمنان است.

ابن عباس (رض) گفته است: چون زنان یهود و نصاری، زنان مسلمان را برای شوهران خود تعریف میکنند، بنابراین برای زن مسلمان حلال نیست چیزی از عورت خود را نشان دهد و کشف کند، تا او برای شوهر کافر خود تعریف نکند. (صاوی ۲۸۷/۳)

«وَاتَّقِينَ اللَّهَ»: ای جماعت زنان! در نهان و در آشکار از خدا بترسید و پرهیزگار باشید.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»: هیچ چیزی از امور شما بر او مخفی نیست. همانطور که از حرکات اعضا با خبر است از خطورات قلب نیز آگاه است. امام فخر رازی گفته است: در اینجا این بیان بی اندازه نیکو به نظر می آید؛ زیرا مطالب قبلی بیانگر جواز خلوت و ترک حجاب در حضور مردان محارم را نشان می دهد، پس آن را چنان خاتمه داده است که در موقع خلوت کردن آنها با هم خدا شاهد است، بنابراین برای خدا نهان و عیان یکسان است پس باید پرهیز کنند. (تفسیر کبیر ۲۵/۲۲۷).

دروس حاصله:

مهمترین دروس حاصله از آیات ۵۳ الی ۵۵ را میتوان بشرح ذیل خلاصه و جمع بندی نمود: در این آیات، آداب و رسوم دینی و اجتماعی را به مردم تعلیم میدهند که در قبل از آن اطلاع نداشتند، چگونه وارد به خانه ها بخصوص به بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم شوند. بطور مثال برخی از صحابه بدون دعوت به منزل رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدند و تا وقت آماده شدن طعام، منتظر می ماندند تا غذا بخورند. سپس به داستان سرایی ها سرگرم میشدند و به موقعیت پیامبر توجه نمی کردند، تا اینکه آیه ی حجاب فرود آمد و دستورات کافی را بیان فرمود. دستوراتی که این آیه ها بر ما عرضه میکنند؛ بدین ترتیب است:

- ۱- نباید کسی بدون دعوت، داخل منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم شود.
- ۲- پس از غذا خوردن به خانه ی خود باز گردد و سرگرم داستان نشود تا پیامبر و خانواده اش را به تنگ نیاورد و نیازارد؛ چون او شرم دارد، مهمان را از ماندن بی مورد و داستان سرایی منع کند؛ اما خداوند شرم ندارد و چنان کسانی را از این رفتار آزاردهنده باز می دارد. آری! این آداب و رسوم عام و فراگیر است و در هر خانواده ای باید رعایت شود. (سوره نور آیات: ۲۷ الی ۳۱) و آیه ۵۹ سوره احزاب.

۳ - نباید کسی برای گرفتن چیزی عاریه مانند: وسایل خانه که در عرف جامعه مرسوم است خودسرانه و بدون اجازه وارد منزل پیامبر صلی الله علیه وسلم گردد؛ بلکه باید در پشت پرده، امانت را بگیرد. رعایت این دستور، موجب پاکی روح و سلامت قلب انسانی و موجب حرمت بیت نبوت و دستوری واجب و قطعی است. (سوره نور آیات ۳۰ الی ۳۱)، (سوره غافر آیه ۱۹). همچنان حضرت عیسی علیه السلام در این مورد چنین فرموده است: «از نگرستن به نامحرم حذر کنید؛ چون در دل انسان، شهوت می کارد که آن هم آشوب و گمراهی و غوغا برپا می کند».

۴- سزاوار نیست کسانی از روی جهل و گمراهی، پیامبر را با سخنان بیهوده و بی اساس بیازارند و بگویند: پس از مرگش با زنان او ازدواج خواهیم کرد. زنان حضرت محمد(ص)، مادران مؤمنان هستند و این سخن گناه بس بزرگی است و براننده‌ی شأن مؤمن نیست. زنان پیامبر در حضور محارم که در آیه ۵۵ یاد شده اند، ملزم به رعایت حجاب نیستند و در آن موقع ترک حجاب گناه ندارد. هم چنین این حکم عام است و همه کس را شامل خواهد شد و دیگر اینکه: پدران، پسران، برادران و... چه نسبی، چه رضاعی و سبی، محارم اند. هرچند آیه از کاکا و ماما نام نبرده است؛ اما آنها به منزله ی پدر و محرم اند. و گاهی کاکا را پدر خطاب می کنند. پسران یعقوب علیه السلام در جواب پدرشان گفتند: ما خدای تو خدای پدرانت، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای یکتائی است، می پرستیم. (سوره بقره آیه ۱۳۳)، حال آن که اسماعیل کاکای یعقوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۶ الی ۵۸) در باره منزلت و بزرگداشت مقام پیامبر و سزای آزار دهندگان او، و مکافات مؤمنان، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت میفرستند. (پس) ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنانکه باید درود بگویید. (۵۶)

امام قرطبی گفته است: «صلاة» از جانب خدا به معنی رحمت، و از جانب ملائک به معنی دعا و استغفار، و از جانب امت به معنی دعا و گرامیداشت اوامر و دستوراتش است.

و صاوی گفته است: این آیه نشان میدهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محل نزول رحمت و به طور کلی بزرگترین اولین و آخرین است؛ زیرا «صلاة» خدا بر پیامبر به معنی رحمت همراه با تعظیم است، و از جانب خدا بر غیر پیامبر به معنی رحمت می‌باشد، همان گونه که میفرماید: هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ، پس تفاوت بین دو «صلاة» را دریاب و فضل بین دو مقام را بنگر. و بدین ترتیب پیامبر آینه‌ی تمام‌نمایی است که رحمت و برکات خدا در ایشان تجلّی یافته است. (تفسیر قرطبی ۲۳۲/۱۴).

از کعب بن عجره روایت شده است: گفتیم یا رسول الله! چگونه سلام فرستادن بر تو را یاد گرفتیم، پس چگونه بر تو درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم...». (تفسیر صاوی ۲۸۷/۳).

صاوی گفته است: حکمت دعا کردن و طلب استغفار نمودن ملائک و مؤمنان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از مشرف شدن آنها به آن منزلت، که در این مورد به خدای عز و جل اقتدا کرده و بخشی از حقوق او را بر خلق خدا ایفا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین

واسطه‌ی هر نعمتی است که به بندگان می‌رسد، و حق چنان است که پاداش فردی را باید داد که سبب نعمت است. و از آنجایی که خلق از ایفای حقش ناتوانند، از پادشاه توانا مسألت دارند که او را پاداش دهد. و راز گفتن «اللهم صل علی محمد» همین است. (صاوی ۲۸۷/۳).

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذابیخوار کننده‌ای آماده کرده است. (۵۷)
«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «يُؤْذُونَ اللَّهَ»: مراد از آزار رساندن به الله، یعنی انجام کاری بر خلاف خواست و رضای او که به جای جلب رحمت الهی، غضب و لعنت خداوند را به دنبال دارد.

«يُؤْذُونَ اللَّهَ»: آنان که با کفر ورزیدن و نسبت دادن همسر و فرزند به الله او را آزار میدهند و مانند یهود او را به اوصافی ناشایست از قبیل «دست‌های خدا بسته است» متصف می‌نمایند، و یا مانند نصاری که میگویند: «مسیح پسر خدا می‌باشد» و با تکذیب رسالت، پیامبر را اذیت می‌کنند و به شریعتش طعنه می‌زنند و دعوتش را مسخره می‌کنند.

«لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: الله تعالی چنین کسانی را از رحمت خود بی‌نصیب کرده و درد دنیا با مسلط کردن خوف و ترس و خفت و خواری بر آنان و در آخرت با عذاب جاویدان آتش، قهرو کین خود را بر آنان مستولی میگرداند.
«وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»: و عذابی سخت برای آنان تدارک دیده است. چون هدف ایذا کننده اهانت است، سزای او نیز اهانت در آخرت میباشد. برخی از عذابها، توهین‌ها و تحقیر و آزار و اذیت اهل ایمان، حتی در همین دنیا ظاهر می‌شود.

شأن نزول آیه ۵۷:

۸۸۹- ابن ابو حاتم از طریق عوفی از ابن عباس (رض) (روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با صفیه دختر حبیب بن اخطب ازدواج کرد. عده‌ای در باره این پیوند، بدگویی و یاوه سرایی کردند. این آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» در باره آنها نازل شد (جداً ضعیف است، طبری ۲۸۶۴۱ از عطیه عوفی از ابن عباس (رض)، عوفی واهی است و از او راوی‌های مجهول روایت کرده اند. «زاد المسیر» ۱۱۷۳).

۸۹۰- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن ابی و همراهانش به عایشه (رض) بهتان زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم (ضمن ایراد خطبه گفت: کدام یک از شما مرا کمک و یاری میکند در برابر کسی که آزار و اذیت مینماید و کسانی را که در صدد اذیت من هستند در خانه خود جمع میکند. این آیه نازل شد (اسناد این جداً ضعیف است از جهت جویبر، زیرا او متروک متهم است و ضحاک با ابن عباس (رض) ملاقی نشده است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

و آنها که مردان و زنان با ایمان را بدون اینکه مرتکب عمل ناروا شده باشند، آزار میرسانند به راستی که (بار) بهتان و گناه آشکار بر گردن گرفته‌اند. (۵۸) امام قرطبی میفرماید: اذیت و آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، به صورت مطلق آمده است. و اذیت مؤمنان (مرد و زن) را مقید آورده است؛ چون اذیت خدا جز به ناحق صورت پذیر نیست، اما اذیت مؤمنان ممکن است به حق و ناحق باشد. (تفسیر قرطبی ۲۳۸/۱۴).

مفسران می افزایند که: در آزار رساندن به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدًا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: «بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا» (سورة الأحزاب: ۵۸). «بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند» مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر میباشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه (۵۹) درباره پوشش کامل برای زنان مؤمن، بحث بعمل آمده است. **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾**

ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو: چادرهایشان را بر خود بپندازند، این (انداختن چادر) نزدیکتر است به آنکه (به پاکدامنی) شناخته شوند و آزار نبینند. و خداوند همواره غفور و رحیم است. (۵۹) «يُدْنِينَ»: نزدیک کنند. مراد جمع و جور کردن لباس و بر خود افکندن است. «جَلَابِيب»: جمع جَلَبَاب، رداء، مقنعه و روسری بزرگی، روپوش. لباس که: سر و گردن را بپوشاند، و یا هم هدف از آن لباس است که: حجاب اسلامی با آن رعایت گردد. حجاب اسلامی هم با لباسی مراعات میگردد که:

۱- عورت را بپوشاند ۲ - به گونه ای چسب بدن نباشد که برجستگی های بدن را نشان دهد ۳ - زنان لباس مردان، و مردان لباس زنان را نپوشند.

مدلول این آیه مبارکه وجوب حجاب چهره زن مسلمان را ترجیح میدهد. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: «خداوند متعال زنان مؤمن را هدایت فرموده است، تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون میروند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فرو پوشیدن چادرها «نزدیک‌تر است به آن که شناخته شوند» یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمیز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از محمد بن سیرین روایت کرده است که میگوید: در مورد آیه یَدْنِیْنَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِنَّ از عیبه‌ی سلمانی سؤال کردم، در جواب صورت و سرش را بپوشاند و چشم چپش را آشکار کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۱۴/۳). همچنان ابن کثیر از سدی نقل میکند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک میشد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر میدیدند که زنی چادر دارد، میگفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر میدیدند، میگفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض میکردند». ام سلمه میگوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه میرفتند که گویی بر سر آنان زاغی نشسته است درحالی‌که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

شأن نزول آیه ۵۹:

۸۹۱- بخاری از عایشه (رض) روایت کرده است: بعد از نزول آیه حجاب اُم المؤمنین سوده (رض) با لباس حجاب برای رفع نیازمندی‌های خود از خانه

بیرون رفت، چون قد بلند و تومند بود کسی که با او آشنایی داشت درچادر و روپوش هم او را می‌شناخت. عمر (او را دید و گفت: ای سوده! از ما پوشیده و پنهان نمی‌مانی نیک بیندیش چگونه ازخانه پا بیرون می‌گذاری، سوده دیگرگون و رنگ پریده برگشت. و رسول الله (در خانه من شام می‌خورد یک قطعه گوشت به دست داشت. سوده داخل شد و گفت: من برای اجرای حوایج خویش بیرون می‌رفتم عمر برایم چنین و چنان گفت. عایشه (رض) می‌فرماید: حالت نزول وحی بر رسول الله پدیدار شد. هنوز گوشت را تمام نکرده بود که آن حالت مرتفع گردید. گفت: پروردگار جهان برای شما زن‌ها اجازه داد که برای رفع نیازمندی‌ها و ضروریات خویش از خانه بیرون بروید (صحیح است، بخاری ۵۲۳۷ و مسلم ۱۷۰۹/۴ ح ۲۱۷۰ «تفسیر شوکانی» ۲۱۷۴).

۸۹۲- ابن سعد در «طبقات» از ابومالک روایت کرده است: زنان پیامبر برای رفع حوایج خود شب بیرون می‌رفتند وعده‌ای از منافقان با آن‌ها رویاروی می‌گردیدند، آنها آزرده می‌شدند و از این بابت شکایت کردند، این موضوع به منافقان گفته شد در جواب گفتند: ما با کنیزها این عمل را انجام می‌دهیم.

پس آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ» نازل شد (ابن سعد ۸ / ۱۴۱ روایت کرده مرسل است با این وصف در این اسناد واقدی متروک است. کلمات «همسران پیامبر» منکر است. «تفسیر شوکانی» ۲۱۷۵).

۸۹۳- و از حسن و محمد بن کعب قرظی (به همین معنی روایت کرده است) (ابن سعد ۸ / ۱۴۱ روایت کرده در این سند واقدی متروک است.

تعریف حجاب:

«حجاب» در یک تعریف بی‌نهایت ساده و آسان وبه اصطلاح عام فهم: عبارت است از پوشاندن زن، بدنش را از مردانی که محرم وی نیستند.

ولی معنی لغوی «حجاب» در اصطلاحات امروزی زیاتر برای پوشاندن زن مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنان برخی از علماء «حجاب» را به معنی پرده و حاجب هم مورد استعمال قرار میدهد. پرده از آن جهت که مفهوم پوشش را میدهد، و قابل تذکر است که پرده وسیله پوشش هم است.

ولی نقطه قابل تذکر آن است که برای هر پوشش نمیتوان «حجاب» گفت، بلکه، آن پوشش مفهوم «حجاب» را میرساند که: از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد. همچنان پرده یی را که صندوق سینه را از بطن جدا میکند و حاجز میان قلب و شکم را «حجاب حاجز» می نامند.

قابل تذکر است که حجاب، به معنای اصطلاحی و شرعی پوشش اسلامی زنان، دارای دو بُعد ایجابی و سلبی است. بُعد ایجابی آن، وجوب پوشش بدن و بُعد سلبی آن، حرام بودن خودنمایی به نامحرم است، و این دو بُعد باید در کنار یکدیگر قرار داشته باشد تا حجاب کامل اسلامی تحقق یابد.

برخی از اوقات طوری واقع میگردد که بُعد اول وجود میداشته باشد، ولی از بُعد دوم خبری نمی باشد، در این صورت گفته میتوانیم که حجاب اسلامی و شرعی تحقق نیافته است.

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کننده بزرگترین خائن روانی است که روان انسان را می ازارد چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای میگیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت و عبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت نه نموده، و آنرا بر هم میزند.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی چنین میفرماید: «بگو به مردن مسلمان که چشم های خود را فرو پوشند و عورت (شرمگاه) های خود را نگاه دارند و این برای شان بهتر است. پروردگار خبر دار تر است با آنچه می کنند.» و بگو زنان مسلمان را پوشیده نگاه دارند چشم های خود را و نگاه دارند شرمگاه خود را و آشکار نه کنند آرایش و زینت خود را مگر، جز آن مقداریکه ظاهر است. و فرو گذارند چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت های خود را آشکار نسازند.

«مگر برای شوهران خود؛ برای پدران خود، برای خسر خویش، پسران خود، پسران همسر شان، برادران شان؛ پسر برادران شان پسر خواهرانشان، زنان هم کیش شان، کنیزان شان و مردان سفیهی که تمایل به زنان ندارند و کودکانی که از امور جنسی بی خبر اند و پاهای خود را بر زمین نکوبند تا زینت های پنهان شان آشکار شود و همگی به سوی خداوند توبه کنید و مؤمنان باشید که مؤفق و راستگار گردید.»

در سنن ابوداود (جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه اختلاط فساد آمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

نظریات و آرا مفسران در وجوب پوشاندن صورت زن:

- ۱- ابن کثیر گفته است: خدا به زنان مؤمن دستور داده است که وقتی برای نیازی از منزل خارج می شوند صورت خود را با جلباب از بالای سر بپوشانند.
- ۲- ابن جوزی در مورد فرموده ی «يُدْنِيْنَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِنَّ» گفته است: یعنی سر و صورت خود را میپوشانند، تا معلوم شود آنها زنان آزاد اند نه کنیز.
- ۳- ابو سعود گفته است: معنی آیه این است: وقتی برای رفع نیازی بیرون رفتند به وسیله ی آن (جلایب) صورت و بدن خود را بپوشانند.

۴- طبری گفته است: وقتی برای برآوردن حاجتی بیرون رفتند، خود را به مانند کنیزان درنیاورند و موی و صورت خود را نشان ندهند، تا افراد هرزه متعرض آنان نشوند.

۵- در البحر آمده است: منظور از (علیهن) صورت آنها می باشد؛ زیرا در زمان جاهلیت صورت زن ظاهر و نمایان بود.

۶- جصاص گفته است: آیه نشان می دهد که زن باید صورت خود را بپوشاند تا افراد هرزه به طمع نیافتند. این بود بعضی از اقوال مفسران در مورد پوشاندن صورت زن.

اضرار و آفات بی حجابی:

علماء بعد از تدقیق و مطالعه؛ اضرار و آفات بی حجابی را بشرح ذیل معرفی داشته اند:

- ۱- رونق گرفتن چشم چرانی و هوسبازی،
- ۲- توسعه ی فساد و فحشا،
- ۳- سوء قصد و تجاوز به عفت،
- ۴- حمل های نامشروع و سقط جنین،
- ۵- پیدایش امراض روانی و مقاربتی،
- ۶- خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی،
- ۷- بی مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود،
- ۸- بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی،
- ۹- رقابت در تجملات،
- ۱۰- ایجاد اضطراب، بیقراری، وتشویش دلهره برای خانواده های پاکدامن.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۰ الی ۶۲) در باره منافقان و مجازات شان بحث بعمل می آید.
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ
لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾

اگر منافقان و کسانی که در قلب های شان مریضی است و شایعه سازان در مدینه (که باعث اضطراب میگردند) از کار خود دست نکشند به یقین تو را بر آنان مسلط میگردانیم باز جز اندک مدتی در آن شهر با تو مجاور نخواهند بود. (۶۰) «مَرَضٌ»: هدف از آن هوس بازی و شهوت رانی و فسق و فجور (ملاحظه شود سورة: احزاب/۳۲) یا نفاق (ملاحظه شود سورة: بقره / ۱۰) و یا اینکه ضعف ایمان آمده است (ملاحظه شود تفسیرمراغی تألیف احمد مصطفی مرغی رئیس اسبق جامع الازهر یکی از شاگردان محمد عبده تفسیر قاسمی: تفسیر محاسن التأویل، تألیف محمد جمال الدین قاسی (متوفی ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م)، معروف به علامه شام)

«الْمُرْجِفُونَ»: کسانی که خبرهای ناگوار و نادرست اراجیف و اکاذیب در میان جامعه بنشر می رسانند، تا جامعه را دچار اضطراب، تزلزل افکار و در نهایت ایجاد رعب و وحشت گردانند. هدف از پخش کنندگان همچو خبرهای ناروا و وحشت انگیز. همان یهودیان مدینه است.
«لَنُغْرِيَنَّكَ»: تو را بر می شورانیم و تشویق و تحریک مینمائیم. مراد وعده سلطه و غلبه بر آنان است.

امام رازی میفرماید که: پروردگار با عظمت به پیامبر صلی الله علیه وسلم وعده داده است که به دست او دشمنانش از مدینه بیرون رانده شده و تبعید میشوند. و بدین وسیله شوکت او را نشان میدهد. (تفسیر کبیر ۲۵/۲۳۱) (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

اینان ملعونند و هر جا که یافته شوند، باید بی محابا به اسارت گرفته شده و به سختی کشته شوند. (۶۱)

«مَلْعُونِينَ»: نفرین شدگان. رانده شدگان یعنی از رحمت الهی دور و بی نصیبند.

«ثُقِفُوا»: هر جا پیدا شوند و گیر افتند (سورة: آل عمران / ۱۱۲). بر آنان دست یافته شود (سورة های: انفال / ۵۷، ممتحنه / ۲).

«قُتِلُوا تَقْتِيلًا»: بدون هیچ گونه رحم و شفقتی زار زار کشته شوند. پیاپی کشته شوند. ذکر قتل در باب تفعیل، برای مبالغه یا تکرار است.

آنان که امنیت مردم را برهم می زنند، حکم شرعی همین است که؛ آنان نباید امنیت جانی داشته باشند.

مقام و منزلت والای انسانیت و ارزش امنیت انسانها در همه ی ادیان الهی به قدری ذی اهمیت است که سخت ترین مجازات ها در مورد کسانی که از این راه به جامعه ضربه می زنند اعمال می شود.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

این سنت الهی است که در مورد کسانی که پیش از این جاری بوده است، و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. (۶۲)

اجرای حکم الهی در مورد فتنه انگیزان حق ستیز، به زمان و مکان و مرز محدود معینی و محدود نمی باشد.

امام قرطبی میفرماید: الله تعالی در مورد آن که درباره ی پیامبران به پخش اکاذیب می پردازد و نفاق خود را ابراز می دارد، چنین مقرر داشته است که دستگیر و کشته شود. (تفسیر قرطبی ۲۴۷/۱۴)

«وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»: سنت الهی قابل تبدیل و تعدیل به مکان و زمان و شرایط خاص نبوده و قابل، تبدیل و تغییر نمی باشد. زیرا بر اساسی استوار مقرر است.

صاوی گفته است: آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر است. یعنی از وجود منافقین غصه مخور؛ چون این سنت دیرین خداست و روزگار هرگز از وجود آنها خالی نبوده است. (صاوی ۲۸۸/۳).

دیده میشود که: شعار قرآنی «مرگ بر منافق»، در همه ادیان ابراهیمی جای خاصی خود را داشت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۳ الی ۶۸) در باره مجازات و سزای کافران، بحث بعمل می آید.
يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

مردم درباره [وقت] قیامت از تو می پرسند، بگو: دانش و آگاهی آن فقط نزد خداست. و تو چه می دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد. (۶۳)

«السَّاعَةِ»: رستاخیز، قیامت. ما یدریک (دری): تو چه می دانی؟ چه کسی تو را آگاه می کند؟

ابو سعود گفته است: این بیان متضمن تهدید آنهایی است که در فرارسیدن روز قیامت خواهان تعجیل می باشند، و متضمن سرزنش فتنه گران است.

آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر برای نشان دادن هول و اثبات آن است.
(«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» مشهور به ابو سعود ۲۲۰/۴). تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲)

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

همانا الله کافران را لعنت کرده، و آتشی سوزان برای آنان آماده کرده است. (۶۴)

سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است. الله تعالی کافران را از رحمت و بهشتش مطرود ساخته و خشم و عذابش به آنان میرسد. برای شان آتش برافروخته‌ای را مهیا کرده که بدن های شان را میسوزاند و چهره های شان را بریان مینماید.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

آنان جاودانه در آن خواهند ماند، و ولی و یآوری نخواهند یافت. (۶۵)
کافران در آتش دوزخ همیشه ماندگاراند، نه در آنجا می میرند و نه از آن بیرون میشوند. کافران نه مولایی دارند که آنان را از ورود به دوزخ حفظ کند و نه یآوری که آنان را از آتش سوزان نجات و بیرون آورند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

روزی که چهره هایشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گویند کاش از خداوند اطاعت می کردیم و از پیامبر اطاعت می کردیم. (۶۶)

«تُقَلَّبُ»: زیر و رو می شود. یعنی گاه این سمت صورت و گاه آن سمت بر آتش نهاده می شود و همچون سیخ کباب غلط داده می شود. دگرگون و حال به حال می گردد. یعنی رنگهای مختلفی به خود می گیرد. گاه زرد و گاه سرخ و گاه کبود و گاه سیاه میگردد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

یعنی: کافران آرزو میکنند که ای کاش در دنیا الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه وسلم را اطاعت میکردیم، و به آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده

بود، ایمان می آوردیم تا از این عذابی که در آن درافتاده ایم، نجات می یافتم
طوری که مؤمنان نجات یافته اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا ﴿٦٧﴾

و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را
به گمراهی کشاندند. (۶۷)

کافران در روز قیامت در لحظه که به پیشگاه پروردگار با عظمت عرضه شدند
می گویند: پروردگارا! ما از رهبران بدکار، از پیشوایان سرکش و از بزرگان
کافر خویش پیروی کردیم. در نتیجه ما را از راه هدایت و از دینی که بر
پیامبر فرود آمده منحرف ساختند.

«سَادَة»: جمع سید، سران. رؤسا. مراد ملوک و امراء است. «كُبَرَاءَة»: جمع
کبیر، بزرگان. مراد راهنمایان مکتبی و مذهبی است.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾

پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده و آنان را لعنت کن لعنتی بزرگ. (۶۸)
هرکس خلاف شریعت اطاعت نماید، خشم و لعنت خداوند و عذاب و
قهرش را بر خویشان واجب می آورد.

«ضِعْفَيْنِ»: دو چندان. چرا که گمراه بوده اند و گمراه کرده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۶۹ الی ۷۳) در باره راهنمایی ها و اندرزهای مشفقانه، بار امانت و
مسئولیت انسانی بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ
عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً ﴿٦٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند
پس الله او را از آنچه میگفتند پاک و مبرا ساخت، و موسی نزد الله آبرومند
بود. (۶۹)

مؤلف تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی در تفسیر این آیه کریمه مینویسد:

ای مؤمنان! پیامبر خویش را با گفتار یا کردار اذیت نکنید، و مانند بنی اسرائیل نباشید که پیامبر خود، موسی را اذیت کردند. موسی از بس که با حیا و آزرم بود کمتر خود را نشان می‌داد و بدنش همیشه پوشیده بود، یهود می‌گفتند: موسی مرض «پسی» یا «فتق» دارد. لذا خدا او را تبرئه نمود و تهمت آنها را در مورد موسی تکذیب کرد. بخاری از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «موسی مردی باحیا و آزرم بود، از فرط شرم و حیا چیزی از پوست بدنش دیده نمی‌شد، افراد بنی اسرائیل او را اذیت کرده و می‌گفتند: جز انسانی که پوست بدنش دارای عیبی باشد، هیچکس اینگونه خود را نمی‌پوشاند. پس یا مرض برص (پسی) در بدن دارد یا بیضه‌هایش ورم کرده است و یا آفتی دارد. و خدا خواست او را از تهمت یهود تبرئه کند. روزی تنها شد و خلوت کرد، لباس‌هایش را درآورد و آن را روی سنگی گذاشت و خود را شست، وقتی آمد که آن را به تن کند، دید سنگ با لباسش میدود، موسی عصایش را برداشت و به دنبال سنگ راه افتاد و بانگ بر می‌داشت: ای سنگ! لباسم را بگذار، ای سنگ لباسم را بگذار، تا از کنار جمعی از بزرگان بنی اسرائیل گذشت در حالی که لخت بود و او را زیباترین خلق خدا دیدند و خدا او را از تهمت و گفته‌ی آنها تبرئه کرد» (بخاری ۳۱۲/۶ و به ابن کثیر نگاه کن ۱۱۶/۳).

«وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِهَاً» موسی در نزد خدا دارای سیمای برازنده و مقام و منزلتی رفیع بود. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی جاه و منزلتی در نزد خدایش داشت که هر چه را طلب میکرد خدابه او عطا میکرد. (مختصر ابن کثیر ۱۱۶/۳).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله بترسید و سخن حق و راست بگویید. (۷۰)
 «قَوْلًا سَدِيدًا» قول سدید» عبارت از کلام است که در آن سستی و لغو و دروغ و نفاق وجود نداشته باشد، سخنی که همچون سدّی محکم، در مقابل شک و شبهه و فساد قرار بگیرد. سخن سدید تنها به الفاظ آن نیست، بلکه به محتوای آن است، در واقع این فکر و اندیشه است که باید محکم و استوار باشد، انسان مؤمن شایستگی تقوا و قول سدید را باید داشته باشد.

لازمه ایمان، داشتن تقواست، طوریکه در ایه مبارکه بیان شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» و لازمه تقوا گفتن کلام حق و راست است.
 امام طبری گفته است: یعنی گفته حق بگویید نه ناروا، در گفتار میانه‌رو باشید نه تجاوزگر و ستمکار. (طبری ۳۸/۲۲).

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

تا خدا اعمال شما را (به لطف خود) اصلاح فرماید و از گناهان شما در گذرد.
 و هر که خدا و رسول را اطاعت کند البته به سعادت و کامیابی بزرگ نائل گردیده است. (۷۱)

واقعیت امر این است که اگر انسان در اعمال و کردار خویش تقوا را مراعات کند، باقی مسائل را خداوند متعال به عظمت خود حل می‌کند. طوریکه در (آیه ۳۱ سوره نساء) می‌فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»، اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید دوری کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم).

کلید کامیابی و رستگاری، پیروی از پروردگار با عظمت و رسول الله صلی الله علیه وسلم است. و کسی که از پروردگار با عظمت با عمل به شریعتش و از

پیامبر صلی الله علیه وسلم با متابعت از سنت اش اطاعت نماید، به یقین که به عزّت واقعی نایل میگردد، و به رستگاری بزرگ و واقعی دست مییابد، بصورت کل رضای الهی را به دست آورده و نعمت او تعالی را دریافته میدارد. این آیه مبارکه، بزرگی اثرمندی گفتار بر کردار و وجوب نگهداری زبان را میرساند.

در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری (رض) آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آنگاه فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند متعال به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

البته ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم ولی از برداشتن آن ابا ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت، یقیناً او ظالم نادان است. (۷۲)

در آیه مبارکه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» منظور به تصویر کشیدن عظمت امانت و سنگینی آن است. این امانت همه اوامر، نواهی، حلالها و حرامهایی بود که الله پاک بر بندگان واجب آورده و همه احکام شریعتی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به تبلیغ آن فرستاده شدند، اما انسان با وجود ناتوانی اش این امانت را پذیرفت. به راستی که انسان موجود ستمگری دور از عدالت و نادانی دور از دانش بود.

ابو سعود گفته است: یعنی آن امانت به حدی عظیم است که اگر آن اجسام بزرگ که نمونه‌ی نیرو و عظمت اند، دارای شعور بودند و آنرا درک میکردند و بدان مکلف میشدند، از پذیرفتن آن امتناع نموده و از تحمل آن شانه خالی میکردند. (ابو سعود ۲۲۱/۴).

ابن جوزی گفته است: امانت عبارت است از تکالیف شرعی از قبیل انجام طاعات و ترک گناهان و نافرمانی. وعده‌ای نیز میگویند: عبارت است از امانت اموال، اما صحیح آن است که به معنی عموم تکالیف است. و عرضه کردن آن احتمالاً به یکی از دو صورت بوده است: اول، اینکه خدا در وجود آنها ادراک خلق کرده آنگاه حقیقت امانت را بر آنها عرضه کرده و آنها از پذیرفتن آن برحذر شده و از تحمل آن امتناع ورزیده‌اند. دوم، اینکه منظور نشان دادن عظمت و اهمیت امانت است که به حدی سنگین است اگر آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه میکرد، از پذیرفتن آن امتناع میکردند، که نوعی مجاز است، مانند اینکه گفته می‌شود: بار سنگین را به الاغ عرضه کردم ولی قبول نکرد؛ یعنی قدرت حمل آن را نداشت. (التسهیل ۱۴۵/۳).

ابن جوزی گفته است: منظور از (أین) در آیه مبارکه مخالفت نیست، بلکه منظور امتناع ناشی از ترس است؛ زیرا پیشنهاد اختیاری بود نه اجباری. (زاد المسیر ۶/۴۲۸).

برخی از علما میفرمایند که: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛

حفظ امانة وصدق حديث وحسن خلیقة وعفة طعمة». «چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها به رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، بر آنها سنگینی میکرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کهکشان‌ها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، بر خود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود. به‌قولی: معنای (حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خداوند متعال در عالم «ذر» امانت را بروی عرضه کرد، او آنرا برداشت.

عبدالله ابن عباس (رض) میگوید: «الله متعال پیش از آن که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت: پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

مفاهیم این آیه می رساند که بنده با علم و عدل می تواند کمال ولایت را به دست آورد.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

تا سرانجام خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، و بر مردان و زنان مؤمن به رحمت باز گردد و الله آمرزنده مهربان است. (۷۳)

ابن کثیر گفته است: از این جهت بنی آدم امانت، یعنی تکالیف را تقبل کرد، تا الله تعالی منافقین را که به ظاهر ایمان دارند اما کفر را در باطن پنهان کرده اند عذاب دهد، و مشرکین را که هم در ظاهر و هم در باطن کافرند، عذاب دهد. حق تعالی برای توبه گاران بسیار آمرزنده و به کسی که به او رجوع نماید مهربان است، به سوی توبه فرا می خواند و در عقوبت و عذاب بندگان شتاب نمی نماید.

و من الله التوفيق

مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسير و بيان کلمات قرآن کریم:

شيخ حسين محمد مخلوف (۷۵۱هـ - ۸۱۲ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدين سيوطي ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاريابی. (انتشارات شيخ الاسلام احمد جام)

۲- تفسير انوار القرآن:

تأليف عبدالرؤف مخلص هروي. «تفسير انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسير: فتح القدیر شوکانی، تفسير ابن كثير و تفسير المنیر وهبه الزحيلي می باشد.
سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

۳- تفسير نور دکتري مصطفى خرم دل:

نام کامل تفسير نور: «ترجمه معانی قرآن» تأليف: دکتر مصطفى خرم دل از کردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجری، وفات ۱۳۹۹ هجری).
سال نشر: ۱۳۸۴ ش، مکان نشر: تهران - ايران ناشر: احسان.

۴- تفسير الميسر:

تأليف: دکتر عايض بن عبدالله القرني (اول جنوري ۱۹۵۹م مطابق ۱۳۷۹ هجری)
انتشارات: شيخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ

۵- تفسير کابلي

مفسر: شيخ الإسلام حضرت مولانا شبير احمد عثمانی رحمه الله عليه
مترجم: شيخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله عليه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان

٦- تفسير معالم التنزيل - بغوی:

تفسير البغوی تأليف حسين بن مسعود بغوی (متوفی سال ٥١٦ هجری قمری) (ناشر دار احيا التراث العربی ١٤٢٠ ق ٢٠٠ م بیروت - لبنان) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبيان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

٧- تفسير زاد المسیر فی علم التفسیر:

تأليف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (٥١٠ هجری / ١١١٦ میلادی - ١٢ رمضان ٥٩٢ هجری) (ناشر: المکتب الإسلامی - دار ابن حزم ، سال نشر: ١٤٢٣ - ٢٠٠٢ م) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

٨-البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تأليف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (٦٥٤-٧٤٥ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد. سال نشر: ١٤٣١ هجری - ٢٠١٠ م

٩- تفسير تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسير القرآن العظيم تأليف عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي (متوفی ٧٧٤ق) مشهور به ابن کثیر. (ناشر: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، مکان نشر بیروت - لبنان) (جلال الدين سيوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

١٠- تفسير بیضاوی:

يا «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بیضاوی» تأليف شيخ ناصرالدين عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ٧٩١ هـ) در قرن هفتم هجری

این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (۱۴۱۸ ق یا ۱۹۹۸م) دار
إحياء التراث العربی- بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

۱۱- تفسیر الجالین:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی
سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا
۱۹۹۶م.

ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن
دهم هجری بزبان عربی واز معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته
شده باشد.

۱۲- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن -تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد ویا
(۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت
لبنان) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم
قمری است.

۱۳- تفسیر ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی
۷۴۱ق)

(ناشر: شرکه دار الأرقم بن أبیالأرقم، مکان نشر: بیروت - لبنان) یکی از
موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

۱۴-تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰ م) این تفسیر در سال ۱۳۹۹ق نوشته
شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر
از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و...
استفاده بعمل آورده است.

١٥- تفسير ابو السعود:

«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى ٩٨٢) از علمای ترك نژاد مى باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض).

١٦- تفسير فى ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال ١٣٨٧ هـ).

سال نشر ١٤٠٨ ق يا ١٩٨٨ م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر، بيروت - لبنان

١٧- تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال ٦٧١ هجرى)

سال نشر: ١٤٢٧ - ٢٠٠٦ م، الناشر: مؤسسة الرسالة

١٨- تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: ١٣٧٩ هـ محل چاپ كتابخانه ملي ايران.

١٩- تفسير خازان:

نام تفسير: «لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازان)» تأليف: علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد ٦٧٨ و متوفى ٧٤١ هجرى ميباشد).

سال نشر: ١٤٢٥ - ١٤٢٥ محل نشر: دار الكتب العلميه.

٢٠- روح المعانى (آلوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است. (١٢١٧ - ١٢٧٠ ق) سال نشر: ٠١ يناير ٢٠٠٧ محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربى.

۲۱- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف ۱۴۲۶ هـ المدینه المنوره

۲۲- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (۲۴۱ هجری - ۳۱۱ هجری ۸۵۵-۹۲۳ میلادی)

۲۳-تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: ۵۴۲هـ) سال نشر: سنه النشر: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱، دار ابن حزم.

۲۴-تفسیر قتاده:

أبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عكابه الدوسي بَصْرِيّ (۶۱هـ - ۱۱۸ هـ ۶۸۰-۷۳۶م)

تاریخ نشر: (۱۹۸۰/۰۱/۰۱) محل نشر: عالم الکتبوی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نایبنا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ کرد.» حافظه او در طول تأریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

سال نشر ۱۴۱۸ق یا ۱۹۹۸م: ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان نشر: بیروت.

۲۵- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸ هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی.

۲۶- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد (۲۱۸ - ۳۰۱ هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱ م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

۲۷- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفیة سنه ۱۳۱۸ هجریه.

۲۸- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶

۲۹- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری)

۳۰- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید. سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

۳۱- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ ۶۰۶ هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

۳۲- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه زندگی می‌کرد. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

۳۳- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری)

۳۴- تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاءالدین حیسنی

۳۵- کتاب حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی - زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیه

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد

عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی - تعداد صفحات: ۸ جلد

۳۶- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل

اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال ۵۰۲

هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس»

در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی

بود. (بغیة الوعاء ۲ / ۲۹۷، وأساس التقدیس صفحه ۷).

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
و مسؤل مرکز کلتوری دحق لاره-جرمنی

مولانا امین الدین «سعیدی- سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب دھزیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابو حنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال (۱۹۸۹) م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریپولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲) م

به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد. «سعیدی- سعید افغانی» متاهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و آلمانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی- سعید افغانی» مسئولیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان و مسئولیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د ستراتیژیکو مرکز - جرمنی

- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) بحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) بحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) بحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- خود کشی یا عمل انتحاری در اسلام، سال (۲۰۰۹م) بحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- حيله دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) بحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
- تفسیر احمد تفسیر شریف جزء سی ام (۳۰)
- تفسیر احمد جزء بیست ونهم (۲۹)
- تفسیر احمد جزء بیست وهفتم و بیست وهشتم. (۲۷-۲۸)
- تفسیر احمد جزء بیست و پنجم و بیست وششم. (۲۵-۲۶)
- تفسیر احمد جزء بیست دوم و بیست وسوم و بیست و چهارم. (۲۲-۲۳-۲۴)
- تفسیر احمد جزء نوزدهم، بیستم و یکم. (۱۹-۲۰-۲۱)

Mailing Address In Germany:

آدرس:

Mr. A. Saidi – Wiettlsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.

We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.

Sura e Al-Fateha I., 1-6

And,

Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad,
his family, his companions and his ummah.

Dear reader,

This is Volume19-20-21 of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian).

This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:

The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.

Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.

In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.

The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.

Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"

Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library